چکیدهٔ انقلاب

حیدرخان عمواوغلی



رحیم رضازاده ملک

فهرست مطالب

بخش ۱ ..... صفحه‌ی ۳
بخش ۲ ..... صفحه‌ی ۱۷
بخش ۳ ..... صفحه‌ی ۲۱
بخش ۴ ..... صفحه‌ی ۲۷
بخش ۵ ..... صفحه‌ی ۳۵
بخش ۶ ..... صفحه‌ی ۳۹
بخش ۷ ..... صفحه‌ی ۴۷
بخش ۸ ..... صفحه‌ی ۵۳
بخش ۹ ..... صفحه‌ی ۹۵
بخش ۱۰ ..... صفحه‌ی ۱۰۷
بخش ۱۱ ..... صفحه‌ی ۱۴۱
بخش ۱۲ ..... صفحه‌ی ۱۴۵
بخش ۱۳ ..... صفحه‌ی ۱۵۳
بخش ۱۴ ..... صفحه‌ی ۱۵۹
بخش ۱۵ ..... صفحه‌ی ۱۷۳

بخش۱۶ ..... صفحه‌ی ۱۸۳
بخش۱۷ ..... صفحه‌ی ۲۰۹
بخش۱۸ ..... صفحه‌ی ۲۱۳
بخش۱۹ ..... صفحه‌ی ۲۱۹
بخش۲۰ ..... صفحه‌ی ۲۶۷
فهرست مآخذ ومنابع ..... صفحه‌ی ۲۷۷
فهرست اعلام ..... صفحه‌ی ۲۸۹

یاد داشت

دفتری که اکنون در دست دارید، زندگینامه‌ی مردی است که پدرش او را «حیدر» نامیده است وتا بازگشتش به ایران ، جزاین نامی نداشت، مگر آنکه چون درقفقاز بود، لازم میآمد بجزنام، نسبتی‌نیزداشته باشد واوبه‌دنبال «حیدر»، «تاری‌وردیوف»[1] را میافزود وبه همین نام ونسب شناخته میبود.

پس ازآمدن به ایران، دوستان وآشنایانش، درخطاب، «خان» را به نام اوافزودند و«حیدرخان» نامیدندش، وچون مهندس برق میبود وکارخانه‌ی برق آستانه‌ی مشهد را راه انداخته بود، و در تهران نیز درکارخانه‌ی برق حاج حسین‌آقا امین‌الضرب اشتغال داشت، به «حیدرخان‌برقی»[2] و«حیدرخان چراغ برقی»[3] شناخته شد، و وقتی درانقلابات آذربایجان از خودگذشتگیها نمود وتدبیرها کرد، آذربایجانیان به صمیمیت وعزت، او را «عمواوغلی»[4] نامیدند وازآن پس به «حیدرخان عمواوغلی» شهرت یافت[5].

ازآنجا که حیدرخان عمواوغلی، ازهمان آغاز انقلاب مشروطه، تا واپسین روزهای‌آن، دست اندرکار بود، ودر بیشتر رویدادهای مهم‌آن ، نقشی تعیین‌کننده داشت، ازاین روی مطالعه‌ی زندگی حیدرخان عمواوغلی مستلزم بررسی انقلاب مشروطه‌ی‌ایران است. به همین دلیل است که بیشتر وقایع مهم وبحث انگیز انقلاب مشروطه‌ی ایران زمینه‌ی تحقیق این دفتر است .

بیشك، وقتی ازانقلاب صحبت میشود، نام بسیارکسان به میان میآید . دربیان نیك وبدکسانی که دراین دفتریادشده‌اند، وجهه‌ی نظرم حقایق تاریخی است. نوشته‌های بسیاری که در مدح، یاقدح دست اندرکاران انقلاب مشروطه‌ی ایران نشرشده است، درمن بی‌تأثیر است .

برای آنکه تا حد ممکن بازندگی حیدرخان عمواوغلی آشنایی حاصل شود، به هرمأخذ و نوشته‌یی که احتمال میدادم، والبته میتوانستم، سر کشیدم. آنچه را که از نوشته‌های دیگران درست تشخیص دادم، در متن آوردم، و در حاشیه، گاهی دیگر مآخذی را که در تأیید متن است، وهمواره آنچه را که مغایر بامتن است ــ والبته ازنظرمن صحت آنها به‌تحقیق نپیوسته است ــ ذکر کرده‌ام[۶].

برذمه‌ی خود میدانم از آقای سید محمد علی جمالزاده که طی نامه‌یی به تاریخ ۱۶اردیبهشت ماه ۱۳۴۸، آگاهیهایی ازاحوال حیدرخان عمواوغلی در دسترس من گذاردند، سپاسگزاری کنم. ونیز از دوست مهربانم کورش یاراحمدی که این دفتر به لطف ایشان به چاپخانه رفته است، متشکرم.

رحیم‌رضازاده‌ی ملک

اسفند ماه ۱۳۵۱ ــ تهران

۱. «اف»، «یوف» یا «و ف» (برحسب اینکه در بر گردان فارسی بعد از چه اسمی بیاید) در زبان روسی، پسوندی است که برابر فارسی آن «زاده» است. چون پدر بزرگ حیدرخان عمواوغلی «تاری وردی» (به فارسی: خداداد) نام داشت، ازاین روی حیدرخان نام خانوادگی «تاری وردیوف» را برگزیده بود

۲. روانشاد سید احمد کسروی تبریزی، همین توجیه را نقل میکند (نگاه کنید به صفحه ۲۶۸ همین دفتر)، وکاظم امیرزاده (شاهرخی) مینویسد: «حیدرعمواوغلی . . . چون در کارخانه‌ی برق مرحوم امین‌الضرب مدتی به عنوان مهندس برق کار میکرد، و یا به روایتی از زندان تزار ازطریق پاره کردن سیم برق نجات یافته بود [؟]، «حیدرخان برقی» نیز نامیده میشد». (نگاه کنید به : آزاده‌ی گمنام، صفحه‌ی ۹۳).

۳. سید حسن تقیزاده، حیدرخان را با این عنوان یادکرده است (نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۴۲ همین دفتر). ضیاءالسلطان نیز که از اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران، و در کارخانه‌ی برق حاج حسین آقا امین‌الضرب، همکار حیدرخان عمواوغلی بود، به «ضیاءالسلطان چراغ برقی» مشهور بود. (نگاه کنید به صفحه‌های مذکور در برابر «ضیاءالسلطان» در فهرست اعلام همین دفتر).

۴. «عمواوغلی» به گویش آذربایجانی، به معنی عموزاده (پسرعمو) است. آذربایجانیان دلبستگی ومحبت خود را به دیگران، با این خطاب بیان میکنند. چنانکه بسیار کسان نیز همین پاینام را داشته‌اند. همچون «مشهدی محمد عمواوغلی» عضو هیأت رییسه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در باکو (نگاه کنید به صفحه‌های مذکور در برابر «عمواوغلی، مشهدی‌محمد» درفهرست اعلام همین دفتر)، و «مشهدی صادق عمواوغلی» عضو مرکزغیبی تبریز (نگاه کنید به صفحه‌های ۱۵۰-۱۵۱ همین دفتر)، و «آقا عمواوغلی» یکی از سردستگان مجاهدان تبریز (نگاه کنید به : تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان، صفحه‌ی ۵۰۸).
نوشته‌اند که، «رفقا وآشنایان، مشهدی علی‌اکبر راعموخطاب میکردند و به‌همین‌جهت حیدرخان ـ پسرش ـ را عمواوغلی یعنی پسرعمو گفته‌اند» (نگاه کنید به: بامداد، مهدی : تاریخ رجال ایران ، جلد ۱ ؛ تهران: زوار، ۱۳۴۷ ، صفحه‌ی ۴۶۸). این یك ریشه‌تراشی عامیانه است ودرخیالپردازانه بودن آن شکی نیست.

۵. در بعضی مآخذ ، حیدرخان عمواوغلی را با عنوان «بمبی» یادکرده‌اند. لازم به‌یادآوری است که این عنوان وصفی را نویسندگان اخیربه‌وی داده‌اند.

۶. یکی دوبخشی نیز باید به بخشهای این دفتر میافزودم، لکن چون مآخذی که من در اختیار داشتم بی چون وچرا نبود، ازآوردن آنها چشم پوشیدم.



حیدرخان عمو اوغلی

۱۲۹۸ ه. ق. ـ ۱۳۴۰ ه. ق.
۱۲۵۹ ه. ش. ـ ۱۳۰۰ ه. ش.
۱۸۸۰ م. ش. ـ ۱۹۲۱ م. ش.

به یاد همه‌ی آنان که ایران ، این سرزمین
اهورایی‌را ، ازجان ودل میپرستیدند وجان ودل
برسراین پرستش نهادند .

ر. ر. م.

۱

«هست شب
همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا
هم ازین روست نمیبیند اگر گمشده‌یی راهش را».

«نیما یوشیج»

در دوران حکومت قاجاریه همه‌ی بلاد ایران در دست شاهزادگان و وابستگان قاجاری گرفتار بود و مردم در همه‌ی مملکت از تعدی و تجاوز شاهزاده‌ها به‌جان آمده بودند. همه جا مظالم و فجایع حکومت شاهزادگان موجب وحشت و دستاویز شکایت بود. در اصفهان شاهزاده‌یی آشپز خود را در کنار سفره، برای بهانه‌یی ناچیز (گذاشتن شکر به جای نمك در نمکدان) سر میبرید. شاهزاده‌یی دیگر در بروجرد، باغبان خود را وا میداشت تا گلاب جوشان مقطر را به صورت خود بزند و دست و روی آن بیچاره از این بلهوسی «حضرت والا» تباه بشود. شاهزاده‌یی هم فرمان میداد مقصری را بخوابانند و مغزش را با پتك متلاشی کنند[1].

کاظم امیرزاده مینویسد:

«از خاطرات ایام اقامت همدانم یکی هم‌داستان «احتشام‌الدوله» پسر مرحوم امیرافخم همدانی است.

احتشام‌الدوله که شوهر قمرالسلطنه و داماد مظفرالدین شاه محسوب میشد بی‌اندازه تندخو و بد منصب تشریف داشت. مخصوصاً وقتی که مست میکرد چنان کارهای سخت و ناهموار انجام میداد که حدی بر آن متصور نیست. از جمله

شبی که مستی زیاد داشته و ازشیپورزدن محمدعلی بیك شیپورچی بدش آمده بود دستور میدهد نامبرده را خوابانیده ، فی‌المجلس شیپور را به ماتحتش استعمال میکنند .

هکذا هنگام مستی او همه‌ی نوکرها و عمله و اکله ازدم نظرش دور شده و فرار میکرده‌اند . دریکی ازاین ایام که همه فرار کرده و فقط قراول دم درمانده بود ، ازقراول میپرسد : « اینهاکجا رفته‌اند ؟ » ، قراول میگوید: « ازترس ارباب فرارکرده‌اند» . بازمیپرسد : «توچرا فرارنکردی ؟ »، جواب میدهد : «قراول که نباید فرارکند » . میگوید: «معلوم میشود توازمن نمیترسی» و بلافاصله دوتا انگشت خود را زیرچشمان قراول گذارده فشارسختی میدهد که هردو چشم آن بدبخت ازحدقه بیرون میشود »[۲].

ناظم‌الاسلام کرمانی مینویسد :

« درکرمان یك نفر رفت نزد آصف‌الدوله که درآن وقت شهاب‌الملك لقب داشت و حاکم کرمان بود عرض کرد : آقای حاکم هیچ وقت در کرمان قیمت ماست ازیك‌من پنج شاهی زیادتر نبوده ، درحکومت شماقیمت یك چارك که ربع یك من است به پنج شاهی رسیده است . فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدندکه چرا فضولی کرده ودر امرتسعیر که شأن حاکم است چون وچرا کرده است.

ونیز در حکومت دیگری یك طفل چهارده ساله میرود دکان خبازی که نان بخرد. جمعیت مشتریان زیاد بوده، طفل خردسال میگوید: استادنانوا دیشب نان گیر ما نیامد، من و مادرم بیشام خوابیدیم . یك عدد نان زودتر به من بده که مادرم منتظر وگرسنه است . فراشی آنجا ایستاده بود . آن طفل را گرفته،چون پول نانش را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه برد . از اتفاقات شاهزاده‌ی حاکم سوار بوده و عزم گشتن و رفتن خارج شهررا داشته . درمیدان باغ فراش را میبینند که دست آن طفل معصوم را گرفته واورا به عنف میبرد . از فراش استفسارمینماید . سبب را فراش میگوید : این طفل با بعضی دیگر سنگ به دکان نانوایی زده و فریادکشیده که چرانان کم وگران است . شاهزاده‌ی حکمران فوراً حکم‌داد میرغضب سر آن طفل را برید و نعش آن جوان مادرمنتظر را درمیدان انداختند .

باز درحکومت آصف‌الدوله ازتهران مؤاخذه کردند وبلوایی درکرمان برای آن عمل زشت شد . درحکومت این شاهزاده‌ی حاکم احدی جرأت نکرد یك کلمه بگوید چرا . برای آن که آن حاکم ماهی دو هزار تومان خرج

قهوه‌خانه‌ی امین‌السلطان را میداد . برای آن‌که مقتول طفل بود . برای آن که یك مادری داشت فقیر . برای‌آن‌که کرمان درتیول حضرت والاهـا بود . برای آن‌که روز بعد ازآن هم شش نفر گرسنه‌ی دیگر را روی میدان سر بریدند. به جهت آن‌که گفته بودند این طفل بیگناه بود و خلافی نکرده . دیگربرای چه ؟ برای‌آن‌که چندی بعد از آن دونفررا دهنه‌ی توپ گذاردند و اجزاء ایشان در هوا طعمه وکباب مرغها شده بود . دیگربرای چه ؟ برای آن که یك نفر سید محترم را چوب زده و درآب حـوض انداختند ، درحالتی‌که برف هـم میآمد و پای اورا فراشها گرفته به خاك کشیدند تا آوردند به خانه‌اش . دیگربرای چه ؟ برای‌این‌که دوگوش وریش یك استاد سلمانی مسلمانی را ازبـیخ بریدند و دو هزارچوب به همان حالت به او زدند وچهل تومان جرم ازاوگرفتند، بـه جهت این‌که بدون اذن حضرت ولایك نفرجدیدالاسلام را ختنه‌کرده بود »[۳] .

وقتی که نصرت السلطنه حکمران تهران در بدو حکمرانیش به دیدن کلنل کاساگوفسکی فرمانده‌ی روسی بریگاد قزاق درایران میرود، مارتیروس‌خان‌رئیس ستاد قزاقخانه درحضورکاساگوفسکی ازنصرت‌السلطنه میپرسدکه آیا راست‌است که وی در همین پنج شش روزه‌ی حکومتش توانسته است یکی را دست ببرد ؟ . و او با عشوه‌ی‌گربه مانندی جواب میدهد :

« نه خیر! من فقط درآذربایجان دست ازشانه میبریدم . این‌جا فقط ازمچ بریدم ... لازم است‌که روز اول صلابت نشان داده شود ، بعد ازآن‌کارهـا خود به خود روبراه میشود !... »[۴] .

شاهـزاده عبدالمجیـد میرزا عین‌الـدولـه در دوماهه‌ی اول حکـومتش در مازندران ، جزو سایر مجازاتهای غیرعادی ، یکی ازمقصرین را مانند چهارپا نعل کرد و میخها را به پاشنه‌اش کوبید[۵] .

ادوارد براون مینویسد :

«فرهاد میرزا دومرتبه حاکم فارس ـ که حاکمنشین‌آن شیراز است ـ شد و هردو دفعه خیلی سختگیری‌کرد .

دفعه‌ی اول‌که حاکم شیرازشد طوری سختگیری نمود کـه وقتی اورا به تهران احضارکردند مردم اظهارشادمانی نمودند وبا الفاظ وگفته‌های رکیك‌و خصومت آمیز اورا بدرقه‌کردند .

فرهاد میرزا گفت : روزی خواهدآمد که شیرازیها کفاره‌ی این عمل

خود را پس بدهند . و دفعه‌ی دوم وقتی که حاکم فارس شد به وعـده‌ی خویش عمل کرد. دومین حکومت فرهاد میرزا درفارس چهارسال (تاسال ۱۸۸۰ میلادی) طول کشید ودراین چهارسال برحسب امرفرهاد میرزا به علل مختلف هفتصددست درشیراز ونقاط دیگر بریدند »[۶] .

مجدالاسلام کرمانی مینویسد :

« به چشم خود دراصفهان دیدم زنی شوهرمرده بود وفقط دوطفل صغیر داشت و امام جمعه‌ی اصفهان حسب‌المرسوم جمعی ازاتباع اجزاء وفراشهای‌خود را فرستاده بود که ثلث از متروکات متوفی رابیاورند . توضیحاً در اصفهان رسم این است‌که هرکس میمیرد ، ازطرف آقای امام جمعه مأمورین میـروند درآن خانه و تمام حجرات را مهر مینمایند و حـتی‌گاهی مانع از تجهیز و تکفین میت هم میشدند ، وثلث مطالبه مینمایند . و معنی ثلث این است‌که این شخص در زمان حیات خود وجوه شرعی را از قبیل خمس وسهم امام و زکوة نداده ، حالا باید وجوه بریه از اموالش اخراج و تسلیم آقای امامجمعه شود. حتی دراصفهان تمام محلات شهروسایرآقایان هرکدام درمحلدی مخصوص‌خودشان ثلث میگرفتند و درصورتی‌که میت ازاعیان شهریا تجارخیلی معتبر یانوکردیوان باشد از طرف حکومت هم میآیند و رسیدگی مینمایند ، اما در کـرمان ازتمام امـوات شخص حکومت سهم میگیرد و آقایان این‌گونه اقتدار راندارند، و این عمل به قـدری متداول است‌که تاکسی فوت شد فوراً ورثه جمع میشوند و قرارتقدیم‌آقـای امام را میدهند و قبل ازآن‌که ازطرف اوکسی بیاید یك نفرازریشسفیدان محله یا از رؤسای قبیله‌ی خودشان را باآن وجه به حضورمیفرستند و بعدازوساطت وشفاعت وگفتگوی زیاده و کم ، آن عمل را ختم مینمایند واغلب مردمان مآل‌اندیش سهم آقای امام را دروصیتنامه معین مینمایندکه برای ورثه تولید اشکـالات نشود و مرده‌ی خودشان هم برزمین نماند . مجملاً حاجی میرزا هاشم امامجمعه‌ی سابق اصفهان دراین‌گونه اعمال‌خیلی هتاك و بیباك بود وازاحدی صرف‌نظر نمیکرد»[۷].

میرزا آقا خان کرمانی در نامه‌هایی که از استانبول برای میـرزا ملکمخان ناظم‌الدوله به لندن فرستاده است مینویسد :

« شما این همه درروزنامجات و الواح مقدس خود تشنیع به جانوران مکروه لاشه خورمیزنید . فدای شما ، این اشتباهی است کـه برای سرکار دست داده . این‌ها تصنیفهای قدیم است .کدام جانورمکروه ؟ کدام لاشه خور ؟ دیار باقی‌نمانده مگر ازاین اوضاع متنفر ومنزجراست . اگر برای جانوران مکروه

ولاشه خواران هم‌جای امیدی باقی گذارده بودند ما هم میتوانستیم برویم داخل آنها شده درسایه‌ی آن قوم زیست و زندگی بکنیم. کار به‌جایی رسیده‌که سرباز وفراش ومیرغضب و تحصیلدار وپاکار وکدخدا همه به جان وفغان آمده از روی خاطرمنزجر و بیزار گشته‌اند. هنوز چیزی‌که باقی است پرده برداشته نشده و هریکی ازدیگری میترسند و حجاب میکنند»[8].

«شهرتهران ازپانزده سال تاکنون پنج مساوی جمعیت به هم‌رسانیده. این را دلیل آبادی ایران میشمارنـد. وقتی کـه درست میشکافیم همـه‌ی این سکنه‌ی جدید متظلمین و عارضین هستند کـه از اطراف فرار کرده به پایتخت آمده‌اند. چون کسی احقاق حقشان را نکرده روی برگشتن به وطن ندارند، همین‌جا منزل گزیده‌اند»[9].

«مردم سیرجان به فغان آمده ازبس تعدی وظلمهای پی‌درپی سیرازجان وبیزار ازجهانند. چنان‌کارظلم بالا گرفته‌که رعیت پامال وسکنه فراری ومملکت خراب شده. دربیرونها ازعدم‌امنیت، غلوفتنه وآشوب‌است ودرداخل، رعیت‌بیچاره گرفتارشکنجه و چوب. امرای دولت هرکس درسرهوایی دارند و ارکان‌مملکت هریك رأیی. کارحکومت به‌جایی رسیده‌که صورتش رابامعنی غوغاست. چندین پادشاه دریك مملکت جویای سلطنتند»[10].

«تمامی عمال و رعیت ومباشرین به قسمی فقیر وپریشان وگداشده‌اند که یقیناً تا دوسال دیگرمجبورند یك دفعه بـه حکومت جواب بدهند و ابا از دادن مالیات‌کنند، زیراکه به هیچ وجه ازدستشان برنمیآید مالیات راادا کنند. این راکه عرض میکنم ازروی خیال و خواب نیست، از روی معلومات یقینیه و اخبارجوهریه مطابق واقع است. هیچ سالی نیست‌که صدهزار نفرمردم بااستطاعت ایران به اطراف فرار نکنند. نود هـزارجمعیت شهرکرمان از ده سال به این طرف به سی‌هزار نفـررسیده، آن هم‌کسانی‌کـه قوه‌ی حرکت ندارند. در تمام مملکت ایران چیزی که خیلی تولید نموده فقط گدا است. ازتبریزوتهران‌کـه بگذرید درهیچ کدام از شهرهای ایران یك نفرآدم نمیتواند درعرض دو سه روز هزار تومان پول نقد راه بیندازد. غالب املاك دیوان رادرهرطرف حکام ازجهت بیپولی به مردم به قیمت نازل میفروشند، یعنی به‌همان‌که معادل حاصل سرخطی آنها مالیات بدهند، هیچ‌کس هیچ ندارد قبول‌کند. خوب خبرندارید، نمیدانید چه‌اوضاع گدابازی درایران راه‌افتاده. طلاابدأوجودندارد، نقره خیلی کمیاب‌است، پول رایج بازار فقط مس است. معاملات تجارتی ازقبیل ابریشم و پنبه و تریاك به واسطه‌ی عدم استطاعت املاك ومتفرق شدن عملجات مزارع ازقرارده تا پنج رو

به‌کاستن نهاده . حیوانات شاخدارازقبیل گاو و گوسفند درداخل مملکت ازده‌سال به این طرف نصفه شده . اوضاع ایران طوری خراب است و طوری روز به روز تنزل میکندکه محال است‌به هیچ روی دوام بکند. بازهمین است‌که عرض‌میکنم: نهایت عمراین اوضاع دوسال است. مطلق ازهم خواهد پاشید .

نصرةالدوله امروز ازمتمولترین شاهزادگان‌ایران است. دولت پدرش‌و برادرش ومادرش همه به اومنتقل شده، باوجوداین‌یك‌سال نتوانست حکومت‌کرمان را راه بیندازد و مجبور به استعفا شدکه به صاحبدیوان دادند ، و اوهم نمیتواند یك‌سال اداره‌کند وحال اینکه به واسطه‌ی تجارت با هند وقرب دریا ومحصولات متنوعه، همیشه آن جا پول خیز بود .

ایلات شیراز جزاین‌که یاغی و متمرد بشوند چاره ندارند ، میخواهد قوام را بفرستند ، میخواهد رکن‌الدوله . آب به جوی آخراست! این تـه‌بساط چیزکمی مانده است‌که برچیده شود .

معین‌الملك‌که مشیرالدوله شده ، درتهران‌کشیده پوستی بر استخوانی حالت مرده‌ی دم احتضار را دارد. باید هرروز به صـدراعظم حالیه تعظیم‌وکرنش نموده بایستد تا اورا اذن جـلوس بدهد. اگر فربه بود به این بهانه میتوانست بگوید میخواهـم به‌آبهای گرم اروپا بروم ، حالاآن را هـم نمیتواند بگوید . عنقریب است امروز و فـردا بمیرد و در آن قبرستان مذلت مدفون گردد. خدا میداند بزرگان و امرای‌ایران را میبینیم‌که ازتهران میآیند بروند مکه، به‌عینه مثل گدایان سامره درخرابترین وکثیفترین خانه‌ها منزل میکنند وبا سوءاحوال میگذرانند وآثارذلت و فقر وخواری درطبقات‌الوجه ایشان نمودار است .جایی که حال بزرگان و امرا این باشد ، فقرا چه خواهند بود . من‌گمان نمیکنم بعد ازدوسال دیگر دول خارجه هم این ممالك مخروبه را قبول‌کنند وبخواهند صاحب شوند . ما بودیم و چهارنفر تجارایران‌که با خارجه سروکارداشتند ، از وقت شکستن قیمت پول ایران آنها هم همه برشکستند . تجارت ایران باخارجه بعد از این به کلی قطع خواهد شد وجز ضررچیزی نخواهد داشت ، زیرا که لیره‌ی عثمانی پنج تومان قیمت پیداکرده»[11] .

همو درکتاب معروفش مشهور به « سه مکتوب » درگفتگویی‌که بین حاکم (سوسمارالدوله) وکلانتر ترتیب داده است از زبان کلانتر مینویسد :

« درزمان پادشاه جنت مکان که رعیت ایران دوسه برابر این زمان ، و شهرها آبادتر و مردمش دولتمندتر بود ، بنیچه از قـرار هر پنج شاهی ، یك شاهی روی املاك و مستغلات ومواشی بود . ولی حالاکلیه‌ی مواشی تلف و مردم

در به درو جلاء وطن شده‌اند . آنچه مالیات و مواشی سرشکن و تحمیل نموده که مالیات دیوان اعلی را پایدار و بود نمایند ، رفته رفته تا این زمان کارتابدان‌جا رسیده که هریك شاهی، یکصدو بیست تا یکصدو چهل شاهی شده و درمدت چهل سال مالیات ده برابر گشته .

فقره‌ی دیگر: زهرمارالدوله سی‌هزارتومان ، قنفذالسلطنه چهل هزار تومان‌و وزغ‌الملك شصت هزارتومان عمل این شهرویران را وقتی‌که قبول‌نمودند پیشکش‌کردند وهمه ساله برمالیات افزودند ، چنانکه مالیات این ولایت درعهد خاقان مغفوریکصد و بیست هزار تومان بود و الآن به سلامتی حضرت و الاچهار صدو شصت وسه هزار تومان شده است ، ولی باحق‌الحکومه وتومانی دو عباسی ضابط و تومانی یك عباسی پاکار و شیرینی کلانتر و حق الزحمه‌ی تحصیلدارو قوللق فـراش و قسط وغیره ، نهصد هزار تومان تقریباً میشود »[۱۲] .

عبدالعلی ادیب‌الملك در دافع‌الغرور ـ که روزنامه‌ی سفر وی از تهران به آذربایجان بـه سال ۱۲۷۳ هجری قمری [۱۳] است ، درمـورد سلطانیه مینویسد :

« دویست تومان ازدیوان جمع دارد و یکصد تومان نیز حاکم بر روی آن میگذارد . مالیات جنسی آنجا دراصل دویست خرواراست واجحافش پنجاه خرواربرقرار است» [۱۴].

درمورد دهکده‌ی نیك‌پی مینویسد :

« یکصد خانواررعیت دارد وسه‌دانگ آن خالصه‌ی دیوان است‌وازمحال زنجان . مالیات دیوانی آنجا هفتاد تومان است و جنسی چهل خروار وصیفـی وشتوی‌کاری آنها را اختیار. ازسه دانگ اربابی یك دانگ از [آن] شیخ‌الاسلام زنجان ودودانگ متعلق به حیدرخان سلطان سواره‌ی آن سامان. از هفتاد تومان بدهی دیوان ، شیخ‌الاسلام سالی سیصد تومان میگیرد وعذرازاحدی نمیپذیرد»[۱۵].

درمورد دهکده‌ی سرچم مینویسد :

«ملکی قریه‌ی مزبورمتعلق به نواب محسن‌میرزاست. سی‌خانواررعیت آنجاست . هنگام گذشتن جانشین دولت بهیه‌ی روسیه به قدر یکصد تومان به هر اسم ورسم ازایشان گرفتند و چون قبض خواستند دشنامشان گفتند . هفتاد تومان مالیات دیوان دارد وجنسی هرچه برآورد رعیت عشر بسپارد»[۱۶] .

درمورد قریه‌ی قراچمن مینویسد :

« قریه‌ی قراچمن شصت وپنج خانوار ویك مسجد داشت. مالیـاتش را

بالمضاعف ضابط میگرفت و در کیسه میگذاشت. ازسی وپنج تومان نقدوپنج‌خروار جنس، یکصدتومان و پنجاه خروارجنس میگرفتند» [۱۷].

درمورد فوج ناصری در آذربایجان مینویسد :

«درعرض‌راه‌دو نفرازسربازان‌فوج‌ناصریه‌رادیدم‌وتفصیل‌تنبیه کردن‌میرزا صادق‌فوج‌ناصریه را ازاوپرسیدم‌وجویاشدم. گفت: دراوقات‌مأموریت‌به‌دارالصفای خوی محمدآقای سرهنگ چهارده ماه جیره‌ی سربازان راازدیوان دریافت‌نموده و دیناری به احدی نداد و خرمن صبوری همه را بر بادداد. هر چه روزبه روز عملگی میکردیم شام ازما میگرفت و قمارمیباختی وفرزین بی‌انصافی در میدان هرزگی میتاختی . هرچند خواستیم به طوری با ما مداراکند و دل چون سنگ خارایش چون موم گردد نشد . همه عجز و الحاح ما بیهوده گشت و عرایض بـه معرض قبول و انجاح نپیوست. هرچه کـوبیدیم آهن سرد بود وهرچه دیدیم در زن قحبگی فرد . لابد ولاعلاج همه‌ی فوج به اخراجش کمر بستیم وبه استدراج و استخـراجش پیوستیم . چون خواست کـه تحکم کنـد سنگش زدیم و چـون محفل‌آراست‌که تنبیه نماید از هـم پاشیدیم. به امید این‌که تظلم به دربارداری معدلتمدار ری بریم به تبریز شتافتیم و میرزا صادق را در آنجا به قائم مقامی یافتیم . محمدآقا پیش ازآنکه امنای دولت علیه ازحال ما مستحضرشودآنچه‌خود خواست ازما به قائم مقام گفت و دقیقه‌یی ننهفت . قائم مقام نیز از خلعتپوشان ، ابراهیم‌آقای سرتیپ فوج ماکویی را با فوج خود وسرهنگ فوج خوی رااخبار و احظارکرد و گفت فوجهای خود را برداشته درمیدان سربازخانه‌ی‌تبریزحاضر شوید . هرگاه فوج ناصری تمکین به سرهنگی محمدآقاکردند ایشان راآسوده بدارید والا همگی را نشانه‌ی‌گلوله‌ی تفنگ بگذارید . آن دوفوج در پشت سر وپیش روی ما نظام بستند و هردو سرتیپ وسرهنگ به‌گفتگو پیوستندکه هرگاه محمدآقا را به سرهنگی قبول دارید رستگارید و الا خود راهلاك‌ومرده‌انگارید. گفتیم هرگاه یك سرباز از خسرو سر افراز بـرما سرهنگ شود در راهش جان میسپاریم و سرازاطاعتش برنداریم ، والا باآن طورکه محمدآقا با ماکرد وما با او، هرگزکارما با اودرست نیاید و او راباب امید نگشاید. گفتند میزنیم. گفتیم برای صدمه خوردن ایستاده‌ایم. گفتند میکشیم . گفتیم برای جان دادن‌آماده‌ایم . درآن بین فوج ماکویی به ما شلیك کرد وفوج خویی از عقب تفنگ از دست ما گرفته هجوم‌آوردند . ما نیز دست به سنگ بردیم ، زیراکه گمان ما این نبود که درروزرمضان مسلمانی به قصد جان مسلمانـی باشد و به تیشه‌ی بیداد شاخ و برگ زندگانی جمعی رابترا شد. چون ازولایت خرجی نیزبرای ماآورده‌بودند

غیرازسربازناصری، اقوام‌وبستگان ما [نیز] درمیان فوج بودند وتماشامینمودند، که یکبارشلیك گلوله کردند وسیصد نفرازفوج وغیرفوج درهمان جا جانسپردند. یکصدوپنجاه نفردیگرزخمدار گردیدندکه صدنفرش به‌دفعات مردند وجانسپردند. سربازان ابراهیم‌آقاکشته‌های مارا برهنه ساختند و بـه فرمان سرهنگ نعشهای ایشان را باشتربارکرده به رودخانه‌ی آجی انداختند . بقیه‌ی فوج، خـودرا به سید حمزه کشانیدند و نیمجان ازچنگ ایشان رهانیدند . محصلین [میرزاصادق] قائم‌مقام خانه‌های سربازان مقتول را غارت کردند ومال واقوام ایشان را به یغما بردند»[۱۸] .

اعتمادالسلطنه درروزنامه‌ی خاطراتش نوشته است :

«شخصی درایتالیا فوت شده‌که پنجاه‌کرور دولت ازاومانده .درروزنامه نوشته بودند . همینکه [به ناصرالدین شاه] عـرض شد ، شاه فرمود : افسوس که درایران نبودکه ظل‌السلطان وصاحبدیوان وغیره اورا غارت‌کنند . معلوم‌شد همه چیز به حضرت همایونی معلوم است . چنانکه در ماه محرم بی‌بی‌جان عیال امیرزاده مرتضی قلی میرزا در کرمانشاهان فوت شده ، چـون مکنتی دارد حسام‌الملك‌که ازجانب ظل‌السلطان حاکم است امیرزاده را حبس نموده که مال عیال خود راچه‌کردی ؟ درصورتی‌که سه‌اولاد بیست ساله و بیست وپنجساله ازضعیفه دارد که وارث اوست و به‌کسی دخل نداردکه مطالبه‌ی مال اورا ازشوهر و اولاد او بکند»[۱۹] .

از امتیازهای مملکت بربادده چیزی نمیگوییم. ازسیآت خلقیات درباریان و کینه‌ی سردمداران حکومتی با اهل دانش و فضل چیزی نمینویسیم . هرکه خواهد به‌کتب ورسایل‌مربوط به‌تاریخ‌دوران قاجارمراجعه‌کندکه هرکدام دریابی‌مشحون از این‌گونه اطلاعات جانخراش است[۲۰].

چنین بودکه خلق به‌جان‌آمده، هرروز در گوشه‌یی از ولایات میشوریدند . اعتمادالسلطنه درروزنامه‌ی خاطراتش مینویسد :

«اهالی‌مشهد ، بلکه تمام‌خراسان، به‌آصف‌الدوله شوریده‌اند.میگویند به واسطه‌ی قتل شخص سیدی است‌که دربست بوده، اورا بیرون‌کشیده‌اند و سرش را بریده‌اند. وبعضی تعدیات مالیاتی ومداخلی اورا بدنام‌کرده وهم دولت را در سرحد روس بدنام نمود . میگویند الحال در ارگ مشهد محصـور است . سیم تلگراف راهم قطع کرده‌اندکه‌ازسبزواربه‌آن طرف مخابره نمیشود. اولیای‌دولت

علیه چاره‌یی که دیدند اینست که آقاوجیه صیف‌الملك را با شش هزار سوارو پیاده [به] مشهد بفرستند تا تدبیر نماید و حکمران را ازمحاصره خلاص کند»[۲۱].

واز آنجاکه این گونه شورشها و قیامها با بیرحمی هرچه تمامتردرهم کوبیده و خاموش میشد، تنها راه ممکن جهت خلاصی ازظلم و تعدی و اجحافات بیحد دستگاه حاکمه، مهاجرت از ایران بود.

یك فقره‌اش را محمد حسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسطنه‌ی بعدی) در خاطرات روزدوشنبه ۲۸ربیع‌الاول ۱۳۰۳ چنین مینویسد:

«ایل شاهسون‌که درمغان سکنی دارند سه هزارخانوار به خاك روسیه پناه بردند»[۲۲].

مساوات مینویسد:

«دراواخرحکومت زندیه و اوایل حکومت قاجاریه به واسطه‌ی انتقال سلطنت، بلاد ایران را یك هرج ومرج شدیدی فراگرفت. ازآن جـمله قصبه‌ی زنوزکه درهشت فرسخی تبریز درخط سرحد جلفا واقع است واکنون راه‌شوسه‌ی جلفا به تبریز آن قصبه را تقاطـع میکند و یکی از قصبات معتبره‌ی پر جمعیت آذربایجان شمرده میشود، از آن زمان تا اوان جلوس محـمد شاه همواره دچار انقلابات عدیده ومیدان معرکه‌ی داخله وخارجه بود.

خوانین‌دمبلی که به‌دستیاری‌اجزاءخوداتصالاالقاءعداوت وفسادواهالی‌را به چاپیدن وقتل وغارت یکدیگرتحریك مینمودند، طوری اسباب نا امنی و فتنه را فراهم‌آوردندکه اهالی بیچاره ازبیم جان به مغاره‌ها پناه میبردند.

خوانین ظلم شعارخرده خرده مردم پراکنده را در زیرحمایت خویش کشیده‌کم‌کم به واسطه‌ی پریشانی اهالی به خیال تصاحب ومالکیت زنوزافتادند وپناهندگان‌را به اسم‌رعیتی شخصی‌درزیردست خود بدین وسیله مجبور به اطاعت و فرمانبرداری کردند.

به ناچارزنوزیان فلکزده این اسم ننگین رعیتی را برخود پسندیده و هموارنمودند. بعضی ازسران خیرخواه قوم همینکه پی بدین مقصد مشؤم بردند غیرت مانع‌آنهاآمدکه زیرباراین ننگ روند. لابداً دست عیال [خودرا] گرفته جلای وطن‌کرده به قریه‌ی اوربادخوی وگونی تبریز وقره‌داغ مهاجرت‌نمودند. بازماندگان بیدست وپا که در چنگال دنبلیان خونخوار گرفتار و اسیر بودند، مجبوراً خوانین آنها را میبردند به محال گونی درقصبه‌ی تسوج نزدملاعبدالنبی

نامی قباله‌ی مجعوله‌یی به عنوان مالکیت خوانین میرسانند .

آقا سید علی مجتهد مرحوم آن قبالـه‌ی مصنوعی را ازغاصبین آب و خاك زنوزگرفت وچند سالی درحیات سید اهالی آسوده میزیستند . پس از فوت سید ورثه‌ی او نوشته‌ی مجعول را به طمع مال دنیا ثانیاً به سردار عزیزخان نام دنبلی بازپس دادند.

چندی نگذشت سرداربمرد وورثه‌ی وی بازهمان قباله‌ی مجعول رابـه شعاع السلطنه دایی مظفرالدین شاه فروختند . اهالی سراز قیداطاعت و بندگی وی پیچیده به زنجیررقیت واسارتش گردن ننهادند. آخرالامرجمعی‌ازاهالی‌زنوز ازشدت فشارظلم شعاع السلطنه ، با عیال واطفال به سمت روسیه فرارمیکنند»[۲۳].

میرزا آقاخان کرمانی درنامه‌هایش به میرزا ملکمخان ناظم‌الدوله مینویسد:

« این ایام دراسلامبول خبری جزعزل وانفصال جناب جلالتمآب آقای معین‌الملك سفیرکبیرمنکوباً نیست ... هنوزبه درستی سفیر اینجا معلوم نشده . میگویند اسدالله خان وکیل‌الملك صدهزارتومان درتهران پیشکش کرده وسفارت اسلامبول را به‌او داده‌اند . شیوع این خبردراسلامبول موجب آن شد که جمعی ازتجارمعتبروآقایان متمول ایرانی ساکن دراسلامبول ترك تبعیت نمودند، و در این ایام فطرت خیلیها تبعه‌ی عثمانی خواهند شد ... هرکس قوه داشته‌ازایران به هر طرف توانسته فرار کرده . هیچ ممکن نیست کسی بتواند در این اوضاع رشك‌ماسة‌ـی درآن مـملکت زیست وایست بنماید. همه‌کس رخت از آن ورطه‌ی هولناك بیرون میکشند وهمه‌ی مردم ازنوکر وعسکر وملا و اعیان ورعیت‌و تاجر وپیله‌ور وقاطرچی وساربان ازاین اوضاع به تنگ آمده، بلکه ازجان خود سیر شده‌اند . یقین بدانید ذره‌یی امید برای هیچ ذیشعوری نمانده»[۲۴].

« ازخراسان چیزی برجای نیست . جزهمان گنبد مطهرباقی همـه به عشق‌آباد رفته‌اند .

مردم شیراز وپشتکوه وکردستان وکرمانشاهان‌همه درهند وعراق‌عرب متفرقند. اهالی‌آذربایجان همه درقفقاز واسلامبول واناطولی بسر میبرند . اهل مازندران و استرآباد دربنادرروسیه . دیگرچه‌باقی مانده است ؟ هرگز یك نفر کرمانی به اسلامبول نمیآمد . این روزها در کوچه و بازارشهر [: استانبول] زیاده از شصت هفتاد نفرکرمانی ویزدی میبینم»[۲۵] .

میرزا رضا خان ارفع (پرنس ارفع‌الدوله) در خاطرات سال اول ژنـرال

کنسولی تفلیسش (۱۳۰۷ هجری قمری) ، ایرانیان مقیم تفلیس راکه « اغلب فعله و عمله » بودند ، ده هزارتن مینویسد[۲۶].

کارگران ایرانی درباکو، درزمستان و پاییز هشتاد هزارتن و درتابستان پنجاه هزارتن بوده است[۲۷].

۱. دانشورعلوی ، نورالله : تاریخ مشروطه‌ی ایران و ... ، صفحه‌های ۱۲۱ـ۱۲۳.
زرینکوب ، عبدالحسین: «انتقاد کتاب : قیام آذربایجان وستارخان».
۲. امیرزاده (شاهرخی) ، کاظم : آزاده‌ی گمنام ، صفحه‌های ۳۶ ـ ۳۷.
۳. ناظم‌الاسلام کرمانی ، میرزا محمد : تاریخ بیداری ایرانیان ، جلداول، صفحه‌های ۲۱ـ۲۲.
۴. کاساگوفسکی، کلنل: خاطرات کلنل کاساگوفسکی ، صفحه‌ی۹۸ .
۵. کاساگوفسکی، کلنل : همان مأخذ ، صفحه‌ی ۱۰۹ .
۶. براون ، ادوارد گرانویل: یك سال درمیان ایرانیان ، صفحه‌ی ۱۶۴.
۷. مجدالاسلام کرمانی، احمد: سفرنامه‌ی کلات، صفحه‌های ۱۰۱ـ۱۰۲.
۸. آقا خان کرمانی، میرزاعبدالحسین: «نامه‌های میرزاآقاخان کرمانی»، نامه‌ی۵.
۹. آقا خان کرمانی ، میرزا عبدالحسین : همان مأخذ، نامه‌ی ۸.
۱۰. آقاخان کرمانی، میرزا عبدالحسین : همان مأخذ ، نامه‌ی ۱۶ .
۱۱. آقا خان کرمانی ، میرزا عبدالحسین : همان مأخذ ، نامه‌ی ۱۸ .
۱۲. آقاخان کرمانی، میرزا عبدالحسین : سه مکتوب، نسخه‌ی خطی.
۱۳. عبدالعلی ادیب‌الملك روز سه‌شنبه ۳رمضان ۱۲۷۳ ازتهران حرکت کرده و روز سه شنبه ۲۵ربیع‌الاول ۱۲۷۴ به‌تهران بازگشته است.
نگاه کنید به : ادیب‌الملك، عبدالعلی : دافع‌الغرور، صفحه‌های ۱۶ و ۳۰۱.
۱۴. ادیب‌الملك، عبدالعلی : دافع‌الغرور، صفحه‌ی ۵۸ .
۱۵. ادیب‌الملك ، عبدالعلی: همان مأخذ ، صفحه‌های ۷۵ـ۷۶.
۱۶. ادیب‌الملك ، عبدالعلی : همان مأخذ، صفحه‌ی۷۷.
۱۷. ادیب‌الملك، عبدالعلی : همان مأخذ، صفحه‌ی ۹۶.
۱۸. ادیب‌الملك ، عبدالعلی : همان مأخذ ، صفحه‌های ۹۸ـ۱۰۲.
۱۹. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع‌الدوله: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صفحه‌ی ۵۲۶.
۲۰. برای نمونه به کتب زیرمراجعه شود :
تیموری ، ابراهیم : عصربیخبری یاتاریخ امتیازات درایران.
اعتمادالسلطنه،محمدحسن خان صنیع‌الدوله: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه،
اعتمادالسلطنه، محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله : خوابنامه (خلسه).
مجدالملك سینکی، حاج میرزا محمد خان: رساله‌ی مجدیه.
۲۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع‌الدوله: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صفحه‌ی ۴۵۳.
۲۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع‌الدوله: همان مأخذ ، همان صفحه .
۲۳. مساوات ، سید محمدرضا : «تاریخ زنوز و مرتضویان» .

۲۴. آقا خان کرمانی، میرزا عبدالحسین : «نامه‌های میرزا آقاخان کرمانی»، نامه‌ی ۴.
۲۵. آقاخان کرمانی، میرزا عبدالحسین : همان مأخذ ، نامه‌ی ۱۸ .
۲۶. پرنس ارفع (ارفع‌الدوله) ، میرزا رضاخان : ایران دیروز ، صفحه‌ی ۳۱۶.
۲۷. تقیزاده ، سید حسن : «تهیه‌ی مقدمات مشروطیت در آذربایجان» .
جاوید، سلام‌الله: نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، صفحه‌ی ۲۱.
م. س. ایوانف مینویسد : «درسال ۱۹۰۴ تعداد کارگران ایرانی درباکو قریب ۷ هزار نفر بود و این عده ۲۲ درصد مجموع کارگران باکورا تشکیل میداد» .
نگاه کنید به : ایوانف، م. س.: انقلاب مشروطیت ایران ، صفحه‌ی ۲۲.

۲

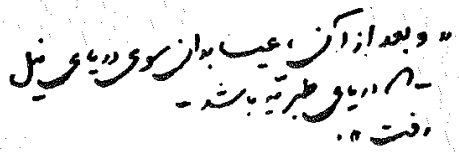

«انجیل یوحنا»

یکی ازخانواده‌هایی که از ارومیه[۱] به‌سال ۹-۱۳۰۸ هجری قمری[۲] به شهر الکساندر پل[۳] کوچید، خانواده‌ی «تاری وردی» بود.

خانواده‌ی «تاری وردی» که درقفقاز «تاری وردیوف» نامیده میشد، ریاستش با «حاجی ملاعلی» مردی نود ساله و بسیار محترم بود. وی سه برادر داشت: «مشهدی علی‌اکبر»، «مشهدی اشرف»[۴] ویك برادر دیگر[۵].

«مشهدی علی‌اکبر» که به شغل طبابت اشتغال داشت[۶] دارای یازده فرزند ــ شش پسر و پنج دختر[۷] ــ بود که دوتن از پسران او «حیدر» و «عباس» نامیده میشدند[۸].

«حیدر» فرزند «مشهدی علی‌اکبر» به‌سال ۱۲۹۸ هجری قمری[۹] (برابر سال ۱۸۸۰ میلادی)[۱۰] در ارومیه زاده شد و هنگام کوچ خانواده‌اش به الکساندر پل یازده سال داشت[۱۱].

حیدر تحصیلات ابتدایی را در الکساندر پل، و سپس تحصیلات عالی را درمدرسه‌ی عالی ایروان‌گذراند. پس از چندی درمدرسه‌ی صنعتی تفلیس مهندسی

برق آموخت[۱۲].

ازحوادث دوران تحصیل حیدر نوشته‌اند :

«روزی حیدر به‌واسطه‌ی این‌که از مدیر مدرسه‌ی برق به‌نام «بابوف» اذیت و آزار دیده بود ، قصد ترور مدیر را کرده و درمنزل خود برای اجرای این منظور جلسه‌یی ازهمکلاسانش ترتیب داده بود. مدیرازاین‌امرمطلع شده وی را از مدرسه اخراج کرد تـا بالاخره قضیه بـا وساطت یکی از نزدیکان مدیـر مدرسه خاتمه یافت»[۱۳].

۱. پناهی ماکویی: «حیدرعمواوغلی کی بود».

بازرگان، فریدون: «درباره‌ی احوال حیدرخان عمواوغلی».

عده‌یی دیگر از نویسندگان، خانواده‌ی تاری وردی را از اهالی شهر سلماس (شاهپورحالیه) میدانند:

کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۴۸.

آذری، س. علی: قیام کلنل محمدتقی خان پسیان، صفحه‌ی ۱۵۴.

جاوید، سلام‌الله: دو قهرمان آزادی، صفحه‌ی ۲۴.

۲. پناهی‌ماکویی در «حیدرعمواوغلی کی بود» مینویسد: حیدرخان عمواوغلی درسال ۱۸۸۰ میلادی متولد شد.

محمدقزوینی در«وفیات معاصرین» مینویسد: حیدرخان‌عمواوغلی درسال ۱۳۱۸ هجری قمری‌در باکو توسط‌مظفرالدین‌شاه به‌عنوان مهندس چراغ برق‌استخدام وروانه‌ی ایران‌شد.

سید احمدکسروی تبریزی درتاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۴۸ مینویسد: حیدرخان عمواوغلی هنگام‌آمدن به‌ایران بیش ازبیست سال نداشت.

فریدون بازرگان در«درباره‌ی احوال حیدرخان عمو اوغلی» مینویسد: حیدر خان درحدود یازده سالگی ازایران به روسیه (قفقاز) آورده شد.

ازمجموع این اطلاعات و اقوال معلوم میشودکه سال مهاجرت خانواده‌ی تاری وردی‌ازایران به قفقاز، یکی ازسالهای ۱۳۰۸ و۱۳۰۹هجری قمری بوده است.

۳. این‌شهر که‌درارمنستان شوروی‌قراردارد، هنگام‌تسلط‌عثمانیها بدان شهر،«گمری» نامیده میشد و بعدازانقلاب اکتبر۱۹۱۷، «لنیناکان» نامیده شده است. نگاه‌کنید به:

نوایی، عبدالحسین: «حیدر عمواوغلی ومحمد امین رسولزاده».

بازرگان، فریدون: «درباره‌ی احوال حیدرخان عمواوغلی».

۴. تقیزاده، سید حسن: «تهیه‌ی مقدمات مشروطیت در آذربایجان».

نوایی، عبدالحسین: «حیدرعمو اوغلی ومحمد امین رسولزاده».

۵. نوایی، عبدالحسین: «حیدر عمواوغلی ومحمدامین رسولزاده».

۶. پناهی ماکویی: «حیدر عمواوغلی کی بود».

فریدون‌بازرگان‌در «درباره‌ی احوال‌حیدرخان‌عمواوغلی»، مینویسد: «پدرحیدر خان درشهرهای قارص و الکساندرپل تجارت پارچه و قناویز وفرش راپیشه‌ی‌خودساخته‌بود».

۷. پناهی ماکویی: «حیدرعمواوغلی کی بود».

۸. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: قیام‌آذربایجان‌درانقلاب‌مشروطیت‌ایران، صفحه‌ی ۴۳۵.

نوایی، عبدالحسین: «حیدرعمواوغلی و محمد امین رسولزاده».

۹. آذری، س. علی: قیام کلنل محمدتقی خان پسیان، صفحه‌ی ۱۵۴.

محمدقزوینی در«وفیات معاصرین» مینویسد: حیدرخان‌درسال۱۳۱۸هجری‌قمری

توسط مظفرالدین شاه استخدام و روانه‌ی ایران شد.

سیداحمد کسروی تبریزی در تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۴۸ مینویسد: حیدرخان هنگام ورود به ایران بیش از بیست سال نداشت.

۱۰. پناهی ماکویی: «حیدرعمواوقلی کی بود».

۱۱. بازرگان، فریدون: «درباره‌ی احوال حیدرخان عمواوغلی».

محمدسعیداردوبادی در تبریزمه‌آلود، جلددوم، صفحه‌ی ۲۱ مینویسد: «حیدرعمو-اوغلی انقلابی معروف ایران، اصلش ازشهرگمری است».

۱۲. پناهی ماکویی: «حیدر عمواوغلی کی بود».

کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۴۸.

اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».

بازرگان، فریدون: «درباره‌ی احوال حیدرخان عمواوغلی».

نوایی، عبدالحسین: «حیدرعمو اوغلی و محمدامین رسولزاده».

آذری، س. علی: قیام‌کلنل محمد تقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۱۵۴

جاوید، سلام‌الله: دو قهرمان آزادی، صفحه‌ی ۲۴.

۱۳. بازرگان، فریدون: «درباره‌ی احوال حیدرخان عمواوغلی».

۳

«آهنگران پیر، همه پتکها به دست
با چهره‌ی عرق سوخته، در نور آفتاب
چون اختران سرخ، به تاریکی غروب
چشمان پر از نوید فرجبخش انقلاب».

«نادر نادرپور»

زمینه‌ی فکری و نهضت اجتماعی مسلمانان قفقاز در سالهای مقارن انقلاب مشروطه‌ی ایران بسیار جالب توجه است:

«میرزا فتحعلی آخوندوف ازاهل شکی (اصلا ازخامنه) یکی از اولین پیشروان مدنیت جدید در میان مسلمانان قفقاز بود. علاوه بر تیاترهای ترکی بسیار شیرین‌او، وی به‌فارسی بسیارچیز نوشت. مانند انتقاد برذیل روضة الصفا و اشعار فارسی وی درباب لزوم تغییر خط[1].

میرزا کاظم دربندی مقیم پترسبورگ نیز از فضلای معروف بود که کشف‌الکلمات اوبه قرآن معروف است. ازقدیمیترین روزنامه‌های ترکی‌که در قفقازنشرشد روزنامه‌ی «اکینچی» (یعنی برزگر) بود ومشهورتر ازآن‌روزنامه‌ی «ترجمان» درقریم‌بود به‌مدیریت اسمعیل گاسپرینسکی‌که سالهادوام‌کرد ومشهور شد . بعد روزنامه‌ی مشهور بزرگ یومیه‌ی «شرق روس» در تفلیس درحدود سال ۱۳۱۸ هجری قمری و یا قبل از آن و سالها بعد که محمد آقا شاه تختنسکی ازملاکین و اشخاص شاه تختی (ازتوابع نخجوان) نشرکرد وخیلی رونق‌گرفت و اولین روزنامه‌ی یومیه‌ی بزرگ مسلمین روسیه بود.این روزنامه درزمان‌جنگ روس و ژاپن انتشار زیاد داشت و محررین آن میرزا جلیل محمد قلی زاده‌ی

نخجوانی (بعدها صاحب روزنامه‌ی فکاهی «ملانصرالدین» درتفلیس) ورشیدبیگ اسمعیلوف (که بعدها درتهران دربانك روس مصدرفعالیت سیاسی برای روسهاشد) و فائق افندی نعمان زاده وغیرهم بودند . خود محمدآقا ازبهترین تربیت‌شدگان عصرجدید و مردی بسیارعالم بودکه درفرانسه وآلمان تربیت شده‌بود وداناترین مردان سیاسی مشرق زمین بود . بعدها میرزا جلیل و فائق افندی روزنامه‌ی «ملانصرالدین» را تأسیس کردندکه یکی ازبهترین نشریات عالم اسلامی‌وبسیار مؤثربود و درتبریز نیز بسیارمرغوب وبا اثر بود[۲].

در اوایل قرن نوزدهم مسیحی ، نهضتی فکری ومدنی در بین مسلمین قفقاز پیدا شد، و جنگ‌روس و ژاپن ، وبعد انقلاب اول روسیه وایجاد دوما ، و منازعات ارامنه و مسلمانان‌آن نهضت راتشدیدکردند . درباکوکه درواقع‌مرکز مسلمین‌آن مملکت بود وبه واسطه‌ی محصول نفت بسیاربا ثروت ومعمور گردیده بود ملیونرهای مسلمان پیداشده بودندکه مشهورترین و با احسان‌ترین و ملت دوست‌ترین آنها حاج زین‌العابدین تقیوف مشهور بود که صیت کمکش به مسلمین وتأسیس مدارس و غیره به همه جا رسیده بود و حاج آقا حاجیوف وموسی نقیوف ومرتضی مختاروف نیزمعروف بودند .

درتحت مساعدت تقیوف ، روزنامه‌ی ترکی روزانه‌ی «حیات» دایر شد به مدیریت‌هاشموف و بعد احمدآقایف معروف ناسیونالیست افراطی قراباغی ، روزنامه‌ی «ارشاد» یومیه را تأسیس کردکه خیلی مقالات آتشین داشت و بسیار مرغوب گردید، و بعدها یك « ارشاد » فارسی هم به مباشرت مرحوم سید محمد صادق ادیب‌الممالك فراهانی‌که‌به باکورفته بود، درجزوهمان «ارشاد» ترکی‌ولی جداگانه نشر شد . یك مجله‌ی ادبی ترکی هم به اسم « فیوضات » به مدیریت و نگارش علی بیك حسین زاده انتشاریافت‌که بسیارمتمایل به عثمانی بود. درهمان اوقات میرزا محمد خان اویسی‌که آن وقت نایب‌قنسولگری ایران در باکو بود مجله‌یی فارسی به‌اسم «حقایق» درباکونشرکردکه ایرانیگری را درمقابل‌ترکها ترویج میکرد ومورد حملات سخت فیوضات واقع گردید»[۳].

سید حسن تقیزاده مینویسد :

«اینجانب درآن زمانها عبوراً درتفلیس وبعد درباکو بودم وهمه‌ی این نویسندگان را مخصوصاً شاه تختنسکی ومیرزا جلیل وآقایف را خوب شناخته و با آنها مصاحبت کردم . از نویسندگان باذوق ملانصرالدین یکی علیقلی نجفوف نخجوانی بودکه اشعار خوب میگفت وبهترین همه صابر بود ، معروف به «هوپ هوپ» که بعدهاخیلی مشهورشد ودرباکومجسمه‌یی برای اونصب شده‌است[۴].

مشهدی تقی صدقی اردوبادی از اشخاص بسیار تجدد دوست و ترقی طلب بود که در اردوباد مکتب به‌طرز جدید باز کرد، و نظردوایر بالاتررا جلب نمود، او را به‌نخجوان دعوت کردند وآن‌جا مدرسه‌ی خوبی راه انداخته‌و به‌نشر افکار جدید پرداخت. اونوشتجاتی به‌فارسی داشت وبه‌ترکی نیزمقالات ورساله‌ها مینوشت که یکی به‌مناسبت جشن صدساله‌ی پوشکین‌بود، و یك مقاله‌ی اورا به‌اسم « سوزکلام » ما در تبریز به شکل رساله چاپ کردیم . از جمله نصرالله شیخوف نخجوانی وامیروف هم بود، ویکی دیگر بخشعلی آقا شاه تختنسکی بود، برادر محمدآقای سابق الذکرکه مأمور دولت روس درگمرك جلفای روس بود . (شاه تختنسکیها سه برادر بودند : محمدآقا، جهانگیر آقا و بخشعلی آقا) . شخص شریفی هم به‌نام مشهدی قربانعلی شریفزاده در نخجوان بودکه در واقع بهترین مردان‌آن طبقه به‌شمار میرفت. وی خیلی مروج تمدن جدید وترقی عصری بود . کتب ومقالات میرزا ملکمخان را جمع واستنساخ نموده و مجلدی داشت. شخصی هم به‌نام مشهدی علی اصغر اردوبادی بودکه در تبریز با شور فوق‌العاده‌ی مدنیت دوستی ووطن‌پرستی بی‌اندازه فعال بود وعاقبت به‌نام «ملت» معروف‌شد. این‌شخص عوام بود یعنی‌کم سواد ولی در جانفشانی و برای بیدار کردن بی‌اختیار بود و روزنامه‌ی « حبل‌المتین » را مجاناً به این وآن میداد واز پیشقدمان نهضت اولی درتبریز توانش شمرد.

بعدها درباکو دایره‌ی فعالیت سیاسی وادبی بین مسلمین وسعت گرفت ودسته‌ی جوان سوسیالیست پیدا شدکه پیشقدم‌آنها محمد امین رسول زاده بودکه روزنامه‌ی «تکامل» را تأسیس کرد . سوسیالیستهای مسلمان در گنجه و باکو و تفلیس زیادشدند ودرباکواسم «اجتماعیون عامیون» گرفتندکه ترجمه‌ی«سوسیال‌ـ دمکرات» است»[۵].

رهبری فرقه‌ی اجتماعیون عامیون که به نام « همت » نیز شناخته میشد بـا «نریمان نریمانوف» از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت، بود[۶].

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون قفقاز با حزب سوسیال دمکرات روسیه درارتباط بود و در مواقع لزوم از کمکهای‌آن برخوردار میشد ، و حتی بسیاری از اعضای فـرقه‌ی اجتماعیون عامیون قفقاز در حزب سوسیال دمکرات روسیه نیز عضویت داشتند[۷].

عده‌یی از اعضای ایرانـی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون قفقاز کمیته‌یی به نام

«اجتماعیون‌عامیون‌ایران» تشکیل‌داده بودند که‌با ایرانیان‌آزادیخواه تماس داشتند. هیأت رئیسه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران عبارت بودند از:

«نریمان نریمانوف، سوچی میرزا، میرزا جعفرزنجانی، مشهدی‌محمد عمواوغلی، محمدتقی شیرین زاده‌ی سلماسی، حاجی‌خان، نورالله خان یکانی، مشهدی محمد علیخان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبراسکویی، حسین سرابی، مشهدی باقرخان ارومیه‌یی ومشهدی اسماعیل میابی»[۸].

«حیدر» فرزند «مشهدی علی‌اکبر» که به‌گفته‌ی خودش از دوازده سالگی داخل امور سیاسی بود[۹]، پس از خاتمه‌ی تحصیل به‌سال ۱۸۹۹ میلادی در اداره‌ی برق وصنایع معدن باکو مشغول به‌کارشد، وبه واسطه‌ی آشنایی‌که به سال ۱۹۰۰ میلادی با دکتر نریمان نریمانوف پیداکرد به‌فرقه‌ی اجتماعیون عامیون پیوست[۱۰].

۱. درباره‌ی میرزا فتحعلی آخوندزاده ـ شرح احوال و آثاروی ـ نگاه کنید به :
آدمیت، فریدون : اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوند زاده.
۲. درباره‌ی جلیل محمد قلی‌زاده وروزنامه‌ی ملا نصرالدین ، نگاه کنید به :
صفوت(و دیگران) : جلیل محمد قلی زاده (ملانصرالدین).
جاوید ، سلام‌الله : فداکاران فراموش شده .
۳. تقیزاده، سید حسن : «تهیه‌ی مقدمات مشروطیت درآذربایجان».
۴. میرزا علی‌اکبرصابر طاهرزاده درذیحجه‌ی ۱۲۷۸ هجری قمری در «شماخی» از شهرهای قفقاز زاده شد و در ۲۸ رجب ۱۳۲۹ هجری قمری در همان شهر به بیماری ورم جگر فوت شد. وی اشعار انتقادیش را در هفتگی ملانصرالدین با امضای «هوپ هوپ» منتشر میکرد . پس از مرگش، مجموعه‌ی اشعار وی تحت عنوان «هوپ هوپ نامه » به‌سال ۱۹۱۴ میلادی در باکو انتشار یافت و ازآن پس بارها تجدید چاپ شد و حتی ترجمه‌ی فارسی آن مجموعه نیز انتشار یافت . شرح حال وی به قلم دوستش « ع. صحت » در مقدمه‌ی چاپ اول هوپ هوپ نامه (صفحه‌های ۳تا ۱۳) آمده است .
۵. تقیزاده ، سیدحسن : « تهیه‌ی مقدمات مشروطیت درآذربایجان » .
۶ اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمو اوغلی».
جاوید، سلام‌الله: نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، صفحه‌ی۷۳.
۷. جاوید، سلام‌الله : نهضت مشروطیت ایران و نقش‌آزادیخواهان جـهان، صفحه‌های ۵۶ـ۶۰ و۷۳.
۸. کسروی تبریزی ، سیداحمد : تاریخ مشروطه‌ی ایران ، صفحه‌ی ۱۹۴ .
جاوید، سلام‌الله: نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، صفحه‌ی۷۴.
۹. عمو اوغلی ، حیدرخان : «تقریرات».
۱۰. پناهی ماکوبی : « حیدرعمواوغلی کی بود».
اقبال آشتیانی، عباس : «حیدرخان عمواوغلی».

همچنانکه ضمن سایر بخشهای این کتاب ملاحظـه خواهد شد ، کمیته‌های فرقه‌ی اجتماعیون عامیون درقفقاز، کمکهای گرانقدری به مشروطه خواهان و مجاهدان ایرانی کرد. هنگام لزوم از ارسال اسلحه وگسیل داشتن مجاهدان غیور دریغ نمیورزید ، وهر ازچندگـاه یك بار ، اعلامیه‌یی که در تهییج آزادیخواهان و مجاهدان مؤثر بود و به آگاهی توده از انقلاب وباروری قیام کمك میکرد ، انتشار میداد. برای ملاحظه‌ی یکی ازاین‌گونه اعلامیه‌ها ـ جزآنچه در همین‌کتاب دربخشهای‌آتی نقل کرده‌ایم ـ نگاه کنید به :
ناظم‌الاسلام‌کرمانی ، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان ، جلد سوم ، صفحه‌های ۳۶۸ـ۳۷۲.



حیدرخان عمواوغلی

۴

«ول کنید اسب مرا،
راه توشه‌ی سفرم را و نمد زینم را
و مرا
که خیالی سرکش
به در خانه کشانده‌ست مرا».

«نیما یوشیج»

به سال ۱۳۱۸ هجری قمری[۱]، مظفرالدین شاه، هنگام بازگشت از سفر اول فرنگستان به همراهی میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان اتابك اعظم، در باکو تصمیم گرفت که جهت دایر کردن کارخانه‌ی برق در آستانه‌ی مشهد یك نفر مهندس برق مسلمان استخدام کند. مسلمانان باکو ـ یا درحقیقت فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در باکو ـ حیدرخان را معرفی کردند.

در این باره حیدرخان چنین تقریر کرده است:

«در باکو ... مظفرالدین‌شاه درسفر اول به‌فرنگ بامیرزا علی‌اصغرخان اتابك مقتول یك نفرمهندس مسلمان لازمشان شده بود که درمشهد مقدس کارخانه‌ی برق دایر کند[۲]. چون درآن زمان بین مسلمانها مهندس چراغ برق بسیار کم بود لهذا مسلمانهای باکو مرا معرفی نموده ماشین otto Deuz و لوازم چهارصد چراغ را خریداری نموده به‌سمت خراسان حرکت کردم. گرچه خرید اشیاء به‌توسط حکیم‌الملك بود ولی من که به‌واسطه‌ی اتابك معرفی شده بودم این سمت را قبول کردم»[۳].

حیدرخان در شعبان ۱۳۲۰ هجری قمری وارد مشهد شد[۴] و به دایر کـردن کارخانه‌ی برق ـ برای روشن کردن آستانه و بالا خیابان ـ مشهد پرداخت. مباشرت کارخانه‌ی برق آستانه‌ی مشهد با حاجی محمد باقر رضایوف میلانی بود[۵].

حیدرخان ازشعبان ۱۳۲۰ تا رجب ۱۳۲۱ هجری قمری درمشهد اقامت کرد. خود وی درباره‌ی دوران اقامتش درمشهد چنین تقریر کرده است:

«پس از دایر کردن کارخانه‌ی مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله[۶] در آن‌جا بود و بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده مینمودم، ازآنجایی‌که ازسن دوازده سالگی در روسیه داخل درامور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمل بعضی مضرات اقتصادی را نمیتوانستم بیاورم، چطور میشد که درایران متحمل پاره‌یی وحشیگریها شده وساکت باشم.

چیزی‌که اثرفوق‌العاده درقلب من نمود وبه تعجب من‌میافزود آن بود که میدیدم حاکم درحین حرکت وعبور ازکوچه وبازار عده‌ی کثیری از فراشها و آدمهای مفتخوار ـ تقریباً به عده‌ی چهارصد نفر ـ جلو و عقب خود انداخته وکسانی‌راکه‌نشسته بودند، به‌زورآنهارابلندکرده وحکم به‌تعظیم‌کردن مینمودند. چون این قسم ترتیبات را مطلقاً ندیده بودم وضمناً متولی باشی ضریح مطهر نیز از این حرکات معمول میداشت، چون کار من راجع به تولیت بود لهذا روزی متولی باشی مرا بـه خانـه‌ی خود خـواسته شروع بـه بعضی تحقیقات نمود.

به‌توسط یك‌نفرازنوکرهایش‌که مدتی‌با من بود وارد اطاقی‌شدم، جمعی نشسته وخود متولی باشی دربالا دریك‌طرف بخاری وحاجی وزیرنیزدرطرف‌دیگر بخاری جلوس‌کرده ویك‌صندلی درنزدیك‌آنها بود، من مخصوصاً روی آن صندلی نشستم ولی سایرین تماماً دو زانو روی زمین جلوس‌کرده بودند.

متولی باشی، از من سوآل‌کرد: «آیاشما میدانید ادب چیست؟».

جواب دادم: «بلی میدانم ادب چیست. اگرمایل باشید حاضرم‌که‌برای شما تشریح‌کنم».

پرسید: «بسیارخوب بگویید ببینیم ادب چیست».

جواب دادم: «ادب عبارت ازآن است‌که انسان حرکتی را ناشی نشود که مردم اورا دیوانه خطاب‌کنند، آن هم جزء اخلاق محسوب میشود، چنانکه دروغ نگفتن ودزدی نکردن و مردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است. هرکس‌که دارای این‌شرایط چهارگانه باشد اورا آدم مؤدب میتوان‌گفت».

گفت: «صحیح . ولی رسوم بزرگ وکوچکی در بین شما هست یا نه ؟ شماها به بزرگان احترام میکنید یا نه ؟» .

گفتم: «بلی. احترام بزرگان‌را مامحفوظ‌میداریم، اما نه‌آن بزرگانی که شما خیال میکنید. ما بزرگ کسی‌را میگوییم که دارای علم‌باشد».

چون زبان فـارسی را خوب نمیدانستم لذا تمام صحبتهای ما به توسط مترجم رد وبدل میشد. ازاین‌گونه صحبتهای من بسیار متغیرشد و تغیراوازآنجا معلوم‌شدکه صحبت مادرعوض اینکه‌درخصوص‌کارها تحقیق وتکمیل‌شود به‌واسطه‌ی همان حرکت من که بدون اجازه روی صندلی نشستم مبدل به یك غرض و هوای نفسانی شد واین‌راکسرشأن خود شمرد. من‌برخاستم و خداحافظی کرده بیرون آمدم. ولی او ازفرط اوقات تلخی جواب خداحافظی مرا نیز نداد . این جواب ندادن او اسباب دلخوشی من‌شد وحتم‌کردم‌که دیگر با او ملاقات نمیکنم. درآن زمان متولی باشی سهام‌الملك بودکه به‌جای نصیرالملك شیرازی برقرارشده‌بود.

چون چراغ برق یك چیز تازه در ایران بود لهذا اهل خراسان اغلب به تماشای کارخانه آمده ، من به همین ملاحظه تقریباً با تمام اهل خراسان از وضیع وشریف آشنا شدم.

ازاین تحقیری‌که من نسبت به‌متولی باشی کردم فقط یك مقصود عمده درمدنظروخیال داشتم وآن عبارت بود از این که به‌اهالی خراسان که عاری از تمدن وفهم پاره‌یی مسایل بودند حالی‌کرده ، بفهمانم‌که متولی‌باشی نیز یکی از جنس بشراست وازآسمان نازل‌نشده، با اوهم ممکن است همان رفتاری رامجری داشت‌که با سایرطبقات مردم مجری میدارند، وچون او دارای پول و تمول‌است، یا به‌واسطه‌ی دادن رشوه و به‌ترتیبات دیگرصاحب این مقام گشته، ممکن است‌که مطلقاً لیاقت‌آن‌را نداشته باشد.

روزی دراول شب‌کسی به‌عجله واردکارخانه شده‌گفت‌که: «جناب‌آقای متولی باشی برای تماشای‌کارخانه میآید. خوب است‌که چراغ جلو بفرستید». من هیچ اعتنایی به‌حرف او نکرده، حتی دادم دروازه‌ی کارخانه را نیز بستند. پس ازآنکه‌آمد و به‌قدر نیم‌ساعت درپشت در منتظرشد، به‌واسطه‌ی یکی از اجزاء ورودش را قبول‌کرده اجازه‌ی بازکردن در را دادم. وقتی که وارد کارخانه شد ابداً اعتنایی به‌او نکردم. پس ازقدری گردش مراجعت نمود. مقصود اصلی من از این تحقیرات همانا به‌صرافت انداختن و حالی کردن به‌مردم بود که تکلیف و وظیفه‌ی شخصیت بشریت‌را درك نمایند.

در بدو ورود من به‌شهرخراسان، منظره‌ی هولناکی مشاهده نمودم‌که

ازآن منظره، اهالی خراسان حاکم جدید را تحسین و تمجید کرده میگفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده و خواهد توانست حکومت کند. ولی طبع من وقلب من از این منظره بسیار منزجر ومتنفر بود و آن حرکت را برخلاف وجدان وانسانیت، یعنی وحشیگری صرف تصور مینمودم، وآن عبارت بودازاینکه شخصی را شقه‌کرده یك نصفه‌ی بدنش‌را به‌یك طرف دروازه ونصفه‌ی دیگررا به‌یك طرف دیگرآویخته بودند ومن این منظره‌ی وحشیگری را نمیتوانستم از مدنظر خود محو سازم.

پس ازمدت قلیلی، اتفاق دیگری‌که ازاین سفاك به‌عرصه‌ی شهود رسید آن بودکه با عموم ملاکین متفق شده، گندم را انبار و احتکارکرده برقیمت آن افزودند، به‌قسمی‌که نان‌را مردم به‌سختی تحصیل‌کرده به‌قیمت گزاف میخریدند. از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد کـه فقرا و ضعفا از خریدن آن عاجز بودند.

نظربه‌اینکه من با اغلبی از اهالی‌آشنا شده بودم، همین‌گرانی نان را دست‌آویزنموده، اهالی‌را برعلیه حاکم ظالم تحریك و تحریص نموده، آنها را به‌هیجان آوردم‌که برعزل حکومت اجماع وقیام نمایند. رفته رفته هیجان غریبی درمردم ظاهر شده، دفعة ازدحام‌کرده، عزل حاکم را خواستار شدند. درضمن هیجان‌عمومی خراسان‌چندین‌خانه هم تاراج شدکه یکی‌ازآنها خانه‌ی‌نایب‌التولیه بود که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند[۷].

نایب‌التولیه شخصی بود از سرکشیکهای حرم مطهر حضرت رضا کـه سالی چهل هزار تومان ازدهات موقوفه‌ی حضرتی عایدی داشت واین شخص‌یکی ازپنج نفر سرکشیکها بودکه درنوبت خود میآمد وچراغهای حرم مطهررا روشن میکرد. نقیب السادات از ملاکین عمده‌ی خراسان محسوب میشد که با حاکم همدست شده بود و به این ملاحظه مردم به خانه‌ی دویست ساله‌ی او ریخته تاراج کردند. دو خم از آن شراب را در دم بست دروازه‌ی صحن گذارده به عابرین میگفتند که این شرابها ازخانه‌ی نقیب‌السادات سرکشیك حرم مطهر بیرون‌آمده است‌که ظاهراً خود را تقدیس مینماید. دراین قضیه پسرکوچك نقیب نیز مقتول شد و اورا درکشیکخانه دفن‌کردند ولی خودش درحرم مطهرحضرت رضامتحصن شد، اما من برضد این ترتیبات بوده، مطلقاً راضی ومایل نبودم‌که به‌قدر ذره‌یی اسباب غارت وتاراج پیش‌بیاید.

این هیجان تقریباً سیزده روز طول کشید. ازدحام مردم به‌قدری زیاد

شد که در صحن حرکت کردن ممکن نبود . نیرالدوله از حکومت معزول، و رکن‌الدوله منصوب گردیده به‌طرف خراسان حرکت کرد»[۸].

درباره‌ی شورش مردم مشهد برضد نیرالدوله‌ی حاکم و یاری حیدرخان به شورشیان، نوشته‌اند :

«در بازار بزرگ مشهد ، نزدیك در قبله‌ی مسجد گوهرشاد زنجیری وجود داشت که آنجارا عده‌یی مستبد، تحت سرپرستی یکی ازتولیه‌ها که در ادوار مختلف وکیل مجلس میبود، در دست داشتند. مجاهدین جوان، ازقبیل: رضاآذر فرزند حاج میرزا علی آقا نماینده‌ی دوره‌ی اول و دوم مجلس، نیزدهنه‌ی بازار مجاور حمام‌شاه را دردست میداشتند. حیدرخان داوطلب‌شد یکتنه به‌زنجیرآمده، «نظام‌التولیه» را خلع سلاح کرده برگردد ، وهمین‌کار راکرد وآن روز به‌پاس این رشادت او، مجاهدان ازطرف رضا آذر با چلوکباب اطعام شدند»[۹].

حیدرخان در تمام مدت یازده ماه اقامتش در مشهد کوشید تا شعبه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون را در مشهد برپا کند لکن به واسطه‌ی عدم رشد سیاسی مردم و نبودن زمینه‌ی فکری، موفق نشد. خود وی دراین‌باره چنین تقریر کرده است:

«چون شخص من از ترتیبات حکومتی ایران به‌طوری که باید مطلع نبوده ونمیدانستم که عموم‌حکومتهای ایران به‌همین ترتیب ومنوال سلوك‌مینمایند، لهذا در خیال خود تصور میکردم که پس از عزل این حاکم سفاك ظالم، حاکم دیگری که میآید از اعمال حکومت سابق متنبه شده ، اقدام به‌کارهای بد و مردم آزاری وبیقانونی نکرده، با خلق خدا به‌عدالت رفتار خواهدکرد . اما متأسفانه نتیجه به‌عکس شده، حاکم دیگری که واردشد، همان کارها را دنبال کرده مطلقاً متنبه نگردید . آن وقت من ملتفت شدم که عموم حکومتهای ایران قانون نداشته و هریك از آنها به‌قوه‌ی دفاعیه و استبداد شخصی سلوك کرده، هرچه بخواهند و خیال‌کنند درحق اهالی و رعایا باکمال سهولت و آسانی میتوانند به‌موقع اجرا بگذارند، بدون اینکه ترس ازمجازات قانونی داشته باشند.

پس از ورود رکن‌الدوله ، تغییرات و تبدیلات تازه‌یی در اهالی بروز نکرد وهنوز اسمی ازمشروطه درمیان نبود، گاهی که من بعضی‌صحبتها دراین‌باب باآنها میداشتم، آنرا حمل بریك چیز فوق‌العاده‌کرده، مطلقاً ملتفت نمیشدند که نتیجه‌ی‌آن چه خواهدشد، حتی میگفتند که شخص نمیتواند با پادشاه صحبت کند وزبان‌آدم درهنگام ملاقات با سلطان میگیرد، زیرا ممکن است‌که فوراً حکم‌کند سرآدم را ببرند.

در تمام‌مدت یازده ماه که من‌درخراسان اقامت داشتم هرچه سعی وتلاش کردم که بلکه بتوانم یك فرقه‌ی سیاسی به‌دستور روسیه[10] تشکیل بدهم ، ممکن نشد. چون کله‌های مردم به‌قدری نارس بود که سعی من در این ایام بینتیجه ماند ومطلقاً معنی کلمات مرا درك نمیکردند. دراین مدت فقط یك‌نفرمشهدی ابراهیم نام میلانی‌راکه کارخانه گیلز سازی آورده، مشغول ساختن گیلاز سیگار بود، با خود هم عقیده یافتم که میتوانستم با اوصحبت فرقه‌یی به‌میان‌آرم.

چون دیدم کوشش من درخراسان بیفایده مانده،لذادر۱۷ رجب۱۳۲۱ به‌سمت تهران عازم شدم. پس از دو روز به‌نیشابور رسیدم . حاکم معزول شده ، شاهزاده نیرالدوله راکه اطراف نیشابور املاك شخصی او بود و خود نیشابور هم تیول وی وحکومتش نیز با خود او بود دیدم که پس ازمراجعت از خراسان یك نفررا درآنجا به‌دار زده بود»[11].

۱. قزوینی، محمد: «وفیات معاصرین».
عمو اوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۲. به‌موجب مندرجات روزنامه‌ی اولین سفر مظفرالدین شاه‌از تهـران به اروپا، مظفرالدین شاه روز۲۳ جمادی‌الاخر ۱۳۱۸هجری قمری وارد باکو شده، وروز ۲۵ جمادی الاخر همان سال ازباکوخارج شده است. نگاه‌کنیدبه:
مظفرالدین‌شاه قاجار: سفرنامه‌ی‌مبارکه‌ی‌شاهنشاهی، صفحه‌های ۲۳۰ـ۲۳۵.

۳. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۴. حیدرخان عمو اوغلی تقریر کرده است که یازده ماه درمشهد توقف داشته است، ونیز در۱۷ رجب ۱۳۲۱ ازمشهد به‌تهران عزیمت‌کرده است. دراین‌صورت ابتدای ورود وی به‌مشهد، شعبان ۱۳۲۰ هجری قمری خواهدبود. نگاه‌کنیدبه:
عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۵. درباره‌ی این‌کارخانه‌ی برق، عباس اقبال آشتیانی نوشته است:
«این‌همان‌کارخانه‌یی است‌که به‌مباشرت حاجی محمد باقر رضایوف میلانی، به‌دستور مظفرالدین شاه ازروسیه خریده،وبرای روشن‌کردن‌آستانه وبالاخیابان به‌مشهدآورده شده، ودر۱۳۲۰ [هجری قمری] شروع به‌کارکرده است».
وسید احمدکسروی تبریزی نوشته است:
«چون یك‌دوسال‌پیش‌ازمشروطه، رضایوف‌که یکی ازبازرگانان تبریزمیبود، چنین میخواهد که به بارگاه مشهد چراغ برق بکشاند، و برای این‌کار به‌یك مهندس مسلمانی نیاز میبوده، حیدر عمواوغلی‌راکه سالش بیش ازبیست نبوده‌از تفلیس به‌مشهد میآورد».
نگاه‌کنید به:
اقبال‌آشتیانی، عباس، «حیدرخان عمواوغلی».
کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی۴۴۸.

۶. ابتدای حکومت حاجی سلطان حسین میرزا نیرالدوله برخراسان، بیستم شوال ۱۳۱۸ هجری قمری ،بعد از فوت محمد تقی میرزا رکن‌الدوله است . نگاه کنید به :
اقبال‌آشتیانی، عباس : «حیدرخان عمواغلی ».

۷. محمد یوسف هروی درکتاب عین‌الوقایع، در صادرات سال ۱۳۲۱ هجری قمری مینویسد :

«بلوای بیجهت اغلب‌اهالی مشهد برضد ایالت‌کبری نیرالدوله، به‌دستور العمل چندنفر اعیان‌که عداوت سابقه با شاهزاده‌ی معظم‌الیه داشتند و به‌گرانی نان اقدام نموده به تحریك اهالی پرداختند و چندین زن را به‌فساد واداشتند ، در ماه صفر ، وآن اغتشاش مایه‌ی خسارت زیاد به ملت و دولت وایالت شد.

بازار آشفته بود وهنگامه‌ی غریبی روی داد تا به‌اشاره‌ی مفسدین اول به‌خانه و منازل یوسف‌خان بیگلربیگی، بعد به‌خانه‌ی نقیب‌الاشراف نایب التولیه‌سرکشیك ریخته اسباب واموال دفینه‌ی‌آن سید جلیل‌را به‌تاراج بردند وگندم‌وجو وآلات حدیدیه وخشبیه و مسینه وغیره که ازچندین‌سال ذخیره داشت، همه به‌یغما رفت ومردمان بیرحم درختان‌گل و گلدانهای مرتب را برهم شکسته ، بدتر از این به‌خرابی ابنیه وعمارات او جد وجهد داشتند.

درآن وقت والی والاتبار معظم‌که طرف شدن با ملت را بیشمردانسته بود، تلگرافی از فرمانفرمایی استعفا داده، پس ازچندروز روانه‌ی تهران‌شد».

نگاه‌کنید به:

اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».

۸ . عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

مقصود ازاین رکن‌الدوله،شاهزاده‌علینقی‌میرزا، پسرمحمدتقی میرزارکن‌الدوله است. ورود علینقی‌میرزارکن‌الدوله به‌مشهد، بعد ازعزل نیرالدوله، روزیکشنبه غره‌ی جمادی الاولی ۱۳۲۱ هجری‌قمری است. عکسی ازعلینقی‌میرزا رکن‌الدوله درالحدیقة الرضویة چاپ شده است. نگاه‌کنید به:

اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».

هروی خراسانی، محمدتقی: الحدیقةالرضویة، صفحه‌ی ۱۸۰.

۹. آذری، س. علی: قیام‌کلنل محمدتقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۱۵۴.

۱۰. «دستور» درزبان فارسی‌چند معنی داردکه امروزه یکی ازمعانی‌آن‌که‌امروفرمان باشد معمول‌است. لکن پیشتر، یکی دیگرازمعانی‌آن‌که‌شیوه، طرز وقاعده‌است ــ وهنوز هم‌گاهی به‌کار میبرند ــ معمول بود. دربرهان قاطع آمده است:

«دستور،... طرز وروش وقاعده وقانون‌را نیزگویند».

حیدرخان عمواوغلی نیز«دستور» رابه معنی روش به‌کاربرده است ومنظورش از تشکیل فرقه‌ی سیاسی به دستور روسیه ، تشکیل فرقه‌یی سیاسی به همان شکل و روش و طرزی است‌که در روسیه تشکیل شده بود، نه‌این که به‌امر و فرمان دولت روسیه تزاری ــ که خود مخالف هرگونه فرقه و جمعیت سیاسی بود ــ فرقه‌یی تشکیل دهد.

۱۱. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات» .

۵

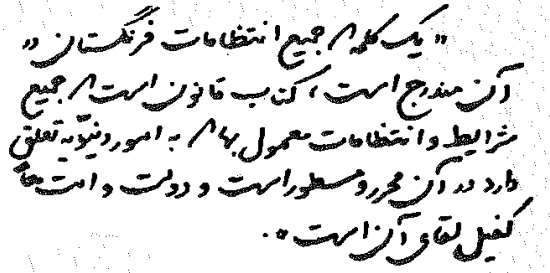

«میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله»

حیدرخان درشعبان ۱۳۲۱ هجری قمری وارد تهران شد[۱]. پس ازچندماه، در اداره‌ی راه‌آهن‌تهران ـ شاه عبدالعظیم‌استخدام‌شد. پس ازچندی ازاداره‌ی‌راه‌آهن تهران ـ شاه عبدالعظیم استعفا کرده در تجارتخانه‌ی روسی حمل و نقل ایران[۲] مشغول‌کار شد. خود وی دراین‌باره چنین تقریر کرده است:

«پس ازآنکه وارد تهران شدم، بعد از چندماه در ماشینخانه مستخدم شدم. بدین ملاحظه با جمیع صنعتکاران تهران آشنا شدم. چون مقصود عمده‌ی من‌آشنا شدن با مردم وشناختن‌آنها بود، لهذا از اداره‌ی ماشینخانه استعفاکرده درتجارتخانه‌ی روسی حمل و نقل ایران مستخدم شدم و بدین جهت با اغلبی از تجار و غیره آشنا گردیدم»[۳].

گویا، حیدرخان، هنگام اشتغال در تجارتخانه‌ی حمل ونقل ایران، وپس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ میلادی حزب سوسیال دمکرات روسیه است، که سفری به اروپا میکند و درآنجا علاوه بر تکمیل رشته‌ی تحصیلی خود، ساختن و نحوه‌ی

به‌کاربردن ده نوع بمب را میآموزد[۴].

حیدرخان پس از یك سال‌کار کردن در تجارتخانه‌ی حمل‌ونقل ایران، استعفا کرده ، ودر کارخانه‌ی برق حاج حسین‌آقا امین‌الضرب اشتغال مییابد[۵].

کارکردن در مؤسساتی‌که لازمه‌ی آن سروکار داشتن بسیار و مداوم با مردم است، حیدرخان را به خصوصیات اجتماعی ونحوه‌ی اندیشه‌ی مردم‌آن روز ایران خبیر میکند وهمین‌آگاهی است‌که مسیر آینده‌ی فعالیتها وچگونگی رفتار باهرطبقه از مردم را برایش روشن میکند . حیدرخان خود در این زمینه چنین تقریر کرده است :

«دراین سه اداره‌که مستخدم شده بودم ، با خیلی اشخاص آشنایی پیدا کرده، بعضی ازآنها را لایق دیده پاره‌یی‌مذاکرات درمیان میآوردم. فقط چیزی که به‌آنها میگفتم این بودکه: دولت باید قانونی را دارا باشد که‌آن قانون را منتخبین ملت به‌مشورت برای مملکتداری وضع‌کرده باشند ، که سلطان و وزاء و حکام دارای اختیارات و اقتدارات محدود باشند که هرچه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند.

در ایـن موقع راهی بـا بعضی علماء پیدا کرده بودم . اهالی تهران به‌واسطه‌ی عکس انداختن مسیو نوز رئیس گمرکات در لباس آخوندی ، بهانه‌یی به‌دست‌آورده، تبعید اورا میخواستند. کم‌کم ماده غلیظتر شده، مردم میگفتند که ما عدالت و عدالتخانه میخواهیم.

پس ازتفصیلات مسجدجمعه ورفتن به‌حضرت معصومه‌ی قم[۶]، اول‌کسانی که به‌سفارت انگلیس متحصن‌شدند، طلاب مدرسه‌ی سپهسالار بودند که هریك را پنج هزار دینار پول داده به سفارت فرستادم. چون مشغول سیمکشی چراغ برق به‌مسجد سپهسالار بودند و من هم برای سرکشی به آن‌جا میرفتم ، لهذا با طلاب صحبت‌کرده موفق‌شدم.

پس ازآن‌که اجتماع زیادی در سفارت انگلیس از هرطبقه مردم جمع شدند، مظفرالدین شاه ناچارشدکه خواهش ملت‌را اجابت‌کند. ازطرف ملت چند فقره پیشنهاد شده بود که یکی از آنها دستخط مشروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی بود ، یك فقره مراجعت علماء از قم ، فقره‌ی دیگر عزل عین‌الدوله صدراعظم بود .

پس از مراجعت علماء ازقم مظفرالدین شاه دستخطی درباب مشروطیت

دادکه بعضی نواقص داشت. اشخاصی که با ما همعقیده بودند ازخارج شدن مردم ازسفارتخانه مانع‌شده‌آن فرمان‌را قبول نکردند، تا اینکه شاه مطابق‌میل‌وپیشنهاد ملت، یعنی مجتمعین سفارت فرمان مشروطیت‌را امضاء نمود.

ازآنجایی‌که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی ازوضع مشروطیت نداشته وترتیب‌آن‌را مسبوق نبودند، لهذا هیأتی ازعالمان مملکت‌همیشه دستورالعملهای باطنی خودشان‌را به آنها تلقین مینمودند که من هم جزء آن هیأت مشغول کار بودم. میتوانم بگویم که اغلب دستورها از خانواده‌ی مرحوم صنیع‌الدوله بیرون میآمد»[۷].

۱. چنانکه پیشتردیدیم، در تقریرات حیدرخان عمواوغلی آمده است که وی در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ هجری قمری ازمشهد به‌عزم تهران خارج شده است. چنانچه مدت‌عادی‌مسافرت ازمشهد به‌تهران را ـ درآن روزگار ـ پانزده روز بگیریم، حیدر خان باید در اوایل شعبان ۱۳۲۱ وارد تهران شده باشد.

۲. تجارتخانه‌ی روسی حمل ونقل‌که نام‌رسمی‌آن: «اداره‌ی بیمه وحمل ونقل‌ایران» بود، به‌موجب امتیازی‌که در اول جمادی الاولی ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۱ میلادی) به لازارپولیاکف اعطاء شد به‌وجودآمد. کار این مؤسسه در مورد بیمه پیشرفتی نکرد، لکن در مورد ساختن راههای شوسه‌ی شمالی (انزلی ـ تهران ، تهران ـ همدان، آستارا ـ اردبیل ، تهران ـ مشهد سر(بابلسر)، عشق آباد ـ قوچان) و نیزبرقراری خطوط کشتیرانی در دریای خزر (قفقاز ـ مرکوری، نادازدا،شرکت روسیه و...) موفقیتهایی‌کسب‌کرد. این‌مؤسسه‌به‌موجب عهدنامه‌ی دوستی ایران وشوروی در۱۹۲۱ میلادی منحل‌گردید وکلیه‌ی تأسیسات داخلی‌آن دراختیار دولت ایران قرارگرفت. نگاه‌کنید به:

تیموری، ابراهیم: عصر بی‌خبری یا تاریخ...، صفحه‌های ۳۵۰ ـ ۳۵۷.

ایوانف ، م. س.: انقلاب مشروطیت ایران، صفحه‌ی ۱۰.

۳. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۴. پناهی ماکویی در «حیدر عمواوغلی‌کی‌بود» مینویسد:

«در۱۹۰۵،پس ازفرونشاندن انقلاب روسیه، حیدرعازم‌اروپاشد. اوزبانهای فارسی، ترکی، عربی، روسی، آلمانی و ایتالیایی را به‌طور کامل میدانست. در این سفرحیدر عمواوغلی همزمان با تکمیل رشته‌ی تحصیلی خود، درساختن ده نوع بمب که از سلاحهای سهمگین شمرده میشد ، کوشش به‌کار برد و نحوه‌ی پرتاب واستفاده‌ی ازآنها راآموخت».

۵. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۶. درباره‌ی قضیه‌ی مسجد شاه، نگاه کنید به:

کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۶۰ ـ ۶۸.

ملکزاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، فصل‌چهاردهم.

ناظم‌الاسلام کرمانی ، میرزامحمد : تاریخ بیداری ایرانیان ، جلد دوم ، صفحه‌های ۹۱ ـ ۱۰۳.

۷. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

٦

«اکنون اگر میسر گردد بازگوی داستان
دوستان بلدل و یاران موافق و کیفیت مواکلات
و افتتاح مناکحات ایشان و استتباع از ثمرات مخالصت
و برخورداری از نتایج مصادقت.»

«کلیله و دمنه»

پس ازصدور فرمان مشروطه و آشنایی مردم با افکار نو، که نتیجه‌ی انتشار کتب و رسایل و روزنامه های مختلف و وعظ وخطابه‌ی وعاظ و ناطقین با حمیت بود، حیدرخان زمینه‌ی تأسیس یك حزب سیاسی را مناسب دید. لذا با چند نفر که آنهارا میشناخت وبه‌سوابق فکری آنان واقف‌بود، طرح تأسیس فرقه‌ی اجتماعیون عامیون‌تهران‌را ریخت. حیدرخان‌خود درباره‌ی‌چگونگی‌تأسیس فرقه‌ی‌اجتماعیون عامیون تهران، چنین تقریر کرده است:

«زمان انتخاب وکلا رسید . جهدکاملی داشتیم که اشخاص عالم برای وکالت انتخاب شوند. یك حوزه‌ی غیر منظمی که از خوبان بازار تشکیل داده شده بود، که مواقع لازمه بالضروره جمع شده وشور مینمودند سعی کردیم که آنها را تحت یك اسولی آورده، منظم نماییم وبه‌این نقشه موفق‌شده دوقسم‌حوزه تشکیل شد. یکی حوزه‌ی خصوصی که‌عبارت ازهفت‌نفر بود ، دیگری حوزه‌ی عمومی که اشخاص زیاد ازخوبان اهل بازار درآن عضویت داشتند.

وکلا انتخاب شدند. رفته رفته انجمنها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه‌ی ما به‌هم‌خورد وهرکس درانجمنی عضویت پیداکرده، حوزه‌ی عمومی ماناز

هم باشید . پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزه‌ی خصوصی که با فرقه‌ی اجتماعیون عامیون کارگری روسیه (سوسیال دمکرات)، نیز ارتباط داشتیم .

پس ازآن که به‌فرقه‌ی اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شدکه در تهران فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده و هست ، از آن جا به شخص من‌نوشتندکه لازمه‌ی دستورالعمل را به‌شعبه‌ی مسلمانها وایرانیها در قفقازیه داده شده است و شماشعبه‌ی‌آن‌را درتهران افتتاح کرده ، معاً باآنها کار کنید .

چند نفر از وکلا که با فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مسلمانهای قفقازیه رابطه داشتند با هم ارتباط پیداکرده، معاً کار میکردیم»[1].

حیدرخان، دوتن از اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران را درتقریرات خود، به‌شرح زیریادکرده است :

«حوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون تهران‌که ملك‌المتکلمین وآقا سید جمال واعظ نیزدرآن عضویت داشتند، اعدام اتابك‌را رأی داده به‌کمیته‌ی‌مجری، اعدام اتابك را فرستادند»[2].

مهدی ملکزاده درتاریخ انقلاب مشروطیت ایران مینویسد :

«کمیته‌ی انقلاب‌که ازرهبران‌آزادیخواهان تشکیل میبافت و هریك از آنها حاضربودند به‌رایگان جان خودرا فدای مشروطیت‌کنند ، وجود اتابك را برای بقای مشروطیت خطرناك دانسته، وبرای حفظ آزادی وپایمال‌نشدن خون هزارها نفرکه برای به‌دست آوردن مشروطیت ریخته‌شده بود اورا محکوم کرده وبه‌کمیته‌ی اجرائیه دستور از میان برداشتن اورا صادرکردند»[3].

از مقایسه‌ی نـوشته‌ی مهدی ملکزاده با تقریـر حیدرخان معلوم میشود که «کمیته‌ی انقلاب ملی» یکی ازکمیته‌ها ، و یا به تعبیر حیدرخان حوزه های فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران بوده است.

مهدی ملکزاده اعضای «کمیته‌ی سری انقلاب ملی» ، ویا به تعبیر حیدرخان «حوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون تهران» را به‌شرح زیرمعرفی میکند:

«سران آزادیخواهان واقعی وموجدین حقیقی مشروطیت که اوضاع را روشنترازدیگران میدیدند وحقایق‌را بهترازدیگران درك میکردند، یقین داشتند که این رشته سر دراز دارد واین شاه به‌اتکاء روسها و درباریان و شاهزادگان هیچ وقت تمکین ازمشروطیت و قانون نخواهندکرد و به‌هروسیله که ممکن شود

کلك‌مشروطیت‌را خواهند کند واین‌مجلس‌ضعیف و بی‌اطلاع و وکلای‌دور ازمرحله ونادان قادر به‌قیادت ملت ومقاومت در مقابل شاه مستبد نیستند و اگر اندیشه‌ی صحیحی نکنند وراه صوابی پیش نگیرند، مشروطیت، یا به‌عبارت دیگر ایده‌آل وآرزوی چندین‌ساله‌ی‌آنها ازمیان خواهدرفت واین‌مجلس یا به‌خودی خودمنحل میشود، و یاآلت دست شاه ومستبدین میشود .

بالاتراز همه تکیه‌ی این شاه مستبد به‌دولت مقتدر استبدادی روسیه‌بود و از پترزبورگ دستور میگرفت وبه ساز سفیر روس وفرمانده‌ی قفقاز میرقصیدو دائماً با صاحبمنصبان‌روسی وسفیرروس وشابشال‌درتماس بودوهرچه‌میکرد بامشورت ونظرآنها بودوتمام‌قدرت مادی‌کشورازلشکری‌وکشوری رادردست‌داشت ووزراء را به‌میل‌خودانتخاب‌میکرد وحکام ورؤسای‌ایلات وعشایرچون: قوام‌الملك شیرازی، رحیم‌خان چلبیانلو، شیخ محمود ورامینی، رؤسای‌ایل سنجابی، عده‌یی‌ازخوانین بختیاری، شاهسون، حاج آقا محسن عراقی و غیره با او همدست بودند و برضد مشروطیت کوشش میکردند و شاهزادگان ، اعیان، اشراف ، زورگوریان ، مفتخواران وروحانیان دشمن مشروطیت از اوطرفداری میکردند. او مکرر گفته بودکه اجدادش سلطنت مستبده را با شمشیر به‌دست‌آورده‌اند واو با شمشیر حفظ خواهدکرد .

مهمترازآنچه گفته شد این‌است‌که محمدعلیشاه ملت را بنده وبرده‌ی خود میپنداشت و آنهـا را لایق بـرای مداخله در امور کشور و مشورت در سیاست نمیدانست.

این بود که چون سران آزادیخواهان روزگار را تیره وتار دیدند و خطرهایی‌که مشروطه را تهدیدمیکرد مشاهده نمودند، چاره را در دست گرفتن زمام انقلاب وبه‌وجودآوردن یك قدرت ملی وتهییج افکار عمومی‌وقیام اجتماعی دانسته وبرای رهبری انقلات یك‌کمیته‌ی سری به‌نام «کمیته‌ی انقلاب»ازمهمترین وفداکارترین افراد آزادیخواه تأسیس نمودند و به‌کارهایی دست زدند وحوادث ووقایعی ایجادکردند.

کمیته‌ی انقلاب از شانزده نفر رهبران مشروطه تشکیل یافته بود و ما برای اینکه فرزندان‌آینده‌ی ایران قائدین انقلاب ورهبران مقاومت را بشناسند به‌ذکراسامی آنها مبادرت میجوییم:

ملك‌المتکلمین، سیدجمال‌الدین ، میرزا جهانگیرخان،سیدمحمدرضا مساوات، تقی‌زاده،حکیم‌الملك ، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، میرزاسلیمان‌خان، حسینقلی‌خان‌نواب، میرزاعلی‌اکبرخان‌دهخدا،

حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا، میرزا داودخان ، ادیب‌السلطنه ، نصرة السلطنه .

جلسات کمیته هر نیمه‌شب درخانه‌ی حکیم‌الملك واقع درخیابان پستخانه تشکیل میشد وقبل ازطلوع آفتاب اعضای آن متفرق میشدند .

میرزا محمدنجات، حسین‌آقاپرویز ومیرزا محسن نجم‌آبادی سه نفر ازجوانان روشنفکر وآزادیخواه آن زمان رابط کمیته بودند وابلاغات ونوشتجات وتلگرافات و دستورات کمیته را به‌خارج میرساندند»[۴].

سیدحسن تقیزاده درباره‌ی این کمیته یا حوزه مینویسد :

« این حوزه‌که محض مراقبت ازمشروطیت و تقویت آن حوزه ، از همان اشخاصی‌که اسامی آنها را ملکزاده درج کرده با علاوه‌ی حسین پرویز (بعدها صاحب کتابخانه‌ی تهران) و میرزا محمد خراسانی (که بعدها به اسم نجات معروف شد و صاحب روزنامه‌ی نجات بود) وحذف نصرت‌السلطنه که ظاهراً اشتباه است مرکب بود در خانه‌ی مرحوم حکیم‌الملك درخیابان پستخانه (حالا خیابان اکباتان) صبح خیلی زود قبل ازطلوع آفتاب اجتماع میکردند و در موضوعات مربوط به تقویت مجلس شورا ومشروطیت صحبت میکردند و اگر اطلاعی از اخلال درکارمجلس پیدا میکردند برای دفع و جلوگیری از آن به وسیله‌ی کوشش‌دربین مردم‌اقدام‌میکردند، واین‌حوزه را مخصوصاً طوری‌برگزیده بودندکه مرکب بود از دونفر ناطق درجه اول تهران (یعنی‌آقا سید جمال‌الدین اصفهانی وملك‌المتکلمین) و دو سه‌نفر نویسنده‌ی درجه اول تهران‌که عبارت بودند از مدیر و دبیرروزنامه‌ی صوراسرافیل‌که مؤثرترین جراید بود (میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا علی اکبر خان دهخدا) و صاحب روزنامه‌ی مساوات (آقا سیدمحمد رضا شیرازی) و نایب او آقا سید عبدالرحیم خلخالی و چند نفر از وکلای آزادی طلب و با نفوذ و اشخاص دیگر که در میان مردم و بازاریها فعالیت داشتند»[۵].

نویسنده‌ی مقاله‌ی «حکیم‌الملك» ، که مأخذ نوشته‌اش اظهارات حکیم‌الملك است، مینویسد :

« درآن زمان‌که محمد علیشاه قاجارراه نفاق و دورویی با مشروطه خواهان پیش‌گرفته بود وزعمای انقلاب‌ایران از دسایس او و اطرافیان‌بدخواهش در امان نبودند، همه روزه ازاذان صبح تا طلوع آفتاب یك جلسه‌ی مهم سری از جمعی سران انقلاب در منزل آقای حکیم‌الملك واقع در خیابان پستخانه تشکیل میشد .

کسانی که در این جلسه‌ی سری حضور میبافتند عبارت بودند از: آقای تقی زاده، مرحوم جهانگیرخان مدیرصوراسرافیل، مرحوم‌ملك‌المتکلمین، مرحوم سید جمال واعظ اصفهانی، مرحوم خلخالی، مرحوم مساوات ، و آقای پرویز مدیر کتابخانه‌ی تهران هم دراین جلسات شرکت میکرد .

در این جلسات سری بود که نقشه‌های مبارزه با مستبدین طرح میگردید وبالاخره همین جلسه بودکه پس از مدتی تبدیل به هسته‌ی اصلی حزب دمکرات ایران گردید »[۶] .

باید دانست که همگی اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران، این‌عده که مهدی ملکزاده ، سیدحسن تقیزاده وحکیم‌الملك نام برده‌اند، نبودند. بلکه این‌عده یکی از کمیته‌ها ، یا به تعبیرحیدرخان وسیدحسن تقیزاده ، یکی ازحوزه‌های‌فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران به نام « کمیته‌ی سری انقلاب ملی » یا « حوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون» را تشکیل میدادند[۷].

س. علی‌آذری درباره‌ی اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران‌مینویسد:

« تاآن جاکه تحقیق کرده‌ام، مؤسسین حزب اجتماعیون عامیون‌تهران که بستگی به حزب اجتماعیون عامیون تبریز و باکو و تفلیس داشتند به شرح زیر در حدود چهل نفر میشدند ، و دراین‌جا به ذکر اسامی چندتن ازآنها اکتفا میشود :

سیدجمال‌الدین واعظ‌اصفهانی، ملك‌المتکلمین، [میرزا] جهانگیرخان [صوراسرافیل]، یحیی‌میرزا اسکندری، میرزاقاسم‌خان صوراسرافیل، حیدرخان عمواوغلی، ضیاءالسلطان معروف به‌چراغ برقی، صادق طاهباز، میرزا محمدصادق طباطبایی، میرزامحمدعلی‌خان‌تربیت، حاجی‌خان‌خیاط، میرزاآقا(فریار) مدیر روزنامه‌ی عصر انقلاب ،آقاشیخ ابراهیم تبریزی نماینده‌ی مجلس،سلیمان‌میرزا اسکندری ، میرزا سلیمان‌خان میکده ، اسدالله‌خان‌کردستانی نماینده‌ی مجلس، ارباب‌کیخسرو، شریف‌الدوله‌ی بنی‌آدم ، شریف زاده‌ی تبریزی، سید محمد رضا مدیرروزنامه‌ی‌مساوات،سیدجمال‌الدین‌قمی‌مدعی‌العموم‌تهران، میرزامحمدنجات، بامداد، سیدکمره‌یی، علی‌اکبر دهخدا» [۸].

۱. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».
۲. عمواوغلی، حیدرخان: همان مأخذ.
۳. ملکزاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلدسوم، صفحه‌ی ۲۲.
۴. ملکزاده، مهدی: همان مأخذ، جلد دوم، صفحه‌های ۲۱۸ ـ ۲۲۱.
۵. تقیزاده، سیدحسن: «تقی‌زاده درباره‌ی قتل اتابك سخن میگوید».
۶. حکیمی (حکیم‌الملك)، ابراهیم: «حکیم‌الملك».

نویسنده‌ی مقاله‌ی «حکیم‌الملك» به‌دنبال مطلبی که در متن نقل‌شد، ادامه‌میدهد:

«علاوه براین جلسه، کلوبی به‌نام «کلوب بیداری ایران» تأسیس کرده بودند که مرکز اجتماع آزادیخواهان و احرار صدر مشروطه‌ی ایران ودرحقیقت ستادآزادی ایران بود وازهمین کلوب بود که مشعل آزادیخواهی همواره شعله ور بود و تمام ایران‌را ازنور خود منور میساخت».

اسماعیل‌رایین درفراموشخانه‌وفراماسونری درایران، جلددوم، صفحه‌ی ۱۸۳، ضمن اشاره به‌مطالبی که در متن و در همین حاشیه از مهدی ملکزاده وابراهیم حکیمی نقل کردیم، مینویسد:

«با اشاره‌ی صریح‌وروشنی که حکیمی درباره‌ی فعالیت «کلوب بیداری‌ایران» نموده وبا توجه به‌اسامی مندرج در مقاله‌ی اطلاعات ماهانه ونوشته‌ی ملکزاده، هرنوع ابهامی که درباره‌ی شرکت فعالانه‌ی ماسونهای ایران درانقلاب‌مشروطیت ایران وجود داشته باشد ازبین‌میرود ومسلم میگردد که‌لژ بیداری ایران پس از اطمینان به‌پیروزی انقلاب مردم، چگونه انقلاب را هدایت و رهبری کرده و مقاصد استاد اعظم‌را اجرا نموده است».

گرچه‌قضاوت‌اسماعیل‌رایین درباره‌ی «کلوب‌بیداری‌ایران» است لکن‌چنین‌پیداست که وی، «کمیته‌ی سری انقلاب ملی»را با اشاراتی که به‌نوشته‌ی‌ملکزاده‌ونیز گفته‌ی‌حکیم‌الملك دارد، یك انجمن فراماسونی دانسته است. اگر چنین باشد، این یك سوء تفاهم بیش نیست. زیرا حکیم‌الملك‌خودموضوع جلسه‌ی‌سری (یاکمیته‌ی سری انقلاب‌ملی به‌تعبیرملکزاده‌وحوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون به‌تعبیر حیدرخان عمواوغلی) را از موضوع «کلوب بیداری ایران» جدا کرده است. چه‌مینویسد:

«علاوه براین جلسه‌ی سری؛ کلوبی به‌نام‌کلوب بیداری ایران ...».

درثانی، چنانکه درمتن نشان دادیم، با توجه به‌تقریرات حیدرخان عمواوغلی، دریکی بودن کمیته‌ی سری انقلاب ملی وحوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون شکی باقی نمیماند. منکر آن نیستیم که دراین کمیته یا حوزه نیز چند تنی فراماسون عضویت داشتند، لکن همچنانکه وکالت چند فراماسون درمجلسین ایران موجب‌آن نخواهدشد که مجلس شورای ملی یا مجلس سنارا یك لژ یا انجمن ماسنی تلقی‌کنیم، عضویت چندتن ماسن در کمیته‌ی سری انقلاب ملی یا حوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون نیزدلیل‌آن نخواهد بود که‌آن حوزه یاکمیته‌را یك‌انجمن

یا لژماسنی بدانیم.

۷. همچنانکه در متن دیدیم، مهدی ملکزاده اعضای کمیته‌ی سری انقلاب ملی را شانزده نفر به‌علاوه‌ی سه‌نفر رابط ذکر کرده است. لکن همو، در کتاب دیگرش، زندگانی ملك‌المتکلمین، صفحه‌های ۱۹۷ تا ۲۰۱، اعضای کمیته‌را نه‌نفر به‌علاوه‌ی سه‌نفر رابط یاد کرده است:

«چون بر کلیه‌ی آزادیخواهان روشن و ثابت شد که محمد علیشاه و درباریان به‌دستیاری شاهزادگان و اعیان و بسیاری از روحانیان، با کمال جدیت برای برانداختن اساس مشروطیت کوشش میکنند و این عقیده از طرف سیاستمداران دولت روسیه تقویت میشود و کمترین قدمی دستگاه استبداد بدون مشورت سفارت روس ولیاخف رئیس قزاقخانه برنمیدارد و شاپشال روسی که سالها بود مورد اعتماد و همه‌کاره‌ی محمد علیشاه بود واسطه‌ی بین مقامات خارجی و این پادشاه بیخرد و گناهکار است، راه‌جلوگیری ازاین تحریکات ومفسده‌جویی راجز درپناه تقویت قوای ملی وتمرکز آزادیخواهان نیافتند.

گرچه مجلس شورای‌ملی مرکزرسمی کلیه‌ی قوای ملت بود ولی‌نظر به‌اینکه بسیاری از وکلا ازاصول مشروطیت و انقلاب واهمیت موضوع بی‌اطلاع بودند و به‌علاوه عده‌ی زیادی از آنها دست نشانده‌ی در باریها وکارکنان آنها بودند، منظور فوق به‌دست مجلس غیرممکن بود.

پس برآن‌شدند که‌یك مرکزسری‌ازافرادبرجسته ومورد اعتمادآزادیخواهان حقیقی که درمیان جامعه نفوذکامل داشته باشد انتخاب وتشکیل دهند و کلیه‌ی تصمیمات ودستورات ازطرف‌آن مرکز گرفته شده به‌طور غیر محسوسی در تمام مراکز ملی وانجمنها و ولایات ومجلس و خارج ازایران با یك آهنگ و صدا به‌موقع عمل‌گذارده شود وبدین ترتیب یك هماهنگی درتمام شعب‌مختلفه‌ی ملت فراهم‌گردد ویك نقشه‌ی عمومی برای حفظ مشروطیت ومقاومت درمقابل قوه‌ی استبدادی اتخاذ شود. وچون‌درآن زمان اعتمادوایمان مردم به‌سران مشروطیت به‌حدکمال بود، منظور فوق به‌آسانی انجام پذیرفت، وپس ازاقداماتی «کمیته‌ی انقلاب ملی» تشکیل یافت وتا روزی که مجلس با توپ ستمگری منهدم شد این کمیته باکمال صحت وراستی بدون‌آنکه‌کوچکترین خیانتی ازطرف اعضای آن به‌عمل‌آید وظیفه‌ی ملی خود را انجام داد.

اعضای این کمیته که حقاً بایدآن‌را هیأت‌مدیره‌ی نهضت مشروطیت ومقاومت درمقابل استبدادنامید همه ازبرگزیده‌ترین عناصرآزادیخواه ایران ومؤسسین مشروطیت بودند وتمام‌آنها در دوره‌ی زندگانی کوتاه بعضی و طولانی بعضی دیگرلغزشی یا انحرافی برای هیچ‌یك پیش نیامد وکمترین خدشه‌یی در دوره‌ی حیات پرافتخارآنها دیده نمیشود.

این‌کمیته تا انهدام مشروطیت مرتباً ازچهارساعت بعد ازنصف شب درمنزل آقای حکیم‌الملك درخیابان پستخانه منعقد میشد و قبل ازطلوع آفتاب متفرق

میشدند وهریکی با عشق وعلاقه‌مندی که فقط در دوره‌ی انقلابات ملی مشاهده میشود در انجام وظایفی که برای هریك معین‌شده بود میرفتند و با عشق‌وایمان دستوراتی راکه داشتند اجرا میکردند.

اعضای کمیته نه نفر بودند و ما نام پر افتخار آنها را برای تزیین تاریخ مشروطیت وشناساندن آنها به‌فرزندان آتیه‌ی ایران دراینجا ذکرمیکنیم:

مرحوم‌ملك‌المتکلمین،مرحوم سید جمال‌الدین‌واعظ، مرحوم میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل،مرحوم سیدمحمد رضامساوات ،آقای حکیم‌الملك،آقای تقی‌زاده، مرحوم‌سیدعبدالرحیم‌خلخالی، آقا سید جلیل اردبیلی.

فقط سه نفر ازجوانهای با حرارت ومورد اعتماد آن زمان باکمیته مربوط بودند وهمه روزه پس ازختم جلسات برای اخذ دستورات و تصمیمات لازمه در محل کمیته حضور پیدا کرده وظایفی را که عهده گرفته‌بودند به اطلاع اعضاء میرسانیدند وما از نظرحقشناسی اسامی‌آنها را دراینجا مینگاریم:

مرحوم میرزا محمد نجـات ، آقا حسین آقا پرویز و آقای میرزا محسن نجم‌آبادی».

همچنانکه ازمتن‌منقول ملاحظه‌میشود،مهدی‌ملکزاده بااین‌که‌خودمینویسداعضای کمیته نه نفربودند ــ (وحال‌آنکه در نوشته‌ی دیگرش همچنانکه در متن‌کتاب دیدیم‌گفته بود شانزده نفربودند) ــ بیش ازهشت‌نفررا یاد نمیکند؟!

۸. آذری، س. علی: قیام‌کلنل محمدتقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۵۲.

۷

«اجعل نفسك میزاناً بینك وبین غیرك فاحبب له ما تحبّ لنفسك واكره له ما تكره لها واحسن كما تحبّ أن یحسن إلیك ولا تظلم كما تحبّ أن لا تظلم».

«علی علیه السلام»

بیشك ، درباریان مفتخوار و سردمدارانی کـه همواره بی‌هیچگونه رادع و مانعی به مکیدن خون رعیت و ارضاء تمایلات پست خود مشغول بودند ، حکامی که تفریحشان مثله کردن بیگناهی بود، نامردان سفله‌یی که افزایش ثروتشان را در احتکار قوت مردم یافته بودند ، عمامه به سرانی که رعیت را برده و غلام خود میخواستند، با ترتیبات جدید که «مشروطه» نامیده میشد، سرسازش نداشتند. به‌هر وسیله میکوشیدند که این نهال نوخاسته را از ریشه درآورند وبرای این مقصود به سازمان دادن و متشکل کردن نیروهای خود پرداختند . عزیز بیجهتهای دیروز در سازمانی به‌نام «انجمن خدمت» گردهم آمدند وبه اخلال درنظم جدید مشغول‌شدند.

لازم بود که سرسپردگان مشروطه ضرب شستی بـه اینان بنمایند . فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران جهت تأدیب «انجمن خدمت» و هشدار دادن به آنان که هنوز خواب حکومتی راکه درآن پیش کش کردن دختران بخت برگشته‌ی ولایات

ایران به سلطان وهرحاکم زنباره‌یی معمول بود میدیدند ، تصمیم به اقدام گرفت . مبتکر ومجری طرح حیدرخان عمواوغلی بود.

حیدرخان دراین‌باره چنین تقریر کرده است :

« در یك جلسه ، پس ازشور زیاد ، قرار برآن شدکه برای ترسانیدن مستبدین‌که در آن زمان به اسم « انجمن خدمت» حوزه‌یی تشکیل داده و با محمدعلی میرزا ارتباط باطنی داشته وبرای تخریب اساس مشروطیت کارمیکردند، یك بمبی به خانه‌ی وزیر مخصوص انداخته شود .

چند نفرازفداییهای باکوکه درتهران بودند مأمور این خدمت شدند. اما ازعهده‌ی اجرای آن برنیامده بمب‌را در درخانه‌ی وزیرمخصوص گذاشته فرار کرده بودند. چون مستبدین ازمشاهده‌ی آن متنبه نشده بازمشغول فساد وشرارت بودند ، لذا رأی داده شد که شب بمبی به خانه‌ی علاءالدوله انداخته شود که صدای آن به‌گوش اهالی برسد . مقصود از این مسأله فقط ترسانیدن مستبدین بود وبس. به این جهت شب ۱۵ جمادی‌الاولی۱۳۲۵من تنها درپی این مأموریت برخاسته ، تقریباً هفت ساعت از شب گذشته ، بمب بزرگی را که همراه داشتم در درخانه‌ی علاءالدوله ترکانیده به طرف‌باغ وحش‌حرکت‌کردم. شب‌بسیارتاریك بود . دو نفر سرباز از جلوپستخانه به دنبال من آمدند ، دو نفر دیگر از بالا یعنی ازروبروی من. من ازپیاده‌روی خیابان میرفتم‌که این چهارنفر به هم ملحق شده، به دنبال من‌افتادند. نقشه‌ی من برآن بودکه ازکوچه‌ی میرزاعلی‌اکبرخان ناظم‌الاطباءخودرا به دیوارعقبی یاشمالی حیاط‌کارخانه‌ی چراغ‌برق برسانم. چون تیرقطور وبلندی درحیاط کارخانه نصب بود که سیمهای چراغ برق در بالای آن وصل بود و من قبل ازوقت طناب محکمی به آن بسته وسرطناب را ازبالای دیوار شمالی حیاط کارخانه رد کرده به طرف کوچه انداخته بودم که هنگام مراجعت از کار،آن طناب را گرفته به بالای دیواری‌که تقریباً چهار ذرع ارتفاع داشت رسانیده و ازطرف دیگر همان تیررا گرفته داخل حیاط بشوم.

وقتی که نزدیك کوچه‌ی میرزاعلی اکبرخان رسیدم ، محض این که تعاقب کنندگان عقب مرا رها کرده برگردند ، برگشته چند تیر هفت‌تیربرای آنها خالی کردم . آنها فرار کرده من جلو رفتم . سرخیابان لختیهاکه رسیدم پلیس پیرمردی سرش را ازرختخواب بیرون آورده گفت : کی هستی ؟ چه خبر است ؟ من فقط در جوابش گفتم : خفه شو بگیر بخواب . پلیس گفت : چشم ! اطاعت دارم. وفوری سررا زیرلحاف پاره‌ی خودکرد وخوابید.

سر کوچه‌ی میرزا علی اکبرخان رسیده ، به آن کوچه پیچیدم . سگ زیادی به دورمن جمع شده از حرکت مرا مانع آمده ، بی‌اندازه پارس میکردند و من به هر شکلی بود آنها را دور کرده جلـو میرفتم . در این بین چند نفر قزاق ازعقب من‌آمده ، نسبت به من بنای شلیك و تیراندازی را گذاشتند . چون شب بسیار تاریك بود لهذا نمیتوانستند مـرا ببینند ، فقط به هوای سگهـا تیر خالی میکردند .

چون در پشت حیاط کارخانه تقریباً وصل بـه آن ، خـانه‌ی یکی از صاحبمنصبان قزاقخانه موسوم به محمد باقرخـان میرپنج که حـالیه امیرتومان است واقع شده ، لذا قزاقها از آن جا بیرون آمده مرا دنبال کرده بودند.

به خانه‌ی میرزاعلی اکبرخان نرسیده ،کوچه‌ی تنگی است که به دست چپ یا به طرف مشرق میرود که من میبایست از آن کوچه عبور کرده خود را به طنابی که سابقاً ذکر آن شد برسانم . ازشدت پارس سگها وازدیاد آنها چند قدمی از آن کوچه تخطی کرده جلو رفتم . بعد مجدداً بر گشته داخل کوچه شدم و ضمناً گلـوله‌ی تفنگ قزاقها هم مثل بـاران شدید از بالای سرواطـراف من میگذشت . به هر ترتیبی بود ، خودم را به طناب مذکـور در فـوق رسانیده طناب را گرفته بالا جستم . در این حین سگی از عقب پای مرا گرفت که من به یك لگد محکمی‌آن را از خود دور کردم که تکه‌ی دهنه‌ی شلـوار من از عقب سر به دهان او ماند ولی آسیبی به پا وارد نشد .

با کمال چستی وچالاکی بالای دیوار رسیده ، فـوری به واسطه‌ی تیر سابق‌الذکر از طرف دیگر سرازیر شده داخل حیاط کارخانه شدم . همه درخواب بودند . سایر اطاقها بسته و مقفل بود . فقط جایی که من میتوانستم تا صبح در آن جا بوده وکسی از حال من واقف نشود آهنگرخانه بود کـه زمین‌آن بسیار مرطوبی و هیچ وقت آفتاب را به خود ندیده بود . من وارد آهنگرخانه شده ، جایی را بیرطوبت نیافتم که بتوانم قدری در آن جا بنشینم . لهذا تا صبح سرپا ایستاده و ازرطوبت زمین‌آن جا درد رماتیزم به پاهای من عارض شد .

اتفاق مختصری که درآن جا درخیال من پیش آمد، این بودکه صدای پایی درشیروانی سقف آهنگرخانه به‌گوشم رسید. خیال کردم که تعاقب کنندگان از ترتیبات من درست ملتفت شده ، این است که به بام آهنگرخـانه آمده‌اند . لهذا هفت‌تیر خود را به دست گرفته بیرون آمدم که مدافعه کنم ، وضمناً صدای پا دربالای آهنهای شیروانی تند و سریعتر به گـوش میرسید. ولی پس از آنکه بیرون آمدم ، هرچه تفحص کردم سایه‌ی بزرگی که قـابل اعتنا باشد ندیدم .

بعد ملتفت شدم که صدای پا از گربه‌یی بوده است که در بالا جست و خیز کرده میپریده و میدویده است. اطمینان حاصل کرده ، مجدداً داخل آهنگرخانه شدم.

نزدیك طلوع آفتاب شد . دربان را صدا کردم ، گفتم در را باز کند. دربان ازبودن من درآن جاکه تمام درها بسته ومقفل بودند زیاده درتعجب وتوحش شده ، پرسیدکه : درمقفل بود ، شما از کجـا وکی وارد این جا شده‌اید ؟ من جواب دادم : چون کار لازم فـوری در این جا داشتم ، آمدم ، هـر چه در را کوبیدم تو بیدار نشدی ، ناچار شدم که به زحمت زیاد از این دیوار بالا بیایم، حالا زود باش در را باز کن که میخواهم بروم . دربان در را باز کرد و من از آن جا خارج شده ، مستقیماً بـه منزل مدیرالصنایع آمدم که بخـوابم . همینکه برای خواب حاضر شدم دفعةً در را با کمال عجله کوبیدند . باز به خیال خود تصور کردم که ازکار من اطلاعی کامل حاصل کرده ، درپی من آمده‌اند. هفت‌تیر را برداشته حاضر مدافعه شدم ، زیرا بنا نبود که کسی به آن جـا بیاید . بعد معلوم شد که کوبنده‌ی در دو نفر یهودی بودند که میخواستند اشیاء کهنه وقدیم خریداری نمایند. دررا محکم بسته، روی تخت درازکشیده ، به خواب رفتم.

چون در یوم ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ در مدرسه‌ی « صدر » اجتماعی از طلاب و اهالی بودکه میبایست من هم به آن جا بروم ، لهذا بعدازظهر به‌آن طرف حرکت کرده ، وارد مدرسه شدم . حاجی خان خیاط هم درآن جـا بود ، و به محض دیدن من بدون ملاحظه در حضور جمعی به طور شوخی گفت : بـاز این چه بساطـی است که فـراهم آورده ، دیشب در خـانه‌ی علاءالدولـه بمب انداخته‌اید ؟ من از این حرف او خنده‌یی کرده ، دست وی را گرفته فشار دادم که ساکت بشود .

طرف عصر که اجتماع متفرق شد ، با حاجی خـان به طرف خیابـان لاله‌زار آمدیم که ببینیم واقعه‌ی دیشب چه تأثیراتی درافکارمردم داده است. بلی، این مسأله تأثیرات فوق‌العاده در مردم داده است . حتی اروپاییهای مقیم تهران نیز عقیده پیدا کرده میگفتند که : ایران دیگر ایران سابق نیست ، دیگر ملت به حقوق خود واقف شده ، حق گـرفته شده‌ی از دولت را به خوبی نگـاهداری خواهند کرد .

تقریباً یك ماه که از این واقعه گذشت ، تمام آن اثرات از نظر مردم محو شد و مستبدین بیش ازپیش برفساد خود افزوده مشغول‌کار بودند»[1].

۱ عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

خبر انفجار این بمب، و نیز منفجر نشدن بمب‌پوشین‌را، روزنامه‌ی حبل‌المتین، تحت عنوان: «واقعه‌ی عجیب» منتشر کرده است. نگاه کنید به:

حسینی کاشانی، سیدحسن: «واقعه‌ی عجیب».

فردای شبی که حیدرخان عمواوغلی به‌خانه‌ی علاءالدوله بمب انداخت ــ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ــ علاء الدوله نامه‌ی تهدید آمیزی به‌محمد علیشاه نوشت و تأمین خواست. در واقع منظورش از تأمین، درخواست گماردن سپاهیانی بود که ازخانه واملاك وی حفاظت کنند. و درآن نامه محمد علیشاه را تهدید کرد که اگر تأمین ندهد، ناچار او خود تحصیل امنیت خواهدکرد، وپیداست که منظورش ازتحصیل امنیت اجباری، پناهندگی به‌یکی‌ازسفارتخانه‌های خارجی در تهران ــ البته سفارتخانه‌ی دولتهایی که روی خوشی با انقلاب مشروطه نداشتند ــ است.

برای ملاحظه‌ی عین نامه‌ی علاءالدوله، وحاشیه‌یی که عضدالملك برآن نامه نوشته است، نگاه کنید به:

صفایی، ابراهیم: رهبران مشروطه، دوره‌ی دوم، صفحه‌های ۴۸۰ ــ ۴۸۲



صف جلو ازراست به چپ: **عباسخان** (برادرحیدرخان‌عمواوغلی)، **میرزاموسی‌ـ مدیرالصنایع، ابوالقاسم‌خان‌ضرغام‌بختیاری، حیدرخان‌عمواوغلی .**
صف بالا ازراست به‌چپ: **علی‌زاده، میراسماعیل قفقازی، میرزاعبدالباقی.**

۸

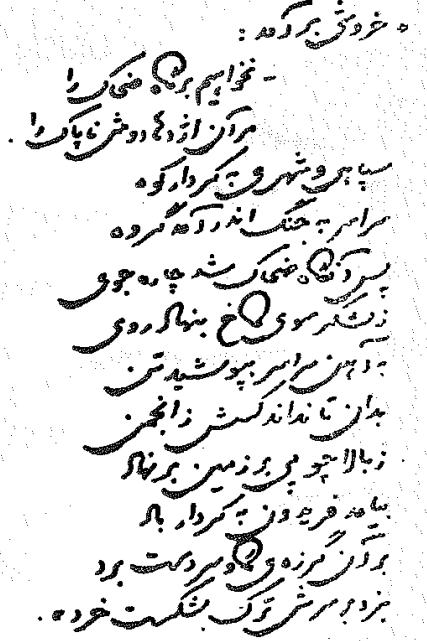

«فردوسی»

مردمی که سالیان دراز از دست حکام قلدر و زورگو، درباریان فاسد و خودپرست و عمال بیگانه‌ی سودجو شرنگ ناکامی میچشیدند و از نعمت رعیت ایران بودن جز توسری خوردن و بیگاری کردن و وسایل انبساط خاطر و ارضاء حس خودخواهی سردمداران را فراهم آوردن حاصلی نمیبردند، قد برافراشتند و برای تدارك و احقاق حقوق اولیه‌ی پایمال شده‌شان آوایی از گلو برآوردند.

دراین قیام، توده‌یی فقیر وخسته، باگروهی به‌تن‌آسانی خو کرده وزورگفته

و مستظهر به قراردادهای ننگین دربرابر هم قرار میگرفتند. یقه چرکینان با خلعت پوشان، برزگران عائله‌مند فقیر با تیولداران بیعار شکم‌گنده ، پیشه‌وران زحمتکش با حاکمان تحمیلی، تاجران دست و پا بسته با گمرکچیان بیگانه ، و فرزانگان دود چراغ خورده باکلاشان لباس علم وتقوا پوشیده .

گرچه مبارزه‌ی بین حق و باطل بود ، اما نه‌آنچنان بود که حق پیروزشود .

یقه چرکینان، برزگران، پیشه‌وران، عالمان وتاجران وابسته به توده نیرویی نداشتند و ازدستشان جز بازارها را بستن و درمساجد جمع آمدن‌وبه‌حال وروزگار خود تأسف خوردن‌کاری برنمیآمد. ولی درعوض خلعتپوشان، تیولداران ، حکام و کلاشان به دربار بیدری متکی بودند که قراردادهای ننگین تحمیلی سلطنتش را تضمین وحمایتش را یقین کرده بود[1].

بالمآل توده‌ی ایرانی در مبارزه‌یی که آغاز کرده بود با دولت روسیه‌ی تزاری روبرو میشد، که البته عرض انـدام در برابرش نه‌کاری بود خرد وآسان . دربرابر دولتی که همه‌گونه امکانات نظامی ومالی‌داشت، توده‌یی فقیروازناکامیهای سالهای دراز درمانده ، چه کاری میتوانست بکند؟ به جنگ این پلنگ تیزچنگ ، شیری تیز دندان بایست میرفت . شغال بیشه‌ی مازنـدران را ، نگیرد جز سگ مازندرانی.

توده، نه به‌خاطر حشمت وجاه ، بلکه ازبد حادثه، به‌سفارت دولت‌فخیمه‌ی! انگلیس پناه برد و پس از چندی‌آنچنان‌که همگان میدانند ، مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را صادر کرد.

دراین قمارکه بین دوسفارت درتهران جریان یافت ، سفارت دولت‌بهیه‌ی! روسیه سپلشك آورد، و این با توجه به چیرگی و نفوذی‌که روسیه در دربار ایران داشت، نه‌آن چنان از دست دادن‌آبرویی بود که دولت روسیه بی‌آنکه چشم‌گرگی بنمایاند، ازآن چشم پوشد. تدبیری اندیشیده شد. میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان معروف به اتابك را که خلخال بندگی و عبودیت سفارت روسیه را به‌پا داشت از فرنگ به‌ایران خواستند. دولت روسیه‌ی تزاری میخواست به دست او، این‌بساط

نوچیده را برچیند و آب رفته‌را دوباره به‌جو بازآرد.

محمودخان پسر آقاابراهیم امین‌السلطان و برادر علی اصغرخان امین‌السلطان نوشته است:

« بامرحوم اتابك در بهار۱۹۰۷ درپاریس بودیم. مرحوم اتابك‌شب تب داشت وناخوش بود ، دربستر خوابیده بود . یك روز تلگـرافی از محمد علیشاه آمد و احوالپرسی کرده بود . مرحوم اتابك بعد ازخواندن تلگراف به ماگفت: بچه‌ها ، این تلگراف مقدمه‌ی خواستن من به ایران است . اما ممکن نیست به ایران بروم. زیرا محمد علیشاه خیال دارد به دست من مجلس را ببندد ومشروطه را براندازد»[۲].

اتابك میدانست که اورا برای چه‌کاری به ایران میخواهند، و وقتی آمد، پیداست که با خواستهای محمدعلیشاه موافقت کرده بود.

گر چه روسیها با دست محمد علیشاه اتابك را به ایران میآوردند، اما انگلیسیها هم باآمدن اتابك به‌ایران رضایت داشتند، چراکه در طی سفردور دنیای وی هرکجاکه‌فرصتی‌شدوامکانی پا داد، نمایندگان دولت فخیمه‌اقاپش‌رادزدیدند. وحال که اتابك مقام صدارت ایران‌را قبضه میکرد، میشد امتیازهاگرفت (همچنانکه پیشتر با دست همین اتابك‌گرفته بودند)، میشد قراردادها بست.

اتابك به‌صادق صادق «مستشارالدوله» گفته بود:

« در همه جا مأمورین انگلیس نهایت مساعدت و همراهی را نسبت به من مـرعی داشتند . به حدی کـه در ژاپن ، سفیر انگلیس دقیقه‌یی از من جدا نمیشد . مثل یك نفر رفیق قدیم مرا در شهرها و موزه‌ها وتماشاگاهها راهنمایی میکرد»[۳].

ووقتی به‌لندن‌رفت،باواسطگی‌ملکم‌خان،پرده‌های ضخیم‌لژهای فراماسونری اروپا را به‌رویش کنار زدند و طوق لعنت را به‌گردنش آویختند[۴]. اتابك به‌صادق صادق گفته بود:

« همه‌ی دنیا راکه دیده به لندن رفتم ، درآن جا جمعیت آزادیخواهان [در واقع فراماسونهای لژاسکاتلند] از من قول گرفتند که با مشروطه‌ی ایران [که در واقع سیاست انگلستان در ایران باشد ، چـه انگلیسیها به خاطر ضرب

شست نشان دادن به روسیه‌ی تزاری ازقیام ملی توده‌ی ایرانی پشتیبانی میکردند] مساعدت کنم »[۵].

و به‌میرزا ابراهیم خان عون الممالك گفته بود:

« از ملك ژاپن به حال انقلاب برای کارلسباد حرکت کردم . به‌اشاره‌ی اول عقل و علم ایران پرنس ملکم‌خان راهی میرفتم [!] تا رسیدم به کارلسباد . چون اشخاصی که در تمام کره‌ی ارض خود را اول عقل میدانند و همان هستند که میدانند [!] و درتمام سال مشغول‌کار و خدمت به تمام بنی نوع بشرهستند[!] اعم از این‌که هند باشد یا سند ، اروپ باشد یا آسیا یا آمریکا یا افریقا، کلیه‌ی آنها نقشه‌ی مدار زندگی بین نوع بشر را میکشند [!]. این اشخاص سالی یك مرتبه به عنوان رفع خستگی مغز و دماغ خود دراین مکان به رسم واسم گردش و استراحت جمع میشوند . منجمله این موقع هم همان موقع بود . یکی از آن بزرگان دنیا پرنس ملکم بود . چند نفردیگر را در مسافرتهای سابق خود دیده بودم و شناسایی و آشنایی هم داشتم میشناختم ، ولی نه به این اسم و معنی [!] بعضی را به اسم ورسم وزارت فلان دولت، بعضی را به حکیمی فلان ملت ، بعضی را به حکمیت فلان مملکت میدیدم. دیداراین مسافرت وامروزم خبرهای دیگری نشانم داده است که درمخیله‌ی من ، بلکه در مخیله‌ی تمام ایرانی خطورنمیکرد. زیرا ایرانی کجا ، نقشه‌ی امور بشری کجا ؟ اعتقادات ما ایرانیها این است : امروزم بگذرد ، فردا لاحول ولا قوةالاباالله . یا ، من از سیلاب و آتش بگذرم ، برادر و پدرم به درك . عالمی دیگر سیرکردم که به گفتار نمیگنجد . عالمی وجدانی وتحقیقی ورأی العینی ، آن هم برای علمای فن [!] . به هرحال دراین مکان مرا دربوته‌ی آهن گدازی گداختند وآنچه میبایست از نو ساختند [!] . به عبارت اخری آدمم کردند [!] و به من گفتند · رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند [!] .

این رفتار و گفتار و سیاحت برای من واقع شد در سال ۱۳۲۲هجری نبوی .دراین ایام شهرت غوغای ایران و مشروطیت ایران منتشر به عالم شداین مردم ومجمع‌درکارلسباد، بیطرف باتمام‌کره‌ی ارض هستند [!]. بلکه بعضی‌هستند که هیچ نمیدانند ایرانی دردنیا هست یا نه . فقطموافق نقشه‌ی عالم‌شش سمت یا هشت سمت [؟] کره‌ی ارض را میبینند. چون‌ایران یکی‌ازنقاط عالم‌است و واجب میدانندآن مردان بزرگ دنیاکه تمام بشریت را تربیت نمایند [!] و فهمیدندکه من مدتی درایران صدارت بلکه سلطنت داشتم، گفتند: توباید به ایران بروی»[۶].

و وقتی اتابك به‌ایران آمد، در سازمان‌شبه ماسونی جامع آدمیت که برپایه‌ی افکار و به‌راهنمایی میرزاملکم‌خان (استاد اعظم ماسونی) تشکیل یافته بود، عضویت یافت[۷].

هم روسیها وهم انگلیسیها، باآمدن اتابك به‌ایران موافقت داشتند، و دراین میان تنها توده‌ی ایرانی‌بود که ازاتابك همچون مؤمن‌ازشیطان پرهیزمیکرد. وقتی معلوم شد که اتابك به‌سوی ایران حرکت‌کرده است به‌فکر چاره افتادند. مجاهدان قفقاز ـ که همگی از اعضای مؤمن فرقه‌ی اجتماعیون عامیون بودند، و به دستور و تصویب فرقه‌ی اجتماعیون عامیون که از خواستهای توده‌ی ایرانی پشتیبانی میکرد ـ تصمیم به ترور اتابك‌گرفتند ، لکن به اشتباه دیگری را هدف گلوله قرار دادند . چگونگی واقعه را روانشاد سید احمدکسروی تبریزی چنین مینویسد:

« (اتابك) در ماه فروردین از اروپا آهنگ ایران کـرد . در خاك روس پذیرایی گرمی دید ، ولی درهمان هنگام داستانی رخ داد کـه میبایست او را از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آن که مجـاهدان قفقاز چشم به راه او دوخته وآمدنش را میبیوسیدند . میرزا عباسخان نامی راکه با دوتن همراه خود از اروپا باز میگشت ، اتـابك پنداشتند و چند گلوله به او زدند که با همانها درگذشت »[۸].

اتابك، ازاین خطرجسته وبا پشتیبانی وحمایت روسها ازباکو به‌سمت‌انزلی حرکت‌کرد. لکن مردمی‌که عمده اسباب بدبختی خودرا در دوران‌صدارت اتابك فراهم‌آمده میدیدند، مصمم بودندکه نگذارند وی بار دیگرپا به‌خاك ایران‌بگذارد.

« اتابك با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزرگذشته ، روز سی‌ام فروردین (برابـر ششم ربیع‌الاولی) ، آسوده بـه بندر انزلی رسید . در این جا جهازشاهی که آمدن او را میبیوسید ، همچنان قزاق و سواره برسر پل پاس میداشت . از این سوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه‌ی جلـوگیری ازو میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد ، جهازشاهی به پیشواز شتافت ، و اتابك را از کشتی روسی گرفته به‌کنار آورد . مجاهدان سرراه راگرفته هیاهو بلند کردند. قزاق وسواره شمشیرکشیده‌خواستند ایشان را بپراکنند، ولی نتوانستندومجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابك دوباره به جهازبرگشت»[۹].

اراده‌ی مردم برقزاق وسواره وجهاز شاهی پیروزشد. مردم انزلی این پیروزی خودرا به تهران گزارش دادند وبرای آن که به احرار تهران و مجلسیان ارجی قایل شده باشند، ضمن گزارش واقعه، پیاده شدن اتابک به انزلی را به شکل سوآل و اجازه مطرح کردند، به این امید که احرار تهران و مجلسیان نیز آنها را تأیید خواهند کرد. غافل از آن که گرگانی درلباس میش درذی گله‌ی مجلس آبستن مراحم ومواعید امین السلطانند. اکثر مجلسیان که از مردم وبا مردم بودند به آمدن اتابک راضی نمیشدند، لکن همان چندتن آبستن، درمجلس به اغفال مجلسیان کوشیدند.

وقتی مجاهدان انزلی اتابک را وادار به بازگشت به جهاز کردند:

« از یک سوسپهدار حکمران گیلان، چگونگی را به دربار تلگراف کرد، و از یک سوانجمن رشت به مجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تقیزاده و میرزافضلعلی و وکیل التجار (یکی از نمایندگان گیلان) را به پای تلگراف خواست.

امروز دردربار، درنزدمحمد علی میرزا نشستی بر پاو دوسید [: سید محمدطباطبایی وسیدعبدالله بهبهانی] وحاجی شیخ فضل الله نیزدرآن جامیبودند. گفته میشد وزیران سوگند خواهند خورد. ولی درمیان گفتگو تلگراف گیلان رسید وکار نا انجام ماند. شاه خود تلگرافی فرستاد وبه درخواست اوعلما نیز تلگرافی فرستادند. ولی هیچ یک نتیجه نداد ومجاهدان پروا ننمودند.

اما درمجلس. درنشست همان روز، بار دیگر گفتگو به میان آمد. آن چهار نماینده به تلگرافخانه نرفتند و سخن را درنشست به میان آوردند. ولی امروز حال مجلس دیگر، و خود پیدا میبود که هواداران اتابک درآن چند روز بسیار کوشیده‌اند. همان نماینده‌ی آذربایجان (تقیزاده) باز بدبینی و ناخشنودی نمود ولی نه با تندی، و دیگران با وی همداستانی ننمودند وکسانی آشکاره به هواداری برخاستند.

یکی گفت: اگر بخواهیم تمام این اشخاص را به خیانت سابق از مملکت خارج نماییم ده نفر دیگر برای ما باقی نخواهد ماند.

نیز گفت: ملت از آمدن این یک نفر نخواهد ترسید.

دیگری داستان درازی عنوان کرد که: هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود، امین السلطان را در اروپا دیده و با او گفتگو کرده، و این امین السلطان از کارهای گذشته‌ی خود ناخشنودی مینموده وچنین میگفته: تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانستم غیر از این رفتاری که کردم

رفتاری کرد ؟

نیز میگفته : حالا باید دولت مشروطه‌ی مقننه باشد .

دیگری گفت : تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم که میگفتم نباید امین‌السلطان به این مملکت بیاید . ولی دیشب فکر کردم ودیدم اگر بنا باشد این طور باشد ، باید همه ازاین مملکت بروند واین نمیشود.

دیگری سخنانی راند و در پایان چنین گفت: اهالی مانع از ورود او نشوند . قصاص قبل از جنایت صحیح نیست.

پیدا بود آن شور و تکانی که از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیدا شده و جلو سودجوییهای آنان را میگرفت کنون از نیرو افتاده . مجلس که در گفتگوی‌وام گرفتن ازدو دولت، ودرپیشآمد پاسخدهی وزیران، چنان استواری از خود نشان داده بود کنون چنین سستی نشان میداد و گروهی از نمایندگان ، تنها به نام دوستی با امین‌السلطان و یا در نتیجه‌ی یك خواهش که از هریکی از ایشان شده بود ، با آمدن چنان بدخواهی به ایران همداستانی مینمودند ، ودر برابر چنان کار بیم‌آوری به چنین بهانه‌های سستی برمیخاستند . درهمان روزها در مجلس گفتگو از خواستن عین‌الدوله به تهران و کیفردادن کرده بودند وکنون درباره‌ی اتابك وکارهای اوچنین چشمپوشی مینمودند»[۱۰].

یکی از نمایندگان که برای بازگشت اتابك میکوشید ، صادق مستشارالدوله بود. وی مینویسد:

« همین که (اتابك) به انزلی رسید، انجمن آن جا به مجلس تلگراف کرد که بگذاریم پیاده شود یا نه . در مجلس این موضوع بحث شد . من وکیل بودم . گفتم : آیا او به میل خود از ایران رفته یا تبعید شده؟ گفتند : به میل خود رفته . گفتم: پس حالاهم که شاه او را احضار کرده چه مانعی دارد آمدنش به ایران ؟ همه تصدیق کردند و به خود من مأموریت دادند که به انجمن تلگراف کنم هیچگونه ممانعت نکنند»[۱۱].

آخرالامر، تلگرافی به‌شرح زیر به‌انجمن انزلی فرستاده شد:

« ازطرف مجلس محترم شورای ملی درورود امین‌السلطان ردع ومنعی نیست . البته اهالی آن جا ، خاصه انجمن در جلوگیری ازاغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند»[۱۲].

پس از وصول این تلگراف ، اتابك به‌سوی تهران حرکت کرد. هفتگی حبل‌المتین چگونگی آمدن اتابك به‌انزلی وجلوگیری مجاهدان وآخرالامر حرکت

او به‌سوی تهران را به‌شرح زیر نوشته است:

«امین‌السلطان روز ششم ربیع‌الاول [۱۳۲۵ هجری قمری] به انزلی ورود کرد. مجاهدین ملت در مقام ممانعت برآمده، دوباره مراجعت به جهاز مرکوب خود نمود، و بعد چند نفر از وکلای انجمن را خواست که بر جهاز بیایند با ایشان حرف زند. دراین حیص و بیص میرزا ابوذر وکیل جراید هم در دریا برای اخذ اطلاعات گردش میکرد و نزدیك جهاز امین‌السلطان با جمعی رفته، اول از خود معرفی نمود که من میرزا ابوذر وکیل جریده‌ی مقدسه‌ی حبل‌المتین هستم. پس از سوآل و جواب، روزنامه‌ی «آذربایجان» [را] که روزنامه‌یی است مصور (وکاریکاتور) خیالی تبریز که در نمره‌ی ۷ خود عکس کاسه بشقاب فیروزه و شده‌ی مروارید خزانه راکه ازایران به سرقت رفته و در فرانسه به فروش رسید با مقاله‌ی اعمال و افعال خود امین‌السلطان که در همان نمره کاملا مندرج بوده داده و قبول نموده مشغول مطالعه شد. همچنین مهماندار هم که یکی از صاحبمنصبان معتبر روس بود یك نسخه از همان نمره را خواهشاً از میرزا ابوذر درخواست نموده، او هم تقدیم نموده مراجعت به کنار کرد و به انجمن خبر آورند. وکلای انجمن، وکلای آذربایجان را پای تلگراف حاضر کرده، تکلیف خواستند. جواب به نشان ورمز آمد که آزاد است بیاید. حجج‌اسلامیه هم علمای انزلی رادرپای تلگراف احضار نمودند که ملت جلوگیری ننماید. جناب آقاسیدرفیع آقا [و] حاجی شیخ‌ابراهیم آقاکه ازعلمای معتبرانزلی به‌شمارند، این طورجواب دادندکه این جلوگیری به تحریك علما واعیان نشده، چون امین‌السلطان خائن ملت شناخته شده، ملت بالطبع این نوع اقدام کرد. حالاکه جنابعالی میفرمایید این شخص آزاد است و بیاید کسی حرفی ندارد.

شب را وکلای انجمن بر جهاز مرکوب امین‌السلطان به دریا رفته، گویا اول امر میشود که جیب و بغل وکلا را بکاوند که حربه و آلات ناریه همراهشان نباشد. بعد داخل جهاز شده با امین‌السلطان صحبت مینمایند. یك ساعت تمام امین‌السلطان به وکلا وقت حرف زدن نداد. خودش حرف زد و تمام دم از وطنپرستی میزد و دستها را به آسمان بلندکرده، از مشروطه شدن ایران شکرها نمود [!]. میگفت: ملت حق دارند، زیرا ازبس ظلم از حکام دیدند دیگر به جان آمده‌اند. پسرهای من تکمیل شده‌اند و اینها را به تهران میبرم. اگر ملت و وکلای شورای ملی اینها را قابل دیدند و به خدمت قبول کردند بسیارخوب، نکردند هم مختارند. من عهد کردم درصورتی که خدمتی به من رجوع بشود، تلافی مافات نمایم وخواهید شنید. نمیگویم خیانت نکردم، ولی

آن وقت مقتضای همان بود [؟!] . ان‌شاءالله بعدها باید خدمت بـه وطن و ملت کرد. سپس وکلامراجعت کرده فردای آن روز ـ هفتم [ربیع‌الاولی ۱۳۲۵ هجری قمری] ـ ایشان را به‌کنار آوردند و یك ساعت در غازیان درعمارت سردارمنصور نطق و خطابه‌های بلیغ او و پسرانش کردند و عازم رشت شدند، و ازآن جا عازم تهران . معلوم نیست در قزوین و تهـران چطور بـا او معامله خواهند کـرد . شبنامه‌هـای تهران و تبریز و قـزوین و اصفهـان هنگامه میکنند . روزی که امین‌السلطان به انزلی آمده بود و ملت او را راه نداد ، خبر به سپهدار دررشت رسید. سپهدارخواست به انزلی خود را برساند. به قدرپنجهزار نفراز مجاهدین ملت در اداره‌ی دارالحکومه جلـو گیری کرده و مانع از حرکت او به انزلـی وپذیرایی امین‌السلطان شدند ومیگفتند: این شخص‌خیانت به ملت ودولت نموده ، چه‌کرده ، و چه‌کرده ، حالا دوباره به تقویت بعضی ازظاهرآراستگان میخواهد بیاید و باز استبداد راروا ج بدهد»[۱۳].

اتابك به‌تهران آمد ، وپس از یك ملاقات خصوصی با محمدعلیشاه ، روز شنبه ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ کابینه‌ی خود را به مجلس معرفی کرد[۱۴]، وازهمان روز دسیسه‌ها وسیاهکاریهای او برضد مشروطه آغازشد.

احرار و آزادیخواهان ، دست اتابك را ازپیش خوانده بودند و دائماً در مطبوعات و مجامع به‌نصیحت محمد علیشاه و آگاهی توده میکوشیدند. هفتگی، حبل‌المتین نوشت .

« مراسم استبداد از عالم برافتاده ، هر پـادشاهی که در حفظ اصول استبداد بکوشد ، جامه‌ی ذلت و خواری خواهد پوشید ، و بلکه دولت آن محو و منقرض خواهد گردید . و [اگر] به صرافت طبع بـه ملت آزادی ببخشد و رسم نحس نجس استبداد را براندازد ، مانند امپراطور ژاپن همه گونه سعادت رانایل و همه‌گونه نیکنامی او راحاصل خواهدگردید.

اگر پـادشاه قومی براین نکته‌ی دقیق دسترس نگردید و به فهم این مطلب نایل نیامد ، و ملت به خود آمده در صدد تغییر وضع حکومت برآمد ، نخست بایدهر گونه فداکاری وجانسپاری را دربرانداختن مأمورین مستبد برخود هموار نماید ، ونگذارد در دربار دولت ویا در سرهیچ یك از امور مملکت یکی از مستبدین ابقا شود . از صدرالی نعال همگی را باید از سرکار دور بنمایند ، وفریب چرب زبانیها وتملق موقتی آنان را نخورند، بلکه بعضی راباید وجودشان را برانداخت . نه اینکه باید اعدام نمود ، خیر ، باید جمیع شؤنات را ازآنان

سلب و در زمره‌ی رعایا درآورد و نباید گفت در حکومت مطلقه اگر خطایی کرده‌اند در زمان مشروطیت نباید جزای قبل از جنایت ببینند . جنایت آنان جنایتی نیست که شایسته‌ی عفوواغماض باشد .

آن غمازان از همه چیز بیبهره ، چهل‌کرور نفوس ایران را به تحت اسارت دشمن داده و بیجان نموده و یك ملکی‌که رشك جنان بود ویران ، حقوق دولت و ملت را فدای خواهشهای نفسانی خود نموده‌اند . آنان حشرات موذی زهر دارند ، این دولت جوان ما را مسموم و از پا درخواهند آورد . دسایس و وساوس آنان دوباره انقلابی در دولت فراهم خواهد آورد ، که نه دولت بماند و نه ملك و ملت . آن روزی که ملت ایران به کلی از عالم بیخبر و از وضع حکومات عادله آگاه نبودند گذشت . درآن عصرآرای سقیم آنان تا این پایه مضر به حال دولت و ملك و ملت نبود . امروزه اگر در صدد مخالفت باآرای ملت برآیند شورشی برپا خواهد شدکه جزمحو اثری وثمری‌نبخشد»[۱۵].

وقتی اتابك مصدر کارشد، نخست‌جمعی‌از نمایندگان مجلس‌را آبستن کرد، به‌نحوی‌که اینان ازمجلس کناره‌گرفتندوبا این تدبیرمجلس رااز آن اهمیت وسخت کوشی اولیه بازداشت.

« سعدالدوله به گردن‌گرفت که به خانه اتابك رفته و برداشتن قوام و حاجی‌آقا محسن ومتولیباشی[: محمد باقر حسینی][۱۶] و پالکونیك را ازشیراز و عراق و قم و ساوه بطلبد و پافشاری نموده نتیجه به دست‌آورد... لیکن این رفتن سعدالدوله به خانه‌ی اتابك ، نتیجه‌اش کناره‌جویی او [یعنی سعدالدوله] از نمایندگی گردید . اتابك او را فریفته به سوی دربار کشید . مردی که در زمان خودکامگی به هواداری از مشروطه و قانون برخاسته ، و به‌کیفر آن از وزیری برافتاده و با رنج و خواری بسیار به یزد رانده شده ، و سپس در زمان مشروطه از مردم ارجشناسی بسیار دیده ، و با شکوه و پاسداری به تهران باز گشته ، و یکی از نمایندگان برگزیده‌ی مجلس شده ، و از مردم نام « پدر توده » (ابوالمله) یافته بود ، به یکبار همه‌ی این چیزها را فراموش کرده ، و از جایگاه بلندی‌که یافته بود چشم پوشیده به سوی دربار گرایید ، ودرچنین هنگامی از مجلس کناره جست.

با بیرون رفتن او ازمجلس، مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره‌جویی کردند و این یك فیروزی از اتابك بودکه مجلس را از این نمایندگان بیبهره گردانید »[۱۷].

و سپس که داستان اصلاح قانون اساسی بالا گرفت ، شیخ فضل‌الله نوری به‌تحریك و تشویق اتابك و با پولی که از طرف وی در اختیارش گذاشته شد، «مشروعه» را در مقابل « مشروطه » علم‌کرد. والا شیخ فضل‌الله کجا وتأمین خرج بست‌نشینان شاه‌عبدالعظیم وانتشار روزنامه واعلامیه ورساله کجا ؟

حیدرخان عمواوغلی درشرح خاطرات خود چنین تقریر کرده است:

«میرزا علی اصغرخان اتابك که محمد علی میرزا اورا مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگ به ایران آورده بود ، هفتاد نفـر از وکلای پارلمان را به دادن پول و وعده و غیره طرفدار وحامی خود قرارداده وآنچه که میل داشت به اکثریت آراء ازپیش میبرد.

خیانتهای سابقه‌ی میرزا علی اصغرخان ابداً منظور نظرنبوده ، مجدداً شروع به خیانتهای پی درپی کرده اتصالا بدون آنی استراحت در کـار انهدام مشروطیت بود . چنانچه شیخ فضل‌الله مجتهد را نیز پول داده تحریك کـرده با جمعی هواخواهانش به حضرت عبدالعظیم فرستاد وآن غائله را برپا نمود»[۱۸].

اتابك تنها به‌تضعیف مجلس وتحریك شیخ فضل‌الله قناعت نکرد، بلکه‌برای آن‌که مشروطه را ازبن براندازد ، به‌تحریك یاغیان و اشرار پرداخت. این‌را نیز آزادیخواهان دریافتند وبه‌همین جهت هفتگی حبل‌المتین نوشت:

« ملاحظه میشودکه درعوالم ظلمت و ایام وحشت واستبداد و بحبوحه‌ی فشار ظلم ، هیچ وقت و زمان بلکه درهیچ عهد و دوران ، مملکت ایران به این پایه منقلب ، و شهرها تا به این درجه مغشوش نبوده است. و در هیچ اغتشاش تا این پایه قتل و غارت کسب عمومیت ننموده بـود . کسی نمیتواند بگوید که در هیچ بلوا و اغتشاش در ایران تا این درجه و این مقدار آدم‌کشته شده ویا جمیع بلاد ایران یك دفعه به این وضع مغشوش بوده است .

شما بزرگواران [: وکلای مجلس ملی] راست‌که کلاه خود را قاضی نموده تا قدرتتان باقی‌است رفع این انقلابات را بفرمایید . ورنه به همین وسایل موضوعه ، رفته رفته به قسمی سلب قدرت کامله از شما خواهند نمود که اگر بعد از خرابیهای بصره بخواهید هم حرکت مذبوحی در رفع این غائلات بفرمایید ، از عهده برنیایید وکار پیشرفتتان ننماید . هنوز هم شك داریدکه دولتیان مستبد سبب جمیع این انقلابـات و اغتشاشاتند ؟ مگر همین امین‌السلطان نبود کـه در شهادت شاه شهید به چهار تلگراف نگذارد پرکاهی از جای خود حرکت نماید؟

مگر همین دولتیان نیستند که به یك تلگراف انقلابات شهری را آرام مینمودند؟ و بزرگترین سرکشان را به پایتخت حاضر میساختند؟ چطور شده که حالا ادنی مقصری را از جای خود نمیتوانند حرکت داد؟ هرگاه تلگرافات رمزو مطالب محرمانه‌یی که دولتیان به حکام و دست نشانده‌های خود داده و میدهند به دست آرید معلوم خواهد شد که آب از کجا گل‌آلود است»[۱۹].

گمان حبل‌المتین درباره‌ی تلگرافهای رمز صحت داشت، چنانکه بعد نمونه‌یی ازاین گونه تلگرافها به‌دست توده افتاد:

توده‌ی بیدار دل که مشروطه‌را انهدام ظلم و بیدادگری میدانستند، اقبال‌السلطنه را ازماکو به‌آن‌سوی رودارس رانده بودند، لکن اقبال‌السلطنه با یاریهای امین‌السلطان بازگشته، به‌قتل وغارت وتضعیف مشروطه میکوشید.

« در این زمان درآن جا [: ماکو] داستان دیگری پیش آمد، و آن این که چون از خوی یك دسته از مجاهدان را با سربازان برای نگهداری آبادیهای آن جا فرستاده بودند، ناگهان کردان [ماکو] به سرآنان تاختند و چندتن را ازایشان کشته، باز مانده را ازهم پراکندند، وبه دیه‌های «کلوانس» و «زورآوا» تاخته و کشته و تاراج دریغ نگفتند. بیچاره روستاییان گریخته خود را به شهر رسانیدند. این داستان به مردم خوی گران افتاد و حاجی حیدرخان امیر تومان که خود از سرکردگان دولتی و دارنده‌ی «زورآوا» بود از شهر به آن جا رفت که دوباره از سربازان و مجاهدان نیرویی پدیدآورد و باکردان به زد و خورد پردازد. اقبال‌السلطنه آهنگ او را دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را با دستور اتابك اعظم میکنم» و رونوشت تلگرافی راکه از اتابك به او رسیده بود فرستاد.

امیرتومان تلگراف را به شهر، به‌نزد حکمران فرستادکه درباره‌اش‌از تلگرافخانه‌پرسشهایی کنند. این تلگراف درشهر مجاهدان رابشورانید ویك‌دسته‌از آنان‌روبه‌تلگرافخانه‌آورده درحیاط آن‌جاانبوه شدند وازرئیس‌تلگراف‌پرسشهایی کردند. رئیس میخواست پاسخی‌ندهد وبرخی بیحوصلگی مینمودند وخروشی در میآوردند ودراین میان‌ناگهان‌تیرهایی‌شلیك شدکه یکی ازآزادیخواهان‌کشته‌شد و دوتن زخم برداشتند. رئیس تلگراف نیز زخمی گردید. با این هیاهو نسخه‌ی تلگراف را گرفتند وچگونگی به دست‌آمد. وما اینك‌آن رادر پایین میآوریم:

« جناب جلالتمآب، امیرالامراء العظام، اقبال‌السلطنه زید مجده.

تلگراف شما از بابت بعضی مفسدین رسید. از مراتب اظهاریه کاملا

اطلاع حاصل گردید . اولا میدانیدکه خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است وکمال محبت را به شما داشته‌ایم . ازحرکات وحشیانه‌ی اینها نهـایت تعجب را حـاصل کردم . به اجلال‌الملك تأکیدات لازمه شده و بـه حکومت نمودم که ملاحظه‌ی این نکات را نموده، اقدامات خودشان را تغییر بدهند وترتیبی پیشنهاد کنند که آسایش خـاطر شما فـراهم شود . حضرت مستطاب اشراف افخم والا شاهزاده‌ی اکرم سرکار فرمـانفرمادام اقباله به فرمانفرمـایی و سرداری کل آذربایجان برقرار شده ، همین دو روزه حرکت خواهند کـرد . دستورالعمل دراین باب به ایشان داده شده است . استعداد و قشون هم به قـدر لزوم فرستاده میشود . انشاءالله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات به کلـی خواهد شد و برخی احوالات به کلی موقوف میشود . شما نباید از این گونه اتفاقات مأیوس بشوید و اظهارات مأیوسانه نمایید . البته دولت دراصلاح امورات شما اقدامات خواهد کرد و از هر جهت آسوده شده باید در آن سرحد بـا کمال غیرت و دلگرمی مشغول خدمت باشید . اتابك»[۲۰].

گرچه زحمتکشان رنجدیده‌ی ایرانی پیشتر میدانستند که اتابك به‌انهدام مشروطه خواهد کوشید ، لکن آن چنان که دیدیم با دسیسه هایی که به‌کار رفت، نتوانستند از آمدن اتابك جلوگیری کنند، و هنگامی که اتابك آمد و دو دوزه بازی وسیاهکاریهای او برای همه روشن شد، صداهای خشمگین اعتراض از هرگوشه برخاست. « ملانصرالدین » روزنامه‌ی انقلابی قفقاز، از زبان میرزا علی‌اکبر صابر طاهرزاده (هوپ هوپ) خطاب به ایرانیان، نوشت:

«هه ، دی‌گوریم نه‌اولدی بس آی بالام ادعا لرگ
دوتمش ایدی یری گوگی نالـه لرگ، نوالر گ
یـوقسه قـانو بـده عیبگـی بـوشلامسان ادالـرگ
شمدی حریف سوزهمان ، من دیه‌ن اولدی اولمادی؟
سن دیمه‌دگ می ساغلامـام یوق بدنمده برمـرض
من دیمه دیم می نفسگگ اصلنه حرص اولورعرض
سن دیمه دگ می شخصمه ال تا پابیلمیوب غـرض
تاکه اولوندی امتحان ، من دیه‌ن اولدی اوا دی؟
انجمن اهلنگ قوچاق! سن دیمه دگ می برتکی
ورمیه جـك رضا گلـه اولکـه مـزه « اتابکی »
نولدی‌که تیزبوشالدی بس ایش‌گودن انجمنده‌کی

کهنه قاپو همان دابان ، من دیەن اولدی اولمادی؟
سن اودگلمی دگ دیـدگ واربیزیم اتحـاد مز
مندہ یادگدەوار؟ دیدیم : یوق بوگا اعتمادمز
بغضـه نفاقـه در بزیـم غیـرت و اجتهادمـز
پرده آچیلدی ناگهان ، من دیەن اولدی اولمادی ؟» [۲۱].

یکی ازاعلامیه‌هایی که برضداتابك درتهران انتشار دادند، به‌شرح‌زیراست:

« ای ملت ایران ! ای یادگار ساسانیان ! به تاریخ خود نگاه کنید و از کرده‌های آباء و اجداد خود به یـادآوردید . مردی و مردانگی آنهـا را سرمشق کنید . تنبلی را از دست بدهید . تاکی خفت و خواری و تـاکی پستی و گمنامی ؟ فرنگان گویند ایرانیهای قدیم همیشه به شجاعت و مـردانگی معروف جهان بودند و امروز بالعکس بـه مهملی و تنبلی مشهور آفـاق شده‌اند . تاکی دست روی دست انداخته به تـوکل متوسل میشویم و اصلاح امور را از مقدرات بدانیم ؟ تاکی غلامی و بندگی و تملق بکنیم و مرمت خرابیهـا را از این و آن درخواست نماییم ؟ چهل سال است دولت انگلیس بندگی و بردگی را از میان برداشته و ما هنوز بنده و برده و توسریخور هستیم . آیا میدانید دراین دوره‌ی اخیر خرابی ما از چه تاریخ شروع شده ؟

میرزا علی‌اصغر بی‌اصل ونسب به بلهوسی ناصرالدین شاه روی کارآمد و از آبداری به‌کیوانداری رسید . برای پیشرفت مقاصد مکنونه‌ی خود جمعی از بیناموسان بیشرف را با خود همدست کرده و از انواع ظلم و بیشرفی ومملکت فروشی مضایقه نکردند . از روزی که آن خائن مصدر کار شد دست علم از خاك ما کوتاه و بازار جهل را رونق داد و بـالطبع دشمن اهل علم بود . چنانچه در زمان صدارتش صاحبان علم منکوب و مخذول در دیار غربت آواره و سرگردان بودند وبعضی‌که جنون وطنپرستی درسرشان بود ، برای زدن حرف حق ، شهید ملت و مقتول ظلم او شدند[۲۲]. عجب است دولت و ملت را که گهکاریهای او بس نبودکه دوباره تلگرافاً او را احضارمیکنند . اگرمقصود خرابی رعیت و ویرانی مملکت است ما را کفایت مینماید و اگر مقصود مملکت فروشی و رقیت خارجه است‌آن‌هم ماراکافی است. رعیت‌ایران‌آن‌قدربیپا وملك ویران ومملکت گداست‌که به دستیاری غیری محتاج نیستم. فقط چیزی‌که دارا شده‌ایم وتمام امید اصلاحات آتیه را از آن داریم مجلس ملی است . یك مشت خـائنین ملك و ملت و سلطنت که خود را بـه لباس دولتی درآورده‌اند و شرف ندارند ، میخـواهند مجلس را از میان ببرند و با آن خـاندان سلطنت را به کلـی منقرض و مملکت ایران را

به اجـانب واگذار کنند و شایسته‌ی انجام این مقاصد بیغیرتانه را امین‌السلطان دانسته‌اند »[۲۳].

از این‌گونـه اعلامیه ها بسیار منتشر میشد . هفتگی حبل‌المتین در انتقاد از امین‌السلطان نوشت:

« اینك دو مـاه است که وزیر داخله بدین جرم معزول گـردید که ولایات ایران را منظم نمینمود ، و جناب امین‌السلطان بدین حسن قابلیت وزیر داخله و رئیس الوزراء گردیدکه عقل ودانش و سیاست و کیاست وتجربیات سی ساله دارد . آخر درین دوماه چه انتظامی در داخله‌ی ایران پیدا کرده ؟ آیـا این‌گونه واقعات ناهنجار درعهد هیچ وزارت داخله‌ی‌ایران واقع شده بود؟ اگر این حرکات از روی عمد نباشد ، قابلیت و لیاقت ایشان را لکه دار ساخت . آیا شما وکلای ملی زیاده براین افتضاح را بـرای ملت و دولت میپسندید ؟ آخر از جمع و خرجهای زبانی به هوش نباید آمد ؟ آیا عاقبت وخیم این انقلابـات را برای ملت ودولت ملتفت میشوید ؟ آیا میدانید امروز تباینی بین روس وانگلیس نیست؟ گول زبان چرب و نرم را نباید خورد . تجربیات دیرینه را از یاد نباید داد . جودت و لیاقت دردولت مستبده به درد مشروطه نمیخورد . آن‌گونه لیاقت برای ملت غفلت زده خوب است نه بیدار . چرا کلاه خود را قاضی نمیفرمایید؟ فرداست که درماکو و سایر سرحدات روس وانگلیس هم چنین بساط به روی‌کار آید . عاقبت کار به جایی خواهد کشید کـه سررشته از دست شما بیرون رفته و ـ خاکم بردهان ـ کار منجر شود به‌آنچه سیاسیون خارجه منتظر اوهستند. شما را به زبان بازی خواب وغافل مینمایند»[۲۴].

سیاهکاریهای اتابك، مردم راآشکارا به درخواست برکناریش واداشت:

« در این هنگام ، درتهران ، کابینه‌ی اتابك در نزد مـردم به یکبار بی ارج گردیده ، زبان مردم به بدگویی بازشده بود . بلکه بسیاری از ایشان از مجلس نیز به عنوان آن‌که ازاتابك هواداری مینماید بد میگفتند. روزیکشنبه دوازدهم مرداد (۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵) که هنگام پسین مجلس برپا میبود و شب هنگام به پایان رسید وکم‌کم نمایندگان بیرون میرفتند ، درآن میان در حیاط بهارستان انبوهی از تماشاچیان گـرد آمده ، از نا ایمنیهای کشور و از بیپروایی دولت واز سستکاری مجلس سخنها میگفتند و هر کس چیزی میسرود . از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان به شمار میرفت به‌گفتارپرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد و نتیجه‌ی سخنانش آن بود که وزیر

داخله [: امین‌السلطان] نمایندگان را با پول فریفته واین است نمیگذاردکارها درست بشود . سپس کسانی از ایشان « تکفیرنامه »ی اتابك را که چند سال پیش به نام آن‌که علمای نجف نوشته‌اند پراکنده شده بود بیرون‌آورده خواندند وآنچه بدگویی توانستند دریغ نداشتند. پس از این گفتارها پیشنهاد شدکه فردا بازارها را ببندند و با این هایهو پراکنده گردیده به خانه‌های خود رفتند. این نمونه‌یی بود که پرده‌ی اتابك دریده شد .

روزسه‌شنبه چهاردهم مرداد (۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵) که بازمجلس برپاگردید سید محمد تقی که خود به هواداری اتابك شناخته میبود گفتگوی آن شب را کرد وگفته‌های یحیی میرزا را به میان‌آورد وبه سخنان بسیاردرازی پرداخت که باید به این کسان که آبروی نمایندگان را میبرند کیفرداده شود وبیشتر نمایندگان درآن زمینه سخنانی راندند و برآشفتگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا به بازپرسی کشیده شوند . آن روز بیشتر زمان مجلس با این گذشت ولی نتیجه‌یی بـه دست نیامد وپیشآمد در بیرون پادآوازی پیدا کرد.

در این میان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد . پس از شکست مجدالسلطنه ، کردان تاراجگر مرزنشین جلوگیری در پیش خود ندیده ودرروستاها به تاخت وتاز پرداختند . در دیه‌های ارومی آسوری و سنی وشیعی، همگی هستند . کردان تنها به سنیان پاس گزارده به دیگران کشتار و تاراج دریغ نمیگفتند . این بود بیچاره دیهبان خانه وکشتزارهای خود را گذارده ، در آن هنگام بهره‌برداری ، نالان و گریان رو به شهر میآوردند و در کوچه‌ها به سرگردانی میپرداختند .

کنسولگری روس به‌نام مسیحیگری و به سیاست‌دلجویی، درکنسولخانه را به روی‌آسوریان بازکرد و به‌آنان خواربار و پول داد . همچنین‌کنسولگری آمریك و انگلیس دلسوزی نمودند . چنین گفته میشد که به نام دولتهای خود به دولت عثمانی گله و رنجیدگی نشان داده‌اند ، و همین مایه‌ی درد به مسلمانان میشد که چرا دولتی نیز به نگهداری و پاسبانی ازآنان برنمیخیزد . این بـود پیاپی به تهران تلگراف میفرستادند و دادخواهی مینمودند ، و این تلگرافها آزادیخواهان را میشورانید و انجمنهای تهران که این زمان فراوان شده بود به شور وجنبش برمیخاستند.

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد (۲۹ جمادالثانی) نمایندگانی از سی‌ویك انجمن در یك جا گرد آمده نامه‌یی به مجلس نوشته ، چنین خواستند که به دولت دراین باره فشارآورده شود[۲۵].

چون در این هنگام دوتن از وزیران کم میبود ، زیـرا وزیرجنگ ـ کامران میرزا ـ را مجلس برکنار گردانیده ، و وزیر عدلیه ـ فرمانفرما ـ به والیگری آذربایجان رفته بود، به این‌عنوان درروزنامه‌ی حبل‌المتین تهران گفتار درازی زیـر عنوان « بحران وزراء » نوشته گردیـد[۲۶] و چون ناخشنودیهـا از سوی مردم میشد ، گمان بیشتر به آن میرفت که کابینه کناره جوید . ولی اینها جز پندار نمیبود و اتابك دوتن دیگر برای پرکردن جاهای تهی برگزیده و برای کاستن از تندی جوش و جنب مردم هم چاره میاندیشید و روی هم رفته به وارونه‌ی آنچه مردم میپنداشتند ، دراندیشه‌ی پایداری و پا فشاری میبود . از آن سوی مجلس نیز هوای او را میداشت و بیشتر نمایندگـان ، به ویژه رئیس مجلس و سید محمد تقی و دیگران بـا آن که نیرنگهای او را میدیدند ، دست از پشتیبانی برنمیداشتند .

در همین هنگام ازآذربایجان نیز دشمنی آشکار با اتابك نموده میشد. زیرا مجاهدان خوی ، بدانسان‌که گفتیم به تلگرافخانه ریخته ، تلگراف اتابك را به اقبال‌السلطنه به دست آوردند . نسخه‌یی از این به تبریز فرستادند که در روزنامه‌ی « انجمن » به چاپ رسید ، و این عنوان به دست مردم داد که بیش ازپیش با اتابك دشمنی نشان دهند و از وبدگویند.

روز چهارشنبه بیست ونهم مرداد (۱۱ رجب) از ارومی، نمایندگان انجمن را به تلگرافخانه خواسته بودندکه گرفتاریهای خود را بازگویند وچون گفتگو به پایان رسید ، انجمن یك تلگراف هنایندهیی به مجلس فرستاد که در آن چیرگی عثمانی و تـاراجگری کردان وآسیبدیدگی مردم را بـاز نموده ، سپس یادی از آن تلگراف اتابك‌کرد وجمله‌های تند نوشت.

از آن سوی مجـاهدان خوی ، چنان که در پرده‌برداری از نیرنگ اتابك پیشگام شده بودند ، چنین خواستند که درکوشش به برداشته شدن اونیز پیشگام شوند . به ویژه که در همان هنگام ، هرزمان گزند دیگـری ازکردان اقبال‌السلطنه به دیه‌های خوی میرسید و نمك به ریشهای دلها میپاشید . این بود که‌لایحه‌ی درازی نوشته به چاپ رسانیدندکه درآن بدگوییهای بسیاری ازاتابك (یا چنان که در آن لایحه نامیده شد ، از : امین‌السلطان) کـردند و او را «خائن‌السلطان» خواندند.

همچنین از نمایندگان مجلس بد نوشتند وپشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا نموده ، درپایان لایحه چنین نوشتندکه میباید « ملت را به هیجان آورده با یك انقلاب وجود نحس امین‌السلطان را از این خـاك دور کنند » .

نیز نوشتند :

« امروز تلگرافهای مهیجانه از خوی کشیده خواهد شد . لازمست اهالی تبریز هم بابذل حمیت وغیرت اجتماع نمایند. تلگرافهای اکید به‌تهران بزنند [تا] این مفسد راقلع‌کرده ، شروع به انتخاب جدید بشود. پاره‌یی ازاین وکلاکه درمقام خودشان اشتباه کرده‌اند اساس استبداد را مجدداً بنا خواهندکرد. اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز ، امین‌السلطان را از وظیفه‌ی خود معزول نکردند ، آن وقت در دفع نحس وجود او بناگذاری خواهد شد ».

این سخنان بدین بزرگی ازخوی جای شگفت میبود. این زمان میرزا جعفر زنجانی با همراهان خودکه از قفقاز آمده بودند ، درخوی بنیاد استواری برای‌مجاهدان برپا میداشتند واین نوشته‌ها از زبان ایشان است، وچنانکه دراین لایحه نوید داده بودند ، از همان روز در تلگرافخانه گرد آمدند و به تبریزو شهرهای دیگر درهمان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگرافخانه نشسته نتیجه را بیوسیدند»[۲۷].

دراین هنگام، توده‌ی زجردیده‌ی ایرانی که ازسیاهکاریهاری اتابك به ستوه آمده بود، سخت بیتابی میکرد. فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، تصمیم به‌اقدام‌گرفت:

« در مقابل فشار افکار عمومی ، آزادیخواهان واقعی با استنباطات و معلومات خودشان از هر راهی داخل شدند ، نتوانستند با میرزا علی اصغرخان اتابك‌کناربیایند. ناگزیردریکی‌ازجلسات سری‌حزب [اجتماعیون‌عامیون‌تهران] تصمیم گرفته میشود که برای آخرین بار یك نفر به عمارت صدارت رفته و با او اتمام حجت کند . میرزا صادق طاهباز [: صادق رحیم‌اف[۲۸]] داوطلبانه نزد اتابك اعزام میگردد . چگونگی ملاقات میرزا صادق طاهباز با اتابك را پدرش حاج رحیم طاهبازچنین روایت‌کرده است:

میرزا صادق در عمارت صدارت حاضر میشود و با معرفی خود تقاضای شرفیابی میکند . صدراعظم از شنیدن نام نماینده‌ی حزب اجتماعیون عامیون عصبانی میشود و تا ظهر طاهباز را پشت در معطل میسازد . چند دقیقه به ظهر، پیشخدمت پرده را بالا زده ، و به طاهباز میگوید بفرمایید . طاهباز به درون اطاق وارد میشود و میبیند سفره‌ی ناهار چیده شده است . همزمان با ورود او اتابك و چند تن از محارم او از در دیگر وارد وپس ازاحوالپرسی‌کوتاه از طاهباز ، برسرسفره مینشیند و او را پهلوی خود مینشاند.

نگاههای اطرافیان نسبت به طاهباز استهزا آمیز بوده است . گویی

برای تمسخر این نماینده قبلا مذاکره وتبانی به عمل آمده بوده است.

اتابك بشقابی جلوی طـاهباز میگذارد وخـود برایش برنج میکشد. صادق از خوردن غذا امتناع میورزد و در گوشی چند کلمه‌یی با اتابك صحبت میکند.

به وی میگوید من مأمورم عرض کنم که شما هرچه وعده فـرموده‌اید عملی نشده، بعد از آمدن شما مملکت یك پـارچـه آتش شده است. در عراق [: اراك] حاج آقـا محسن، در شیراز قوام‌الملك، در قم متولی، در مـاکو اقبال‌السلطنه‌ی ماکویی به پشت گرمی شما به مال و جان و ناموس مردم تجاوز نموده‌اند، و حضرت اشرف درعوض جلوگیری، آنها را تقویت میکنید. قبل از بازگشت شما به ایران هواخواهـان شما میگفتند حضرت اشرف به کلـی تغییر ماهیت داده‌اید، ولی افسوس، عملیات شما میرساندکه در ماهیت شما ابداً تغییری حاصل نشده است.

اتابك برافروخته میشود و در عوض جواب، مرغی را تشریح میکند و یك ران و یك بالش را جلوی طاهباز میگذارد. طاهباز میگوید من برای سور چرانی نیامده‌ام. این پیغام ملت جواب دارد یا خیر؟

اتابك: جواب شما بامتلاشی‌کردن این‌مرغ تلویحاًداده شد، وبه علاوه شما حق مداخله دراین‌امور را ندارید.

طاهباز: من یکی ازافراد این مملکتم ومشروطیت وقوانین‌آن اجازه‌ی مداخله را میدهد. وانگهی من از طرف جمعیتی آمده‌ام و عقاید آنها را ابلاغ کـردم. بهتر است استعفا بدهید. هم خودتـان و هم مـردم را راحت کنید.

اتابك: گفتم شما هنوز دهنتان بـوی شیر میدهد. (اتابك از کثرت عصبانیت سبیلهای خود را میجویده است).

طاهباز. اجازه میفرمایید؟ (وسپس بلند میشود).

در حین خروج، اتابك و جمعیت سرسفره همه با صدای بلند قاه قاه خندیده بودند. طاهبازهم بلندگفته بود: به شما خواهند فهماندکه ماحق مداخله داریم. تأمل کنید.

طاهباز جریان را به کمیته‌ی مربوط گزارش میدهد»[۲۹].

پس ازوصول‌گزارش ملاقات صادق طاهباز (: صادق رحیم‌اف) با اتابك، حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون یا به تعبیر مهدی مـلکزاده کمیته‌ی سری انقلاب ملی، رأی به اعدام اتابك داد. حیدرخان عمواوغلی دراین‌باره چنین‌تقریر کرده است:

« حوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون تهران که ملك‌المتکلمین و آقا سید جمال واعظ نیز در آن عضویت داشتند، اعدام اتابك را رأی داده ، به کمیته‌ی مجری ، حکم اعدام اتابك را فرستاد»[۳۰].

مهدی ملکزاده نوشته است:

« کمیته‌ی انقلاب که از رهبران آزادیخواهان تشکیل میبافت و هریك از آنها حاضر بودند به رایگان جان خود را فدای مشروطیت کنند وجود اتابك را برای بقای مشروطیت خطرناك دانسته و برای حفظ آزادی و پایمال نشدن خون هزارها نفر که برای به دست‌آوردن مشروطیت ریخته شده بود او را محکوم کرده ، به کمیته‌ی اجرائیه دستور ازمیان برداشتن اورا صادر کردند»[۳۱].

«کمیته‌ی مجری» ، یا به تعبیر دیگر «کمیته‌ی اجرائیه » ، موضوع و انجام اقدامات لازمه را به «هیأت مدهشه» فرستاد .

اقدام هیأت مدهشه ، به شرحی که حیدرخان عمواوغلی تقریر کرده است ، چنین بود :

« کمیته‌ی مجری حکم را به هیأت مدهشه که عبارت از دوازده نفر تروریست تقسیم به سه‌جوقه‌ی چهارنفری و درتحت ریاست من بودند فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه یعنی این که ترور با بمب بشود یا با اسلحه‌ی دیگر منعقد گردید . پس از مشورت زیاد تعیین اسلحه شد و به اکثریت آراء بمب و اسلحه‌ی دیگری را صلاح ندیده ، بناشد که با رولور این کارانجام پذیرد . درهیأت مدهشه قرعه‌کشیده شد . به نام عباس آقا [از اهل تبریز که در دم تیمچه‌ی علاءالدوله ، روبروی قهوه‌خانه‌ی امامزاده زید ، دکان صرافی داشت[۳۲]] بیرون آمد . دونفرهم برای اومحافظ قرارداده شد»[۳۳].

گرچه، فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران تصمیم به اعدام اتابك گرفته وحتی مجری ترور را نیز تعیین کرده بود، لکن بازلازم دید که با اتابك اتمام حجت کند. ازاین‌رو عباس آقا نامه‌ی زیررا برای اتابك فرستاد:

« ۱۰ج۱ [:جمادی‌الاول] ۱۳۲۵. به‌آقا میرزا علی اصغرخان اتابیك:
بنده مأمورم که رسماً شما را بیاگاهانم که حرکاتتان منافی است با آنچه که در مجلس مقدس شورای ملی وعده نموده بودید . مجاهدین غیور ملت واقفند از سیر شما در خطوط باطله . و بعضی سندات هم به دست آورده‌اند . متنبهاً به شما میگویم که ترك دورویی نموده ، به مواعیدی که درمجلس مقدس کرده[اید] وفا نمایید تا جبران خیانتهای سی ساله‌ی شما را بنماید.
راقم : ع. س.».

شك نیست که این گونه بیم دادنها در اتابك مؤثر نبود. عباس آقا نامه‌ی دوم را به‌شرح زیر برای اتابك ارسال داشت:

«۱۰ ج۲ [: جمادی‌الثانی] ۱۳۲۵. به آقامیرزاعلی‌اصغرخان‌اتابیك:
در همین تاریخ ماه گذشته، برحسب مأموریت خود شما را آگاه نمودم که ازسوار خر شیطان پایین آمده، دورویی راکنار گذارده، ترك عادات دیرینه‌ی ایران ویران کن خود را گفته، با مجلس مقدس همراهی نمایید. سلوك سی ساله‌ی شما به ملك و ملت ما هنوز در نظر آحاد مجسم است. ابداً فراموش نکرده‌اند دستبردهای شمارا درقتل ناصرالدین شاه بر بیت‌المال مسلمین. و از یاد نداده‌اند ایران فروشیهای شما را درمسأله‌ی استقراض و امتیازاتی که به خارجه داده‌اید. برای جبران سیآت سالفه‌ی خود خوب است عمرخویش را دراز نموده، دو رنگی را از خود دور دارید، و با مجلس مقدس و مشروطیت سلطنت همراه شوید، و این نکته را هم بدانید که ملت قادر است شما و امثال شما را به سزای خود برساند. راقم: ع. س.».

پیداست که این دومین نامه هم در اتابك مؤثر نیفتاد. عباس آقا آخرین نامه‌ی خودرا فرستاد:

«۱۰ رجب ۱۳۲۵. به آقا میرزا علی اصغرخان اتابیك:
این آخرین خطی است که برحسب تکلیف ومأموریت خود، محض اتمام حجت به شما مینویسم. برخی سندات صحیحه در خیانتهای جدیده‌ی شما به ملك و ملت و خلاف مشروطیت به انجمن سری مجاهدین رسیده، وفتوای قتل شما حتماً صادر شده. محض اینکه بدانید این سخنان بی مأخذ نیست، سواد رقعه‌یی که به ارفع‌الدوله در اسلامبول نوشته و مسوده‌ی تلگرافی که به اقبال‌السلطنه زده‌اید فرستادم. و مطلع باشید که از مجالس سری که سه شب قبل و دیشب داشته و مصلحتگذاریهایی که کرده‌اید واقفیم. سخنانی‌که دربیکار ساختن مجلس مقدس به پادشاه جوان ساده لوح میگویید برما پوشیده نیست. لذا شما را اعلام مینماییم که در عرصه‌ی ده روز اصلاح مفاسدی که خود بانی آن شده[اید] بنمایید، و به تقصیرات خود علانیه در مجلس مقدس اعتراف و توبه نمایید. ورنه حتماً به سزای خود خواهید رسید و پشیمانی را سودی نخواهد داد.
راقم: عباس».

چنانکه در آخرین نامه‌ی عباس‌آقا خطاب به اتابك ملاحظه میشود، فرصتی که به اتابك داده شد تا تغییر روش داده و این چنین بیرحمانـه به انهدام مشروطه نکوشد، ده روز بعد از تاریخ نامه که ۱۰ رجب بود، یعنی تا ۲۰ رجب ۱۳۲۵ است.

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایـران برای آنکه این اتمام حجت ده روزه را هرچه بیشتر گوشزد اتابك کند، در روز ۱۱ رجب ۱۳۲۵ نیز درمجلس شورای‌ملی، توسط صادق‌رحیم‌اف [: میرزا صادق طاهباز]، آنرا تکرار کرد. شرح آنرا روانشاد سیداحمد کسروی تبریزی چنین نوشته است:

« روز چهارشنبه بیست ونهم مرداد (۱۱ رجب) ، یك شور و جنبش دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد چون یك تلگراف بسیار درازی از مـردم ارومی رسیده بود ، آذربایجانیان در انجمن گرد آمده نخست آن تلگـراف را خواندند ، و سپس به گفتگو پرداختند . گفته میشد دولت آشکـاره بیپروایی مینماید . یکی گفت : از وزارت داخله به بازرگانان آذربایجان با تلفن پاسخ داده‌اند که دولت دستورداده درآذربایجان ازهرسوسواران وسربازان روبه ارومی آورند و در آن جا لشکرگاهی پدید آورند . دیگران بـه هایهو برخاستند که اینها همه دروغ است. دولت بهما خواب خرگوشی میدهد. کم‌کم هایهوی بیشتر گردید . کسانی به گریه افتادند و سرانجام برآن نهـادند که همگی به مجلس رفته به گفتگو پردازند و برکنارگردانیدن‌کابینه را بخواهند ، و با آن انبوهی و هیاهو رو به مجلس آوردند ، و چون فرا رسیدند از مجلس تقیزاده و میرزا فضلعلی وحاجی امامجمعه برای خاموش‌گردانیدن ایشان به جلودویدند ولی‌مردم خاموش نمیشدند وسرانجام‌گفته شد پنج تن ازمیان خود برگزینندکه به مجلس روند وبه فرستادگی از آنان گفتگوکنند.

این پنج تن چون به مجلس رفتند صادق رحیم اف کـه یکی از ایشان بود به سخن پرداخت . صنیع‌الدوله به هواداری از اتابك میکوشید وپاسخهایی میداد و نداشتن پول وسرباز را بهانه میآورد. سپس با وزیرعلوم ـ حاجی مخبر السلطنه ـ که در مجلس میبود گفتگو آغاز شد که چون این تکه ارجداراست ، خود گفت و شنید را میآوردیم :

«رحیم اف : بنده از طرف این مردم سوآل میکنم آیا این وزیر داخله مسؤلیت نظم داخلی را قبول فرموده یا نه؟

وزیرعلوم : بلی . ما هرهشت وزیرقبول مسؤلیت کرده‌ایم .

رحیم اف : بنده هرهشت وزیر را عرض میکنم. درصورتی که میفرمایید قبول مسؤلیت فرموده‌اید پس جهت چیست که داخله‌ی خودتان را نظم نمیدهید ؟

وزیر علوم: این قدرکه از قوه‌ی ما به فعل میآید ولازمه‌ی کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش از این از قوه‌ی این هشت وزیر به فعل نمیآید که نظم بدهند . درهرصورت ، بنده هم از طرف این مردم عرض میکنم که ما هم به‌این اندازه قانع نیستیم.

وزیر علوم : ما شب عیش خودمان را آن شبی میدانیم که استعفا داده باشیم . لیکن چند روز قبل در مجلس هم گفتم وجدان ما مانع است که در وقت استراحت و آسایش بودیم و دراین وقت که وقت کار و زحمت است خود را عقب بکشیم، وعلاوه یقین میدانم آن روزی که ما پایمان را عقب بگذاریم مملکت ایران به باد فنا خواهد رفت.

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمایید.

وزیر علوم: شاید این حرفی که شما میزنید سایرمردم راضی نمیباشند.

رحیم اف : بنده ازطرف مردم عرض میکنم . درصورتی که این وزرای مسؤل ، ادارات خودشان را منظم ندارند ، یا مانعی داشته باشند ، یا این که نخواهند نظم بدهند ، استعفا بدهند . باکمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد. از طرف مردم میگوییم : ازامروز تا ده روز دیگر هرگاه وزرا ادارات خودشان را تنظیم و اغتشاش سایر ولایات را رفع کردند فبها ، والا باید استعفا بدهند و هیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد.

رئیس مجلس : خیلی خوب.

وزیر علوم : اگر سربازده روز یکی بزند سریکی را بشکند از وزرا خواهید دید؟

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم او را بینظمی میگویند عرض میکنم واورا ایراد خواهیم گرفت».

تا این جاست رویه‌ی گفتگو ببینید تا چه اندازه پرده دری میرفته . ازاین سخنان حاجی مخبرالسلطنه [: وزیرعلوم] وازبهانه آوردنهایش پیداست که با همه‌ی این فشار مردم، اتابك وهمراهان اودراندیشه‌ی کناره‌جویی نمیبودند

و چنین میخواستند که بمانند تا مشروطه را از میان بردارند »[۳۵].

پیداست که هیچیك از این بیمدادنها و اتمام حجتها، مانع فتنه‌گریهای اتابك نشد . در این هنگام الهه‌ی مرگ بر اتابك بال‌گسترد . حیدرخان عمواوغلی ، این چنین تقریر کرده است :

« (عباس‌آقا و محافظین وی) چندین دفعه به قیطریه ، عمارت ییلاقی اتابك در شمیران ، رفته که من هم با آنها بودم و ممکن نشد که کار انجام پذیرد[۳۶].

خبر داده شد که فردا ۲۱ رجب اتابك به پارلمان خواهد آمد . روز جمعه ۲۰ [رجب] من وعباس آقا و میرزا علی اکبر و حسن‌آقا برادر عباس‌آقا به حمام رفتیم. فردا به پارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد که درجزء تماشاچیان به‌پارلمان‌رفت، ولی مادرحیاط ودرمجلس‌راه‌رفته صحبت میکردیم»[۳۷].

اتابك با سایر وزراء به مجلس آمدند . دراین جلسه ، اتابك ، برای آن که احرار و آزادیخواهان را خام کند و بیش از پیش بـه سیاهکاریهای خود پردازد ، نامه‌یی راکه به محمد علیشاه نوشته بود وپاسخی راکه محمد علیشاه بدان نامه‌داده بود قرائت کرد. مضمون نامه‌ی اتابك به محمد علیشاه چنین بود:

« قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شویم . خـانه‌زادان به موجب تعهدی که در خاکپای مبارك کرده‌ایم وکلام خدا را به شهادت گرفته‌ایم، ناگزیریم در هرموقع آنچه را صلاح دولتخواهی نسبت بـه ذات اقدس ملوکـانه میدانیم ودرمصلحت ملك ودولت وملت ـ که عین مصلحت پادشاه است ـ میبینیم به عرض برسانیم . پریشانی خلق ، آشفتگی امور، اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود. مردم تسویه‌ی‌امور را ازمجلس میخواهند. مجلس موافق حقی که درقوانین اساسی به اوداده شده‌است به‌وزرای مسؤل‌رجوع میکندوجداً اجرای قوانین‌اساسی رامیخواهد. امیدواری وزراء دراجرای آن قوانین به تقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است والبته این نکته درخاکپای مبارك مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقررنگردد، شکایت مجلس، توحش مردم واختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست ویقین داریم که نیات مقدسه‌ی ملوکانه بـا عرایض دولتخواهانه‌ی این غلامـان تباینی ندارد . استدعای عاجزانه‌ی غلامان این است که ازبرای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش

خاطر مبارك مؤكداً دستخط ملوكانه صادر شود كه قوانين اساسی بـايد جداً به موقع اجرا گذارده شود ، تا رفع محذور از اين غلامـان شده ، بدون ملاحظه مشغول خدمتگزاری باشيم . زياده قدرت جسارت ندارد . الامـرالاقدس الاعلی مطاع»[۳۸].

محمد عليشاه نيز در دستخط خود چنين نوشته بود :

« جناب اشرف اتابك اعظم . اجرای قـوانين و تقويت مجلس چيزی است كه هميشه مقصود و منظـور من است و تكليف دولت و وزراء همين است و هميشه همينطور به وزراء فـرموده‌ايم و بعدها هم خـواهيم فرمود . وزراء بدون دغدغه‌ی خاطرمشغول خدمات مرجوعه‌ی خود باشند ولازمه‌ی تقويت هم هميشه‌از طرف مانسبت به‌آحاد وزراء خواهدشد، ومخصوصاً مينويسيم كه‌وزراء قانون‌اساسی را ازطرف ما ازمجلس بخواهندكه زودترنوشته وتمام شود. شهررجب۱۳۲۵»[۳۹].

اتابك برای‌آن‌كه برصدارت باقی بماند تا بتوانـد آزاديخواهان را قلع و قمع كرده ، توده‌ی زجركشيده‌ی ايرانی را ازمشروطه محروم كند، به هردسيسه‌يی متوسل ميشد وتهيه‌ی اين نامه وجواب آن ، وقرائت‌آن در مجلس ، در واقع برای خنثی كردن اتمام حجتی بود كه عباس‌آقای تبريزی در سومين نامه‌ی خود خطاب به اتابك، وصادق رحيم‌اف در روز ۱۱ رجب در مجلس توسط مخبرالسلطنه وزير علوم به هيأت وزراء داده بود. صادق رحيم‌اف روز ۱۱ رجب درمجلس‌گفته بود:

« ازطرف مردم ميگويم: از امروزتا ده روزديگرهر گاه وزراء ادارات خودشان را تنظيم و اغتشاش ساير ولايات را رفع كردند فبها ، والا بايد استعفا بدهند و هيچ عذری را قبول نخواهيم كرد»[۴۰].

وامروز ۲۱رجب‌كه ده روز فرصت تمام ميشد، اتابك به‌جای تنظيم ادارات و رفع اغتشاش ولايات نامه‌هايی درباره‌ی قانون‌اساسی،آن هم سراپا دروغ ودغل و بيربط به‌مجلس ميآورد و ميخواست بدين وسيله بقای خودرا مسجل كند ! لكن آزاديخواهان پيشتر راه چاره را انديشيده بودند:

« دو ساعت ونيم از شب ، اتابك بيرون آمده با سيد عبدالله مجتهد صحبت كنان به‌طرف درميآمدند. تقريباًشش‌قدم به درمانده ، سيدی‌برای تظلم سيدعبدالله را نگاه داشت، ولی‌اتابك جلو آمد. درحالتی‌كه چندين لاله درجلوش ميآوردند. همينكه دوقدم ونيم»[۴۱] به درمانده بود « ناگهان جوانی ازجلو درآمده با شلول

که در دستش میبود سه تیر پیاپی به او نواخت که هرسه کارگر افتاد . تیری نیز به پای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت.

اتابك به زمین افتاد و جوان زننده چون خواست بگریزد ، سربازی از نگهبانان درمجلس اورا دنبال کرد . جوان زخمی نیز بـه او زده ، ولی از سراسیمگی یا چون میدان را به خود تنگ میدید تیری هم به روی خود تهی کرد که به مغزش رسید و درزمان افتاد و جان داد . اتابك اندك جانی داشت . چون اورا دردرشگه گذارده خواستند به خانه‌اش برند تا یك‌ربع دیگراو نیز درگذشت، اتابك را به خانه‌اش رسانیدند که بشویند ودرسفیده بپیچند وبرای زیرخاك رفتن به قم‌فرستند. ولی جوان‌کشنده همچنان به روی زمین ماندو کسی اورا نمیشناخت، تا پلیس رختهایش را کند و به جستجو پرداخت ، واز جیبش کارتی درآمدکه در آن چنین مینوشت :

« عباس آقا صراف آذربایجانی ، عضو انجمن ، نمره‌ی ۴۱ ، فدایی ملت »[۴۲] .

۱. فصل چهارم عهدنامه‌ی گلستان که در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هجری قمری (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی) بین دولتین ایران و روس منعقد شد، به‌شرح زیراست:

«اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والاشوکت ممالک روسیه، برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت به‌اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و به‌جهت اثبات این معنی بنابر همجواریت، طالب وراغب است که درممالک شاهانه‌ی ایران رایت استقلال واختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده وملاحظه نمایند. لهذا از خود وازعوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هریك از فرزندان عظام ایشان که به‌ولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج به‌اعانت یا امدادی از دولت علیه‌ی روسیه باشند مضایقت ننمایند تا ازخارج کسی نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبه‌اعانت وامداد دولت روس دولت ایران مستقر ومستحکم گردد واگردرسرامور داخله‌ی مملکت ایران فیمابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید، دولت علیه‌ی روس را درآن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید».

ونیز فصل هفتم عهدنامه‌ی ترکمانچای که در ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری (۲۲ فوریه‌ی ۱۸۲۸ میلادی) بین دولتین ایران وروس منعقدشد، به‌شرح زیراست:

«چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد نمایند، لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض این‌که نیات دوستانه‌ی خودرا مکشوف، و میلی‌راکه در مساعدت به‌استحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند، متعهد میشوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته وایشان را ازحین جلوس به‌تخت سلطنت سلطان حقه‌ی این مملکت بدانند».

نگاه کنید به:

تاجبخش، احمد: تاریخ روابط ایران وروسیه در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم، صفحه‌های ۵۸ و ۷۹ - ۸۰.

۲. خانملك ساسانی، احمد: سیاستگران دوره‌ی قاجار، جلد دوم، صفحه‌ی ۳۰۹.

۳. خانملك ساسانی، احمد: همان مأخذ، همان‌جلد، صفحه‌ی ۳۱۵.

۴. میرزا ملکمخان از دشمنان سرسخت امین‌السلطان بود، تا بدان حد که‌درجریده‌ی قانون امین‌السلطان را «قاطرچی» خواند. لکن همچنانکه گفتیم وقتی علل واسباب فراهم گشت، ملکمخان نیز از طرفداران و مبلغین اتابك شد و در نامه‌های متعددی که به‌ایران فرستاد، حمایت از امین السلطان‌را به‌طرفداران و دوستان خود تأکید کرد. نگاه کنید به:

آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت‌مشروطیت، صفحه‌های۲۵۷ - ۲۵۸.

رایین،اسماعیل:فراموشخانه وفراماسونری درایران،جلددوم،صفحه‌ی ۲۶۹.

انجمنهای سری درانقلاب‌مشروطیت‌ایران،صفحه‌های۶۶ـ۶۷.

۵. خانملك ساسانی، احمد: سیاستگران دوره‌ی قاجار، جلد دوم، صفحه‌ی۳۱۵.

۶. آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌های ۲۶۱-۲۶۲.

۷. آدمیت، فریدون: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۵۶ - ۲۶۸.

۸. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۲۵۳.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی مینویسد: میرزا عباسخان مهندس‌که به‌جای اتابك مورد اصابت‌گلوله قرارگرفت کشته نشد وپس از معالجه‌ی زخم‌گلوله‌ها به‌تهران آمد. نگاه کنید به:

دولت‌آبادی، حاج میرزا یحیی: حیات یحیی، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۲۰

۹. کسروی تبریزی، سید احمد : تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۲۵۳.

۱۰. کسروی تبریزی، سید احمد: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۵۳ ـ ۲۵۴.

۱۱. خانملك ساسانی، احمد: سیاستگران دوره‌ی قاجار، جلد دوم، صفحه‌ی ۳۱۴.

۱۲. کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی۲۵۴.

۱۳. مؤیدالاسلام، سید جلال‌الدین حسینی، «انزلی».

۱۴. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه های ۲۵۵ - ۲۵۷.

نوایی، عبدالحسین: «دولتهای ایران ازآغاز مشروطیت تا امروز».

۱۵. مؤیدالاسلام، سید جلال‌الدین حسینی: «ایران وایرانیان».

۱۶. حسینی، محمدباقر (متولیباشی قم) : «اخطار».

۱۷. کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۲۸۴ ـ ۲۸۵.

این نکته را، حیدرخان عمو اوغلی در تقریرات خودکه بلافاصله ملاحظه میشود (درمتن) نیزیادکرده است.

۱۸. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

موضوع یاریهای اتابك به‌شیخ فضل‌الله نوری را، سید عبدالله بهبهانی، یارحجره وحمام اتابك نیزباور داشته است. نگاه‌کنید به:

کلانتری (شرف‌الدوله) ، میرزا ابراهیم‌خان : «خاطرات شرف‌الدوله».

۱۹. مؤیدالاسلام، سیدجلال‌الدین حسینی: «ایران وایرانیان».

۲۰. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۲۷ - ۴۲۸.

۲۱. صابرطاهرزاده، میرزا علی‌اکبر: هوپ‌هوپ نامه، صفحه‌های ۶۰ـ۶۱.

کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۲۷۱.

جاوید، سلام‌الله: فداکاران فراموش شده، صفحه‌ی ۱۰۲.

۲۲. آیا نویسندگان اعلامیه، شرح زندگی وچگونگی کشته‌شدن میرزا آقان کرمانی، شیخ احمد روحی وخبیرالملك را درنظر داشته‌اند؟ نگاه‌کنید به:

آدمیت، فریدون: اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی.

گلبن، محمد: «ماجرای قتل میرزاآقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسن‌خان خبیرالملك».

۲۳. رایین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد دوم، صفحه‌های ۲۷۴ـ ۲۷۵.

۲۴. مؤید الاسلام، سید جلال‌الدین حسینی، «حبل‌المتین».

۲۵. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۳۸ـ۴۴۰

۲۶. این گفتار درشماره‌ی ۱۰۱ مورخ سه‌شنبه ۱۷ رجب ۱۳۲۵ انتشار یافت.

۲۷. کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۴۱ـ۴۴۳.

۲۸. صادق طاهباز فرزند حاج رحیم آقا طاهباز، برای احتراز از گرفتاری، نامهای مستعار ازقبیل: دکتر رحیم‌زاده ورحیم‌اف برای خود انتخاب کرده بود. چنانکه پیشتر دیدیم، طرف خطاب حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم، همین شخص بودکه روانشاد سید احمد کسروی تبریزی از وی به‌صادق رحیم‌اف ورحیم‌اف یادکرده است. وی ازهمکاران وهمراهان حیدرخان عمواوغلی وازاعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون بود. ازصادق‌رحیم‌اف گفتارهایی در روزنامه‌ی حبل‌المتین انتشار یافته است. نگاه کنید به:

رحیم‌اف، صادق: «استدعای ملت»، «راپرت حضرت عبدالعظیم»، «راپرت‌روزچهارشنبه ۱۱ شهررجب راجع به قضیه‌ی ارومی».

۲۹. آذری، س. علی: قیام کلنل محمدتقی خان پسیان، صفحه‌های۵۲ـ۵۳.

۳۰. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۳۱. ملکزاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلدسوم، صفحه‌ی۲۲.

۳۲. کلانتری (شرف‌الدوله)، میرزا ابراهیم خان: «خاطرات شرف‌الدوله».

۳۳. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۳۴. حسینی کاشانی، سیدحسن: «نام نیك وآوازه‌ی عالم‌گیر».

رونوشت این سه‌نامه را نخستین بار روزنامه‌ی «قرال»؛ که پیش از واقعه‌ی قتل اتابك به‌دست‌آورده بود، انتشار داد. سپس هفتگی حبل المتین (کلکته) در شماره‌ی ۲۰ سال پانزدهم، دوشنبه ۲۵ شوال، ۱۳۲۵، این سه‌نامه را نقل‌کرد. بار دیگر، روزنامه‌ی‌حبل‌المتین (تهران) درشماره‌ی ۲۰۵ سال اول، دوشنبه ۸ ذیحجه‌ی ۱۳۲۵، این سه‌نامه‌را همراه باعکس عباس‌آقا وترجمه‌ی مطالبی‌که بعضی از روزنامه‌های اروپایی درباره‌ی عباس‌آقا نگاشته‌بودند، انتشار داد.

۳۵. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۴۰ـ۴۴۱

رحیم‌اف، صادق: «راپرت روز چهارشنبه ۱۱ شهر رجب به‌قضیه‌ی ارومی».

جالب توجه‌آنست که گزارش صادق‌رحیم‌اف‌درباره‌ی گفتگویش باوزیرعلوم، درست درروز قتل اتابك انتشاریافته است.

۳۶. ازشیخ محسن نجم‌آبادی چنین نقل میکنندکه میگفت:

«دریکی از انجمنها، میرزا جهانگیرخان [صور اسرافیل] که مرجع

آزادیخواهان بود به‌من گفت: جوانی قفقازی هم تازگی به‌تهران آمده به‌اسم حیدرخان معروف است، با او آشنا شوید. من نیز پذیرفتم وحیدرخان را دیدم جوانیست لاغراندام وبلندقد وصاحب تصمیم واراده و بسیار چابك وفعال.

جهانگیرخان مرا بدو معرفی کرد وبه‌وی گفت: به‌ایشان اطمینان کنید و هرکاری دارید میتوانید به‌ایشان رجوع نمایید. بعدها دانستم که حیدرخان چه نظریاتی داشت که این اندازه درآشنایی مردد وپرسوء ظن بود.

این‌جوان‌قفقازی اعجوبه‌یی بود. ازهیچ چیز نمیترسید ورشادت‌وشجاعتش قابل تحسین بود. من کسی را به‌شجاعت و پردلی او ندیده‌ام. اما بااین همه متهور نبود ودیوانه‌وارکار نمیکرد و درهرعمل تمام جوانب آن‌را ملاحظه میکرد و بعد دلیرانه اقدام مینمود. شاید هم این حسابدانی وسنجش جزئیات عمل‌نتیجه‌ی حرفه وشغل مهندسی اوبود.

کمی ازآشنایی ما گذشته بود که من فهمیدم با یك مرد انقلابی‌سرسخت وجانباز وفداکاری روبه‌رو شده‌ام و نظریات خود را در خصوص قتل و از بین برداشتن سران استبداد بـه‌من گفت. از جمله یك روز مرا فرستاد به‌قیطریه و مأموریت داد که محل اتابك را درآنجا وارسی‌کرده وببینم ازچه راهی میتوان وارد باغ شده، کار اورا تمام‌کنند.

من نیز شکایت چندتن ازاهالی«کرشته» راکه دولت بیجهت‌آن ده‌خرده مالك را جزو خالصه‌آورده بود، بهانه کرده به‌قیطریه رفتم وچون طول کشید، موقع ناهار مراهم‌سرسفره نشانده‌وفرمانفرما وزیر داخله به‌اشاره‌ی اتابك‌برای من غذاکشیده، پذیرایی نمود.

در طول مدتی که من در قیطریه بودم، دیدم امکان حمله‌ی با نتیجه‌یی به‌قرارگاه امین‌السلطان مشکل است. چه‌چندین چادر یك شکل درانتهای باغی که سراسرخیابانهای‌آن به‌توسط سرباز وقزاق نگهبانی میشد تعبیه‌کرده بودند واتابك در یکی ازآنها منزل داشت.

درباز‌گشت جریان‌را به‌حیدرخان‌گفتم وازاین فکرمنصرف شد، اما بیکار ننشست. راه دیگری پیداکرد».

نگاه‌کنید به: نوایی، عبدالحسین: «ازاسرار قتل اتابك پرده برمیداریم».

آقای عبدالحسین نوایی، گوینده‌ی این روایت را یاد نکرده‌اند. چون همین‌راوی در جایی دیگـر از همین مقاله روایت کـرده است‌که: «انجمن مـن و شیخ محمد بروجـردی [: شیخ محمد عبـده رئیس بعدی دادگاه انتظامی دادگستری] را مأمـور کرد کـه برویـم و از او [: اتابك] در خصوص افکـار وی و نظـرش نسبت بـه مشروطـه سوآلی بکنیـم»، و نیز حـاج میرزا یحیی دولت آبادی، در صفحـه‌ی ۱۲۱ جلـد دوم حیات یحیی نوشته است کـه: «در ایـن ایام از طـرف یك‌کمیته‌ی سری دونفر، یکـی شیخ محمد بروجردی و دیگری شیخ محسن‌نجم‌آبادی، برای‌کشف حقیقت حال امین السلطان نزد اومیروند». معلوم میشود که راوی شیخ محسن نجم‌آبادی بوده است.

۳۷. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».

۳۸. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی : خاطرات وخطرات، صفحه‌ی ۱۵۶
کسروی تبریزی، سیداحمد : تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه های ۴۴۵ ـ ۴۴۶.
۳۹. همان مآخذ وهمان صفحه‌های مذکور در ذیل شماره‌ی ۳۸.
۴۰. جریان ابلاغ این اتمام حجت‌را، پیشترضمن نقل‌مذاکرات مجلس دیدیم. همچنانکه پیشتر گفتیم، صادق طاهباز (یا صادق رحیم‌اف) از همکاران و همراهان حیدرخان عمواوغلی وازاعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون بود ودر واقع اتمام حجت‌سابق‌الذکر افرقه‌ی اجتماعیون عامیون برای هیأت وزرا تهیه دیده بود.
۴۱. عمواوغلی، حیدرخان: «تقریرات».
۴۲. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۴۷.

ازنکات قابل ذکروجالب توجه وقایع‌مهم تاریخی‌در ایران، این‌است که‌غالباً این گونه وقایع ازنظرعاملین ونحوه‌ی وقوع در پرده‌یی ازابهام پیچیده میشود وآن‌گاه هردسته از طبقات مختلف مردم، واقعه‌را به‌نفع خود شرح و توجیه میکنند. از جمله‌ی این وقایع، واقعه‌ی رژی است. دراین‌جا ما راقصد شرح‌وتوضیح‌آن واقعه نیست، (این‌سخن بگذار تا وقت‌دگر)، بلکه همین‌قدر بایدگفت که انقلاب رژی درایران، انقلابی‌کاملا توده‌یی‌وبرضد صاحبان‌امتیاز وامتیازدهندگان بود. در جریان انقلاب رژی تشتت و چند دستگیهای فراوانی بین اعضای طبقات عالی اجتماع به چشم میخورد. طبقه‌ی علما و روحانیان یکپارچه نیست. حاج میرزا حسن‌آشتیانی پرچمدار مخالفان رژی است، وحال‌آن‌که سید عبدالله‌بهبهانی ازموافقان‌انحصار تنباکو وتوتون توسط انگلیسیهاست. درباریان نیزچنینند. تنها طبقه‌یی‌که بهیچ‌گونه جدایی، جداً مخالف انحصار است، توده‌ی ملت است. توده‌است‌که توتون وتنباکو را آتش‌میزند، چپق وغلیانها راآتش میزند، ازکاسبی بازمیماند ودرانقلاب‌کشته‌میدهد (چرا که به‌قصرناصرالدین شاه حمله میکنند) وآخرالامر انحصار را از بین میبرد. انقلاب پیروز میشود.

در همین موقع‌است‌که هریك ازگروه‌های مختلف‌به‌بهره‌برداری ازاین‌واقعه‌میپردازند. طرفداران سیاست دولت انگلیس درایران واقعه‌را منبعث ازتحریکات دولت روسیه‌ی تزاری میدانند. مخالفین محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه‌ی بعدی) واقعه را به‌تحریك و دسیسه‌های وی ـ به‌جهت اینکه با وجود سابقه‌اش درتنظیم کتابچه‌ی مونوپل (کلید استطاعت ایران) ازکارگردانی ودست‌اندر کاری‌کنار مانده است ـ منسوب میکنند. دوستداران میرزا علی‌اصغرخان اتابك انقلاب رابه‌مخالفین وی نسبت میدهند. ودراین میان بهره‌برداری‌دستگاه دربار ناصرالدین شاه از این واقعه جالب توجه و شنیدنی است. دوستعلی معیرالممالك، در یاد داشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، صفحه‌ی ۱۲۵، مینویسد:

«پس ازآنکه ناصرالدین‌شاه امتیاز دخانیات‌را به‌دولت انگلیس‌واگذار نمود، چندی نگذشت‌که دولت روس خواستار امتیازی‌شد [؟].

شاه دانست‌که قافیه را باخته واین عمل تسلسل خواهدیافت. مدتی‌جواب دولت اخیررا به‌تعلل ودفع‌الوقت‌گذراند وپیوسته دراندیشه‌ی چاره بود. تاآنکه نتیجه‌ی فکرخود را عملی نمود. علاء الدوله را درخلوت طلبیده به‌وی گفت‌که: فردا درحضور درباریان بیا وبرای رفتن به‌عتبات و تعمیرمقبره‌ی پدرت از من

مرخصی بخواه. من از دادن ابا خواهم کرد، ولی تودست ازعجز واصرار برندار تا آنکه از روی بیمیلی مرخصت نمایم. آن‌گاه بدون درنگ به‌طوری که‌کسی آگاه نشود، خدمت میرزای شیرازی میشتابی و سلام مرا به‌وی رسانده میگویی من دردادن امتیاز دخانیات‌مرتکب‌خبط بزرگی شده‌ام، وعلاجی برای‌بازستاندن آن جز تحریم دخانیات به حکم شما باقی نیست و باید در این خصوص بامن به‌مکاتبه پرداخته میرزا حسن‌آشتیانی‌را نیز ازماجرا آگاه سازید.

علاء الدوله امرشاه را به‌موقع اجرا گذاشت ومیرزای شیرازی که حق‌را به‌جانب شاه دید به‌دستور وی‌عمل‌کرد. سرمکاتبات میان شاه ومیرزای شیرازی ومیرزای‌آشتیانی بازشدوچیزی نگذشت‌که به‌عنوان‌دیگرعلمای عصرتلگرافهای پی‌درپی رسید وازهرگوشه وکنار نغمه‌یی برخاست»!.

چه میشودکرد. دوستعلی‌خان معیرالممالك است و نوه‌ی دختری ناصرالدین شاه! باید حق پدری را اداکند!

از وقایع دیگری‌که این چنین مورد بهره‌برداری دربار قاجاری قرارگرفت، واقعه‌ی قتل میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان است. چنان‌که دیدیم امین‌السلطان به‌واسطه‌ی دسیسه‌ها ونیرنگهای وحشت‌آوری‌که درامرمشروطه‌به‌کار میبرد ونیز به‌واسطه‌ی سوابق‌کثیف‌دورانهای زمامداریش مورد تنفرتوده‌ی ایران قرارگرفته بود وبه‌دست ملیون وآزادیخواهان پاکباخته کشته شد ومردم شادیها کردند. دستگاه دربار محمدعلیشاه برای‌آن‌که بتواندکوششهای توده‌ی ایرانی‌را بیثمرکند به‌تشتت افکار پرداخت وقتل امین‌السلطان را ـ ابلهانه ـ به‌خود منسوب داشت. خانملك ساسانی ، در یادبودهای سفارت استانبول، صفحه‌ی ۴۴، مینویسد:

«(محمدعلی میرزا شاه مخلوع) میگفت : امین السلطان در مراجعت از سفرحجاز درفرنگستان وارد فراموشخانه شده وآدم انگلیسیها شده بود. من از این‌کار بیخبربودم وبه‌اصرار اورا به‌ایران آوردم. همین‌که مسلك اورا فهمیدم باز خیال قتل او را نداشتم. اما به‌سعایت سعدالدوله، وسوسه‌های فرمانفرما، سردار اکرم همدانی وموقرالسلطنه، ودسیسه‌های اجانب به‌قتل اوتصمیم‌گرفتم».

این‌را میگویند به‌ریش‌گرفتن!

وقتی محمد قزوینی، در «وفیات معاصرین ـ امین‌السلطان» نوشت :

«میرزا علی‌اصغرخان اتابك ... دربیست و یکم‌رجب ۱۳۲۵ قمری شب هنگام‌موقعی که از مجلس شورای ملی خارج میشد به دست شخصی از اهالی آذربایجان موسوم به‌عباس‌آقا به‌قتل رسید».

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، نوشت:

«بلی. مشهور بودکه اتابك را ازطرف ملیون عباس‌آقا نامی‌زد. این‌قول را شهرت دادند، لکن دروغ بود. بنده همه‌جا همراه بودم. بخصوص مجلس که بسیار خوب برگذارشد و پس ازمجلس مدتی اتابك و سید عبدالله و بعضی وکلا منجمله تقیزاده‌حاضربودند. صحبتهای خوب‌شد. دستخطی‌که صبح‌شنبه ازمحمدعلیشاه گرفته شد با اصلاحات به‌خط خودش نزد من است. در موقعی که شرفیاب

شدیم گفت: آمده‌اید دستخط عزل مرا بگیرید.

باری برای قتل اتابك، دبیرالسلطان ومقتدرنظام وصنیع حضرت وموقر مأمور بودند. به‌مجلس هم که صحبت خصوصی میشد وارد شدند. سعدالدوله هم به‌منزل میرزا حسین‌خان منشی سفارت اطریش‌آمده بود ودر راه قیطری دوسه جا مأمورین بودندکه اگردرمجلس موفق نشوند، در راه، اتابك‌را بزنند. گلوله که در دهن عباس‌آقاخورده بود، اهل بصیرت میگفتندکه خودش نزده است. در آن جنجال که کسی به‌کسی نبود عباس‌آقا چه داعی داشت خودش را بزند. اینها استحسانات است. آنچه تردید ندارد اقرار محمدعلیشاه است درعدلیه به‌روایت آقای اورنگ[؟].من‌یك دورکره با اتابك‌سفرکردم. عقاید اول‌وآخراورامیدانم. بلاشبهه اتابك‌فدای مجلس‌شد وآنچه مشهوراست صحت ندارد. درآن اوقات‌مرکز ملت انجمن‌آذربایجان بود ورئیس انجمن تقیزاده. ازآن دستخط وصحبتهای‌در مجلس علنی وپس ازآن درمجلس خصوصی، تقیزاده‌کمال رضایت‌را داشت».

نگاه‌کنید به: اقبال‌آشتیانی، عباس: «قاتل حقیقی میرزاعلی‌اصغرخان اتابك».

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، همین موضوع را در خاطرات و خطرات، صفحه‌های ۱۵۷ - ۱۵۸ چنین نوشته است:

«عصر شنبه ۲۱ رجب (دستخط محمد علیشاه‌را) به‌مجلس بردیم. خوانده شد و وکلا اظهار رضامندی‌کردند. گفتند امیربهادر درجزء تماشاچی دیده شده بوده است. پس ازمجلس بعضی وکلا، تقی‌زاده، مستشارالدوله و غیره وآقا سید عبدالله با اتابك در بالاخانه مدتی نشستند وصحبتهای امید بخش کردند. تصور معرفت‌کاری‌شده است. دراین اثنا دبیرالسلطان پسروکیل‌الدوله، صنیع حضرت وموقرپسرناظم‌السلطنه‌واردشدند. مظنون‌بودند، لیکن‌صحبت به‌فراخورحال‌کردند. من ازحضورآنها خوشم نیامد، در دیگران چه اثر کرد نمیدانم. ورود بیموقع ایشان توی ذهن میزد. پاسی از شب گذشته بود. اتابك با سید عبدالله رفتند. مخبرالسلطان همشیره زاده چه‌فهمیده بودکه دم درب عمارت به‌اتابك‌گفته بود: تأمل بفرمایید درشگه بیاورند همین‌جا سوار شوید. متحمل نشده بودند. دم در بزرگ هم ازدحامی بود و درشگه دیر میرسد، اتابك را میزنند. سید [عبدالله] به‌سلامت میگذرد. سه‌تیر به‌اتابك اصابت میکند. عباس نامی‌هم تیری در دهانش خورده ــ ازپشت‌سرهم‌گفتند ــ درمیدان جلو درب‌منزل معین‌السلطان پنجاه‌قدم دور از درب مجلس میافتد و از بغلش تعرفه‌ی انجمن آدمیت بیرون میآید[؟]. اطباء تشخیص دادندکه خودش نزده است، واگراوقاتل بود داعی نداشت که در طرف دیگرمیدان خودش‌را بزند. آن‌هم دور ازمعرکه. اتابك‌هم هیچ‌وقت‌مسلحی همراه نداشت. بدبختی عباس‌آقا این بودکه درآن محل تنها بوده.

اگر این قتل از طرف ملیون بود میبایست از طرف دولت برای انظار خارجه هم‌که بود تشریفاتی به‌عمل بیاید [؟]. ظاهر بود که به‌میل خاطرشاه شده است. مختصرختمی‌هم‌گذارده نشد. دراین‌که‌آن سه‌نفرشریك این قتل بودند شبهه

نماند[؟]. سعدالدوله هم به‌منزل میرزا حسین‌خان منشی سفارت اطریش که نزدیک مجلس است آمده بوده است. درب مجلس موقر به‌نیرالملك گفته بود شما این‌جا نمانید».

تناقضاتی که در مطالب منقوله و نیز بین دو متن وجود دارد، نشان‌میدهد که مخبرالسلطنه آسمان ریسمانی ــ شایعات را ــ به‌هم بافته‌است. میپرسد اگر عباس قاتل بوده چرا خودش رازده زده است، چرا تنها بوده؟ باید پرسید اگر او قاتل نبوده و اورا زده‌اند، چرا اورا زده‌اند؟ میگوید ازجیبش تعرفه‌ی انجمن آدمیت درآمد. باید پرسید تودیدی وحتم داری کـه «انجمن آدمیت» بود؟

ابوالحسن سپاه منصور، در «قاتل حقیقی اتابك»، نوشت:

«درشب ۱۲ بهمن [چه‌سالی؟] که‌درمحفل‌عارف ربانی آقای (ع.ق.)[؟] بودم، سخن ازهمه‌جا به‌میان‌آمد. درضمن‌گفتگو سخن ازقتل‌مرحوم اتابك اعظم‌به‌میان آمد. ایشان‌که خود درآن هنگام میان سران سری داشتند[!] تفصیل‌قتل‌مرحوم اتابك را چنین بیان فرمودند که:

در آن زمـان حزب دمکرات (رقیب بزرگ حزب سوسیال دمکرات) به‌ریاست مرحوم مستوفی‌الممالك ولیدری‌آقایان تقیزاده و سلیمان میرزا و... تشکیل گردیده بود و رقیب بزرگ مستوفی الممالك را اتابك میدانستند و در کمیته‌ی حزب دمکرات به‌مرحوم یحیی میرزا دستور ،کشتن اتابك را میدهند و یحیی میرزا هم دستور را اجرا مینماید وعباس‌آقای بیچاره‌را برای گم‌کردن‌رد متهم ومقتول میکنند».

آن عارف ربانی که در آن هنگام سری میان سران داشته است نمیدانسته کـه حزب دمکرات بعد ازفتح تهران را ، تشکیل شد ورقیب (آن هم بزرگ !) حزب سوسیال دمکرات نبود، بلکه‌این دو اسم، اسم یك‌حزب بود. عارفی این چنین ربانی؟!

کمال هدایت (نصرالملك) برادر زاده‌ی مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، در «قاتل حقیقی امین‌السلطان»، نوشته‌ی عباس اقبال‌آشتیانی مینویسد:

«مرحوم اتابك باکمال خلوص وعزم راسخ خود را برای خدمت‌به‌کشور حاضر کرده بود و این موضوع موجبات نگرانی وسوء ظن محمد علی میرزا را فراهم وقطع یقین است که از جریان قتل اتابك کاملا آگاه وازطرف مأمورین مخصوص‌که ازآن جمله موقرالسلطنه بود این‌قتل واقع‌گردید و عباس‌آقا برای خلط مبحث و ردگم‌کردن به‌وجودآمده است. روزی‌که این واقعه رخ‌کرد، چون هواگرم بود، طرف شمال عمارت مجلس‌رابرای تشکیل جلسه‌مفروش‌کرده‌بودند. مرحوم اتابك درآن روز با امیدواری‌کامل به‌آتیه، طرح پروگرام خود را که برای اصلاح امور کشور تهیه کرده بسود در مجلس اظهار و مورد موافقت عموم نمایندگان واقع‌گردید [؟] وپس ازختم جلسه، برای‌صرف‌چای ازطرف‌نمایندگان باصمیمیت وروح یگانگی‌که ازسیمای عموم نمودار بود [؟!] به‌درون‌عمارت‌دعوت شدند و در همان موقع اشخاصی که بدون اجازه به محوطه‌ی مجلس وارد شدند

منجمله موقرالسلطنه که اظهار کرده بود، با اتابک کاری دارد. باقی همان است که جناب آقای حاج مخبرالسلطنه‌ی هدایت مرقوم داشته‌اند».

بلی. قول عموجان احتیاج به‌استشهاد محلی هم دارد!

محمودخان پسر آقا ابراهیم امین‌السلطان (و برادر میرزا علی‌اصغرخان اتابک) نوشته است:

«واقعه‌ی قتل اتابک درماه اوت همان‌سال ۱۹۰۷ بود و من در زمستان آن‌سال به ایران آمدم. از این‌جا تحقیقاتی است که من در اطراف قضیه، بعد از ورود به ایران کردم و نتیجه‌یی است که خود به‌دست آوردم.

چون پیش از آمدن اتابک به‌ایران وضعیت نقار و کشمکش مابین محمدعلیشاه و مجلس به‌اعلی درجه رسیده بود به هیچوجه کاری از پیش نمیرفت. به‌نظر همچه میآمد که روسها بشاه پیشنهاد کرده بودند که اتابک را احضار کند ــ چون او تنها کسی بود که معروف به‌نفوذ داشتن وسابقه‌ی بصیرت به‌اوضاع ایران بود ــ شاید او بتواند به‌این کشمکش مابین دولت و ملت سرانجامی بدهد. این بود که اورا به‌ایران دعوت کردند و خیال میکردند که چون او سابقاً چندی طرفدار سیاست روس در ایران بوده بازهم به‌تلقینات سفارت روس کار خواهد کرد و اساس مشروطیت را خواهد برچید. ولی بعد از ورود و رویه‌ی کار کردنش روسها و محمد علیشاه مظنون شدند که شاید با مشروطه طلبها همراه است، ومحمد علیشاه سخت ازاو متنفرشده بود. او هم وقتی چنین دید تمارض کرده به‌قیطریه رفت. قریب بیست روز درآن‌جا مانده بیرون نیامد. بالاخره مجلسیها به‌زور او را به‌شهر آوردند. فردای آن روز رفته بود صاحبقرانیه پیش محمد علیشاه. ــ (این تکه را اشخاصی که درآن ساعت حضور داشته‌اند و همه ثقه هستند روایت کردند) ــ: وقتی که گفتند اتابک آمده، محمدعلیشاه چنان عصبانی شده وخون در صورتش آمد که همه‌فهمیدند. اتابک واردشده روبه‌روی شاه دو زانو به‌زمین نشست وگفت: من در یک وضعیت خیلی ناگواری هستم. شما از من مظنون هستید که با مشروطه طلبها همراهی میکنم. آنها از من مظنونند که میخواهم اساس مشروطیت را برهم زنم. به‌واسطه‌ی این سوء ظن اصلاح به‌هیچوجه ممکن نیست، و نمیتوان کاری از پیش برد، واین نقار واختلاف مابین دولت وملت را خاتمه داد. نه آنها حقیقت آنچه را که میخواهند به‌من میگویند ونه شما. دراین میانه متحیر مانده‌ام. اگرحقیقتاً شما میل به‌اصلاح دارید باید عملا مساعدت خودتان را به‌آنها ابراز کنید تا آنها مطمئن بشوند والا مرا از خدمت معاف فرموده اجازه فرمایید به اروپا مراجعت کنم.

محمدعلیشاه درحالی که نمیتوانست تغییر حال خودرا پنهان کند، گفت: من همه‌جور حاضر مساعدت هستم وازطرف من مطمئن باشید وبه‌آنها هم اطمینان بدهید وبه‌هرنحوی که بخواهند وشما هم صلاح بدانید ممکن است اسباب اطمینان خاطر آنها را فراهم کنم.

اتابك گفت: پس آن چیزی را کـه تقاضا کرده‌اند که شاه بنویسد مرقوم فرمایید که من برای آنها ببرم ومسأله را خاتمه بدهم. کاغذی‌را شاه امضاء کرده به‌اتابك داد. اتابك هم تشکر کرده بلندشد. ازدر که بیرون رفت محمدعلیشاه یك دشنام خیلی ناسزایی عقب سراو گفت.

اتابك شهر آمد. در یکی از سفارتخانه‌ها جشن بودکه اوهم طرف عصر آن‌جا حاضرشده بود. چند دقیقه بیشتر درآن‌جا مکث نکرده وگفته بودکه‌باید به‌مجلس بروم. از آن‌جا به‌مجلس‌آمده بود. درموقع ورودش های و هوی بسیار از وکلا شده بود. اوهم به‌تریبون رفته، پس از نطق مفصلی کاغذ شاه را خوانده بود وسکوت و آرامش بالنسبه حاصل شده وازآن‌التهاب افتاده‌بودند. یك‌ساعت ازشب‌گذشته همین‌که از در مجلس بیرون آمده، به‌طرف کالسکه رفته بود. از بالای سردر مجلس هفت هشت تیر به‌طرف او شلیك‌کرده بودند. دو تیراصابت کرده بود. یکی به‌شکم ودیگری به ریه. فقط توانسته بود خودش را به درون کالسکه بکشاند و درکالسکه تمام‌کرده بود.

عباس‌آقا راهم همان اشخاصی‌که اتابك را زدند دراول خیابان شاه‌آباد کـه از میدان نگارستان بیرون میآید، در اول شب همان اشخاص زده بودند. برای این‌که بگویند عباس‌آقا اتابك را زده و خودش را هم‌کشته است. و شاید عباس‌آقا به‌هیچوجه در این خطوط نبوده، وفقط یك عابری سبیلی بوده‌است‌که سیاست قاتلین اورا هم هدف تیرقرار داده است.

باری. چون عباس آقا آذربایجانی بود، انجمن آذربایجان هـم به ریش گرفت‌که بلـه ازطرف انجمن آذربایجان اتابك خائن نوکـر اجنبی را کشتند و تقیزاده هم که رئیس انجمن بود خودش را از تنگ وتا نمیانداخت و برای تهدید و واهمه‌ی دیگران خودشان این مسأله را شهرت میدادندکه به‌این‌وسیله مخالفین خودشان را تهدید کرده و استفاده هایی بکنند. ولی خیر. این مسأله مسلم بودکه از بالای سردرب مجلس اتابك را زدند و بعد هم عباس آقا را در اول خیابان شاه‌آباد زدند.

در این‌که به‌امر محمدعلیشاه وسفارت روس اتابك را زدند حرفی نیست و این مسأله را هم پس از تفحص بسیار این طور حل کردم، کـه روسها خیال میکردند اتابك‌با مشروطه مخالفت خواهدکرد. بدین سبب اورا طلبیدند. وقتی که معلوم شد اوبا مجلس مخالفت نخواهدکرد، دیدند وجودش مضراست وشاید انگلیسیها استفاده خواهندکرد.

اما انگلیسیها چون یقین داشتندکه با محمد علیشاه نمیتوانند کارکنند وهرچه زودتر باید او را راه بیاندازند، لهذا این نقشه‌ی اتابك کـه میخواست میان شاه ومجلس التیام بدهد مخالف میلشان بود ومیدیدندکه اگر این ترتیب پیش بیاید در بیرون‌کردن محمدعلیشاه از ایران تأخیرخواهدشد. لهذا هردو طرف از اتابك دلخوشی نداشتند و ممکن است که بساط قتلش را هر دو فراهم

کرده باشند، بدون اطلاع دیگری ، یعنی محمد علیشاه را هر دو به‌این کار واداشته باشند.

آقای غلامحسین صاحب اختیار غفاری برای من حکایت کرد که محمدعلیشاه چندین نفر را مثل مقتدر نظام (سردار فشفشه) و صنیع حضرت و امثال اینها را از درمجلس تاقیطریه گذاشته بود که اگردر مجلس تیرها اصابت نکرد، به‌هرحال درآن شب اورا درعرض راه قیطریه بکشند.

مشهور بود که محمد علیشاه در کار کردن و هوش و فطانت مانند ناصرالدین شاه بود، ولی دریغ که همه را به خطا و نادرستی صرف میکرد. مثلا حضوراً به‌همه‌کس تملق میگفت و به‌محض این که‌آن شخص بیرون میرفت عقب سرش بد میگفت. [ماشاءالله به این هوش وفطانت !]

صاحب اختیار میگفت: همان شب‌که اتابك را زدند، محمد علیشاه به‌من تلفن کرد که اتابك را زدند. گفتم: بله. گفت: مطمئنی؟ گفتم: بله. وخیلی‌اصرار کرد که یقین‌حاصل کند که اومرده‌است».

نگاه کنید به: خانملك ساسانی، احمد: سیاستگران دوره‌ی قاجار، جلد دوم، صفحه‌های ۳۱۰-۳۱۳.

دوستعلیخان معیرالممالك نوشته است:

«اتابك تاسال۱۳۰۷ هجری قمری‌انگلیسی‌مآب‌بود. ازآن تاریخ تازمانی که ازصدارت مظفرالدین‌شاه معزول شدروس مآب بود [هرلحظه‌به رنگی بت‌عیار درآید!]. ازسفرژاپن برگشت، درپاریس‌بامستوفی‌الممالك میرزاحسن‌خان، عضو فراموشخانه‌شدندوبا انگلیسیها نزدیك‌شد. محمد علیشاه او را به‌تهران خواست، با نظرروسها، که مشروطه ومجلس‌را برهم زند. اوکه عضوفراموشخانه شده وبا انگلیسیها نزدیك‌شده‌بود، درست‌برعکس میخواست‌بکند. چنانکه‌پیش‌ازآمدنش به‌تهران تقیزاده با او مخالفت میکرد، بعدکه تهران‌آمد دراسدآباد امامجمعه درمنزل ظهیرالاسلام با هم ملاقات کردند ودیگرتقیزاده‌ازاو بدنمیگفت. روسها همینکه ملتفت شدندکه اوباز رفیق انگلیسیها شده، محمد علیشاه را بدقتل او تحریك‌کردند واو به‌دست مفاخرالملك و موقرالسلطنه کشته شد.

شبی‌که اوراکشتند، ازسفارت انگلیس آدم به‌منزل او فرستادند. اظهار تأسف بسیار نمودند و حاضر کمك و خدمت نمودن به بازماندگانش را اظهار کردند».

نگاه کنید به: خانملك ساسانی ، احمد: سیاستگران دوره‌ی قاجار، جلد دوم، صفحه‌های ۳۱۳ ـ ۳۱۴.

دربعضی ازگزارشهای مأمورین‌انگلیسی درایران نیزقتل‌اتابك به‌محمدعلیشاه‌ودرباراو منسوب‌شده‌است. وکسانی‌بااتکاءواستنادبه‌این‌گزارشها،شایعه‌ی‌قتل‌اتابك‌توسط‌ایادی‌محمدعلیشاه را عین حقیقت میپندارند. اینان نیزسخت خوشباورند. وحال‌آن‌که تشخیص شایعه ازحقیقت‌در

گزارشهای مأمورین سیاسی انگلیسی (یا هردولت بیگانه‌ی دیگری) کاری است آسان . باید دید گزارش دهندگان انگلیسی تا چه حد میتوانسته‌اند در متن وقایع موضوع گزارش باشند. موضوعهایی که درگزارشهای مأمورین سیاسی انگلیسی مطرح است از دو دسته بیرون نیست. یك دسته موضوعهایی است که خود مأمور در آنها نقشی‌را ایفا میکرده است، همچون مذاکره وملاقات باکسی، یا بازدید از جایی، یا دریافت و ارسال نامه‌یی و یا ابلاغ مطلبی به‌کسی. و دسته‌ی دیگر موضوعهایی است که مأمور انگلیسی باید توسط خبرگزاران ایرانی خود کسب خبرکرده باشد. و دقت در این که خبرگزاران ایرانی مأمورین سیاسی انگلیسی چه‌کسانی بوده‌اند، گره‌گشای مسأله است. بیشك این خبرگزاران ایرانی باید افرادی عادی وازطبقه‌ی متوسط وحتی پایین جامعه باشند تاکسی به‌آنها ظن نبرد وبتوانند درمجالس و محافلی که در شهرها تشکیل میشود حضور یابند. این خبرگزاران درمجامع ومحافلی که خود مأمورین‌سیاسی انگلیسی نمیتوانستند شرکت کنند، حضور میافتند وآنچه‌راکه از مردم میشنیدند (آنچه راکه به‌صورت شایعه میان‌مردم‌بود) به‌صورت «راپرت» به‌عرض مأمورین‌سیاسی انگلیسی‌میرسانیدند، ومأمورین نیزآنچه‌راکه ازاین‌گونه خبرگزاران دریافت‌کرده بودند به‌وزارت خارجه‌ی‌دولت انگلیس گزارش میکردند . خبرگزاران مأمورین سیاسی انگلیس‌درایران نیز ازقماش «راپورتچی»های دولت ایران، ازقبیل «عباسقلی» و «آحسین مداح» که نمونه‌های راپرتهای ایشان‌را درماهنامه‌ی‌یغما وهفتگی وحید دیده‌ایم بودند. منکرآن نیستیم که‌بعضی ازسردمداران مملکتی نیز پوزه به‌آخور سفارت فخیمه‌ی انگلیس بسته بودند، ولی اینان نیز اگرخود در متن حوادث نبودند، همان شایعات را به‌صاحب میرسانیدند.

آنچه راکه در گزارشهای مأمورین بیگانه در ایران آمده، اگر اسناد و مدارك مسلم متعدد تأیید نکندپشیزی نمیارزد، خاصه اگرچندگزارش مغایریکدیگر باشد.

در گزارشهای مأمورین انگلیسی، واقعه‌ی قتل اتابك‌گاهی به‌ملیون وگاهی به محمدعلیشاه وحواشی وی نسبت داده شده است. دراین مورد، گزارشهایی که در «اسناد راکدوزارت امورخارجه‌ی انگلستان‌ومسأله‌ی قتل‌اتابك» نوشته‌ی جواد شیخ‌الاسلامی‌آمده است بامراسله‌های شماره‌ی ۴۲ و۵۳ مندرج درجلد اول‌کتاب‌آبی مقایسه‌شود.

ما نمونه‌یی دیگر ازمغایرت اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس را دربخش «۱۶»، درهمین کتاب نشان داده‌ایم.

پیداست که شایعه‌ی قتل اتابك توسط ایادی محمد علیشاه، با استناد به‌آن‌همه اسناد و مدارك که درمتن‌آورده‌ایم، دروغ وازروی خامی گویندگانشان است. زنده یادابراهیم‌پور داود درحق این‌گونه‌کسان میفرمود : اشتها یاور ایشان است!

ولی ازهمه‌ی آنچه که در این حاشیه مبنی برشایعه‌ی قتل اتابك توسط ایادی محمدعلیشاه نقل کردیم، یك چیز دستگیر میشود و آن دلخوری و نفرتی است که محمدعلیشاه از امین‌السلطان داشته است. راستی را که محمد علیشاه از امین السلطان نفرت داشت، ولی‌نه به‌واسطه‌ی‌آنکه امین‌السلطان طرفدار مشروطه و هواخواه مجلس بود ــ چه درمتن با شواهد واسناد فراوان دیدیم که اتابك چنین نبود. اتابك به انهدام مشروطه میکوشید ــ ونه‌به‌خاطر آنکه امین‌السلطان وارد فراموشخانه شده‌بود ــ چه‌کسانی‌که عضو فراموشخانه بودند، درهمان

دربار محمد علیشاه فراوان بودند و بیشك محمد علیشاه بسیاری ازآنان را میشناخت و به‌قتل هیچکدام اقدام نکرد ـ ونه به‌سعایت اطرافیان ـ چه بیشك اطرافیان ازبسیارکسان دیگرهم سعایت میکردند ومحمد علیشاه به‌هیچیك از آنان «پخ!» هم نکرد.

قضیه‌ازاین قرار بودکه: شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان، از زمان حکومت پدرش ـ ناصرالدین شاه ـ درخیال سلطنت ایران بود و کوششهای فراوانی برای حصول نیتش به‌کار برد، لکن به‌عللی‌که جای‌ذکرآن نیست دراین کوششها موفق نشد (نگاه‌کنید به: حسین‌سعادت نوری، ظل‌السلطان، صفحه‌های ۲۰۳ به‌بعد. ونیزنگاه کنید به: اسماعیل رایین، فراموشخانه وفراماسونری درایران، جلددوم، صفحه‌های ۳۲۶ ـ ۳۴۲)، و کنون را، در دوران حکومت محمد علیشاه ـ به‌واسطه‌ی اطلاعی که ازعدم رضایت توده‌ی ایرانی از سلطنت برادر زاده‌اش داشت ـ خود را به‌دامان امین‌السلطان وسید عبدالله بهبهانی ـ دوتن ازکارگردانان بزرگ آن‌روزی صحنه‌ی سیاست ایـران ـ انداخته بـود که شاید این بـار آرزویش جامه‌ی عمل بپوشد.

نفرت محمد علیشاه از امین‌السلطان به‌خاطر آن بود که امین السلطان با سید عبدالله بهبهانی شریك شده ومیخواستند در مقابل پولی‌که از ظل‌السلطان میگیرند، محمد علیشاه را خلع وظل‌السلطان را شاه‌کنند.

میرزا ابراهیم خان کلانتری (شرف‌الدوله) در «خاطرات شرف‌الدوله» مینویسد:

«به [محمدعلی] شاه گفته بودندکه اتابك ازشاه نا امید ومأیوس‌شده، با آقا سید عبدالله [بهبهانی] و ظل‌السلطان و یکی دو نفر دیگر مجلس محرمانه کرده‌اند، وچنان قرار داده‌اندکه شاه را ازسلطنت خلع نمایند و ظل‌السلطان‌را سلطان نمایند».

این موضوع را، نوشته‌ی والمونت دبیرسوم سفارت فرانسه درتهران نیز تأیید میکند. وی درباره‌ی قضیه‌ی توپخانه مینویسد:

«صبح دیروز یك عده‌ی صد نفری از گردن کلفتها، تحت فـرمان صنیع حضرت و مقتدر نظـام رئیس قـورخانه به میدان بهـارستان ریختند و شروع به‌تیراندازی به‌درمجلس کردند. به‌سادگی وباشلیك هفت‌تیرها به‌تیراندازی‌آنها پاسخ داده شد، ولی مهاجمین بـا حالت خشم به‌مدرسه‌ی سلمیه[؟] به‌قصد کشتار مدرسین بیدفاع عقب نشینی کردند وازآنجا نزد رفقای خـود به‌میدان توپخانه بازگشتند.

مجلس شورای ملی فوری تشکیل جلسه داد و درباره‌ی تصمیماتی‌که باید اتخاذ گردد به گفتگو پرداخت و تصمیم گـرفته شد کـه پیامی بـرای سلطان [: محمد علیشاه] بفرستند و بخواهند کـه دسیسه کنندگـان و آشوبگـران را متفرق سازد، عموی شاه، ظل السلطان، در این جلسه حضور داشت و بـه سمت حامل پیام برای اعلیحضرت همراه با علاءالدوله انتخاب شد. او[:ظل‌السلطان] موضوع‌را جدی تلقی‌نکرد ودرپاسخ‌گفت: «بهتراست پیام خودرا به‌نایب‌السلطنه [: شاهزاده کامران میرزا] بسپارید، زیـرا از او با مهربانی بیشتری از من

استقبال خواهند کرد. » ! در واقع ظل‌السلطان یك شخصیت مطلوب درکاخ [سلطنتی] نیست، زیرا درآنجا متهم است که خود را به‌دامان مجلس افکنده تا بتواند یك روز برتخت سلطنت تکیه زند » .

نگاه کنید به: والمونت، ماه شب چهاردهم، صفحه‌های ۲۴۵ - ۲۴۶.

ازاین‌رو محمد علیشاه برآن بود که به‌وسیله‌یی اتابك را ازصحنه‌ی سیاست ایران به‌درکند وحتی وسیله‌یی‌هم اندیشیده بود. ناظم‌الاسلام کرمانی که خود یکی ازدست اندرکاران قضیه بوده، مینویسد:

«اعلیحضرت شاه نسبت به‌میرزا علی‌اصغرخان اتابك بی‌لطف‌شد ودرمقام عزل او ازصدارت‌که بود برآمد. لکن چون به‌اصرار شاه اتابك به‌ایران‌آمد و به‌طورکراهت واجبار قبول صدارت را نموده، لذا شاه در پی بهانه بود و بهانه دست نمیآورد، تا اینکه نایب السلطنه [:کامران میرزا] علاج عزل او را به‌این دانست که ملت را وادارند که استدعای عزل او را نمایند. حال رسیدن به‌این مقصود به زودی ممکن نیست. باید اجزاء انجمنها ورؤسای انجمنها را با خود [همراه] نمایند. لذا آقاسیدبرهان‌الدین که‌ازاجزای‌انجمن‌مخفی [: منظورانجمنی است‌که عده‌یی ازروشنفکران به زعامت سیدمحمد طباطبایی تشکیل‌داده بودند] بود بامجدالاسلام ارومیه‌که با سیدبرهان الدین دوست ورفیق بود ودرب خانه‌ی نایب‌السلطنه مراوده داشتند مطلب را دانسته متقبل‌شدندکه دوازده هزارتومان ازشاه بگیرند ومردم‌را وادارند براستدعای عزل اتابك. آقا سید برهان‌الدین بنده‌ی نگارنده [:ناظم‌الاسلام] را ملاقات نمود ومحرمانه با من مذاکره نمود. من‌گفتم: این مسأله طول دارد وانگهی «نشده» میکند وباعث اتهام شما میشود. برفرض‌که کاری‌کردید، آن وقت دوازده هزار تومان را نخواهند داد. چگونه مطالبه میکنید ؟. جواب داد : سیصد تومان گرفتیم ، نصف را من برداشتم و نصف دیگررا مجدالاسلام.باری آقا سیدبرهان‌الدین ومجدالاسلام ارومیه‌مطلب را به‌ارشدالدوله اظهارکردند. ارشدالدوله‌گفت: من این‌کار را سه روزه میکنم که تمام انجمنها فریاد کنند ما اتابك را نمیخواهیم، لکن من در ازاء این خدمت پول نمیخواهم و برای پول این‌کار را نمیکنم. من یك قولی از شاه میخواهم و باید خودم خدمت شاه برسم و بلاواسطه قولی ازشاه بگیرم. آقا سید برهان الدین و مجدالاسلام ارومیه مطالب را به‌نایب‌السلطنه اظهار داشتند. لذا دریك شب ارشد الدوله حضور اعلیحضرت رسید و به‌شاه بعضی مطالب‌را رسانید. ازآن جمله به‌شاه عرض‌کردکه: مفسدین مقصودی جزشاه ندارند ومیخواهندشاه را ازمیان بردارند برفرض اتابك را علاج‌کردید،صدراعظمی [دیگر] درکار خواهدآمد. آن صدراعظم‌را هم با خود [همراه] خواهندکرد. من علاج‌صدراعظم را به خوبی میکنم، ولی اهم و الزم حفظ اعلیحضرت است از شر مفسدین. و برحسب اتفاق دو روز بعد از این واقعه عباس آقای تبریزی اتابك را کشت و بدون زحمت ارشدالدوله و بدون خرج و بول دادن شاه ، اتابك معزول

خدایی گردید، وشاه آسوده شد».

نگاه کنید به: ناظم‌الاسلام کرمانی: میرزا احمد: تاریخ بیداری ایرانیان، جلد چهارم، صفحه‌های ۱۹۶ ـ ۱۹۷.

ارشدالدوله دراندیشه‌ی تهیه‌ی مقدمات طرد اتابك، وامین‌السلطان وسیدعبدالله بهبهانی سرگرم مذاکره باظل‌السلطان بودند که امین‌السلطان به‌تیرجانگداز عباس‌آقای تبریزی کشته‌شد، و محمدعلیشاه نیزخیالش‌ازبابت تغییرسلطنت ـ موقتاً ـ راحت‌گردید ومرگ اتابك رافرجی‌عظیم شمردوآن قتل را ابلهانه وبه‌خاطرآنکه توطئه‌گران احتمالی‌آینده رابترساند، به‌ریش‌گرفت.

بعد از مرگ امین‌السلطان: سید عبدالله بهبهانی نقشه‌ی تغییرسلطنت را رها نکرد و برآن‌شدکه سلطنت ایران رابه‌یکصدوپنجاه هزارتومان!! به‌ظل‌السلطان بفروشداماظل‌السلطان راضی نشده به‌بخش«۱۶» در همین کتاب مراجعه کنید.

قول دیگری که درآن توسن چموش تخیل، لجام خویش‌گسیخته، قول حسن‌اعظام قدسی (اعظام الوزاره) است. وی می‌نویسد،

«اتابك با آقا سید عبدالله بهبهانی ازبهارستان بیرون‌میآمدند. تانزدیك درمجلس با هم صحبت میکردند. نزدیك در، یعنی چندقدم مانده به در مجلس، چندنفر دور بهبهانی را گرفته، ناچار آقـای بهبهانی برای مذاکره با آنهـا ایستاد. درهمین موقع بودکه من با رفقا مصادف و ازآقای بهبهانی رد شده از درمجلس بیرون [آمده] وبه‌طرف مسجد سپهسالار دنباله‌ی دیوار مجلس‌سرازیر شدیم که صدای تیر بلند شد. در جلو مجلس نرسیده به جوب کنار پیاده رو و اتابك تا لب جـوی پیاده رو نرسیده، صدای شلیك تیر پشت سرهم بلند، و هوای محوطه به‌واسطه‌ی پاشیدن خاك تنباکو تاریك و مردم بـا گرفتن چشمان خود، روبه‌فرار نهادند، که شایدکفش وعبا هم روی زمین میافتاد.

در این موقع عباس آقا که بـا محل شلیك تیر بیش از بیست قدم فاصله نداشت‌کسی را که در دستش ششلول بوده میخواهد بگیردکه ناگاه تیر به‌دهان عباس‌آقا خالی و ششلول روی سینه‌اش انداخته میشود. در واقع ضارب اتابك و عباس‌آقا یکنفربوده. به‌این‌ترتیب که‌قبلاتصمیم‌گرفته میشود حیدرخان عمواوغلی وچندنفر ازکارگران کارخانه[ی برق حاج امین‌الضرب] که پنج نفر ازآنهـا قفقازی وتروریست بودند با لوازمات‌کارکه در دست هریك، یك کیسه‌ی حنایی خاك تنباکو بوده وضارب هم دونفر از آن پنج نفرمعین میشوند. به‌راهنمایی حیدرخان در جلو مجلس تا به‌طور منظم و طبق دستور حاضر و آمـاده باشند. نفراتی که دارای کیسه‌های خاك تنباکو بودند، به‌فاصله‌ی از هم توی مردم در نقاط مختلف ایستاده بودند. دستور هم این‌بود کـه صدای تیرکه بلند شد خاك به هـوا پاشیده شود تا عاملین بتوانند از راه کوچه‌ی نظامیه به پشت مسجد سراج‌الملك [رفته] و وارد کارخانه‌ی برق شوند.

وقتی اتابك زده میشود ومردم فرار میکنند، ضارب وحیدرخان با چند نفر به‌طرف پایین در مجلس سرازیر میشوند کـه به‌طرف کوچه‌ی نظامیه طبق

نقشه‌ی قبلی فرار نمایند، عباس‌آقا میخواهد ضارب را بگیرد، که تیر به‌دهانش میخورد ومیافتد وششلول روی سینه‌ی عباس‌آقا انداخته میشود و این منظره را من وهمراهانم کاملا مشاهده کردیم که در اینجا بازهمان خاك به‌هوا پاشیده شد که به‌ما هم‌اثرش رسید، وآنها ازهمان‌راه کوچه‌ی نظامیه رفتند ووارد کارخانه شدند. در روز چهلم، مزار عباس آقا به‌قدری ازدحام وتشریفات شده بود که حیدرخان افسوس میخورد که چرا این‌کار شد [!؟]. ایکاش نمیگذاشتم عباس‌آقا کشته شود [!؟].

زمان ملاقات حیدرخان دربغداد که لباس نظام عثمانی یعنی ترکها را با درجه‌ی سلطانی در برداشت من با چند نفر در مهمانخانه‌ی بغداد با او ملاقات کردم. مخصوصاً این قضیه‌را پرسیدم. تصدیق کردند واظهار نمودند که من وقتی خواستم ضارب را نگذارم دیگرتیر خالی کند، برای اینکه ممکن بود دستگیر شود، که یك مرتبه تیر به‌دهان عباس آقا خالی میشود. چون عباس آقا دامن ضارب را میگیرد که فرار نکند وضارب ناچار میشود برای خلاص کردن خود، عباس‌آقا را بزند».

نگاه کنید به: اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن: خاطرات من ...، جلد ۱، صفحه‌های ۱۷۲ - ۱۷۴.

۹

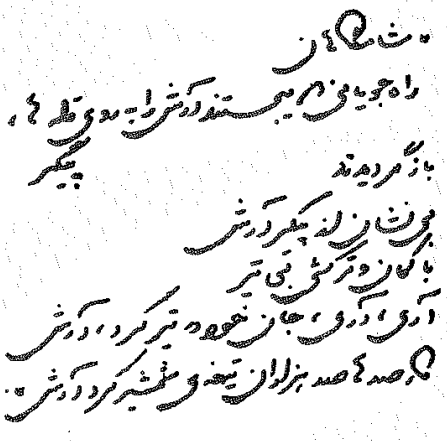

«سیاوش کسرائی»

شبی که عباس‌آقا اتابك را کشت ، حیدرخان عمو اوغلی ـ به شرحی که در تقریرات وی آمده است ویاد شد ـ همراه عباس‌آقا بوده است. علاوه‌بر حیدرخان عمواوغلی و میرزا علی اکبر و حسن‌آقا برادر عباس‌آقا ، میرزا صادق طاهباز (: صادق رحیم‌اف) نیز همراه عباس‌آقا بوده است[۱]. صادق طاهباز به دستور حیدرخان ، در مسجد شیخ عبدالحسین که آقا سید جمال واعظ اصفهانی در آن‌جا وعظ میکرد حاضرشده ، مخصوصاً خودرا به عده‌یی نشان داده‌بود[۲]. بااین‌وصف:

«با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهربانی دست بازکرده ، میرزا صادق طاهباز را به‌نام همراهی با عباس‌آقا ، و هم‌چنین شاگرد عباس‌آقا وکسان دیگری را بگرفت و به زندان انداخت . برادر عباس‌آقا [: حسن‌آقا] از تهران گریخته ، درقزوین به‌ناشناسی خودراکشت»[۳].

«اجتماعات آزادیخواهان، مخصوصاً حزب اجتماعیون عامیون که اولین حزب کاملا با پرنسیپ وجهانبین در ایران به‌شمارمیرفت، شروع به‌فعالیت کردند. استخلاص طاهباز یکی ازهدفها بود. در محکمه کلیه‌ی اشخاصی که صادق را در شب واقعه درمسجد شیخ عبدالحسین پای منبر وعظ آقای سید جمال‌الدین دیده

بودند، گواهی دادند تا بالاخره این جنبش منتهی به استخلاص طاهباز شد، ولی پس از دوسه روز به‌حال تبعید ازایران خارج گردید»[۴].

هفتگی صوراسرافیل واقعه‌ی قتل اتابك را چنین نوشت :

« تقریباً دو ساعت و نیم از شب یکشنبه ۲۲ رجب گذشته ، وزیر داخله (میرزا علی‌اصغرخان اتابك اعظم) درحالتی‌که ازمجلس وحیاط بهارستان بیرون آمده و به واسطه‌ی سید فقیری‌که عریضه‌یی دردست و مستدعی انجام‌کاری یا اخذ وجهی متوقف شده بود، به‌دست عباس‌آقا نام، پسرحاج محمدآقای‌آذربایجانی با هفت تیر(رولور)که سه تیرش صائب و مابقی خطاکرده بود، مقتول شد . دوتیر خطا به‌پای همان‌سید رسیده وسه‌تیر دیگر ازپشت سریکی به‌گردن و دوتای‌دیگر به پشت وکمر وزیر داخله خورده و درهمان‌جا جان به جان‌آفرین سپرد.

وازعجایب این‌که :کالسکه ومستحفظین وزیر داخله‌که همیشه در درب مجلس شورا حاضربودند این‌دفعه به‌قدر بیست قدمی دور بوده وهمین قدر ازوقت به عباس‌آقا فرصت اقدام داده است.

عباس‌آقای مزبور محض این‌که جلو روشنایی چراغ برق را بگیرد ، ابتدا مقداری خاك به‌هوا وبه‌چشم قزاقهاکه از دوطرف صف‌کشیده بودند پاشیده وفوراً تیرها را خالی میکند . با تیر اول‌که به‌گردن وزیر داخله رسیده بود ، وزیر داخله از پا افتادد ، وشش تیر دیگر را هم بعد روی زمین به طرف اتابك میاندازد. ازصدای تیرجمعیت زیادی، یعنی سه چهارهزارنفرکه در درب مجلس حضور داشته، پراکنده شده وحتی قزاقها به استثنای سه‌نفر فرارمیکنند.حضرت مستطاب آیةالله‌آقای آقاسیدعبدالله مدظله‌العالی نیزکه با اتابیك همدوش بوده‌اند به تندی به‌مجلس مراجعت‌کرده ، در پای پله‌های اطاق ، حالت ضعفی به وجود مبارکشان دست میدهد وبعد ازمالش وپاره‌یی معالجات فوری‌که به‌حال میآیند ، میفرمایند : مجلس فردا ازصبح زود شروع خواهد شد. وفردا هم مجلس از صبح زود تشکیل شده وحضرت‌آیةالله پیش ازهمه ورود میفرمایند.

عباس‌آقا پس ازآن‌که از نتیجه‌ی اقدام خود مطمئن میشود ، روبه‌فرار میگذارد. درنزدیکی خانه‌ی حاج مشارالدوله‌که در صد قدمی مجلس است، یکی از سربازهای قزاقخانه‌ی نزدیك‌که به تفتیش غوغا میآمده است شخص فراری را میبیند و در صدد دستگیری او برمیآید . جوان [: عباس‌آقا] باکاردی‌که درکمر داشته ، دو زخم یکی به ران و دیگری به شکم سرباز زده، سرباز به زمین‌میافتد و به واسطه‌ی خیال نامعلومی ، قاتل رولور خـود را به‌کام خودگذاشته ، خالی میکند وگلوله ازمغزخارج میشود.

این‌جوان [: عباس‌آقا] درنزدیکی امامزاده زید، دکان صرافی داشته، متمول بوده و تأهل هم هنوز اختیار نکرده است و مدتهاست‌که درتهران بوده و موافق اخبار، همیشه ساکت وملایم وابداً آثار فتنه وفساد دراو دیده نمیشده‌است. بنده‌ی نگارنده خود نعش اورا دیدم. جوانی است به‌سن بیست ودو الی بیست‌وسه سال ، و به قیافه‌ی اشخاص عصبانی است . سرش را با ماشین میزده و ریش‌کمی داشت.

روزیکشنبه سه‌نفررا نیز گرفته، مشغول استنطاق میباشند وهنوزآثاری براستنطاق مترتب نیست وگویا بنابرآنچه ظاهرشده بینقصیر باشند. فقط چیزی که ازقاتل به‌دست‌آمده ، همان بلیطی است‌که درجیبش یافته‌اند، به‌این مضمون: «عباس‌آقا،صراف‌آذربایجانی، نمره‌ی۴۱»، وچهاردانه‌کپسول‌استرکنین‌ومقداری سنگ جهنم درگوشه‌ی شال او بوده .

واقعه‌ی مزبور فردای همان شب به تمام ایالات از طرف مجلس مقدس شورا تلگرافاً اعلام شده و عصر همین روز مجلس مثل صبح مجدداً تشکیل شد»[۵].

و اما کشته‌ی عباس‌آقا چه شد؟

«کشته‌ی(عباس‌آقا)را به حیاط بهارستان‌آورده به‌روی‌خاك‌انداختند»[۶].

«جنازه‌ی عباس‌آقاکه دو روز بیشتر به روی خاکها بودکسانی ازبازاریان به‌نام همکاری درخواستندکه به ایشان سپرده شود تـا به خاك سپارند . ولی شهربانی نپذیرفت وخود شبانه‌آن را با خواری بسیار به خاك سپرد . چنین‌گفته میشدکه اورا نخست باهمان جلیقه وشلوارکه به‌تن میداشت درگودالی انداخته ، خاکی به‌رویش ریخته‌اند ، لیکن سپس از ترس‌آگاهی آزادیخواهان بیرون آورده‌کفن کرده‌اند .

تا سه روز بدینسان چیرگی از سوی دربـار میبود ، وآزادیخواهـان نمیتوانستند سخنی‌بگویند یا ایرادی بگیرند. ولی‌کم‌کم زبان‌آنان بازشد. نخست روزنامه‌ی «روح‌القدس»که‌آن زمان تازه بیرون میآمد، در شماره‌های چهاروپنج خودگفتار ها در بدی اتابك نوشت و از رفتاری‌که با جنازه‌ی عباس‌آقا شده بود رنجیدگی نشان داد . ازآن سوی انجمن آذربایجان بـه پشتیبانی ازگرفتاران برخاسته به‌رفتارشهربانی خرده گرفت.دیگرانجمنها نیز با وی‌هم‌آواز گردیدند. کم‌کم درمجلس‌نیز این گفتگو به‌میان‌آمد ونتیجه این شدکه شهربانی دیگرکسی را نگرفت و داستان دراین‌جا پایان یافت.

از این سوی‌کسانـی به بازجویی از سر خاك عباس‌آقا پرداختند ، و شادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزاعلی‌اکبر دراین‌باره‌کوشیده فیروز شدند

وخوابگاه جاویدان آن جوان باغیرت را پیدا کرده گلکار گذاردند و آن را با گچ وآجر بالا آوردند[۷]. سپس روزشنبه پانزدهم شهریور (۲۸رجب) که روزهفتم مرگ آن جوان بود نزدیك دوهزارتن از آذربایجانیان وتهرانیان ودیگران رو به سر خاك آن جوان گذاردند ، و دسته گل فراوان به‌روی گورش ریختند ، و نمایش و جنبش به سزا از خود نمودند. شادروان ملك‌المتکلمین و بهاءالواعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس‌آقا نمودند . بدینسان پذیرایی شایسته‌یی به‌جاآوردند »[۸].

درباره‌ی برگذاری هفته‌ی عباس‌آقا نوشته‌اند:

«هفته‌ی عباس‌آقا یکی ازروزهای تاریخی دوره‌ی انقلاب ایران‌محسوب میشود. زیرا آن روز شهر تهران درحال تعطیل وسوگواری‌بود. دکانها وبازارها را بستند وعده‌ی کثیری که به‌طوریقین ازپنجاه هزارنفر متجاوز بود با دسته‌های گل در سر مزار جوان فداکار حاضر شدند . شاگردهای مدارس با دسته گل و بیرقهای رنگارنگ که روی آنها نوشته شده بود : «زنده باد مشروطه» ، « زنده بادآزادی» قسمتی ازاین توده‌ی بزرگ را تشکیل میداد. قبرعباس‌آقا مبدل به‌یك خرمن گل شده بود .

درمیان‌جمعیت منبر بزرگی برپا داشته‌بودند. اول مرحوم‌ملك‌المتکلمین برمنبر خطابه جای گرفت ونطق فصیح وآتشین خود را بااین آیه‌ی قرآن مجید شروع نمود: «ولاتحصبن‌الذین‌قتلوافی‌سبیل‌الله امواتاً بل‌احیآء عندربهم‌یرزقون»[۹]. نطق آن‌روز ملك‌المتکلمین یکی ازمهیجترین خطابه‌ها بودکه در دوره‌ی انقلاب ایرادکرده .

سپس مرحوم سید جمال‌الدین برمنبر خطابه جای میگیرد و خطابه‌ی غرایی که درخور همان ناطق بلندمرتبه‌ی ملی بود ادا مینماید ودرخاتمه صدای : زنده‌بادمشروطه، مرگ براستبدادکه چون غرش‌رعد از سینه‌ی پنجاه هزارجمعیت بیرون میآمد درفضای تهران بلکه ایران طنین‌انداز میشود.

میرزا صالح‌خان آصف‌الدوله که یکی ازمردان وطنپرست مشروطه‌خواه و درستکار ایران بود و درآن زمان حکومت تهران را عهده‌دار بود ، چنین نقل میکرد :

عصر روزهفته‌ی عباس‌آقا، محمدعلیشاه‌مرا احضارکرد. من‌هم‌حسب‌الامر شرفیاب شدم. شاه درحال خشم وغضب قدم میزد وعده‌یی از درباریان‌وچاپلوسان درکناری ایستاده بودند . به محض این‌که چشمش به من افتاد بنای فحاشی را گذارد وباآن صدای ذیل که شبیه به‌صدای خواجگان بود فریادکشید: «مگر تو

حاکم این شهر صاحب مرده نیستی ؟ این چه اوضاعی است ؟ بازار ها را چرا تعطیل کرده‌اند؟ این چه بساطی‌است؟». من‌عرض کردم : «قربان بنده که‌نمیتوانم جلو احساسات یك ملتی را بگیرم». ازشنیدن لفظ «ملت» چنان متغییر و آشفته شدکه چند قدم به‌طرف من دوید ویقین دارم اگر اسلحه‌یی در دست داشت مرا میکشت. سپس فریادکرد : «ملت ... ملت ... ملت را به‌شما نشان خواهم‌داد!». یکی از درباریان چاپلوس‌که بیش از دیگـران مقرب درگاه بود برای این‌که خشم شاه را تخفیف بدهد گفت : «قربان مردم دراین‌کارها گناهی ندارند و همه قلباً شاه پرستند و ازکشته شدن مرحـوم اتابك متأسف هستند . این بازیها را ملك‌المتکلمین وسیدجمال‌فراهم‌میکنند». ازشنیدن اسم‌ملك‌المتکلمین وسیدجمال، محمد علیشاه چنان برافروخته‌شد و رنگش سیاه گشت‌که ما همه ترسیدیم که‌شاید سکته کند ویا دیوانه شده است. دندانهایش را به‌هم فشار داد و باخشم وغضبی‌که نظیرآن را هرگز ندیده بودم گفت : « یك‌نفر با غیرت پیدا نمیشود مرا ازدست این دونفر... نجات‌بدهد؟»[10]

بدینسان مراسم هفته‌ی عباس‌آقا پایان یافت . لکن مردمی‌که سالها از دست سیاهکاریهای اتابك دل پرخون داشتند ، عباس‌آقا را همچون فرشته‌ی نجاتی یافتند وجای‌آن‌داشت‌که بازهم دربزرگداشت عباس‌آقابکوشند. این بزرگداشت درروز چهلم عباس‌آقا انجام‌گرفت :

« روزیکشنبه سیزدهم مهر(۲۷شعبان)که سی و هفت روز از خودکشی عباس‌آقا میگذشت، هنگام پسین بازارهارا بستند وهمه‌ی‌آزادیخواهان ودیگران روبه‌سوی‌آن جوان گذاردند .

انجمن‌آذربایجان گور را باگل‌آراسته‌وچادرهای‌بزرگی‌برای‌پذیرایی ازمردم آماده گردانیده بود. انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته میآمدند و دسته‌های‌گل میآوردند»[11].

«طوری جمعیت صحرا را فراگرفته بودکه جای عبورنبود. جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد . تمام انجمنها و شاگـردان مدارس دسته دسته میآمدند. چادرها برپاکرده ، چای ، قهوه و سایـر لوازم از همت وطنپرستان سبیل بود . دسته های سینه زن به ابیات جانگداز مترنم و رطب‌اللسان بودند . خطبای بلیغ‌اللسان وشعرای شیرین‌بیان خطابه‌ها وقصایدغرا خوانده، خوانچه‌های شیرینی زیـاده ازحد شمار نثار شد . مختصر چنان غیرتمندی از این ملت ظاهرشدکه اسباب عبرت عالمیان گردید. شجاع‌السلطنه نیز دسته‌گلی بزرگ در

کالسکه نهاده وهمراه خود به‌آن مزارمحترم برده نثارکرد. نقداً شرح این‌قضیه را به‌همین مختصر قناعت‌کرده ، ازابیات بسیار ، به‌دوسه بیت از قصیده‌ی جناب فخرالواعظین[۱۲] اکتفا میکنم. وهوهذا :

ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی
لیك‌ازین نوگل‌که خفت‌اندرتوشادوخرمی
جای‌دارد درتوآن‌کوعالمی‌را زنده‌کرد
عیسیت خوابیده در دامن تو مانا مریمی
ای جهان غیرت ای عباس آقاکزشرف
زخم قلب ملك و ملت را تو شافی مرهمی
ترك ایرانی‌نژاد، ای‌آن‌که همچون تهمتن
معلی فر فریدون محیی تاج جمی
دوره‌ی یأجوج وظلم و فتنه ، دست غیرتت
چون سکندر ساخت‌آهن پاره سد محکمی
گفت تاریخ عزایش را به زاری خاوری
«کرد ازششلول احیا عالمی را آدمی»[۱۳].

پس ازکشته شدن اتابك ، روزنامه‌ی « آذربایجان » در پاسخ هشداری‌که روزنامه‌ی «ملانصرالدین» داده بود وپیشترگذشت، اشعار زیر را منتشرکرد:

«هه، گوره سن یرنده در بیربیر ادعامزی
گورنجه مستجاب‌ایدوب تاری بیزیم دعامزی
وردی کمال لطفله مطلب ومدعا مزی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو، من‌دین اولدی اولمادی؟
انجمن اهلنون دیدون : غیرت وهمتی گرك
سن‌سایانی‌کناره قوی‌گور نه‌لری سایار فلك
من دیمدیم اتابکون واردی باشندا بیرکلك
ایمدی نجه اولدی ملاعمو، من دین اولدی اولمادی؟
سالمشدی تزلزله جانمی وا وطن سسی
گلدی قولاغه ناگهان قاصد خوش سخن سی
نالادیلر اتابکی باتدی بونشه‌دن سسی
ایمدی نجه‌اولدی‌ملاعمو، من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟»[۱۴].

قتل اتابك، همه‌ی مستبدین و بدخواهان توده را هشدار داد و فهمانید که

حزب و فرقه‌یی قوی و با پرنسیپ که اعضای آن از فدای جان نیز دریغ ندارند ، پاسداری «مشروطه» را تعهد کرده است.

قتل اتابك موجبات شایعات بسیاری درباره‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون را فراهم آورد. هفتگی حبل‌المتین مطلبی را ازروزنامه‌ی «ویلز» به‌شرح زیر ترجمه و منتشر کرده است :

«انجمن سری مجاهدین قفقاز وآذربایجانیان خیلی قوت گرفته.عده‌ی رسمی اعضای آن به هشتاد وششهزار ویکصد و پنجاه رسیده و عده‌ی سری آنها به ششهزار وسیصد. برحسب قرعه، ازانجمن سری سیصد و هفت‌نفر انتخاب شده‌اند که نگران حرکات یکصدوسی ودوتن ازمستبدین باشند وهریك را حکمی سر به مهر در دست است که به‌موقع خود بازنموده ، مطابق دستورالعمل اورفتارنمایند. تصویر تمام‌قد عباس‌آقا را بزرگ‌نموده دریکی از زوایای انجمن سری گذارده وچهارچوبه‌ی دو تصویر راکه به‌نمره یکی زیادتر و دیگری پایینتر از عباس‌آقا میباشد، خالی گذارده‌اند»[۱۵].

۱. آذری، س. علی، قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۶۲.
آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی ۳۰۴.
۲. آذری، س. علی: قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۶۲.
۳. کسروی تبریزی، سید احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۵۳-۴۵۴
شرح خودکشی حسن‌آقا را ، روزنامه‌ی حبل‌المتین، آنچنانکه از قزوین گزارش داده‌اند، همراه با یاد داشتی ازطرف اداره‌ی روزنامه، این چنین چاپ کرده است،
«خدمت جناب... مدیر محترم حبل‌المتین یومیه دامت برکاته:
عصر ۲۸ صیام جوانی ترك به‌سن بیست و پنج الی بیست و هفت سال وارد قزوین گردید ودرسرای جناب حاجی محمد حسن شاهرودی منزل گرفته باکسی معاشروهمزبان نشد.
صبح یوم سه‌شنبه ۵ شوال، صدای ناله ازمیان حجره برخاست. سرادار با دوسه‌نفرتبریزی بالارفته در را به‌روی اوبسته دیدند. بعد از شکستن درملاحظه شدکه ششلول را دردهان خود خالی کرده ویك اعلانی هم به‌خط خودش دردیوار منزل نصب کرده، به‌این مضمون:
«نمیدانم حدیث نامه چون است همی‌بینم که عنوانش به‌خون است
مخفی نماندکه این بنده میخواهم این جهان فانی‌راوداع نمایم، درحالتی که‌کسی با من نیست‌که مرا از این خیال منصرف نماید وچون اسم ورسم خودرا اظهار نکردم‌ازبرادران دینی امیدوار چنانم که‌درحق این گمنام‌گمان‌بدی ننموده ازخداوند متعال طلب مغفرت بنمایند وبعد از من به‌موجب این نوشته براحدی ایذاء واذیت ننمایند وآنچه درمنظور است جنازه‌ی مرا به‌کربلاس وطنی بپیچند واز... خداحافظی نموده معذرت میخواهم. آنچه در توی حجره از قبیل فرش و ظرف ولحاف هست همه مال ارباب است، بجزلباس‌که مال خودم است وپول‌نقدی که دارم تقریباً از ده تومان الی چهارده تومان. به‌تاریخ شهرشوال۱۳۲۵».
ولی ازآنجایی‌که ششلول کوچك بود، کارگر نشده، گلوله در سرمانده سرد شده بود، و خودش عنوان نمود که یك فندق و نیم هم تریاك خوردم. فوراً جناب حاجی محمد حسن اورا برد به‌خانه‌ی خودش. درآنجا شیر زیادی آورده میل نمود و دونفر حکیم‌آوردندکه گلوله را از سربیرون بیاورند. بعد ازفکر زیادی‌عاجزشده مراجعت کردند. دراین بین‌هرچه‌خون خورده بود باشیراستفراغ کرد ویك جراح دیگر ادعاکردکه تا دوساعت بعدگلوله‌را بیرون میآورم. بعد از اذیت زیاد، نتوانست.
عصرسه‌شنبه‌دکتر روسی که‌درکنطور[اداره(به‌روسی)] است‌آورده‌ملاحظه نمود، قدری غرغره داد تا صبح گلوله را بیرون بیاورد. صبح چهارشنبه آمد. اظهار داشت‌که دراینجا اسباب جمع نیست. باید حتماً بیاورید مریضخانه‌که هر روزی چهار پنج مرتبه طبابت نمایم.
در این بین هرچه‌سوآل نمودندکه تو کیستی و دردت چیست؟ چرا قصد

خود نمودی ؟ ابداً جواب نداد، مگر گفت، اسمم آقا سید اسدالله ووطنم زنجان است.

همان ساعت درشکه حـاضر نموده نقل دادند به مریضخانه. در بین راه حالش منقلب گردید. دکتر عنوان نمود که دو روزی مداوا نموده حالش بهتر شده، گلوله را بیرون میآورم.

یوم‌جمعه هشتم شوال حالش بهترشد. چنانچه تیمم نموده نماز صبح وظهر وعصر را به‌جای‌آورد.

دونفرتبریزی‌که یکی همسایه‌ی او ودیگری جزئی نسبتی داشت، ملاقات نموده، شناختندکه این‌جوان غیور حسن‌آقا، برادر عباس آقای مجاهد است‌که‌ـ خداوند روحش را شاد فرماید ـ ملت ایران را زنده‌کرد.

پس ازشناختن قسم دادکه تا زنده‌ام به‌کسی ابراز این مسأله را ننمایید. ازگفتگوهای این جوان چنین معلوم شد که از انجمن سری مأموریتی خواسته که هرکس مانع از پیشرفت مشروطه است به‌دارالبوار روانه نماید.

انجمن سری صلاح چنین دیده که قدری تأمل شود. چون این جوان‌خیلی ساعی بوده واز داغ برادر طاقتش تاب شده بود، از انجمن سری امر به‌سیاحت نمودند. [برای‌اطلاع بیشترمراجعه شودبه: عبدالحسین‌نوایی، «ازاسرارقتل‌اتابک پرده برمیداریم»]. به‌عزم سیاحت‌درقزوین عرصه به‌اوتنگ شده، قصد خودنمود.

در شب یکشنبه ۱۰ شوال سه‌ساعت ونیم ازشب‌گذشته، این جهان فانی‌را وداع نمود. شبانه جنازه‌ی او را از مریضخانه نقل دادند به‌مسجد. صبح زود آقایان مجاهدین وغیره مسبوق شدندکه این جوان از سلسله‌ی مجاهدین حقیقی وفدایی ملت است. ازکوچك وبزرگ در تشییع جنازه حاضر شدند و به‌احترام هـرچه تمامتر جنازه را بـرداشته ، در آستانـه‌ی مبارکه‌ی شاهزاده حسین دفن نمودند.

جناب حاجی محمد حسن باتبریزیها، درمسجد مجلس فاتحه منعقدنموده، دسته دسته از آقایان به‌مجلس فاتحه حاضر شده طلب مغفرت مینمودند. الحق شور غریبی ازحضرات تبریزیها وآقایان مجاهدین پدیدارشدکه‌گویا برادر تنی ایشان از دنیا رفته.

ویکدست لباس این مرحوم در حجره‌ی جناب آقا مشهدی ستار تبریزی موجود است.

حبل‌المتین:

خداوند این جوان ناکام غیور را رحمت بفرماید. راستی این دو برادر والاگهرازعجایب ونوادر دهربودند وقرنها باید زمین گردش‌کند تا چنین دو وجودی توأم به‌عرصه‌ی بروز بیاوردکه حیات را درنظرآنان به‌اندازه‌ی‌پرکاهی قدر وقیمت نباشد. با دلی زنده وکله‌ی پرشور، همان‌طورکه درخلقت مثل نادر وناپلئون وبیزمارك وجودهای فوق‌الطبیعه شمرده میشوند، این دو جوان رانیز درعالم خود همان قسم نادره‌ی زمان ووجودهای خارق‌عادت میشود حساب‌کرد.

همان ایام که اتابك مقتول گشت، بعد از چند روز پاکتی به‌توسط پست به‌اداره[ی روزنامه‌ی حبل‌المتین] رسید. چون بازکرده وخواندیم، معلوم گشت همین دو برادر نوشته وسپرده بودندکه بعد از وقوع واقعه به‌اداره، برای‌درج بفرستند، وما درآن وقت به‌ملاحظه‌ی آنکه مبادا حسن‌آقای مرحوم را ابتلایی پیدا شود، ازدرجش صرف‌نظرکردیم. اکنون‌که این یك برادرنیز ازجهان فانی چشم پوشیده وبه‌راحت ابدی رسید، دیگر در درجش عذری‌باقی‌نمانده است. لذا درج‌کردیم ودراین موقع جزتوقع یك مجلس فاتحه وختم برای این جوان تازه گذشته از ملت نداریم. مخصوصاً از جناب مستطاب حاجی ملك‌المتکلمین اقدام در این امرخیررا زیاد متوقعیم.

سواد رقیمه‌ی دوبرادر مکرم،

«خدمت... مدیر جریده‌ی حبل‌المتین عرض واظهارمیشود، ما دو برادر حسن‌آقا وعباس آقا اقدام به‌کار بزرگی کردیم و میرویم، چون امید مراجعت نداریم. لهذا این ورقه را نوشته به‌یکی از رفقا داده کـه بعد از ده روز به‌شما بفرستد. اگـر قدرت دارید در روزنامه درج‌کنید. فـدویان ملت، عباس آقـا وحسن‌آقا».

نگاه‌کنید به، حسینی‌کاشانی، سید حسن، «واقعه‌ی جانسوز».

۴. آذری، س. علی، قیام‌کلنل محمد تقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۶۸.

۵. صوراسرافیل، چهانگیرخان، «اتفاق شب یکشنبه».

حسینی‌کاشانی، حسن، «فاجعه‌ی بزرگ».

۶. کسروی تبریزی، سید احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی۴۴۸.

۷. درکتاب زندگانی ملك‌المتکلمین‌آمده است،

«مأمورین نظمیه برای خدمتگزاری به‌مستبدین و درباریان نعش عباس آقا را با خفت برده در چاهی انداختند ... ملك‌المتکلمین برای حقشناسی از یك نفر جوان فداکاری در راه آزادی، بدون فوت وقت به‌اتفاق آقایان میرزا سلیمانخـان میکده و مرحـوم مساوات و محمد علـی ملکزاده، به خـانه‌ی اجلال السلطنه رئیس نظمیه میرود و او را مجبور میکند بـا احترامات لازمه نعش عباس‌آقا را از چاه درآورده و با نظارت عده‌ی آزادیخواهان در قبرستان سرقبرآقا دفن نمایند».

نگاه‌کنید به، ملکزاده، مهدی، زندگانی‌ملك‌المتکلمین، صفحه‌های۲۲۴-۲۲۵.

۸. کسروی تبریزی، سید احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران صفحه‌ی ۴۵۴.

۹ قرآن، سوره‌ی‌آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۱۰. ملکزاده، مهدی، زندگانی ملك‌المتکلمین، صفحه‌های ۲۲۵-۲۲۶.

۱۱. کسروی تبریزی، سید احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۶۴.

۱۲. سید احمد کسروی تبریزی، سراینده‌ی این اشعار را بهاء الواعظین یاد میکند. نگاه‌کنید به،

کسروی تبریزی، سید احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی۴۶۵.

۱۳. حسینی کاشانی، حسن: «اجتماع بزرگ».
کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۶۴-۴۶۵.
براون، ادوارد: انقلاب ایران، صفحه‌های ۱۵۷ - ۱۵۸.
۱۴. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۲۷۱.
جاوید، سلام‌الله: فداکاران فراموش شده، صفحه‌های ۱۰۳-۱۰۴.
۱۵. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۴۹.

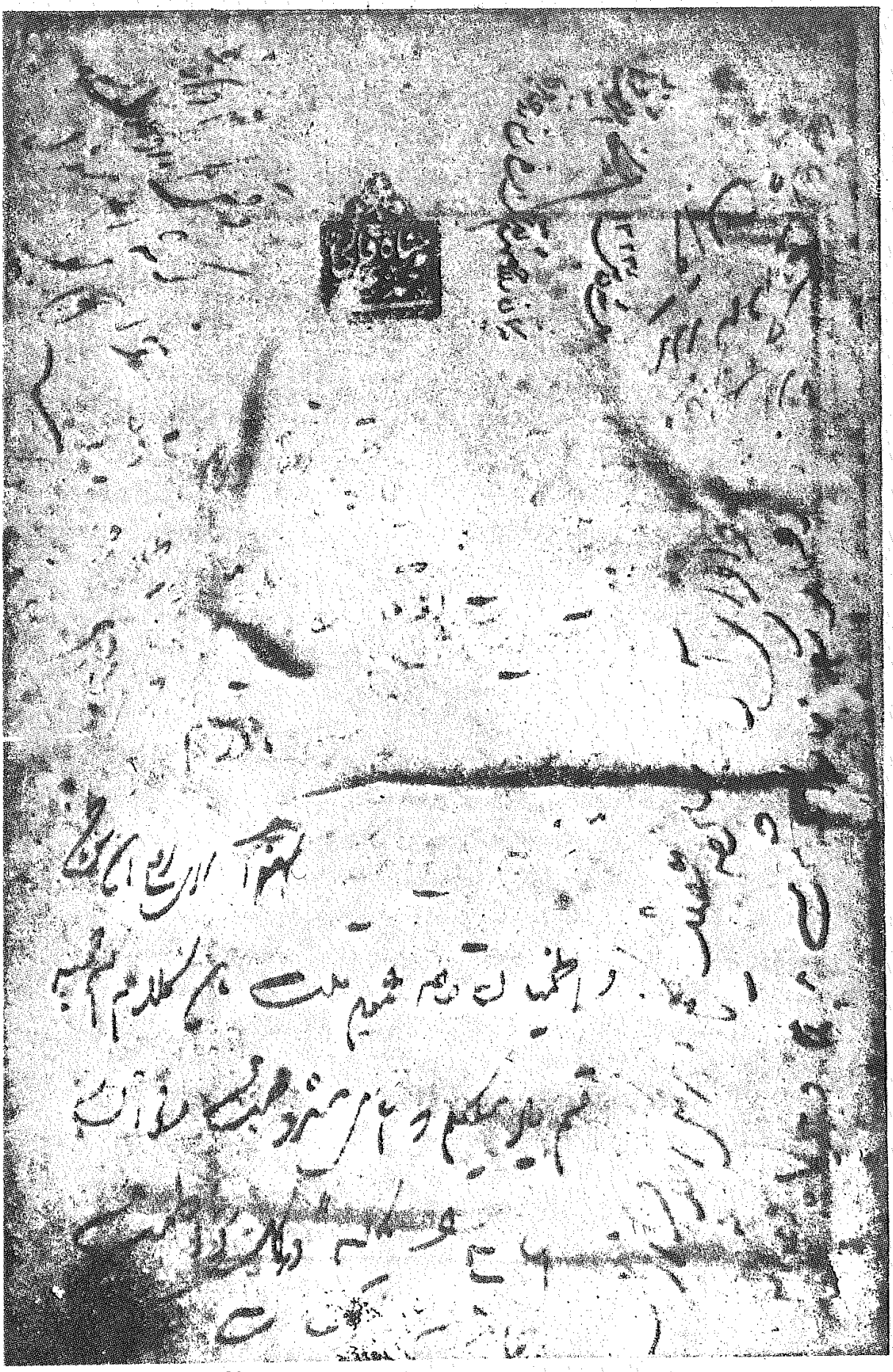

سوگند نامه‌ی محمد علی شاه در پشت قرآن

۱۰

«مولدابی! سالمای ایل دیل بوغازا
عیبی یوق گرچه قویولدوق لوغازا
یاز بو اعلا نمیده بر کاغازا
آچشام «ری» ده گنیش بر ماغازا
چوق اوجوز قیمته هر شیئی ساتیرام
آی آلان!.. مملکت ری ساتیرام»

«میرزا علی‌اکبر صابر طاهرزاده (هوپ هوپ)»

پس از کشته شدن اتابك، مستبدین ـ آنانکه کمر به انهدام مشروطه بسته بودند ـ از بیم جان به هراس افتادند و به چشم خود دیدند که کار مشروطه و تصمیم مشروطه خواهان قطعی است.

قتل اتابك، ازهمه بیشتر به محمدعلیشاه گران آمد و ازهمه سختتر او را تکان داد. محمد علیشاه قتل اتابك را مقدمه‌ی زوال سلطنت خود دانست. از این رو، با مشاوره با حواشی خود، از جمله امیربهادر و امثالهم، به دسیسه و توطئه برعلیه مشروطه ـ که حتی مفهوم آنرا نمیدانست و به واسطه‌ی دغلکاریهای شیخ فضل‌الله نوری وسیدعلی یزدی وچندتنی دیگر ازاین قماش آنرا حرام! میشمرد[1] ـ پرداخت.

پاکباختگان راه آزادی که با کشتن اتابك، جاده‌ی وصول به حریت را تسطیح کرده بودند، برآن شدند که این آخرین ـ و صد البته بزرگترین ـ مانع را اعنی محمد علیشاه را ـ هشداری داده واگر به هوش نیامد گوشمالی دهند.

آزادیخواهان لازم دیدند که همچون ماجرای اتابك، نخست با محمدعلیشاه نیز اتمام حجت کنند. به او نیز گوشزد کنند که آنچه برسر اتابك آمد، دور نیست که برسر وی نیز بیاید . شاید بدین وسیله ـ و از ترس جان ـ دست از سیاهکاریهای نامردانه بردارد وملت ـ این توده‌ی رنجدیده‌ی سالهای دراز ـ را به‌حال خود گذارد. هفتگی روح‌القدس نوشت:

« مگر به گوش سلیمان زمن رساند باد نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد

ای کاش دراین مملکت یك شاه پرست پیدا میشد [واین] چند کلمه بدخواهی « روح‌القدس » را به شاه دادخواه میرسانید . ما را نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت . در حفظ وطن و حمایت هموطنان به جان بکوشیم واز حرف حق گفتن چشم نپوشیم. میان رعیت وبنده فرق‌است. اطاعت شهوات‌نفسانی بر بنده لازم است نه بر رعیت . زیرا که رعیت بنده نیست و آزاد است ، بلکه با خود شاه هم مساویست . فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پاداش داشته باشند [البته] درصورتی که شاه هم به وظیفه‌ی شبانی وپاسبانی خود عمل کند.

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست

رقابت سلاطین با یکدیگر جهت توسعه‌ی مملکت ورفاهیت رعیت است. رعیت را برای آسایش و زندگانی دوچیز است : یکی مال و دیگری جان . سلاطین سابقه‌ی ایران، چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ این دوچیز همیشه لوای جهانگیری افراخته داشتند و رعیت را در سایه‌ی خود آسوده میداشتند . چون ودایع حق راکه ملت باشد از شر دشمنان حفظ میکردند، ملقب به «ظل‌الله فی‌الارض » شدند . سلاطین لاحقه هم پیروی وتأسی به ایشان کردند و ازمملکت و رعیت خود بهره‌مند شدند وتمام سلاطین عالم را مطیع و با جده خود نمودند. چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین براین گفته گواهست . هر پادشاه که از وظیفه‌ی خودکوتاهی کرد عاقبت به‌کیفر غیبی گرفتار شد . مانند: خسروپرویز وشاه سلطان حسین صفوی. پس ملت درهمه‌ی قرون وازمنه در بستر امن وامان به‌کمال‌راحتی میغنودند [و] پاسبانان باکمال جدوجهدحمایت وحفظ آنها را میکردند. این‌شیوه‌ی مرضیه وجهه‌ی همت تمام سلاطین‌بود تاعهد سلطنت فتحعلیشاه و محمد شاه . در زمان پادشاهی این دو تاجدار هم اگر چه پاره‌یی صدمات ولطمات به ملت رسید و قطعه‌یی از وطن عزیزشان به باد فنا داده شد ، باز تا اندازه‌یی ملت راحت بودند ، جان و مالشان تا حدی محفوظ بود . دور سلطنت که به ناصرالدین شاه رسید ورق برگشت . ستاره‌ی بدبختی ملت طالع

شد . جماعت تن‌پرور پست‌فطرت بیشرف ، معاون قوه‌ی بـاطنی سلطان شدند . رذالت ذاتی ظاهر ساختند . دست تعدی به ودایع پروردگار گشودند . جـان و مال ملت مظلومه را قسمت کردند . ابتدا جهت تحصیل پارك و کـالسکه و مبل اطـاق ، مثل دزدان امـوال ملت را به غـارت بـردند و قطعه قطعه خانمـان رعیت را به‌اجانب فروختند. تا اواخر سلطنت شاه مظفرعدل‌پرور[: مظفرالدین شاه] تمام اموال ملت به غارت رفت . سگ وخرس وخوك مقوایی خریده شد[۲]. عاقبت سلطان المستبدین با رییس‌الخائنین گرفتار آه ملت مظلومه شده ، هر دو هدف گلوله‌ی وطنپرست غیبی گشتند[۳]. شاه نیك فطرت ! و صدراعظم نیکوسجیت! آثارملت دوستی و وطنپرستی را به یادگار نهادند!. تعر ف الاشیاء باضدادها . ایـن دو پادشاه و صدر اعظـم آثارخیریه وشریه بـه سوء خاتمیت وحسن عاقبت سرمشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند .

چون سلطنت به‌اعلیحضرت [: محمد علیشاه] رسید مال ملت تمام غارت شده ، غیر از یك جانی برای ملت باقی نمانده است . دراین عهد دست به جان ملت زده شد. یك طرف اقبال‌السلطنه به حکم مرکزی مشغول ریختن خون ملت شد . یك سمت عثمانی تحریك شده ، اطفال ملت را ذبح واهل بیت ملت را اسیر و چه قدر از ملت را تلف کرد . یك جـانب وزیر نظام مـأمـور قتل واغتشاش خراسان میشود . از طرف دیگر جهانشاه خـان از تهران به زنجـان رفته اهل زنجان‌را قطعه قطعه نمود. تا ملت بخواهد خودرا از گرگان داخله نجات بدهد، گرفتار سگان و گرگان خارجه میشود . از هر گوشهٔ دردمندی و از هر کناره آه مستمندی بلند است. لیلا ونهاراً مشغول دعاگویی این دوره‌ی سلطنت‌هستند!.

آه دل مظلوم بـه سوهان مـاند گرخود نبرد برنده را تیزکند

خوب است قدری ازمستی سلطنت به هوش آمده ، چشم بازکرده نظری به دولت خود وباقی دولتها بنمایی. آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده ، مشغول قصابی گشته‌اند ؟ یا تمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشته‌ی ایران اسیر ظلم وشهوت نفسانی پاشاه خود هستند ؟. ندانم چه باعث شده‌که تمام ممالك رو به آبادی و وسعت خاك و ازدیاد نفوسند ، جز ایران‌که هر سال وماه قطعه‌یی از خاکش قسمت دیگران و نفوسش طعمه‌ی گرگان و آبادیش مبدل به خرابی میشود. کدام پادشاه مستبد جهت استبداد وخودسری سروتاج روی‌استبداد خود نگذاشت ؟ یا کدام پادشاه مشروطه به اعلی درجه‌ی شاهنشاهی وامپراطوری نرسید ؟ آیا به غیر از وسیله‌ی مشروطیت امپراطـور ژاپن بر امپراطور روس غالب شد ؟ یا به جز فایده‌ی مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد ورشك دول مستبده گردیده ؟. ندانم اعلیحضرت ما به تصورچه فایده و خیال وچه نتیجه

از مشروطیت سرپیچان و با رعیت دست درگریبان شده است ؟ مگـر ندانسته که رعیت و پادشاه هردو بنده‌ی پادشاه حقیقی هستند؟: « ان اکرمکم عندالله اتقاکم»[۴].

دادگر آسمان که داد به شه داد دادکه تا خـاکیان رهند زبیداد

مگر نفهمیده که هیچ سلطانی با رعیت نمیتواند طرف شود، چراکه : « یدالله فوق ایدیهم »[۵] .

گر ندهد داد خلق دادگر خاك دادگر آسمان بگیرد از او داد

مگر ممکن نیست که داستان لویی شانزدهم دراین مملکت اتفاق بیفتد، زیرا که : «ان‌الله عزیز ذوانتقام»[۶].

سرشب سرقتـل و تـاراج داشت سحر گه نه‌تن‌سر نه سرتاج داشت

مگر یقین نکرده که از خون فدایی نمره‌ی « ۴۱ » [: عباس‌آقا قاتل اتابك] فدایی بزرگتر برای بزرگتر ازکار آن فدایی تولید.شده ومنتظر اتمام حجت است ؟

به نظر وفراست سلطانی باید فهمیده و درك نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خال وباطن پرزهر قتال بـازی کردن جایز نباشد و خلوت کردن و مصلحت بینی نمودن ازدزدان این ملك ونمایندگان اجانب صلاح نیست . زیراکه دزد بازار آشفته میخواهد وبیگانه منفعت خویش میطلبد . البته فهمیده است [که] رعیت را از رعیتی این دولت و دیگـر دولت فـرقی نیست ، بلکه ذلتشان مبدل به عزت میشود . اما با تسلط اجانب سلطنتی برای شاه بـاقی نمیماند . کوس لمن الملکی به بـوق قلندری ! و عـزت سلطنتی به ذلت رعیتی مبدل میشود . اگر اعلیحضرت پـادشاه را تقرب و خاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار است . لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت ننگ و عار است . حمیت ملیت باعث حفظ سلطنت این خانواده است . والا باغ مشروطیت که از دوماه قبل آب نیاشامیده بینهایت تشنه شده . وقت آن است که به توسط بـاغبان فدایی غیبی شاداب و سیراب شده ، گلها و ریـاحین در باغ مشروطیت شکفته شود . یا طبیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را قطع‌کند تـا باقی اعضا از آن مرض سالم بماند . همان به از گفتن لب ببندم و به این دبـاعی اکتفا نمایم :

ظالم ز ستم همیشه لات آمـده است رخ رفته پیاده بـا ثبات آمده است

مشروطه طلب بـه اسب وپیلست سوار چون کشته‌وزیر، شاه‌مات آمده‌است»[۷].

از آنجا که اتمام حجت آزادیخواهان نیز مانع از بیپروواییهای محمد علیشاه

نشد، فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران که آسودگی خاطر توده و گشودن راه آزادی را هدف ومسلك خود قرارداده بود، این‌بار نیز دست به‌کار شد. فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران متن آذربایجانی وترجمه‌ی فارسی اعلامیه‌ی زیررا درهفتگی مساوات منتشر کرد :

« به عموم فرقه‌های حریت پرست روسیه و عثمانی و سایر ملل دنیا

رفقا ! دوستان ! دراعلا درجه‌ی اندوه و نا امیدی شما را خبرمیدهیم و از یك واقعه‌ی ملالت انگیز مستحضرمیداریم:

طفل مشروطیت ایران که به مجاهدات حریت پرورانه‌ی فداییان تازه قدم به عرصه‌ی وجود گذاشته به واسطه‌ی حرکات وحشیانه‌ی مستبدین ایران در هلاکت وخطراست.

گرچه حکومت مستبده‌ی ایران در مقابل فرقه‌ی مجاهدین ناچیز و ضعیف است ولی چه باید کرد که اینان برای مغلوبیت و شکست فقرا وضعفای مشروطه خواه با حکومتهای ظالمه‌ی همجوار همدست شده و از آنان معاونت و کمك میخواهد.

همان طور که در زمان شورش ملی فرانسه حکومت مستبده‌ی همسایه به حمایت مستبدین فرانسه برخاستند ، به عینه همان نقشه درایران فراهم وبرای جلوگیری وافنای مشروطه خواهان و آزادی طلبان از دولتین روس و عثمانی مدد میطلبد و دست به یکی کرده در برهم زدن این اساس مقدس سعی دارند.

برادران و رفقای آزایخواه ! چنانچه حکومتهای ظالمه برای استحکام اساس منحوسه‌ی استبداد و مکیدن خونهای ابدان فقرا وضعفا دست به دست داده و به یکدیگر کمك و همراهی مینمایند ، چه میشود [که] ما فرقه‌های حریت پرست وضعفای نوعخواه هم متحد شده دست به دست هم داد برای کندن ریشه‌ی استبداد وبرطرف نمودن خونخواران قیام واقدام نماییم .

محض این که این عرایض خالصانه وجود خارجی پیدا نماید، ما اجتماعیون عامیون ایران به جمیع فرق نوعپرست روس و عثمانی و سایر ملل عالم متوجه شده ، به نام نامی انسانیت و نوعخواهی و هم مسلکی تمنا مینماییم که دراین انقلاب ملی ازمعاونت وهمراهی مضایقه ننموده، به حکومتهای مستبده‌ی همجوار ما اخطار نموده وما را از تعرض آنان آسوده نمایند.

درپیشگاه مقدس ایران ایستاده ، به صدای بلند فریاد میکنیم:

زنده باد عموم فرقه‌های نوعپرست آزادیطلب !

پاینده باد مشروطه ومشروطه خواهان !
نابود باد استبداد واستبدادیان !
ازطرف فرقه‌ی اجتماعیون عـامیون ایران
۲۸ ذی‌القعده‌ی ۱۳۲۵ ».[۸]

وقتی اعلامیه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران منتشرشد ، محمد علیشاه و ایادیش سخت به دست و پا افتادند. زیرا میدانستند که تصمیمات فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، سخت، وحتمی‌الاجرا است . این اعلامیه زنگ خطر را درگوشهای جرم گرفته‌ی محمدعلیشاه واطرافیانش به‌صدا درآورد.

محمد علیشاه، این پرورده وچکیده‌ی دستگاه پوسیده وارتجاعی ناصرالدین شاهی، با خود میاندیشید :

«این دیگربازی نیست. همانطورکه اتابك ـ آن سالوس بیمثال ـ راکشتند، دور نیست که مرا هم دست به‌سر کنند. چه بایدکرد؟آیا باید برگردم و با این مردم ـ اینان که جان ومالشان برمن مباح است ـ همراهی کنم و حامی مشروطه بشوم ؟ نه ! اگرهمرأی مشتی مردم بی‌دین ...گردم ، پس این جاه وجلال ودولت‌وشوکت چه خواهد شد؟

باید چاره‌یی اندیشید. آهای نوکرها، بله قربان‌گوها ، مجیز خوانها ، بیایید فکری بکنید، راهی پیداکنید. ببینم، سالارالدوله، عین‌الدوله، چه بکنیم؟

ـ قربان خاکپای جواهـرآسای اقدس همایونت شویـم. مسأله‌یی نیست . اگر رأی چاکران و دعاگویان سلطنت ابد مدت را بخواهید اینست که بلیت جامع آدمیت را قبول بفرمایید! ».

«جامع آدمیت»[۹] دنباله وشکل‌تحول یافته‌ی «فراموشخانه»ی میرزاملکمخان ناظم‌الدوله بود . مؤسسین جامع آدمیت از جرگه‌ی پیروان ملکمخان برخاستند . این جمعیت دنباله‌ی‌کار ملکم راگرفت ومروج آثار اوگردید[۱۰].

جامع آدمیت مسلك غیرانقلابی داشت. اعضای آن قوام‌آزادی ونضج‌آیین حکومت انتخابی را درهیأت اجتماعی که اکثریت آن مفهوم‌صحیحی ازآن اصول

نداشتند، منوط به هوشیاری ملی و آگاهی جمهور مردم به حقوق اساسی ومسؤلیت مدنی خود میدانستند ومعتقد بودند که کارهای تند وافراطی نهضت آزادی را ازمدار طبیعی خود منحرف خواهد ساخت . از این‌رو جامع آدمیت با روشهای انقلابی سازش نداشت[11].

طبعاً آزادیخواهان و احرار صادق وپاکباخته وانقلابی مشروطه نمیتوانستند با مرام ومسلك جامع آدمیت موافقت داشته باشند. چراکه مدت زمانی که لازم بود تا «هوشیاری ملی و آگاهی جمهور مردم به حقوق اساسی ومسؤلیت مدنی خود» تحقق یابد نامعلوم‌بود وباملاحظه‌ی روش سردمداران مملکت دربرابررشداجتماعی توده، آن رامحال میدانستند. آنان درصفحات تاریخ وازدهان پدرانشان، جلوگیری ناصرالدین شاه از توسعه‌ی فرهنگ و معارف را خوانده و شنیده بودند[12]. آنان میدانستندکه ناصرالدین شاه به خاطر انتشار رساله‌ی « یك کلمه » چه برسر میرزا یوسفخان مستشارالدوله آورد[13]. آنان میدانستندکه فرزندان ناصرالدین‌شاه همچون پدرشان خواهند بود .

فردای شبی که اتابك کشته شد، روز ۲۲رجب مأمورین نظمیه«عباسقلیخان» رئیس جامع آدمیت را توقیف کردند[14]. مأمورین نظمیه واردخانه‌ی عباسقلیخان شده ، اسناد و اوراق جامع آدمیت را دریك بقچه پیچیده، بردند. عباسقلیخان روز ۲۶رجب از زندان خلاصی یافت، لکن اسناد و اوراق جامع آدمیت «مدت یك‌ماه درمحفل شاه وعلماء و وزراء رتبه‌ی قرائت به‌هم رسانید»[15].

محمدعلیشاه وحواشی او که تمام وحشتشان از آزادیخواهان ومشروطه‌طلبان انقلابی بود، باملاحظه‌ی اسنادومدارك جامع آدمیت واطلاع ازمرام ومسلك‌اعضای آن‌که « قوام‌آزادی ونضج‌آیین حکومت انتخابی رادرهیأت اجتماعی که اکثریت آن مفهوم صحیحی‌ازآن اصول نداشتند، منوط به هوشیاری ملی وآگاهی جمهور مردم به حقوق اساسی ومسؤلیت مدنی خود میدانستند ومعتقدبودندکه کارهای تند و افراطی نهضت آزادی را ازمدار طبیعی خود منحرف خواهد ساخت»[16]، جامع آدمیت را میدان و وسیله‌ی خوبی جهت سلامت خود یافتند . زیرا آنچه جامع

آدمیت درپی آن بود به‌این زودیها به‌دست نمیآمد. خاصه که تعدادی از شاهزادگان و سردمداران مستبد نیز همچون شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله و شاهـزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله که خود بزرگترین مانع تحقق آگاهی مردم به حقوق اساسی ومسؤلیت مدنی بودند، درجامع آدمیت عضویت داشتند[۱۷].

محمدعلیشاه باآگاهی به این‌حقایق فکرمیکردکه باعضویت درجامع آدمیت میتواند خودرا مشروطه‌خواه وآزادی دوست قلمدادکند ـ چه جامع آدمیت چنین داعیه‌یی داشت ـ ونتیجتاً ازدشمنی وکینه‌ی مشروطه خواهان و انقلابیان واقعی و حقیقی در امان باشد و با اسکات آزادیخواهان با حمیت فرصت خواهد داشت که با خاطری آسوده بـه انهدام مشروطه بکوشد . با این نحوه‌ی برداشت بود کـه محمدعلیشاه و دیگر حواشی او به‌سوی جامع آدمیت روی‌آوردند.

میرزا عباسقلیخان در یادداشتهایش مینویسد :

« پس از خلاصی ازمحبس هرکس طالب ملاقات من شد . اکثررجال و بزرگان منتخب ایران به دایره‌ی آدمیت با شرایط حفظ و حمایت مشروطیت وبیزاری از استبداد وارد شدند»[۱۸].

میرزا ابراهیم‌خان عون‌الممالک که یکی از دوازده تن امنای جامع آدمیت بود، درقسمتی ازخاطراتش که مربوط به‌پس‌ازخلاصی میرزا عباسقلیخان ازمحبس است، مینویسد :

« این روزها ترتیب جـامع در رونق است . همه به التماس حـاضر میشوند . چنانچه علاءالملك در منزل سردار منصور گیلانی مرا به اطـاق دیگر خواسته تملقات فوق‌العاده کرده است که من مشروطه طلبم ... حتی ازشاه چندی است واسطه میرسد»[۱۹].

پس ازآن که محمد علیشاه و حواشی مستبد وی به جرگه‌ی اعضای جامع آدمیت پیوستند[۲۰]، عباسقلیخان دستوری نوشت وبه همه‌ی یاران خود فرستاد و از همه‌ی اعضای جمعیت وپیروان خود خواست تا ازمحمد علیشاه حمایت کنند. متن دستور چنین بود:

«خدمت عموم آدمیان قرب سلطنت کبری تصدیع‌القاء میدهدکه برحسب تعهدات‌اصول مقدس‌آدمیت که هریك به‌زبان خودبه‌قصد انشاء جاری‌فرموده‌اید بر

همه فرض متحم و بربنده یادآوری آن از فرایض حتمیه است که از قرب سلطنت کناره مجویید که مبادا خدای ناخواسته وسوسه‌ی برخی بیخبران ازعرصه پلتیك وقت و نابینایان انوار نیکنامی رأی پادشاه را از منهج حقیقی عدل وترقی ایران و حفظ استقلال دولت وسعادت خدا داده منحرف نماید ، که گفته‌اند:

به نبوت‌اند ملوك اندرین پنج سرای کنون که نوبت تست‌ای ملك به‌عدل گرای

حوزه‌ی خادم آدم ـ اولاد ایران ۲۷۳، ۲۱.

آزادیخواهان و احرار واقعی وانقلابی مشروطه، خاصه فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، عضویت محمد علیشاه وحواشیش را در جامع آدمیت و آن دستور کذایی رئیس جامع آدمیت درحمایت ازمحمدعلیشاه‌رابه پیروان، یك‌خدعه برضدمشروطه میدانستند. و راستی راکه چنین بود. ازاین‌رو آشکارا موضوع را مطرح کردند.

هفتگی مساوات ـ که مدیر آن سید محمد رضای شیرازی و نایب وی سید عبدالرحیم خلخالی چنانکه‌گذشت از اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون بودند ـ نوشت :

« پس از این که [محمد علی] شاه مأیوس از آن شد کـه به دیـوار بهـارستان و مرکز دارالشورا و به سایه‌ی حریت طلبان و هواخواهـان عدل و مساوات رخنه و خللی وارد آید ، وچاره جزتسلیم ندید به مجلس مقدس آمده و با قرآن مجید ودر محضرحجج‌اسلام و وکلای عظام سوگند یاد نمودکه با اساس مشروطیت واسلام مخالفت نورزد وقانون اساسی [را] که ضامن حیات ملت است حفظ کند. چنان ابهت ورعب مجلس برقلبش مستولی‌آمدکه فضای دماغ او ازترس وبیم ممتلی گردید. این بذرخوف‌و وحشت درکشتزار ضمیرش پاشیده شد وحامیان دروغی سلطنت‌که پادشاه را محصورخیالات فاسده ومحبوس هواهای‌نفسانی خویش ساخته‌اندفرصتی به‌دست‌آورده ازچشمه‌سارسلطنت وملعنت‌فطری‌آن تخم‌جبن‌بیموقع را آبیاری‌وتربیت‌نمودندتادرخت‌برومندبارآوری گشت. بلی،همیشه‌فضولات‌حواشی سلطنت و استبداد که کـرمهای ریشه‌ی درخت مملکتند به دسایس وحیل هیکلی از استبداد پرورش میدهند تـا درسایه‌ی ظلم آن مقتضیات شهوتپرستی و اغراض نفسانی خود را در اعراض ونوامیس بندگان خدا اجـرا کنند و از طفیل آن به اموال و نفوس بیچارگان تاخت و تـاز آرند . دست غیبی هم دراین آبیاری مدد کاری‌کرد تا طفل اندیشه‌ی شاه را بـه سرحد بلـوغ یقین رسانید وحتم نمود که ملت و مجلسیان قصد تخت و تاجش را دارند . کم‌کم این خیال خام وفکر واهی را مجسم و مستحکم نمودند . شاه مثل کسی که در چنگـال دشمن قوی پنجه‌ی

قاهری گرفتار شده باشد با نهایت حزم و احتیاط و دراعلا درجه‌ی عزم به فکر استخلاص و فرار ازاین مخاطره‌ی موهوم افتاد و راه چاره و علاج میجست . راه نجاتی نیافت جزآن‌که دراجرای قوانین وراه انداختن‌کارخانه‌ی ادارات مملکتی مسامحه ورزد و در پـرده به نظم و آسایش عامه اخلال نماید . ضدیت بـا هیأت وزراء را فریضه‌ی ذمت شمرد و تعطیل وظایف وزارتخانه‌ها را پیشنهاد همت نمود تا بدین واسطه امور جمهور در بوته‌ی اهمال و رشته‌ی انتظامات گسیخته وهرج ومرج شروع گردد . شاید از این آب گل‌آلود ماهی مقصود به دام افتد وآرزو به کام .

موشهـای دیوار ارگ سلطنتی که به لباس محـارم خلوتی درآمده‌اند موقع را مغتنم شمرده ، فنون جادوگری را به کارانداخته ، مجمعی مـرکب از قبیل : « اقبال الدوله » ، « سعدالدولـه » ، « مختارالدولـه » ، « امیر بهادر» ، « نایب‌السلطنه » ، «آصف افخم » ، « محمد حسنخان » پسرش و « مفاخرالدوله» فراهم کردند[۲۲].

اول حیله‌یی‌که نمودند، شاه را از «ناصرالملك» رئیس الوزراء بیمناك ساختند و همچه وانمودند که مسلك انـار شیستی در ملت ایران شایع شده ، به لفظ‌مشروطیت میگویند ودرمعنی چیزهای دیگرمیطلبند ومیخواهند یك مرتبه‌این طفل رضیع‌مشروطیت‌را به‌مقام منیع‌جمهوریت‌رسانند، [و] مؤسس‌این‌مسلك ومولد این‌عقیده همانا شخص «ناصرالملك» است‌که‌برضدسلطنت مردم راترغیب وتحریص مینماید ، اربـاب جراید آزاد و اصحـاب نطق از وی دستورالعمل میگیرند . بیچاره « ناصرالملك » را اغراض جاه طلبانه‌ی آنان دچار این گـونه اتهامات نمود و دید آنچه را که نشاید.

باری خلوتیان بیشرف بدین نیرنگ عقل شاه جوان را دزدیدند ومبتلا به سوءظن از وزرای امین نمودند و درصدد تغییر کابینه برآمدند. ولی از رعب فداییان ملت‌که پشتیبان مجلس وکابینه بودند ، این خیال تا چندی درپرده بماند وجرأت اقدام نبود . چه مستمسك قانونی در دست نداشتند و چاره به جزتمکین نمیدیدند . اما در پرده به فکر تدارکات و تهیه‌ی قوه بودند . منجمله درزمانی کـه فداییان کار « میرزا علی اصغرخان » را ساختند، بـه مغلطه و اشتباهکاری « عباسقلی » نـام به اسم فداییان گرفتار شد و آن گـرفتاری را به شارلاتـانی سرمایه‌ی تقلبات و حقه‌بازی خود قرارداد و به امرای احمق چنان جلوه داد که اداره‌ی فداییان درتحت نفوذ و امراوست . از این رو تـوجه و مـلاحظه‌ی فوق‌العاده‌ی خلوتیان را به‌طرف خود جلب نمود وآن احمقان ازترس به وی گرویدند وجامع‌آدمیت را که در دنیا مقدس بود، چون به دست «عباسقلی» افتاد، به ورود

مستبدین ملوث گردید. بلی، چندی که در مزاج ایران و ایرانیان سیر کرده دیده‌ایم که هر اساس مقدس و آیین منزهی به دست ما ایرانیان افتد آن را خراب و مفتضح خواهیم کرد.

در بازار جامع آدمیت، کیمیای آدمی چندان پر بهاست که عالمی را به بهای او نستانند. اما چون به چنگ «عباسقلی» آمد به ده تومان و سه قران خرید و فروش شد[۲۳]، دهنده‌ی ده تومان و سه هزار دینار آدم شد، هر که باشد. کم کم این شعبده بازی و زمزمه‌ی این دستگاه آدمسازی سرایت به دستگاه شاهی نمود، تا به هدایت «موقرالسلطنه»، «بصیرالسلطنه» و «مختارالدوله»، شاه را در مجمع آدمیت به مبادله‌ی سه هزار تومان نقد ارشاد کردند. این ارشاد در حقیقت ارشاد به آدمیت نبود، بلکه ارشاد به ریختن خون مسلمانان بود، چه که موجب اطمینان و پشتگرمی شاه گردید و در دل میسرود: «یافتم آنچه را که میخواستم». گمان کرد که ملت فقط «عباسقلی» است و این همه آوازها از او بوده. نه ان دانست که رشته‌ی آزادی طلبان به دست آمد و مهار حامیان درشت.

از طرف دیگر «حسین پاشا» چنین اظهار داشت که اجزای من هر کدام در چندین انجمن علنی عضو و سمت ریاست دارند. زمام اختیار انجمنها در کف من است. هر طور بخواهم حرکت میدهم. در این صورت پیداست حال شاه با آن موهومات موحشه که خیالش را آنی راحت نمیگذاشت چه خواهد بود و در چه عالم سیر میکند. ازیك طرف قوای منظم سری ملت، ازطرفی قوای عمومی مملکت در زیر نگین!. برای مزید اطمینان اندیشه کرد که عده‌یی از قشون نظامی را نیز منضم به این دوقوه نماید و در میانه‌ی سرداران سرداری که باك ازسفك دماء مسلمین نداشته باشد نیافت مگر «بهادر» رستم صولت!. لهذا او را جلب به جانب خویش به واسطه‌ی نوید وزارت جنگ نمود. کشیکخانه را به او واگذارد ویکهزاروپانصد سواری که درتحت ریاستش بود بدون اطلاع و تصویب وزارت جنگ سابق جزو کشیکخانه کرد. ضمناً به جعلیات و اکاذیب روز به روز برقوت قلب شاه دراجرای این خیال محال افزودند. مثلابه شاه القاء کردند که عمده استحکام کار ملت به واسطه‌ی غیرت وهمت آذربایجانیان بود و اینك درآذربایجان به وسیله‌ی «انجمن فتوت» که چندی است در آن جا دایر شده دفتر مشروطیت یکسره درهم پیچیده و نامی ازحریت برده نمیشود. ازطرف اهالی آن سامان خاطرجمع و مطمئن باشید که دراین هنگام تسلیم سرفند. و همچنین اهالی خراسان گرفتارافیونند، دچار چرت، ازآنها هم اندیشه نداریم و درفارس هم چون «قوام» داریم، چه غم داریم!.

اهالی گیلان که به‌واسطه‌ی‌وجود «امیراعظم» دست‌ازمشروطیت برداشته‌اند

و «امیراعظم» ملتزم شده کـه اساس مشروطه را در گیلان به هم زند. کرمان هم مردمانش فقیر و از همه‌جا دورافتاده، تـا بخواهند حرکتی کنند ما کارخود را کرده و به‌مقصود خویش رسیده‌ایم. ازاین وسایل فریب‌آمیزشاه را خواب‌نموده و دراشتعال نایره‌ی فتنه و فساد با خود همراه وحاضر. دربین‌تهیه‌ی این تدارکات، ازانجمنهای علنی پاره‌یی حسیات ملیه و اقدامات غیورانه بروز و ظهورکردکه کاشف ازاحساسات وطنپرستی‌آن هیآت متحده بود ومایه‌ی ایجاد خیال وحشت‌انگیزی‌که در دماغ استبدادیان گردید ونقشه‌ی پلتیك آنهارا تغییرداد.

چه‌که ازهیجان‌غیرت‌انگیزانجمنها برای نظام ملی وسختگیری‌درباره‌ی حکومت فارس و «قوام» و پسرانش احساس نمودند کـه هنوز حس ملت بیدار و خواهان مشروطیت بیشمار است. اگرنظام جدیدهم ضمیمه شود، دیگرجلوگیری ازپیشرفت خیالات عالیه‌ی ملت محال و راه چاره برمستبدین مسدود خواهدشد.

این بودکه به‌سرعت برقی در مقام جلوگیری از هردو برآمدند. در تخریب انجمنها دست توسل به دامن «سعدالدوله» زدند. بحمدالله تیرآن پیر فرتوت به‌سنگ‌آمد. امـا نظام جدید، ازآن جایی‌کـه ازجمله قوانین جاریه‌ی ممالك متمدنه بود چاره ندیدند جز آن‌که به مستبد مشروطه‌نما متوسل شوند و محرمانه ازاو قول بگیرندکه به‌هروسیله باشد مغلطه دراخذ رأی اندازدونگذارد لایحه‌ی قانونی‌آن ازقوه‌ی مقننه صادر شود. تاکنون‌که به‌این‌مقصود نایل‌شده‌اند وآن شخص گمان‌کرده‌که خدمت خودرا به‌مستبدین تا یك درجه انجام‌داده، ولی غافل ازآن‌که قانونگذار حقیقی درهزار وسیصد سال و اندی قبل لایحه‌ی قانونی آن‌را به‌توسط جبرییل وبه رسالت ختم رسل (ص) درضمن یك‌سطر اتمام فرمود:

«اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم»[۲۴].

تمام مسلمین به‌حکم همین لایحه‌ی‌آسمانی مجبورندکه اطاعت قانونی کنند ومحض حفظ بیضه‌ی اسلام و سد ثغور مملکت‌آداب وفنون جنگ‌رابرحسب اقتضای وقت فراگیرند ودراجرای این‌حکم الهی به‌بذل جان‌ومال‌بکوشندومانع را با تمام قوا از میانه بردارند. کتاب سبق وسرمایه‌ی فقه‌آل محمد (ص) ما را بهترین برهانی است برای اثبات این‌مدعا. آنان‌که منکرند بگو روبه‌رو شوند. ولی چه توان کردکه مفسدین بیرحم محض پیشرفت اغراض فاسده‌ی خویش این نظام جدید راکـه مایه‌ی سعادت مملکت و وسیله‌ی حیات دولت و ملت است طور دیگر درنظرشاه جلوه داده‌که مقصود ازایجاد نظام جدید همانا ستیزه‌ی‌باسلطنت است نه حفظ مملکت.

آری، همین مغلطه‌بازی و اشتباهکاریهاست که روزگار ایران را سیاه و زندگانی ایرانیان را تباه نموده وهمه‌روزه یك کارگاه شورانگیزی برای تخریب اساسه‌ی ملك واخلاق به‌آسایش ملت فراهم میآورند . القصه جمیع چرخهای این کارخانه‌ی فتنه‌خیز جدید برروی یك محوردورمیزد که یك سرش دردست «سعدالدوله» وسر دیگر درکف «اقبال‌الدوله». یکی به‌منزله‌ی قوه‌ی مقننه ، یکی به‌مثابه‌قوه‌ی مجریه. به‌توسط این دوقوه تمام چرخهای کوچك و بزرگ آشوب درحرکت. مثلا « امیربهادر» به تجهیز سپاه مشغول و « شیخ محمود ورامینی » خاین به اغتشاش ایلات دهات اطراف پرداخت. بعضی مأمور به‌تأسیس انجمنهای استبداد ، برخی به‌انهدام انجمنهای ملیه نامزد گردیدند.

چون تمهید مقدمات فراهم وچرخها مرتباً به‌کارافتاد. مشتی از ارباب حقوق جعلی و دسته‌یی از قاطرچی وشترچران و اشرار به سرکردگی «صنیع‌حضرت» و «مقتدر نظام» حاضر به خدمت شدند . همینکه دیدند هیچ کدام از این الواط صورت بازاری و جلوه‌ی طاوسی ندارند و لباس رسمیت به‌آنان نمیتوان پوشانید- چه ارباب حقوق هماره طرفدار استبداد و منفور ملت بودند ، اراذل و اوباش هم به‌علت وحشیگری و دنائت طبع درانظار عامه قرب و منزلتی نداشتند ودرخور این عناوین نبودند- لابد برای‌آن‌که مقدماتشان بیحاصل نماند و منتج نتیجه شود واین زحمات را جالب قلوب عوام‌الناس کنند وبدبخت مردم را به دام حیله اندازند به‌ناچار چندتن گرگان به لباس میش راکه درظاهر دارای حیثیتی میباشند داخل حوزه‌ی الواط نموده تا بدنامی وننگ آنهارا سرپوش شود.

درطبقه‌ی اهل‌علم هرچندنظرانداختندکه این ننگ وعار راکه‌بروجود خود هموارساخته دین را به‌دنیا بفروشد و دعوت‌آنان را لبیك اجابت دهد و از شرافت علمی ومقام انسانی چشم‌پوشد و به‌ریاست قاطرچی واشرار تن دردهد، جز دو سه نفر امتحان داده‌ی مجرب کـه گوی سبقت ازکل دینفروشان عالـم ربوده نیافتند . لاجرم قرعه‌ی این‌فال را به‌نام «شیخ ناری»[۲۵] و «سید یزدی»[۲۶] زدند و اشترعسکر «شترعایشه» را درب خانه‌ی‌آنان خوابانید و دوسه‌تن کلاش - قاتلان «حسین‌بن علی» علیهم‌السلام - را به‌معاونت اختیارکردند.

این بودکـه پس از اکمال قوای ظاهری و انجام تدارکات ، با نهایت اطمینان دریکشنبه نهم ذیقعده ، لوای مخالفت با اسلام و اسلامیان [را] درمیدان توپخانه‌که مرکز قوای استبداد است برافراشتند و دیگهای پلو کـه از حضرت عبدالعظیم (ع) کنده بودند، درآن جا به‌پا داشتند وفریاد جانگداز:

«ما دیگ پلوخواهیم مشروطه نمیخواهیم»!

درددادند . دکه‌ی قصابی پای درخت توپخانه باز ، وابدان پاك مسلمین را مانند گوسفند قربانی به شاخه‌های درخت‌آویخته و بـا قداره‌ی ستم و کفر قطعه قطعه نمودند»[۲۷].

گمان میرفت با فاش کردن اقدامـات محمدعلیشاه در تهیه‌ی مقدمات انهدام مشروطه، استبدادیان به‌خود آمده ، دست از فعالیت مخرب خود بردارند . ولی نه چنین بود. محمد علیشاه چنان به پیروزی خود در خشکانیدن نهال آزادی امیدوار بود که این‌گونه هشداردادنهای درلفافه راگوش شنوا نداشت.

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران، همچنانکه دراعلامیه‌ی مورخ ۲۸ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ گفته بود «برای کندن‌ریشه‌ی استبداد وبرطرف نمودن خونخواران‌قیام» کرد. دستور اعدام محمدعلیشاه ازطرف فرقه صادرشد وفداییان اقدام کردند:

« در جلسه‌ی ۱۲ ذیحجه‌ی ۱۳۲۵، کمیته‌ی [سری] انقلاب [ملی] [: حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران] تصمیم گرفت که برای نجات ملت وسعادت امت وحفظ آزادی و مشروطیت، محمد علیشاه را از میان بردارد و کشور را ازلوث وجود ناپاك اوپاك گرداند. برای انجام این منظور ، حیدرخان عمواوغلی که رییس کمیته‌ی اجرائیه بود مأمور گردید که این امرمهم راکه حیات یك ملتی را دربردارد، به‌عهده گیرد.

حیدرخان عمواوغلی وهمدستانش چندبمب برای منظوری که درپیش بود تهیه کردند و درخانه‌یی درخیابان چراغ برق ، جنب مسجد سراج‌الملك به دست جوانی که درآن زمان بیش ازهیجده سال نداشت ـ وامروز [؟] هم در قید حیات است[؟] سپردند.

پس ازآن که کمیته به‌وسیله‌ی یکی از درباریان مشروطه خواه از رفتن محمدعلیشاه به دوشانتپه و روزحرکت و خط سیر اوآگاه شد، مشغول تهیه‌ی کار خود گردید»[۲۸].

شرح واقعه را روانشاد سیداحمد کسروی تبریزی چنین نوشته است:

« روزآدینه ، هشتم اسفند (۲۵محرم ۱۳۲۶) محمدعلی میرزا برای گردش، آهنگ دوشانتپه را داشت. و چون باشکوه و دبدبه از دربار بیرون‌آمد یك‌کالسکه‌ی دودی (اتومبیل) ازجلو وکالسکه‌ی شش‌اسبی پادشاهی در پشت سر، و غلامان کشیکخانه با امیر بهادر در پیرامون، روانه گردیدند . با این شکوه و آرایش که راه میرفتند ، چون خیابان باغ وحش را به‌پایان رسانیده، خواستند

به خیابان ظل‌السلطان بپیچند، درهمان‌جا ناگهان نارنجکی به زمین خورد و با یك‌آوای سختی ترکید. دوتن کشته شده وچندتن زخم یافتند و شیشه‌های اتومبیل خرد گردید. هنوزآوای‌آن پریده نشده ، نارنجك دیگری چند گام دورتر ترکید که باز چند تن کشته شده ، چند تن زخم یافتند . شاه که درکالسکه‌ی شش اسبی میبود ، گزندی به‌او نرسید ، و همین‌که آوای نارنجك را شنید ازکالسکه پایین آمده، پیرامونیان گردش را گرفتند، وبیمناك‌وشتابزده‌خودرا به‌خانه‌ی‌کالسکه‌چی باشی‌که درآن نزدیکی میبود رسانیدند. غلامان‌کشیکخانه همین‌که‌آوای‌نارنجك را شنیدند از هم پراکنده ، دراین‌جا وآن‌جا دست به تاراج و چپاول یازیدند . سپس چون شنیدندکه شاه زنده است دوباره بازگشتند وشورش وبهمخوردگیهاکه پدیدآمده بود ازمیان برخاست.

شاه ساعتی درخانه‌ی‌کالسکه‌چی‌باشی‌آسوده، سپس باپای پیاده به دربار رفت وهمان روز خود او با تلگراف داستان را به شهرهاآگاهی فرستاد. ازآن سوی در تهران چگونگی دانسته شد . آزادیخواهان به شیوه‌ی همیشگی خود ، ناخرسندی ازآن نمودند، ومردم به‌نام‌آن‌که شاه ازیك چنان گزندی درگذشته ، به شادی پرداخته چراغان‌کـردند . فردا در بهارستان ، پیش از نیمروز نشست ویژه‌یی برپاکرده ، فرستادگانی را برگزیده به‌نزد شاه فرستادندکه از پیشآمد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگذاری نمایند . سپس تلگرافها به شهرها فرستادند واز همه جـا خواستار چراغـان وجشن گردیدند. به تبریز سه تلگـراف رسید : یکی از بهبهانی ، دیگـری از احتشام‌السلطنه و دیگری از نمایندگان آذربایجان. این بودکـه انجمن دستورچراغان داد وخود تلگرافی به نام افسوس وشادی به شاه فرستاد.

پسین آن روز که نشست همیشگی مجلس برپـا گردید ، بـار دیگر گفتگو ازپیشآمدکردند ، و برخی نمایندگان ازچاپلوسی یا ساده دلی به سخنان پوچی برخاستند. کسانی میگفتند: چنین کاری از ایرانی سرنمیزند ، کننده‌ی آن بیگمان بیگانه میبوده . مجلس پا فشاری مینمودکه جستجو و رسیدگی‌نیکی شود وکنندگان به دست‌آیند، وچون دو بمب انداخته شده بود ، یـاد « دونفر » کرده میشد»[۲۹].

میرزا ابراهیم خان منشی زاده درشرح واقعه‌ی بمب‌انداختن به محمدعلیشاه نوشته است :

« روزبعد دونفر باغبان یکی سید احمد دیگری احمد نام از دراندرون

وزیر مخصوص خواسته‌اند خاکروبه‌ها را حمل کنند . بیل را که به خاکروبه‌ها فرو میکنند یك مرتبه صدای مهیبی آمده ، نارنجکی ترکیده ، هردو را قطعه‌قطعه میکند ، بعد تجسس کرده یکی دیگر هم پیدا کرده میبرند به نظمیه و از آن جا پیش شاه»[۳۰]

روانشاد سیداحمد کسروی تبریزی بقیه‌ی ماجرا را به شرح زیر نوشته است:

« شهربانی از همان روز آدینه به جستجو پرداخته بود. خانه‌یی که نارنجکها از آن‌جا انداخته شده‌بود درش را بسته‌یافتند، وچون چند روز بیوسیدند وکسی به آن جا نیامد، خودشان دررا بازکرده به درون رفتند ودرآن جا برخی افزار نارنجك سازی با یك ریش ساختگی به دست آوردند[۳۱] . دو سه روز دیگر چهار تن از آذربایجانیان را که با گاری به سفر میرفتند ، از عبدالعظیم به تهران آوردند ، و درشهربانی بند کرده به بازپرسی پرداختند . سه تن ازآنان به نامهای : مشهدی محمد ، مشهدی عبدالله و اکبر از مردم اسکو ، و یکی به نام زینال از مردم قره داغ میبود . شهربانی اینان را کنندگان‌آن کارمیشمرد. ولی‌آنان چیزی به‌گردن نمیگرفتند. ازآن سوی چون انجمنهای تهران پافشاری مینمودند که بازپرسی آشکار باشد و سختگیری درمیان نباشد ، ناگزیرنتیجه‌یی به دست نیامد[۳۲] ، وپس ازچند روزی هرچهارتن رهاگردیدند»[۳۳].

ولی داستان به همین جا خاتمه نیافت. غول استبدادکه زخمی شده بودکینه میجست :

« در نیمه دوم فروردین باردیگرهیاهویی برخاسته ، کشاکش درمیان دربار و انجمنها برپاگردید . محمدعلی میرزا از پیشآمد بمب سخت دل آزرده میبود و به شهربانی سخت گرفته ، پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، و شهربانی به همان دستآویز شبانه سرباز وپلیس به خانه‌های این و آن میفرستاد و دستگیر میکرد و به بازپرسی میکشید[۳۴]. این داستان همچنان پیش میرفت تا شب چهارشنبه نوزدهم فروردین (۶ ربیع الاولی) هنگام نیمشب به خانه‌ی چهار تن ازکارکنان چراغ گاز : « حیدرخان عمواوغلی »، « میراسماعیل قفقازی » ، « ضیاءالسلطان چراغ برقی » و « مدیرالصنایع » یعنی « میرزا موسی زرگر » ریختند و با دژ رفتاری هرچهار تن را گرفتند و به شهربانی برده به زنجیر کشیدند . فردا نیز هرچهار تن را به کاخ گلستان (نشیمن محمد علی میرزا) بردند که درآن جا به بازپرسی پردازند[۳۵].

ابن آگاهی چون پراکنده گـردید ، انجمنهای تهران بـار دیگر به جنب و جوش آمدند ، و به عنوان آن که چند « اصل » از قـانون اساسی شکسته شد ـ زیرا به خانه‌ی مردم ریخته وآن‌گاه درکاخ گلستان به بازپرسی پرداخته بودند ـ زبان به ایراد و رنجیدگی گشادند . فـردا پنجشنبه شورش بـزلگتر گردیده ، انجمنها بـاز درمدرسه‌ی سپهسالارگرد آمدند و به مجلس « لایحه » فرستادند . چنین پیداست که همدستان « حیدر عمواوغلی » یا بهتر گویم کارکنان کمیته‌ی [فرقه‌ی اجتماعیون عامیون] باکو درتهران ، دست درکـار میداشتند و میخواستند که نگذارند بازپرسی و جستجو پیش رود و پرده از روی کار بیفتد . هرچه هست ، مجلس، وزیران را به نشست خواسته چگونگی را پرسید. وزیران ناآگاهی نمودند . و دانسته شدکه شاه یکسره دستخط به حکمران تهران نوشته و او دستور به شهربانی داده ، بی‌آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد . مجلس این را ایراد دیگری گرفت .

به هرحال روزآدینه بیست ویکم فروردین (۸ ربیع‌الاولی) دستگیران را ازکاخ گلستان به عدلیه آوردند ، و در این جا با بودن نمایندگانی ازمجلس و توده‌ی مردم ، بازپرسیها نمودند . چون آزادیخواهان همچنان شور و خروش میکردند ، برگزیدگـانی از سوی مجلس بـا وزیران نشسته چنین نهادند که حکمران تهران ورییس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند هر دودرعدلیه دنبال‌کرده شوند وکیفرقانونی یابند .

ولی ، محمد علی میرزا بـه این نهش سرفـرود نیاورده بـا وزیران درشتی نمود وچنین گفت: « من خودم با مجلس به‌کنار خواهم آمد » . وزیران از این پرخاش و درشتی از کارکناره جویی کردند ودرخانه‌های خود نشستند . این بود باردیگرکار شورش وجوشش بالا گرفت. انجمنها در مدرسه‌ی سپهسالار داد هیاهو وسخنپردازی میدادند. گاهی خروشیده ، گاهی مینالیدند . درمجلس پیاپی گفتگوکرده میشد. چندتن هم به نزدشاه رفته باخود اوبه سخن پرداختند. شاه میگفت : اکنون کـه « ملت » نمیخـواهد کسانی را کـه آهنگ کشتن من میداشتند دنبال کنم من نیز چشم میپوشم . و پیداست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت.

یك هفته بدینسان میگذشت ، و چون از بـازپرسیهای آن چند تن که همچنان پیش میرفت نتیجه‌یی به‌دست نیامد وچنین دانسته شدکه بیگناه بوده‌اند، از این روخشم شاه کمی فرو نشست و چون وزیـران پـا فشاری میکردنـد که خواهشهای مردم پذیرفته شود و بی این به‌کاری نمیپرداختند ، محمد علی میرزا

خواه ناخواه دستور داد که حیدر عمواوغلی ودیگران را [روز جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی] رها کردند ، و به خواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رییس شهربانی را به عدلیه آورده ، به گناه قانون شکنی کیفر دهند . چند روزی هم برسرآوردن آن دوتن به عدلیه وبازپرسیشان گفتگوها ونمایشها میرفت وخروشها ازانجمنها دیده میشد. تا آن نیزانجام گرفت»[۳۶].

رأی دادگاهی که حیدرخان عمواوغلی ودیگر گرفتار شدگان را تبرئه کرد به شرح زیر است :

«چون‌درمسأله‌ی احتراق بمب، «حیدر» نام که‌ازاجزای‌کارخانه‌ی‌چراغ برق است به جناب « امیرمعظم » حکمران سابق دارالخلافه را پرتی داده بودکه ساختن آلات و ادوات بمب ازطرف « حیدرخان » و « میراسمعیل» که ازاجزای چراغ برق هستند و « ضیاءالسلطان » بوده است ، و نیز مدعی بود که آهنهای لوزی که از نارنجك بیرون آمده ، « میرزاآقا» که یکی از اجزای چراغ برق است ساخته و « غلامحسین » حامل‌آن بود و به خانه‌ی شخص ارمنی برده است ، این را پرت و « حیدر » را « امیر معظم » بـه نظمیه میفرستد ونظمیه بر حسب تکلیف « غلامحسین » و « میرزاآقا » را دستگیر مینماید . پس ازیکی دومجلس استنطاق در نظمیه ، به تـاریخ سیم ربیع الاول ، هر سه جلب به عدلیه‌ی عظمی شدند .

یك مجلس « میرزاآقا » و دوسه مجلس « غلامحسین » اقرار به صدق قول « حیدر » نمودند و چندین نفر رابرای شهادت برصدق اطلاعات خـودشان اسم بردند و محکمه آنها را حاضر نمود و جـدا جـدا از ایشان استنطاق کرد و آنها برضد اقوال « میرزاآقا » و غلامحسین » شهادت دادند . و قریب به این مضمون گفتند که : « حیدر » نزد ما آمده و به ماهـا گفته است کـه چون از صدمات « حیدرخان » و « میرزا اسمعیل » درکارخانه ما همواره گرفتاریم باید کاری کرد که اینها را ازکارخانه طرد نمود و حالیه برای این کار اسبابی فراهم آمده . یك کسی است پیدا شده دویست تومان میدهد که بگویم : « حیدرخان » درکارخانه این نارنجك را ساخته. اگرشما هم با من همقول شوید برای شما هر یك انعام وخلعت خواهم گرفت».

« میرزا آقا » و « غلامحسین » پس از آن‌که تکذیب اقـوال خودشان را از شاهدین شنیدند ، اظهار داشتند که : « حیدر » به ما وعده‌ی انعام و خلعت فوق‌العاده نموده و به ما آموخته بود » . «میرزاآقا» اظهارداشت‌که: «آن ادوات

محترقه را «حیدر» به من داد ودستورالعمل داد که بگویم «حیدرخـان» اینها را به من داده است ومن آهنهای لوزی را برای اوبریده‌ام و «غلامحسین» هم شاهد است ووعده‌ی سی تومان هم به من نموده بود . پس از آن که من آن اسبابها را از «حیدر» گرفته وبه خانه‌ام بردم ، چـون دیدم این اسباب را « حیدر» نشان میدهد واز خانه‌ی من بیرون میآورند موجب گرفتاری من خواهد شد ، نـاچار شده عباراتی که « حیدر» بـه من آمـوخته بود در نظمیه و عدلیه گفتم » و این مطلب را با حضور حیدرثابت نمود و«غلامحسین » هم اظهار داشت که: « حیدر» به من وعده‌ی پول و تهدید قتل نموده و « هژبرالسلطنه » هم درنظمیه مـراکتك زیادی زد که تلقینات «حیدر» را بگویم » . و هردو اقـرارکردند که آنچه ما درباب تهمت به «حیدرخان » و«میراسمعیل» و«ضیاءالسلطان» گفته‌ایم به موجب تلقین «حیدر» وتطمیع وتهدید او وکشیده‌های «هژبرالسلطنه » بوده است . ابداً صورت خارجی ندارد ودامان مشارالیهم ازلوث این تهمت منزه است.

چون اقرارات ثانوی آنها مطابق با تحقیقات محکمه و اقرارشاهدین و اختلافات اقوال «حیدر» بود ، لهذا عدم تقصیر «غلامحسین » و « میرزاآقا » درمحکمه‌ی جزا ثابت و برای آن دروغی‌که اول گفته بودند قریب به چهل روز است که محبوس میباشند وبیش از این مدت حبس محکمه مجازاتی برای‌آن دو نفر ندانسته وحکم براستخلاص آنها مینماید .

اگر «حیدرخان » و« میراسمعیل » [و«ضیاءالسلطان »؟] هم به‌عنوان همین مطلب وشهادت و نمایندگی «حیدر» و«میرزاآقا» و « غلامحسین » گرفتار شده‌اند، چیزی برآنها وارد نخواهد بود.

فی‌تاریخ۱۲ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ . محل امضای اعضای محکمه‌ی‌جزا:

« معاون حضرت » ، «قاضی» ، «صدرالاشراف» ، «صدق‌الملك»

محل مهرمحکمه‌ی جزا»[۳۷]

روانشاد سید احمدکسروی تبریزی، در باره‌ی این کوشش حیدرخان عمو-اوغلی مینویسد :

« آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشه‌ی این کـار را «حیدرعمواوغلی» کشیده و بمب را نیز اوساخته بوده و بمب اندازان همان چهار تن [: مشهدی محمد معروف به مشهدی محمد عمواوغلی ، عضو هیأت رئیسه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عـامیون ایران دربـاکو ، مشهدی عبدالله ، اکبر و زینال] بوده‌اند و هما:ا اینان را به تهران کمیته‌ی [فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایـران

در] باکوفرستاده بوده است.

این نمونه‌ی دیگری از این کارهای «حیدر عمواوغلی» است ومیرساند که او یك شورشخواه [: انقلابی] راست و شایانی میبوده و به کـارهای بزرگ میکوشیده . پس ازکشتن اتابك این دومین شاهکار او میبود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه‌های بزرگی را درپی داشتی . این بمب اگـر محمد علی میرزا را از میان برده بودی ، جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگـری به خود گرفتی »[۳۸] .

۱. محمد علیشاه از حاج امامجمعه‌ی خویی پرسیده بود: «شمارا به‌خدا بگویید بدانم این فقره(ی مجلس شورای ملی وانتخابی‌بودن وکلا) حرام است یا خیر؟».
نگاه کنید به: ناظم الاسلام کرمانی، میرزا محمد ، تاریخ بیداری ایرانیان ، صفحه‌ی ۵۴۶.

۲. اشاره به‌اسباب بازیهایی است که ناصرالدین‌شاه ومظفرالدین‌شاه درسفرهای خود به‌فرنگ خریده بودند.

۳. اشاره به‌کشته شدن ناصرالدین شاه به‌تیر میرزا رضای کرمانی و اتابك به تیر عباس‌آقای تبریزی است.

۴. قرآن: سوره‌ی الحجرات، آیه‌ی ۱۴.

۵. قرآن: سوره‌ی الفتح، آیه‌ی ۱۱.

۶. قرآن: سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی۴.

۷. روح‌القدس: «نطق غیبی یا اشاره‌ی لاریبی».
کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۴۸۴-۴۸۷.

۸. مساوات شیرازی، سید محمد رضا: «اعلان فرقه‌ی اجتماعیون‌عامیون ایران».

۹. برای‌آگاهی بیشتر ازمؤسسین، سازمان واعضای جامع‌آدمیت، رجوع کنید به:
آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی‌نهضت مشروطیت، فصل‌پنجم.
رایین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد اول، فصل سیزدهم.
کتیرایی، محمود: فراماسونری درایران، صفحه‌های ۸۳-۹۵.

۱۰. آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی۲۰۶.
گرچه مؤسسین جامع آدمیت از جرگه‌ی پیروان ملکمخان برخاستند، لکن ملکمخان - بدان‌سان که‌آزادیخواهان مشروطه‌معتقد بودند - هیچگونه‌ارتباطی‌با جامع‌آدمیت نداشت. درهمان گرماگرم انقلاب مشروطه، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا (دخو) نوشت:
«یك فراموشخانه درست کرده‌اند. مردم‌را میبرند آنجا برای اینکه‌همه‌ی وزیرها باید از نوکرهای شخصی وزیرداخله [: امین‌لسلطان اتابك‌اعظم] باشند».
«توفقط گفتی که ملکم روزنامه‌های قانون‌را برای زینت کتابخانه‌ی‌خودش ننوشته که حالا پیغام بدهدکه [آنها را مجدداً]چاپ نکنید.
توفقط گفتی که روح‌آن بیچاره [: ملکم‌خان] هم از فراموشخانه‌ی تهران خبرندارد وبعد ازچهل سال اطلاع کامل ازتو و بیرون مخدومی حالا دیگر گول زر ورق را نمیخورد».
نگاه‌کنید به: دهخدا (دخو)، میرزا علی‌اکبر: چرند وپرند.

۱۱. آدمیت ، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت ، صفحه‌ی۲۵۳.

۱۲. درضمن اسنادونامه‌های فرخ‌خان امین‌الدوله، نامه‌یی است ازمیرزاآقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه به‌فرخ خان امین‌الدوله‌که متن‌آن به‌شرح زیراست:

«برادر مکرما شنیدم عالیجاه میرزاحسین منشی سفارت‌کبری به‌مراقبت شما کتابی ازتفصیل سیاحت سفارت واوضاع اروپا نوشته، میخواهد درتبریزچاپ نماید. لازم آمد برای استحضار شما بنویسم: البته دانستید که فرزند مکرم سیف‌الملك هم در اوقات سفارت خود این‌طورکتابی نوشته میخواست چاپ‌بکند. به‌جهت این‌که برای مردم فرق اوضاع اروپا با اوضاع ایران درست معلوم‌نشود راضی نشدم چاپ بزنند. شماهم البته نخواهیدگذاشت عالیجاه میرزا حسین‌این کتاب راباسمه‌نماید که به‌همه‌جا منتشرشود وبرای مردم درست‌آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شودکه مصلحت نیست. انشاءالله وقت آمدن آن کتاب را عالیجاه مشارالیه خواهدآورد. یقین ازروی حقیقت نوشته است. شماهم‌که از طرزخدمت ومراقبت وصداقت اوراضی‌هستید وهمیشه اظهار رضامندی‌کرده‌اید باعث‌خشنودی من‌گشته. درخصوص این‌کتاب‌که اوزحمت‌کشیده، کتاب اوهم مثل‌کتاب‌فرزندی سیف‌الملك مخصوص عرض حضور اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه‌گشته‌مورد التفات خواهدشد. فی‌غره‌ی‌محرم ۱۲۷۵».

منظوراز تألیف میرزاحسین، کتاب‌مخزن‌الوقایع ـ شرح‌سفارت‌فرخ خان‌امین‌الدوله به‌اروپا ـ میباشد ومنظور ازتألیف سیف‌الملك، کتابی است که میرزا حبیب‌الله افشار قزوینی هنگام سفارت سیف‌الملك (عباسقلی خان) در سال ۱۲۷۱ هجری قمری به‌پترزبورگ ـ برای تعزیت وفات نیکلا امپراطور روس ـ نوشته است. مخزن الوقایع چاپ شده است وازسفرنامه‌ی سیف‌الملك نیزنسخه‌یی درکتابخانه‌ی ملی‌تهران به‌شماره‌ی ۱۷۸۷ موجوداست. نگاه‌کنید به: سرابی، حسین‌بن عبدالله: مخزن‌الوقایع، صفحه‌ی ۲۶ وتصویر ۳۶.

محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله) مینویسد:

«دیشب سرشام (ناصرالدین شاه) فرمودند حکیم سواره‌ی علاء الدوله فرانسه میداند. من خواستم تمجیدی کنم، عرض کردم: در سلطنت فتحعلیشاه کاغذی ناپلئون اول به‌فتحعلیشاه نوشته بود در مسأله‌ی مهمی وکسی‌نبود ترجمه کند. همان طور سربسته پس فرستاده شد. حالا چهار پنج هزار نفر در تهران فرانسه‌دان هستند.

بندگان همایون دستی به سبیل مبارك کشیدند و فرمودند: آن وقت بهتراز حالا بود. هنوز چشم‌وگوش مردم این طور بازنشده بود».

نگاه‌کنید به: اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (صنیع‌الدوله): روزنامه‌ی خاطرات‌اعتمادالسلطنه، صفحه‌ی ۵۹۷.

وقتی یکی ازایرانیان بخت برگشته باهزینه‌ی شخصی وباهزاران مرارت وسختی به لندن رفت، محمد علیخان علاءالسلطنه، به تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۱۳، تلگراف رمز ذیل را به تهران زد:

«آقا حسن، پسرمرحوم‌آقا رجب به لندن آمده، میگوید برای معالجه

آمده است».

وناصرالدین‌شاه پس از ملاحظه‌ی این تلگراف، به‌امین‌السلطان نوشت:

«آقاحسن بی‌اجازه رفته است. نمیدانم از شما اجازه گرفته است یا نه؛ درهرصورت اورا باید زودتربه‌ایران مراجعت بدهند. خیلی خیلی بداست [که] پای ایرانی این‌جورها به‌فرنگستان باز بشود. اگرجلوگیری نشود، بعد از این البته ده هزار ده‌هزار به‌فرنگستان برای دیدن‌کردن خواهند رفت وخیلی‌خیلی اثربد خواهد داشت».

اصل تلگراف رمزعلاءالسلطنه ودستخط ناصرالدین شاه دربایگانی‌راکد وزارت امورخارجه‌ی ایران ضبط است. نگاه‌کنید به:

تیموری، ابراهیم: عصر بی‌خبری یا تاریخ ...، صفحه‌های ۶ـ۷.

ناظم الاسلام کرمانی، از قول ادیب بهبهانی، در مورد کسانی که در زمان حکومت ناصرالدین شاه‌کوشش در راه بیداری مردم میکردند، نوشته است:

«میرزا ملکم‌خان خواست‌که شروع به‌این‌کارکند،اورا به‌جایی‌انداختند که دیگرروی وطنش‌را ندید. امین‌الدوله [را] باآن‌کمال و زیرکی و ان‌قدرت، دیدیدکه درگوشه‌ی دهی غصه مرگ شد. مگر مدیر روزنامه‌ی پرورش میرزا علی محمدخان‌را درخاطر نداریدکه‌چگونه درغربت‌جان داد؟ مرحوم سیدجمال‌الدین اسد آبادی را به همین قصد از زاویه‌ی مقدسه‌ی حضرت عبدالعظیم، با آن حال فظیع و بی‌احترامی اخراج وتبعید و بالاخره مسمومش نمودند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی ومیرزاحسنخان خبیرالملک‌را درخاطر داریدکه در تبریزسرازتن جداکردند. میرزا محمدعلی‌خان نوه‌ی مؤتمن لشکررابرای‌همین گناه ازبام خانه‌اش به‌زیرانداخته واورا شهیدکردند... حاج‌میرزا احمدکرمانی را دیدیدکه درانبار شاهی جان داد. حاج سیاح‌راکه به‌خوبی یاد دارید چندماه در زیر زنجیر وکند محبوس داشتند. مرحوم مستشارالدوله‌راکه شنیدیدچگونه حبس و اموالش‌را غارت کردند. آقا میرزا سیدحسن برادر مؤیدالاسلام مدیر روزنامه‌ی حبل‌المتین راکه همین ایام‌دوسال حبس‌کردند، برای این‌که‌برادرش بیدارکننده‌ی ایرانیان وخدمت‌کننده‌ی به‌اسلام است. آقا شیخ یحیی‌کاشانی را دیدیدکه چگونه اورابه‌محبس اردبیل انداختند. میرزا علی‌آقا مدیر روزنامه‌ی مظفری را دربوشهربه‌گناه روزنامه نویسی‌چه‌بلاها به‌سرش‌درآوردند وچه‌صدمه‌ها بروی زدندکه هنوزگرفتار واسیرآن صدمات است. مدیرروزنامه‌ی کمال رامگر در تبریز به‌چوب‌نبستند؟ مگرانبار شاهی واین چاههای ارگ نیست که هزاران محبوس ومظلوم درآنها جان دادند؟».

نگاه‌کنیدبه: ناظم‌الاسلام‌کرمانی، میرزا احمد، تاریخ‌بیداری‌ایرانیان، جلداول، صفحه‌ی ۴۱.

ابوالحسن‌بزرگ‌امید، نوه‌ی‌دختری‌مخبرالدوله وزیرعلوم دوره‌ی ناصرالدین شاه مینویسد:

«(برای دارالفنون) یک لابراتوار از اروپا خواسته بودند. به‌انزلی

رسید و بایستی به‌تهران حمل‌شود. مخبرالدوله وزیر علوم برات مخارج حمل را برده بود به‌صحه‌ی همایونی برساند. شاه صحه گذاشت، ولی به‌مخبرالدوله‌خطاب کرده بود که این اشیاء را باید در انبار گذاشته مورد عملیات قرار ندهند و تأکیدکرده بود که من راضی نیستم یك نفرشاگرد تحصیل‌کرده از مدرسه خارج شود. ازمدرسه فقط اسمی میخواهم که در سالنامه ذکرشود».

نگاه کنید به: بزرگ‌امید، ابوالحسن: ازماست که برماست، صفحه‌ی ۳۰.

ازاین‌گونه اسناد وشاهدها، درکتب واسناد تاریخی دوران‌قاجاربسیار به‌هم‌میرسد.

۱۳. کتاب «یك‌کلمه» را آن‌قدر برسرمؤلفش، میرزا یوسفخان مستشارالدوله کوفتند که براثرعوارض‌آن چشمانش‌آب‌آورد. نگاه‌کنید به:

آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی۱۹۷.

۱۴. میرزا عباسقلی درباره‌ی‌علت‌گرفتاریش، درخاطرات خود، مینویسد:

« دستگیری و تعرض بر من هیچ برهانی نداشت مگر عناد و خصومت صنیع‌الدوله. خصومت مشارالیه بامن برای این بود که سعدالدوله را چون آن وقت درحزب‌آدمیت بود اغلب‌تمجید میکردم وازبیحالی صنیع‌الدوله در ریاست مجلس مقدس‌دارالشورا حمایتی نداشتم. همین مسأله، فقط، اسباب شدکه درموقع تهمت رقعه‌یی بدون مشاوره با وکلا به‌میل خود به‌مهر مجلس به وزیر مخصوص که حاکم دارالخلافه [تهران] بود نوشت که فلانی محل ظن قتل اتابك است. خلاصه‌چهارشب بدون استنطاق محبوس بودم».

نگاه‌کنیدبه: آدمیت، فریدون: فکرآزادی‌ومقدمه‌ی‌نهضت‌مشروطیت، صفحه‌ی۲۷۳.

آنچه دربالا، درباره‌ی علت‌گرفتاری میرزاعباسقلی نقل‌شد، نظرخود وی‌است. و حال‌آن که شواهد تاریخی علت دیگری را نشان میدهد و آن خصومت شدید و آشکار یحیی میرزا با میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابك اعظم است. یحیی میرزا گرچه خود از اعضای هیأت دوازده‌نفری جامع‌آدمیت بودکه سوگند وتعهد میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان را پذیرفته و اورا وارد جرگه‌ی اعضای جامع آدمیت کرده بودند (نگاه‌کنید به : آدمیت ، فریدون : فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی ۲۶۶ ــ ۲۶۷) با این وصف از بدگویی ودشمنی با میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان کوتاهی نمیکرد. چنانکه روزیکشنبه ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هجری قمری در حیاط بهارستان برعلیه اتابك نطق میکرده است. (نگاه‌کنید به‌بخش «۸» در همین‌کتاب). ازآنجاکه یحیی‌میرزایکی از اعضای شناخته شده و مشهورجامع‌آدمیت بود ودردومین رکن‌سازمانی جامع‌آدمیت ــ هیأت دوازده‌نفری امنای‌جامع آدمیت ــ عضویت داشت وبدخواهی وکینه‌ی وی نسبت به اتابك‌مشهودعام وخاص بود وباز از آنجا که سخنان و مشی سیاسی یحیی میرزا ازنظرات جامع آدمیت تلقی موشد، وچون جامع آدمیت تحت ریاست میرزا عباسقلی بود، از این رو هنگامی‌که اتابك‌کشته شد، بسیاری کسان متوجه ، یحیی میرزا← جامع آدمیت← میرزا عباسقلی گردیدند و به همین علت بود که صنیع‌الدوله ـ رئیس مجلس ــ دستگیری میرزاعباسقلی را ـ به وزیر مخصوص حاکم تهران ـ اخطارکرد.

خصومت ودشمنی یحیی میرزا با اتابك تابدان حدبودکه پس ازکشته‌شدن اتابك، عده‌یی ـ چنانکه گذشت ـ عقیده‌مند شدند ـ البته از روی خامی ـ که قاتل اتابك یحیی میرزا بوده است. یحیی میرزا، پس ازکشته شدن اتابك نیز برعلیه اونطق میکرد وخطابه‌میخواند. میرزا ابراهیم خان عون الممالك مینویسد :

«عصر روز ۲۵ رجب [: چهار روز پس از کشته شدن اتابك] به‌انجمن آذربایجان رفتیم. ملك‌المتکلمین نطق‌کرد. تقریباً دوهزار[نفر] جمعیت‌بود... بعد یحیی میرزا نطق‌کردکه هیجانی برپاشد»[۱].

نگاه‌کنید به:

آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت‌مشروطیت، صفحه‌های ۲۷۲ـ۲۷۳.

میرزا عباسقلی هنگام توقیف، درنامه‌یی ازنظمیه به‌صنیع‌الدوله، نوشته است:

«به‌دلایل منوره میتوانم بگویم این‌مرد [:امین‌السلطان] بعد ازمراجعت ازمسافرت اخیرخود ترقی‌طلب[!] و خیرخواه عموم[!] ومشروطه‌آیین[!] و ملت دوست[!] وحامی دارالشورای ملی[!] بوده است. چنانچه آن مرد به‌قانون اسلام برای همه قسم شرعی یادکرده بودکه تمام قوای خـود را صرف آسایش اقوام ایرانی وترقی ایران بنماید [مگرمحمدعلیشاه هـم همین قسمهای شرعی‌را یاد نکرده بود؟] وگناهان سابقه‌ی خود را دربقیه‌ی‌عمر به‌نمایش پسندیده به‌تمام‌دنیا نشان بدهد[؟]. لهذا به‌این دلایل‌که درانظار وزراء و وکلای دارالشورا وجمعی از منتخبین آدمیان [: دوازده نفری که اتابك را به‌جرگه‌ی جامع آدمیت سوق دادند] مشهود وآشکار است [که] معصوم [لابدمعصوم پانزدهم!] وتائب [ازهمان نوع‌گرگی‌آن!] بوده است».

نگاه‌کنیدبه: آدمیت، فریدون:فکرآزادی‌ومقدمه‌ی‌نهضت‌مشروطیت،صفحه‌ی۲۷۴.

نکته‌ی جالب توجهی‌که ذکرآن لازم مینماید این است‌که جامع‌آدمیت میرزاعلی اصغرخان اتابك را به‌جمع خود پذیرفته و حتی پس از کشته شدن او نیز در برائت وی لایحه مینویسد، لکن با تمام این احوال یحیی میرزا، یکی از امنای دوازده‌گانه‌ی جامع آدمیت‌که خود میرزا علی‌اصغرخان اتابك‌را «غسل تعمید!» داده است برعلیه‌وی چه‌هنگام زنده بودن و چه پس ازمرگش نطق میکند وخطابه مینویسد. فاعتبروایا اولی الابصار!.

۱۵. آدمیت، فریدون، فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی ۲۷۷.

۱۶. آدمیت، فریدون: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۵۳.

۱۷. رایین، اسماعیل: فراموشخانه وفراماسونری درایران، جلداول، صفحه‌ی۶۷۸.

۱۸. آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی ۲۷۷.

۱۹. آدمیت، فریدون: همان‌مأخذ، همان‌صفحه.

۲۰. محمدعلیشاه، در آخرین روز مـاه رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری رسماً به‌عضویت جامع‌آدمیت درآمد وبا پرداخت پول هزار مثقال طلا، آدم شد!. نگاه‌کنید به:

آدمیت ، فریدون: فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت ، صفحه‌های ۲۸۰ ـ ۲۸۳

. رایین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد اول، صفحه‌های ۶۶۸ ـ ۶۷۳.

۲۱. رایین، اسماعیل: فراموشخانه وفراماسونری درایران، جلد اول، صفحه‌ی ۶۷۳.

«۲۷۳» که‌درانتهای نامه‌آمده است، ارزش عددی «عباسقلی» به‌حروف ابجداست.

لازمه‌ی حمایت وپشتیبانی ازمحمدعلیشاه (دشمن بی‌امان مشروطه)، خصومت‌وکینه ورزی باآزادیخواهان ومشروطه طلبان واقعی و احرار پاکباخته بود. میرزا عباسقلی این را میدانست وچنان نیزمیکرد. میرزا عباسقلی دریکی ازجلسات جامع‌آدمیت گفته بود:

«ما اعلانات ژلاتینی‌نشرمیکنیم. آدمها [: اعضای جامع‌آدمیت]میخوانند. مثلا مینویسیم صنیع‌الدوله هواخواه روس[است]. حاجی سیدنصرالله [تقوی] پول گرفته است [از چه کسی؟]. مستشارالدوله هواخواه شاه است [!] و کذا سایر مشروطه‌خواهان را. همین‌که دماغ‌آنها سوخت دیگربه‌مقصود رسیده ونفاق‌میان آنها [: مشروطه خواهان] افتاده».

نگاه کنید به:

ناظم الاسلام‌کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، صفحه‌ی۴۲۵.

محیط طباطبایی، محمد: «درمیان حق وباطل».

نکته‌ی‌جالب توجه‌آنست که‌میرزاعباسقلی میدانست‌که محمدعلیشاه منفورملت‌است واز این‌رو برای لکه‌دار کردن مشروطه خواهان میخواهد آنهـا را هواخواه محمد علیشاه بنمایاند وآن وقت خودش درحمایت محمدعلیشاه اعلامیه صادر میکند!.

۲۲. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه های۴۶۲ ـ ۴۶۴.

۲۳. حق عضویت جامع‌آدمیت، ده تومان بود. نگاه کنیدبه:

آدمیت، فریدون: فکرآزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت، صفحه‌ی۲۲۲.

رایین،اسماعیل،فراموشخانه‌وفراماسونری‌درایران،جلداول،صفحه‌ی۶۳۹.

۲۴. قرآن: سوره‌ی الانفال، آیه‌ی۶۳.

۲۵. منظور، شیخ‌فضل‌الله نوری است.

۲۶. منظور، سیدعلی‌آقا یزدی است. درباره‌ی فتنه‌ی وی، نگاه‌کنیدبه:

کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۴۸۱.

۲۷. مساوات شیرازی، سید محمدرضا: «شاه وملت».

۲۸. ملکزاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد سوم، صفحه‌ی۲۰۵.

۲۹. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های۵۴۲ـ۵۴۳.

۳۰. اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».

شرح این‌واقعه، درصفحه‌ی۳شماره‌ی ۲۴۰ روزنامه‌ی حبل‌المتین، مورخ ۲۷محرم ۱۳۲۶ (دو روز بعد از واقعه) درج‌گردیده است.

۳۱. خبروچگونگی این جستجو، در صفحه‌ی۴ شماره‌ی ۲۴۷ روزنامه‌ی حبل‌المتین، مورخ ۶ صفر۱۳۲۶ (۱۱ روز بعد از واقعه‌ی پرتاب بمب)، درج‌گردیده است.

۳۲. برای ملاحظه‌ی نمونه‌یی ازاعتراضات‌آزادیخواهان به‌بازداشت غیرقانونی‌دستگیر شدگان، نگاه‌کنید به:

قویم‌السلطنه‌ی خراسانی: «پرسش زندانیان گناه ندارد».

۳۳. کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۵۴۳.

روزنامه‌ی حبل‌المتین، شرح استنطاق و مرخصی این چهارتن را این چنین درج کرده است:

«شرح استنطاق کسانی که به‌تهمت گرفته‌شده، [و] درحضور عده‌یی از نمایندگان انجمن محترم رابطه درعدلیه [به‌طور] علنی استنطاق و مرخص شده‌اند.

اسامی نماینده‌ها از قرار ذیل است:

جناب سعدالعلماء ازطرف انجمن اتحادیه‌ی طلاب. جناب میرزا تقی‌خان نماینده‌ی انجمن حقوق. جناب آقا سیدهادی پسرجناب آقا سیدجمال. جناب میرزا جهانگیر خان نماینده‌ی انجمن آذربایجان. جناب ناظم‌الاسلام نماینده از طرف انجمن اصلاح. جناب آقا میرزا محمودخان. جناب میرزا شیخعلی. جناب آقا سید جواد. جناب معین حضور نماینده‌ی انجمن محبت. آقا سید علی‌اصغر نماینده‌ی انجمن دارالمرز. جناب آقا میرزا سید محمد نماینده‌ی انجمن لاریجان. جناب آقا میرزا سیداحمدخان.

صورت استنطاق روز سه‌شنبه هفتم [صفر ۱۳۲۶] درعدلیه:

سوآل شد ازمشهدی محمد: کجایی هستید؟

جواب: اهل‌اسکو، ساکن تبریز.

سوآل: کدام محل مینشینید؟

جواب: درمحله‌ی احراف [: اهراب] [که] یکی ازمحلات تبریزاست.

سوآل: پسر کی هستی؟

جواب: پسر علیمحمد.

سوآل: شغل شما چیست؟

جواب: دربادکوبه وتبریز خبازهستم.

سوآل: منزل حالیه‌ی شما کجاست؟

جواب: درتبریزاست، ودرآنجا قبل ازاینکه به‌تهران بیایم خبازی داشته، هنگام‌آمدن به‌تهران دکانها را واگذار به‌شریك خود نموده.

سوآل: چند وقت است به‌تهران‌آمده‌یی؟ رفقای راهت کی بوده؟

جواب: در۲۸ شهرشوال ازتبریز بیرون‌آمده ازراه جلفا به‌بادکوبه‌رفته، مشهدی حسین برادرم درآنجا قهوه‌چی بوده، یکماه وپنج روز نزد اوبوده، بعد با مشهدی عبدالله و مشهدی زینل واکبررفیق شده، آمدیم به‌آستارا. به‌واسطه‌ی کولاك دریا، ده روز درآنجا توقف‌کرده وازدریا باکشتی‌آمدیم به‌رشت و۹ روز در رشت ماندیم وازآنجاآمدیم به‌تهران. قریب ۶ و۷ روز به محرم مانده وارد تهران شدیم.

سوآل: این سه نفر همراهانت چه کاره‌اند و کجایی هستند و شغل آنها چیست؟

جواب: مشهدی عبدالله و اکبر اسکویی میباشند. بـا من اقوام هستند، و زینل اهـل اهر قرجه داغ است. اکبر درقریه‌ی صابونچی بادکوبه دکان بقالی دارد وعبدالله درقهوه‌خانه‌های بادکوبه خوراکپزی مینمود وزینل‌هم‌شغل‌مشهدی عبدالله را دارد.

سوآل: از رشت به‌تهران با چه‌آمدید ودرکجا منزل‌کردید؟

جواب: با درشکه‌آمدیم ودرکاروانسرای حاجی‌علی [در] سرچشمه منزل کردیم.

سوآل: چندشب درآنجا ماندید؟

جواب: ۶ شب درکاروانسرا مانده وچون به‌قصد زیارت عتبات از آنجا حرکت‌کرده بودیم ودیدیم هوا سرد است و راه‌ها هم شلوغ است، گفتیم یك ماه محرم درتهران‌میمانیم. درصدد کرایه کردن خانه برآمدیم ویك‌خانه پهلوی‌میدان حمام فراشباشی‌کرایه کردیم.

سوآل: واسطه‌ی کرایه‌کردن‌آن خانه‌کی بود؟

جواب: پینه دوزی پهلوی دکـان سنگتراشی جنب میدان گفت خانه‌یی سراغ دارم، به‌شماکرایه میدهم واز او اجاره‌کردیم.

سوآل: چندماهه اجاره‌کردید؟ به‌ماهی چند؟

جواب: یك‌ماهه اجاره‌کردیم به‌مبلغ‌ده تومان وکرایه‌ی اورا پیش‌دادیم.

سوآل: روزی‌که به‌حضرت عبدالعظیم حرکت نمودید اجاره سرآمده‌بود؟

جواب: بیست ونه‌روز درآنجا نشسته بودیم.

سوآل: دراین ۲۹ روزه[که] در تهران بودید چه میکردید؟

جواب: چهار پنج مرتبه به حضرت عبدالعظیم رفتم باقی روزها به‌روضه میرفتم. عصرها جلومجلس‌گردش میرفتم.

سوآل: درتهران هیچ‌باکسی دوستی داشتید؟ یا به منزل کسی‌میرفتید، شب یا روز؟

جواب: دوست وآشناکسی‌را نداشتیم، به‌غیر ازیك نفر اسکویی [که] در کاروانسرای نظام‌الملك‌است. نزد او میرفتم ولی‌شام [یا] ناهار به‌جایی‌نمیرفتم.

سوآل آن روزی کـه اتفـاق نارنجك افتاد کجا بودید؟ روز جمعه ۲۵ [محرم ۱۳۲۶].؟

جواب: صبح به‌اتفاق رفقا از شهر حرکت کرده بـا ماشین [: راه‌آهن] رفتیم به‌حضرت عبدالعظیم. ناهار در آنجا خورده، زیارت نموده، دو ساعت [و] نیم به‌غروب مانده [دربازگشت به‌تهران] ازماشین پیاده شدیم. من وزینل چون توتونمان تمام شده بود به‌طرف بازار رفتیم ومشهدی عبدالله واکبر پیاده رفتند به‌سمت منزل.

سوآل: شما ازکدام راه به‌بازار رفته، چه‌کردید؟

جواب: در دم گارد ماشین رفتم به‌راسته بازار، توتون خریده، از راسته

بازار همه‌جا آمدیم تا کنار بازار لب‌خندق. از آنجا رفتیم به‌طرف محله‌ی یهودیها و از آن طرف رفتیم سرچشمه به‌منزلمان. وقتیکه رسیدیم به‌منزل مشهدی عبدالله واکبرسماور [را] حاضر کرده بودند، ولی مضطرب بودند. پرسیدیم شما را چه میشود؟ گفتند پینه‌دوز [که] چهارشنبه نام دارد آمده میگوید به‌شاه گلوله انداخته‌اند.

سوآل: مگرشما دربین راه نشنیده بودید؟ اسم پینه‌دوزچیست؟

جواب: اسم پینه‌دوز چهارشنبه است. چون ما فارسی نمیدانیم و ازکسی‌هم سوآل نکردیم، ولی دیدیم شهرشلوغ است و [مردم] مضطرب هستند.

سوآل: این‌خبررا [که] شنیدید بعد چه کردید؟

[جواب]: چایی خورده ازمنزل بیرون نرفتیم مگرازجهت گرفتن نان و لوازم. شب شام خورده خوابیدیم. صبح که بیرون رفتیم صدای مهیبی شنیدیم. رفتیم طرف مجلس. دیدیم دوجنازه آوردند درب مجلس. گفتند اینها از ضرب نارنجك مرده‌اند ودیروز به‌شاه نارنجك زده‌اند.

سوآل: چند روز بعد از این واقعه به خیال حرکت به‌کربلا افتادید؟ چه شد [که] به‌این عجله حرکت کردید؟

جواب: چون خانه‌را یکماهه اجاره‌کرده بودیم ومدت او به‌سرآمده‌بود و هواهاهم خوب شده بود، چهار روز بعد از این واقعه رفتیم به‌گاریخانه‌ی راه قم، دلیجان‌کرایه‌کرده هرنفری سه‌تومان و دوهزار. صبح‌آن روز حرکت‌نموده، سه‌نفرحمال‌گرفته اسبابهامان‌راجمع نموده ازراه‌میدان توپخانه رفتیم‌به‌گاریخانه که واقع است درخیابان مریضخانه. به قدر یك ساعت معطل شدیم ویك‌آخوندی که به‌قم میرفت گفت امروز ساعت خوب نیست «تحت‌شو است» یعنی تحت‌الشعاع است، بروز نمیآیم. ماگوش به حرف او نداده دردلیجان نشسته حرکت‌کردیم. ازمیدان توپخانه به‌خیابان چراغ‌گاز و از آنجا به‌دروازه‌ی حضرت عبدالعظیم. تقریباً دوساعت از روز گذشته از شهرخارج شدیم. به‌حضرت عبدالعظیم رسیدیم. درب قهوه‌خانه ایستاده چای بخوریم، یك سیاهی‌که لباس نظمیه در برداشت با درشکه رسید. به‌سورچی‌گفت حرکت نکن، به ما هم‌گفت در نظمیه از دست شما عارض شده‌اند، باید مراجعت به‌شهرکنید. مشهدی عبدالله و اکبر را با دلیجان واسبابها گذاشتیم وآن سیاه هم‌نزدآنها ماند. من وزینل به‌ماشین‌سوار شده‌آمدیم به‌شهرکه‌کاغذ ازنظمیه آورده تا سیاه ازما ممانعت نکند و ضمناً هم بدانیم‌که عارض ما کیست. به‌شهر آمدیم و پیاده به سمت نظمیه میآمدیم، در جلو خانه‌ی آصف‌السلطنه دیدیم چند تا درشکه‌که اجزای نظمیه در آنها پر بوده میروند. قدری‌که ما ازآنهاگذشتیم، یکی مرا صداکردکه بایست. من ایستادم، دیدم رییس نظمیه با چند نفردیگرتفنگها را روی ماکشیده‌گفتند: کجا فرارمیکنی؟ گفتم: ازحضرت عبدالعظیم‌آمدیم نزد شما ببینیم عارض ماکیست؟ ما دو نفر را گرفته به‌اداره فرستاده، واسبابهای ما را با صد وسی منات روسی وچهارده‌قران

پول سفید [که] درجیب من بود وباششلول، ازمن اجزای نظمیه‌گرفته و تاکنون هشت روز است بدون جهت درحبس بوده وهستیم.

دویم استنطاق مشهدی عبدالله:

سوآل: شماکجایی هستید وشغل‌شما چیست؟

جواب: شغل [من] معدنچی و اهل اسکومیباشم وهفت سال است [که] از تبریزبه بادکوبه رفته، مشغول معدنچیگری نفت میباشم.

سوآل: چند وقت است به تهران آمده‌اید؟ به چه خیال‌این مسافرت را کرده‌اید؟

جواب: پیش از محرم [۱۳۲۶] از بادکوبه بیرون‌آمدیم. ده روزآستارا بودیم وچند روز هم‌در شهررشت. به‌خیال زیارت عتبات به‌تهران‌آمدیم، سه‌چهار روز به‌محرم مانده.

سوآل: چندنفربودیدکه از بادکوبه حرکت‌کردید ودر تهران کجا وارد شدید؟

جواب: چهارنفربودیم [که] ازبادکوبه حرکت کردیم. اسامی چهار نفر: بنده مشهدی عبدالله، اکبـر و زینل و مشهدی محمد. در روز ورود به تهران به‌کاروانسرای حاجی علی پیاده شده، سه چهار شب ماندیم.

سوآل: چه‌شدکه به‌صرافت خانه گرفتن افتادید و کی خانه از جهت شما پیدا کرد؟

جواب: خودمان در تفحص برآمده وازشخص پینه دوزکـه چهارشنبه نام داشت ودکانش جنب دکان سنگتراشی میدان حمام فراشباشی است خانه اجاره کرده به‌ملاحظه‌ی یکماهه‌ی محرم‌آن خانه‌را به‌مبلغ ده تومان‌اجاره‌کرده به‌آنجا رفتیم‌که‌آن خانه جنب دکان پینه دوز واقع است.

سوآل: دراین مدت یکماه‌که درتهران بودید چه‌میکردید؟

جواب: چند مرتبه به‌حضرت عبدالعظیم رفتیم و ایام عاشورا به‌روضه و تعزیه میرفتیم، باقی ایام درخانه وگاهی عصررا درب مجلس مقدس میرفتیم.

سوآل: هر وقت به حضرت عبدالعظیم میرفتید با رفقا به اتفاق میرفتید، یا اینکه شده است [که] آنها بروند وشمانرفته باشید؟

جواب: دومرتبه با رفقا ما هم رفتیم، دومرتبه [هم] خودشان رفتند.

سوآل: آن روزی‌که این [واقعه‌ی] نارنجك اتفاق افتاد شماکجا بودید؟ چه میکردید؟

جواب: شب جمعه با رفقا قرار دادیم کـه صبح را به حضرت عبدالعظیم رویم. صبح برخاسته رفتیم به‌حضرت عبدالعظیم. عصرمراجعت‌کرده، دو نفر از رفقا بازار رفتند، من با یك نفردیگر آمدیم به‌منزل. درب منزل را باز کرده، صدایی شنیدیم، ومن‌رفتم درب مجلس مراجعت‌کرده، بعد پینه دوز مذکور خبر آورد که برای شاه تفنگ انداختند. مـن برای رفقا مضطرب شدم. تا درب

مجلس رفته‌آنها را نیافتم. یك ساعت طول کشید [تا] مشهدی محمد وزینل‌آمده.

سوآل: آنها [خبرپرتاب نارنجك به‌شاه را] شنیده بودند یا خیر؟

جواب: بله چهارشنبه‌ی پیشه دوز به‌آنها هم‌گفته بود. بعد دیگر از خانه بیرون نیامدیم تا فردا.

سوآل: چون شد [که] به‌خیال رفتن افتادید؟

جواب: چون کرایه‌ی خانه سر آمده بود، رفتیم اداره‌ی راه قم دلیجان گرفتیم [که] برویم. قرارشد فردا برویم. فردا رفتیم بلیط گرفتیم

سوآل: چه‌شد به‌این عجله به‌خیال حرکت [به] کربلا افتادید؟

جواب: چون یك‌ماه اجاره‌ی خانه سرآمده بود واگریك روز ازماه دویم میماندیم میبایستی ده تومان بدهیم. به‌این جهت رفتیم دلیجان‌کرایه‌کردیم. صبح با حمال اسبابهامان رابردیم به‌درب گاریخانه‌ی راه قم [که] برویم. یك‌آخوندی درآنجابودکه اوهم‌میخواست به‌قم برود. گفت امروز ساعت خوب نیست نروید. گفتیم ما مسافریم، بیش از این نمیتوانیم معطل شویم. چهار نفری به دلیجان نشسته، از میدان توپخانه و خیابان چراغ گاز از دروازه‌ی حضرت عبدالعظیم خارج شدیم، دو ساعت از روزگذشته بود. به‌حضرت عبدالعظیم‌که رسیدیم درب قهوه خانه دلیجان را نگاه داشته، یك سیاهی با درشکه رسید و گفت : شما را در شهر خواسته‌اند، باید مراجعت نمایید. مشهدی زینل را ما فرستادیم به‌شهر وسیاه پهلوی ما ماندکه رفقا کاغذ از نظمیه‌آورده از ما ممانعت ننمایند. به‌قدر یك ساعت‌گذشته، ده پانزده درشکه مملو از اجزای نظمیه رسیدندآنجا. مشغول وپانزده منات طلا، عبارت از ده مناتی و پنج مناتی با چهارده هزار یا شانزده هزار پول سفید از جیب ما بیرون آوردند. ما را در دلیجان نشانده آوردند به‌شهر که شما به شاه نارنجك انداخته و هشت روز است در نظمیه محبوسیم و اسبابهای ما راگرفته.

سوآل: نزد مشهدی محمد چقدر پول بود؟

جواب: دوعدد اسکناس صد مناتی روس پهلوی اوبود ویکی از آنها را خردکرده ونمیدانم چقدر از اورا خرج کرده، بقیه با آن صد منات روسی‌پهلوی اوست. تقریباً باید هفتاد هشتاد تومان باشد.

سیم استنطاق مشهدی زینل: از اهل اهر قراجه داغ، پنج شش سال به بادکوبه ازجهت کاسبی رفته درآنجا قهوه‌چی بوده، در اواخر شهر ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ با مشهدی عبدالله ومشهدی محمد و مشهدی اکبر به‌عزم زیارت کربلا از بادکوبه حرکت کرده، تمام استنطاقش مطابق بود با استنطاق مشهدی محمد الا اینکه چهار تومان‌که سه تومان اسکناس ویکتومان پول سفید همراه داشته و از مشارالیه گرفته‌اند.

چهارم استنطاق مشهدی علی اکبر اسکویی: که ده سال است به بادکوبه رفته، در قریه صابونچی سکنا داشته، بقالی داشته، در اواخر ذیقعده با مشهدی

عبدالله و زینل و مشهدی محمد به‌عزم زیارت از بادکوبه حرکت کرده، مابقی استنطاقش مطابق‌بود با [استنطاق] مشهدی عبدالله، الاینکه میگوید چهارتومان پول سفید درجیبم بوده است و از آن ده دوازده هزار خرج نموده، بقیه‌ی آن را معتضد دیوان با یك ششلول درحضرت عبدالعظیم ازمن گرفته‌اند وشش‌تومان اسکناس [هم] مشهدی کریم زندانبان ازمن گرفته با اسبابها».

نگاه کنید به: حسینی کاشانی، سیدحسن: «استنطاق».

۳۴. برای آگاهی از نمونه‌یی ازاین‌گونه بگیر وببندها، نگاه کنید به:

حسینی کاشانی، سید حسن: «اخبار واصله».

«وقایع شهری».

۳۵. بـرای آگاهی ازاین هجوم شبانه و چگونگی اعتراضات آزادیخواهان، نگاه کنید به:

مساوات شیرازی، سید محمد رضا: «راپرت وقایع تهران».

۳۶. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۵۴۹ ـ ۵۵۱

۳۷. مساوات شیرازی، سید محمد رضا: «پاکدامنی متهمین بمب».

۳۸. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۵۴۳.

عبدالحسین نوایی، نوشته است:

«کسی که بمب‌را به سوی اتومبیل محمد علیشاه پرتاب نمود «رضا» نام داشت. رضا به‌اتفاق سه‌نفر، (ازقرار همان سه نفر آذربایجانی کـه در حضرت عبدالعظیم دستگیرشدند ولی در بازپرسی از آنها چیزی نفمیدند) در یکی از خانه‌های کوچه‌ی تخت بربریها اقامت‌کرده ودرکمین زدن شاه‌بودند. وقتی‌موکب شاه رسید، رضا به تصور این کـه شاه در اتومبیل نشسته است بمب را به‌طرف اتومبیل پرتاب‌کرد وبمب دومی‌را هم بدون هدفگیری دقیق پرتاب نمود وسپس به‌کمك رفقای خود که راه فرار را هموار کرده بودند از آن آشوب وهنگامه استفاده‌کرده ازتهران‌خارج شد.

پس ازفتح تهران، رضا باردیگر به‌تهران‌آمد درآن‌موقع مطبعه‌ی‌دولتی درتصرف‌آزادیخواهان وریاست آن با آقای ابوالضیاء بود که حاجی‌خان خیاط سمت معاونت او را داشت. حیدر خـان عمو اوغلی توصیه و سفارش رضا را به‌ابوالضیاء نمود و ابوالضیاء اورا به‌شغل فرمبندی وبا حقوق ماهی۲۰۰ ریال درمطبعه‌گماشت. رضا همچنان درمطبعه مشغول فرمبندی بود تا زمانی‌کـه فتنه‌ی محمد علی میرزا بار دیگرظهورکرد وآزادیخواهان مصمم به‌ازبین‌بردن محمد علیشاه شدند و در این موقع رضا را بـا کریم دواتگر و یك نفر دیگر مأمور مازندران وگمشتپه‌کردند وپانصد تومان برای هریك‌جایزه قرار دادندکه پس از اتمام‌کار به‌آنها بدهند. ولی عصرآن روزی‌که‌آنها وارد گمشتپه شده بودند، محمد علیشاه باکشتی حرکت‌کرده بود.

رضا پس‌ازبازگشت به‌تهران ازدموکراتها رنجیده ورو به‌فرقه‌ی‌اعتدالیها

که ریاست آن با سید محمد صادق طباطبایی‌بود نهاد . در همان تاریخ بود که اگر مردم تهران به‌یاد داشته باشند ، بالباس چرکی [چرکسی؟] وتفنگ پنجتیر روسی وماوزر درحالی‌که از سینه تاکمراو غرق درقطار فشنگ بود در تهران گردش میکرد تا اینکه داستان قتل مشهدی ابوالقاسم صراف کـه رضا متهم به‌شرکت درآن‌بود پیش‌آمد ورضاشبانه ازتهران فرارکردو به‌باغ شعاع‌السلطنه، درحضرت عبدالعظیم رفت و بعد از آن‌جا فرار کرد که دیگرکسی از او نشانی ندارد».

نگاه کنید به:

نوایی، عبدالحسین: «دولتهای ایران ازآغاز مشروطیت تا امروز».



حیدرخان عمواوغلی

۱۱

«هرگز قد مردمان آزاد
با هیچ فشار تا نگردد
در پنجه‌ی اقتدار مردان
نیرو گرهی وا نگردد».

«ابوالقاسم لاهوتی»

پس از به‌توپ‌بستن مجلس توسط محمدعلیشاه در ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶، آزادیخواهان دستگیر، یا متواری شدند. حیدرخان عمواوغلی نیز خود را به‌باکو رسانید.

حیدرخان عمواوغلی با همه‌ی مجامع آزادیطلب و انقلابی گرجستان مراوده داشت و با نوشتن مقالاتی به‌زبان گرجی در مطبوعات، گرجیان سوسیالیست و انقلابی را به‌یاری مردم تبریز که دلیرانه در برابر سپاه بیدادگر محمدعلیشاه ایستاده بودند، خواند. حیدرخان عمواوغلی براثر تبلیغات و با یاری فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در قفقاز، بالغ بر هفتصد داوطلب گرجی برای جنگ و یاری به محصوران تبریز فراهم کرد و به‌تبریز گسیل داشت[1].

پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در قفقاز، به‌خصوص در باکو، از ایرانیان و مسلمانان متمولین فراوان بودند که ثروت آنان مورد افسانه پردازی دیگران قرار گرفته بود. مثل حاجی زین‌العابدین تقیوف در باکو که مردی بسیار خیر و آزادمنش

بود ، تـا بدان حدکه همیشه چند صد نسخه از هفتگی حبل‌المتین کلکته را خریده مرتباً به نجف میفرستاد و تأثیر همین‌گونه‌کارها بودکه بزرگانی چـون : آخوند ملامحمدکاظم، ملاعبدالله مازندرانی وحاجی میرزاحسین با نهضت مشروطه وافکار متجددانه‌ی مشروطه‌خواهان موافقت کردند.هم‌چنین این‌مرد روشنفکر، درآن‌زمان دست به‌ایجاد مدرسه‌ی دخترانه زد. این اقدامات حاجی زین‌العابدین موجب شده بودکه باکوییها او را پدر خود میخواندند و شاید هم بنابر همین وجهه و احترام فوق‌العاده‌یی که تقیوف درنظرعامه داشت بودکه بلشویکها، پس ازضبط اموال‌وی، صدمه‌یی به‌وی نرساندند واو خودرا سالماً به استانبول رسانید[۲].

سیدحسن تقیزاده مینویسد :

«من پس‌ازتوپ بسته شدن مجلس‌شورای‌ملی وتبعید ما ازایران به‌باکو رسیدم وبه‌کمك حیدرخان (تاری وردیوف معروف به چراغ برقی وبعدها معروف به عمواوغلی) واحمد بیك‌آقایف ، دوره افتاده و یکان یکان پیش ملیونرهای باکو رفته تقاضای‌کمك مالی واسلحه برای انقلابیون تبریز و مرحوم ستارخان‌کردیم و هیچ یك آنها [: ملیونرهای باکـو] قبول کمك نکـرد الامختاروف کـه در چند فرسخی باکوقصر ییلاقی داشت وما سه نفر پیش او رفتیم . او ازکمك نقدی امتناع کرد ولی وعده‌ی اسلحه (کاراستا) و ۸۰۰ ماوزرکرد»[۳].

کریم طاهرزاده‌ی بهزاد مینویسد:

« نگارنده شاهد بودم‌که کلیه‌ی تفنگهای پنجتیر درجه‌ی اول وماوزرو فشنگ آنها که بـه دست مجاهدین بـود از قفقـاز میرسیـد ، چـون درارگ تبریز که به تصرف مجاهدین درآمده بود تفنگ پنجتیر وجود نداشت و فقط دو نوع ورندل بود»[۴].

حیدرخان عمواوغلی، پس ازفراهم‌آوردن اسلحه وسازمان دادن‌به‌مجاهدین قفقازی‌که به ایران اعزام میشدند ، ازآن‌جا «که خود تشنه‌ی انقلاب و مبارزه‌ی با استبداد بود به‌تبریز آمد وبه‌زودی از ارکان انقلاب آذربایجان‌گردید. شهرت حیدر خان درتبریزپیچید ومجاهدین ازدیدن اوخوشحال میشدند»[۵].

۱. نوایی، عبدالحسین، « حیدر عمواوغلی و محمد امین رسولزاده » .
۲. نوایی، عبدالحسین، همان مأخذ .
۳. تقیزاده، سید حسن، « تهیه‌ی مقدمات مشروطیت درآذربایجان » .
۴. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم، قیام آذربایجان درانقلاب مشروطیت ایران، صفحه‌ی ۴۳۹.
۵. طاهر زاده‌ی بهزاد، کریم، همان مأخذ، همان صفحه .



کربلایی علی مسیو

۱۲

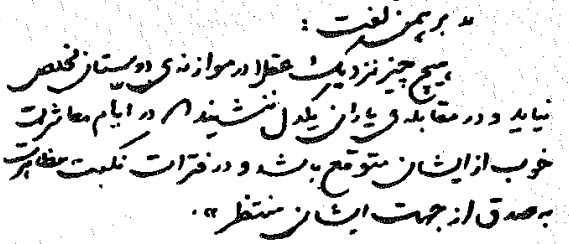

« کلیله و دمنه »

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز به‌سال ۱۳۲۲ هجری‌قمری تشکیل‌شده‌بود. حسین آقا فشنگچی مدیرروزنامه‌ی «تبریز» مینویسد :

« از تاریخ ۱۳۱۶ هجری [قمری] درتبریز مجالسی تشکیل میشد و در ضمن ادای رسوم عزا داری در یك اطاق مخصوصی عده‌یی مینشستند ودر باره‌ی وضع‌قوانین صحبت میکردند. درتاریخ هزاروسیصد و بیست ودوهجری [قمری] که فاضل شربیانی وفات نمود، حوادثی درشهررخ دادکه مردم را وادار به اقدامات اساسی نمود و هیأتی انتخاب نمودند و اساسنامه‌یی به نام « اجتماعیون عامیون» نوشته [شد]. اساسی انتخاب شدگان:

« میرزا محمد علیخان تربیت» ، «میرزا ابوالحسنخان »، «حاجی علی دوا فروش »، «حاجی رسول صدقیانی»، «میرابوالحسن میراب» ، «میرجلیل» ، « آقـا موسی » ، « مرتضوی میرزا » ، « سید حسنخان عدالت » و « کربلایی‌علی مسیو » .

در انتخاب هیأت رییسه کربلایی علی مسیو را رابط قرار دادند ، و

با یك اصول مقبولی تشکیلات شعبات شروع گردید .

در تاریخ ۱۳۲۳ هجری [قمری] علیقلی راپورتچی باشی را شبانه دستگیر و به خانه‌ی مرحوم شیخ اسماعیل هشترودی آوردند و پس از چند ساعت مذاکره و تهدید ، او را نیز با خودشان همراه نمودندکه گزارشها را به ولیعهد [: محمد علی میرزا] طوری میداد که به خیر تشکیلات میشد .

یوسف خزدار و حاج احمد نقاش جزو دسته‌های شعب بودندکه هر دو مرتکب بعضی اقدامات شده بودند که خلاف اصول تشکیلات بود . یوسف خزدار را کشتند وحاج احمد نقاش به واسطه‌ی بعضی تقریرات محاکمه‌یی تبرئه شد [و] به شرط باقی بودن در عضویت جمعیت تبعید شد که او را فرستادند از راه روسیه به رشت و مسأله‌ی آقا بالاخان را خـاتمه داد . و یك روزنـامه به نام « شورای ایران »[1] مینوشتند که در مغازه‌هـای مجیدالملك ، کـوچه‌ی بن بست اداره‌ی روزنامه بود»[2].

پس از آن‌که محمد علیشاه ، مجلس شورای ملی را در ۲۳ جمادی‌الاولـی ۱۳۲۶ به توپ بست ، فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز، بنا به اقتضای زمان و با کوششی که حیدرخان‌عمواوغلی جهت تهیه‌ی اسلحه وافراد جنگی به‌کاربرده بود، تجدید سازمان‌یافت وبه رهبری حیدرخان عمواوغلی‌وعلی‌مسیو وسایرپاکباختگان راه‌آزادی، پیروزی انقلاب مشروطه را تعهدکرد.

نظمی که در روابط اعضای فرقه حکومت میکرد ، آن چنان حساب شده و دقیق بودکه هیچ فرد نامحرم نمیتوانست به سلولهای فرقه رسوخ‌کند، وهمین امر موجب شده‌بودکه فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز به «مرکزغیبی» معروف شود[3].

گردانندگان‌کنونی فرقه، به‌جزحیدرخان عمواوغلی و کربلایی علی مسیو ، عبارت بودند از:

« حاج رسول صدقیانی » ، « حاج علی دوا فروش » ، « حاج علینقی گنجه‌یی» ، « میرعلی اکبر سراج» و«حکاك باشی»

در درجه‌ی دوم رؤسای حوزه‌ها بودند که هرکدام در زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند . این اعضا مدت مدیدی جز در تاریکی (بـرای این که مبادا همدیگر را بشناسند) با یکدیگر روبرو نمیشدند . یعنی هر ۱۱ نفردستور حزبی را از سرپرست همان عده دریـافت میکردند . خطرنـاکترین دستورات

کمیته‌ی مرکزی بدون جزیی تخلف به موقع اجرا گذاشته میشد»[۴].

یافتن افتخار عضویت فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز (: مرکزغیبی) امری بسیارمشکل بود. کریم طاهرزاده‌ی بهزاد مینویسد :

« مشهدی علی به من توضیح داد که یك مرکز غیبی وجود دارد که آن جارا هیچ‌کس نمیشناسد ودستورات راهم همان مرکز غیبی میدهد، وپذیرفتن عضو هم با این شرایطاست که : پس ازاین‌که تحقیقات کاملی در اطراف اخلاق داوطلب و خوشنامی فامیل اوبه عمل آمد ، ورقه‌ی عضویت صادر میکند وما باید درخواستی نوشته و به آن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته بشویم . این درخواست تهیه و تسلیم گردید . پس از مدتی برگهای عضویت به شماره‌های ۲۶ و۲۷ به دست ما رسید ، و ما را به مرکز غیبی دعوت کردند و باکمال حیرت و تعجب مشاهده کردیم‌که به داخل خانه‌یی دلالت شدیم که به هیچ عنوان روشنایی نداشت و کسانی که با ما صحبت میکردند در تاریکی برق اسلحه‌ی آنان مشاهده میشد و در ظلمت و تاریکی کوچکترین علامتی جهت شناسایی از آنها مشاهده نکردیم و تعهدات کتبی از ماگرفته ، و معرفی چند نفر جوان پاك و رشید و فداکار از ما خواستار شدند وعلاوه‌کردندکه فداییان باید اجرای اوامر مرکز غیبی را بدون مسامحه و تعلل انجام دهند . حفظ اسرار مرکزغیبی و انجام امری‌که باقرعه به یك نفر اصابت وصادر میشد جزو شرایط اساسی بود. عدم تعدی و تجاوز به مردم ، و برعکس ابراز محبت و همدردی با آنان و حفظ اخلاق حسنه و رفتار پسندیده توصیه شده و عدم تماس با مستبدین و امثال آنها را تأکید کردند . این تعهدات را کتباً از ما گرفتند وگفتند وقتی که تعداد شما به ده نفر برسد حفاظت وحراست محله‌ی شما درشبها به شما واگذار خواهد شد. سپس خانه‌ی مرکز غیبی را ترك و به منزل خود برگشتیم»[۵].

« فداییان درتحت شرایط دقیقی انتخاب میشدند. صرف نظر از این‌که خود شخص داوطلب باشد یا اورا دعوت بکنند ، قبل از مذاکره‌ی مستقیم با خود داوطلب ، محرمانه در اطراف اخلاق او و افراد عائله‌ی او بررسیهای کاملی میکردند. پس از این‌که گزارش رضایتبخش میرسید ، آن وقت مذاکرات شفاهی شروع شده ، و در درجه‌ی سوم تعهدات کتبی گرفته میشد . یکی از سنگینترین شرایط این بودکه پس از تعهد و دریافت عنوان فدایی، ملزم بود کلیه‌ی اسرار را حفظ بکند .

اگر خلاف او ثابت میشد ، جانش دچار خطر بود ، چنانکه یوسف خزدوز را به اتهام بروز دادن اسراردر روز روشن گلوله‌باران‌کردند.

بنا به توضیح بالا ، انتخاب و معرفی فدایی محتاج بررسیهای کـامل بود . پس از تحمل زحمات فوق‌العاده ، اشخاص ذیل پذیرفته شدند:

« میرابوطالب» ، « مشهدی علی جوان » ، « شاطر خلیل » ، « محمد حسین» برادر شاطرخلیل، « مشهدی عبدالرحمن » ، «کربلایی رحیم » معروف به قورخانه‌چی ، «کربلایی رضا» ، «محمدآقا» ، «شاطررضا » ، « موسی‌خان» ، «شاطرمحمد حسین» ، « حضری گوران» ، « قاسم گوران» و «کریم طاهرزاده‌ی بهزاد » .

ازتاریخ ورود اشخاص فوق‌الذکربه بعد در محله‌ی چرنداب پاسداری درشبها برقرار گردید»۶.

جلسات فرقه نیز در اماکنی که از چشم مأمورین استبداد به‌دور بود تشکیل میيافت ودرناشناس ماندن اعضاء کمال کوشش به‌عمل‌میآمد. کریم طاهرزاده‌ی‌بهزاد یکی ازاین جلسات را چنین وصف میکند:

« به ما خبردادند که درمحله‌ی ارمنستان [تبریز] با رمز مخصوص همدیگر را ببینیم . مطابق دستور میبایستی ازهرگروه [: حوزه‌هـا] فقط دو نفر انتخاب و حاضر بشوند . ساعت مقرر درمحله‌ی ارمنستان درسالن بـزرگی حاضرشده ، مطابق معمول درتاریکی مطلق، شخص ناشناسی برای حضار صحبت کرد وچنین گفت :

«ندیدی که‌چون گربه عاجزشود برآرد به چنگال ، چشم پلنگ

ما ازخطر نمیترسیم، چون مستغرق درخطریم. ماکه اسلحه برداشته‌ایم، مثل‌مستبدین میل نداریـم کسی را بدون تقصیر بکشیم . ما وظیفه‌یی سنگین به عهده گرفته‌ایم ولی به یاری‌خدا این وظیفه‌را انجام خواهیم داد. دشمنان ماخیلی قوی هستند، ولی ایمان به‌کارهای خودشان‌ندارند وبرعکس ماظاهراً خیلی ضعیف بوده ولی‌از روی ایمان اقدام میکنیم .

ای هم مسلکان عزیز!

باید بدانید در چه راه پرخطری قدم گذاشته‌اید . برای هموارکردن شاهراه آزادی باید جان نثارکرد . عنوان فدایی را به رایگان نمیشود به دست آورد . باید در واقع فدایی شد . اگرکسانی در میان شما هستند که از جان یا از ثروت خود میترسند فوراً باید استعفا بدهند . زیرا این کار ، کار پرخطری است . ممکن است به شماها مـأموریتهای پرخطرتری داده شود . انجـام این مأموریتها اجباری است . درصورت مسامحه یا ارفاق یا هرفکری که منتهی به

عدم انجام وظیفه باشد، [فدایی،] مسامحه کار محسوب وسخت مجازات خواهد شد . شما باید از هفتاد و دوتن شهدای کربلا سرمشق بگیرید . با این‌که آنها میدانستند کشته خواهند شد ، قدم عقب نگذاشتند. شما هم وارد میدان جانبازی شده‌اید ، و باید بدانید که شماها برای خوردن و آشامیدن و عیش و نوش دعوت نشده‌اید ، بلکه برای گرفتن حق حیات و آزادی خودتان در میدان جانبازی قدم گذاشته‌اید.

ملت ایران چندین صد سال است که اسیر است . شما دور هم [جمع] شده‌اید که زنجیر اسارت را پاره کنید ، ولی باید بدانید که شما تنها و بی یار و یاور نیستند . از آن روزی که قدم به این راه گذاشته‌اید ، از دور چشمانی ناظر کردار، وگوشهایی سامع گفتار شما است . چنانکه‌یك خطری درحق یکی از هم مسلکان شما پیش بیاید و جانش تلف شود ، مطلقاً قاتل اوکشته خواهد شد و بازماندگان او از طرف فداییان هم مسلك خود نگهداری وپرستاری خواهند شد وتاریخ نام اورا با احترام و تجلیل خواهد نوشت ».

ناطق سپس ازجریان انقلاب‌کبیرفرانسه شرحی داده وبه سخنان خود خاتمه داد و حضار متفرق شدند»[۷].

کریم طاهرزاده‌ی بهزاد دردنباله‌ی شرح بالا مینویسد : « بعدها فهمیدیم که سخنور، مرحوم علی‌مسیوبوده است». لکن همو درشرح‌حال حیدرخان‌عمواوغلی مینویسد: «شهرت حیدرخان درتبریزپیچیده ومجاهدین ازدیدن اوخوشحال‌میشدند ودرجای دیگر نطق اورا دریك سالن تاریك شرح داده‌ام»[۸]. و چون درهیچ جای نوشته‌ی کریم طاهرزاده‌ی بهزاد جزآنچه در بالا نقل شد ، سخنرانیی در تاریکی شرح داده نشده است، لذا دقیقاً معلوم نیست‌که این سخنران‌حیدرخان عمواوغلی بوده است یاکربلایی علی مسیو.

«حزب اجتماعیون عامیون از دادن تلفات جانی ومالی مضایقه نکرده ، خدمات غیرقابل شرح وتوصیف انجام داد . صدی نود این فداییان حقیقی در راه آزادی نابود شدند وچراغ خانوادگی آنها به‌کلی خاموش‌گشت . برای مثال : مرحوم علی مسیو ، یوسف خزدوز ، شیخ سلیم ، حسین خان باغبان ، محمد صادق خان چرندابی ، موسی خان و صدها فداییان دیگر را میشود نام برد . باید دانست که اکثر خانواده‌های این شهدای راه آزادی هم تلف شدند.

برای درود به‌روح پاك این فداییان راه آزادی وسربلندی بازماندگان

آنان ، بعضی از این مردان پاك را نام میبریم:

یوسف خزدوز، حاج محمد میراب، میرزاآقا بالا معروف بهمکتبدار، ملاحمزه‌ی خیابانی ، محمد صادق خان چرندابی ، میرزا غفار واعظ چرندابی، میرعلی اکبرلیلی‌آبادی [: لیلا وایی ؟] ، شیخ الاسلام ششگلانی ، حسین‌خان باغبان، میرعلی اکبر ویجویه‌یی وحسن‌آقا چرندابی.

یك عده‌ی دیگرهم که از تبریز به قفقاز مسافرت کرده و در آن ایـام مجدداً به نام مجاهدین قفقاز، وارد تبریزشده بودند، بدین قراربودند:

مشهدی محمد علی ناطق (داروغه) ، تقی اف ، علی اکبرخان برادر میرزا جلیل ملانصرالدین ، مشهدی اسماعیل (نابود کننده‌ی شجـاع نظام)[9] ، اسدخان ، صادق عمواوغلی ، بـالا حسن وداد بیك ، مشهدی محمد صادق خان و مشهدی حسن معروف به خیاط که به نام حاجی خان معروف شده[10].

۱. هفتگی «شورای ایران» گرچه به‌فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز وابسته بود، لکن پس از آغاز انقلاب مشروطه‌ی ایران انتشار یافته است. ادوارد براون مینویسد:

«شورای ایران: نشریه‌ی هفتگی است، که در تبریز به‌سال ۱۳۲۶ هجری قمری، برابر ۱۹۰۸ میلادی انتشار یافته است. بانی و ناشر این نشریه «انجمن مشورت» بوده است، و توسط هیأت تحریریه‌ی مشترك سه وطنپرست شهید: میرزا سعید سلماسی، آقا سیدحسن شریف‌زاده و حاجی علی دوا فروش نگاشته میشده است. شورای ایران در سیاست محافظه کار و مشروطه طلب اعتدالی[؟] بوده است.

برحسب ردیف ۱۴۰ رساله‌ی رابینو، شماره‌ی دوم «شورای ایران» مورخ ۱۹ ربیع‌الاخر ۱۳۲۶ هجری قمری برابر ۲۱ [جون] ۱۹۰۸ میلادی است».

نگاه کنید به:

براون، ادوارد گرانویل: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره‌ی مشروطیت، جلد دوم، صفحه‌ی ۴۸۰.

صدر هاشمی، محمد: تاریخ جرایدومجلات ایران، جلدسوم، صفحه‌ی ۸۵.

۲. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: قیام آذربایجان درانقلاب مشروطیت ایران، صفحه‌ی ۴۸.

۳. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۴۵.

۴. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: همان مأخذ، همان صفحه.

۵. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: همان مأخذ، صفحه‌های ۶۳ـ۶۴.

۶. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۶۵.

۷. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: همان مأخذ، صفحه‌های ۷۴ ـ ۷۶.

۸. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۴۳۹.

۹. منظور، میرزا اسماعیل نوبری است که جعبه‌ی تهیه شده توسط حیدرخان عمواوغلی را به‌نام شجاع نظام مرندی به‌پست‌داد. به‌بخش: «۱۳» درهمین کتاب مراجعه کنید.

۱۰. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، صفحه‌های ۴۶ ـ ۴۷.

کریم طاهرزاده‌ی بهزاد، به‌دنبال مطلب منقول درمتن، ادامه میدهد:

«اسدآقا (به‌غیراز اسدآقای معروف که در جنگ سیمیتقو شهید شد) و صادق عمو اوغلی وعده‌یی دیگر به‌استثنای چند نفرگرجی وعلی‌اکبرخان برادر میرزا جلیل [محمد قلی‌زاده (ملانصرالدین)] هیچ کدام از اینها قفقازی نبوده

ولی لباس قفقازی درتن داشتند. چون معروف بود این اشخاص بمب‌ساز و بمب انداز هستند، بنا براین در نظرگروه مستبدین اهمیت فوق‌العاده پیدا کرده بودند. این بودکه با مرور زمان عده‌ی زیادی هم از مجاهدین تبریز در شکل لباس قفقازی لباس دوخته و به‌اینهاملحق شدند».

۱۳

«در این ایام که شجاع نظام راه تجارتی غله و آذوقه را در مرند مسدود نمود... فتنه و آشوب بزرگ شده و نزدیک شده که آذربایجان به تصرف دیگران برسد».

«حاج محمدباقر ویجویه‌یی»

حیدرخان عمواوغلی، در تبریز، علاوه بر زعامت و رهبری فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مرکز غیبی) خود نیز به کار پرداخت و شخصاً در جنگهای تبریز شرکت جست.

«ستارخان به حیدرخان عمواوغلی معتقد و بلکه تحت تأثیر جاذبه‌ی قوی وی قرار گرفته بود. فعالیت خستگی ناپذیر و ایمان راسخ حیدرخان به مشروطه، طوری ستارخان را مجذوب کرده بود که همیشه دستی به شانه‌ی حیدرخان میزده و میگفته: هرچه حیدرخان بگوید همان است»[1].

همواره راهنماییها و چاره اندیشیهای حیدرخان، این چکیده‌ی راستین انقلاب، ستارخان گرد دریادل آذربایجان را سخت به کار میآمد.

چاره اندیشیهای حیدرخان شنیدنی است:

«تبریزیان میدانستند که محمد علی میرزا دست از کینه‌جویی برنداشته است و دوباره بسیج سپاه میکند که به سرشهر [: تبریز] فرستد. میدانستند که دیر یا زود، دوباره گرد شهر گرفته خواهد شد. این بود همیکوشیدند خواربار گرد آورند تا در آن روز به تنگی نیفتند.

از آن سوی در این هنگام بسیاری از شهرها و آبادیهای آذربایجان

تکان خورده ، آماده‌ی جنبش میبودند . تبریزیان میخواستند آنها را به کـار وادارند ودامنه‌ی شورش‌را تاآن‌جاها رسانند. این‌بود چنین نهادندکه دسته‌هایی را بیرون فرستند.

دراین میان رحیم خان وشجاع نظام و دیگران‌که ازکنار شهر برخاسته بودند ، هریکی درگوشه‌یی‌آتش چپاول و ستم میافروختند . شجاع نظام درمرند لشکرگاه زده راه جلفا را میبست . عین‌الدوله‌که به قزلجه میدان‌رفت، چون یك دسته قزاق از تهران رسیده بودند ، دوباره بازگشته ودربا سمنج جا گزیده راه تهران را میگرفت و نابسامانی میبود . ولی بیش از همه کـار شجاع نظام‌گران میافتاد .

چه راه جلفا نزدیکترین راه بازرگانی میانه‌ی اروپا و اذربایجان به شمار میرفت وبستن‌آن زیان بزرگی به کارهای بازرگانی میداشت . ازآن سوی از بستگی آن راه قند و شکر و نفت و کبریت واین گونه افزارهای زندگی در شهرنایاب میگردید . نیز جنگجویان گرجستان و قفقاز که از این راه به یاری میشتافتند و تفنگ و افزار جنك میآوردند ، جلو ایشان‌گرفته میشد . پس ازهمه روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته هرروز نغمه‌ی دیگری میسرودند.

شجاع نظام در بیرون مرند لشکرگاه زده ، از سراسر آن پیرامونها سوارگرد میآورد و چنین آگاهی داده بود که هرکس نباید خانه‌اش را تـاراج خواهد کرد . ازآن سوی هرکاروانی که از تبریز یا جلفا میرسید ، چهارپـا و کالا را همه نگه میداشت و این بدتر که پروای خودی و بیگانه نمیکرد و چون کسانی ازبازرگانان انگلیسی و اتریشی به سراغ‌کالاهای خود رفتند پاسخ میداد که با دستور تهران آن‌کاررا میکند و هرگز آنها را رها نخواهدکرد . پیداست که دربار قاجاری چه اندیشه‌ی شومی را درسرمیداشت و از درماندگی و نومیدی به چه پستیها تن در میداد .

این گفتگو درکتاب‌آبی ودر روزنامه‌های آن روزی بسیار آمده است که محمد علی میرزا و پیرامونیان شوم اوآخرین چاره‌ی کار خود را درازدستی بیگانه به ایران میدانستند وبا دست خود زمینه پدید میآوردند.

تبریزیان چون آن را میدانستند از رهگذر راه جلفا نگـرانی بسیار میداشتند ، و این بود که پیش از همه به شجاع نظام پرداختند و با یك نقشه او را برانداختند.

این یکی از شاهکارهای تاریخ مشروطه و خود داستان شگفت وشیرینی است . درزبانها آرایه‌هایی به آن میبندند ولی ما ازکسانی‌که خـود آن را از

نزدیك دیده و دانسته‌اند جسته‌ایم وخواهیم نوشت:

سیف‌السادات نـامی که از سیدهای بنام و توانگردوچی ، و خود بـا شجاع نظام دوستی میداشت ، مهر او از خانه‌اش به دست حسن نـام مجـاهدی میافتد و او آن را به نـزد حیدر عمواوغلی میآورد . عمواوغلـی از دیدن آن ، نقشه‌یی به اندیشه‌اش میرسد و آن را با دست‌کسانی از سران آزادی به‌کارمیبندد. بدینسان که به دستیاری گرجیان بمبی به رویه‌ی جعبه ساخته ؛ نامه‌یی نیز بـا مهر سیف‌السادات نوشته ، هر دو ـ بمب و نوشته ـ را از پست برای شجـاع‌نظام میفرستد .

میرزا اسماعیل نوبری به گردن میگیرد که جعبه را به پستخانه رساند و نگران راه انداختن آن باشد . میرزا علیخان پستخانه آن را گرفته بـا دست چاپار روانه میگرداند. روز سه‌شنبه پنجم آبان (یکم شوال ۱۳۲۶) بود که این جعبه و نامه به مرند رسید . شجاع نظام آن روز در لشکرگـاه میبود و هنگام شام همراه نزدیکان وسرکردگان خود به‌خانه بازگشت. ازآن سوی حاجی‌میرزا محمود خان رییس پست که با شجاع نظام خـویشی نیز میداشت همراه پسر خود ـهادی صابر ـ همان شبانه جعبه و نامه را برداشته به نزد اوآورد. هادی صابر می‌گوید :

وزن جعبه به روی‌آن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود . ما چون به خانه‌ی شجاع نظام درآمدیم ، شجـاع لشکر ـ پسر بزرگتر شجاع نظام ـ و علیخـان هوچقانی ـ یکی از سرکردگان مرند ـ و جبرئیل بوداغیان ـ از بـازرگانان تبریز که مهمان میبود ـ وآقوب ارمنی ـ ازکسان جبرئیل ـ و برخی دیگر در اطاق میبودند ، ولی شجاع نظام در ایوان نماز میخواند . چون نمـازش را به پایان رسانید به اطاق درآمد . پدرم نامه و جعبه را به او داد . گرفت و گفت: « امانتهایی است که خودم به سیف‌السادات سپرده بودم » . و پیش از آن‌که کاغذ را بخواند خواست جعبه را بگشاید ، پدرم دوراندیشانه‌گفت : بهتر است ببرند و در بیرون باز کنند . بوداغیان نیز همـان سخن را گفت ، ولی شجاع نظـام بیپروایی نموده پاسخ ریشخندآمیز داد . سپس به پسرش شجاع لشکر فرمود آن را باز کنند .

این شجاع لشکـر ، به وارونه‌ی پـدرش ، جوان بـا فهمی میبود و به مشروطه گرایشی میداشت ، و گاهی‌کسانی را از آزادیخواهان از ستم پدرش رها میگردانید . چون او دوراندیشی نموده ، جعبه را که به جلو خود گذارده بود درباز‌کردن آن دودلی نشان میداد ، شجاع نظام به ریشخند و سرزنش دست

به سوی او یازید و گفت : « خوخ ! » . شجاع لشکر ناچار شد که جعبه را باز کند . ولی همین که کارد به ریسمان قوطی کشیده آن را بـرید به یکبار بمب ترکیده آوایش، تا چند فرسخ رفت وسراسر شهر [: مرند] را به تکان آورده مردم را هراسان گردانید . خود شجاع نظام شکمش دریده ورانش برگشته بود. چون کسانش میرسند اندك جانی میداشته وآب میطلبد ولی تابیاورند درمیگذرد. شجاع لشکر از سر تا زانو چهل و انـد زخم برداشته و با این همه حالش بهتر از پدرش بود. تا شش ساعت زنده میماندکه سخن میگفته و از پدرش گله میکرد. علیخان زخمهایی داشته و چون او را به خانهاش در هوچقان میبرند ، پس ازیك شبانه روز میمیرد . میرزا احمد نامی زخمایش را درمان کردند وبهبود یافت . بارون جبرئیل از چند جا زخمی شده بود ، فردا او را به تبریز آوردند و بـه درمان پرداختند . آقوب تراشهیی به چشمش فـرو رفته و از درد آن چندان در شکنجه میبود که سر به دیوار میکوبید . برای چاره چشمش را بیرون آوردند و بیچاره تـا آخر عمر بـا یك چشم زیست . دو تن پیشخدمت ، از تـرسی که میداشتهاند دوری گزیده و نزدیك پنجره ایستاده بودهاند و چون جعبه میترکد هر دو را به بافچه پرت میکند ، ولی هیچ یك گزندی نمیبینند و هر دو آسوده میمانند. درآن جاکه جعبه را نهاده بودند ، فرش ازهم شکافته وگودی درزمینهی اطاق پیدا شده وسقف اطاقها تکان خورده و بغدادیها (رویهی درونی سقف) همه فرو ریخته بود .

اما رییس پست وپسرش . صابرچنین میگوید:

هنگامی که بمب ترکید من یکبار دیدم همهی اطاق به سرمـا میریزد و همهی درها و پنجرهها خردشده و ما در یك جهان دیگری هستیم . چون دست به تن خود مالیدم ، سرا پا زخمی و خونآلود گردیده بودم و دودی که از بمب برخاسته بود و به گلـوی ما میرفت بسیار بدتر از زخمها میبود . درهمان حال دیدم عبدالله خان فراشباشی شجاع نظام با چراغی در دست به اطاق درآمد وچون حال همگی رادید به یکبارچنین گفت: «خانهات خراب شود حاجی محمودخان. آخر خانهی ما را خراب کردی » . از این سخن اومن به بیم افتاده خواستم از هر راهکه باشد پدرم را ازآن جا بیرون برم، وچون ازحال پدرم وازسر گذشت او جستجو کردم دیدم از جایی که میبود پنج زرع پرت شده و او نیز در میان زخم و خون دست وپا میزند. درهمان هنگام همگی زنان وبچگان خاندان شجاع نظام به فریاد وگریهپرداخته بودند. نخست جستجویحال شجاع نظام میکردند، و چون او مرده بود روی به سوی شجاع لشکر آوردند . شجاع لشکر زخمهای

بسیار میداشت . گذشته از بمب ، فشنگهایی که در قطار کمرش میبود تـرکیده یکایك به تنش فرو رفته بودند ، با این حال سخن میگفت ، و درهمان حال به پشتیبانی از ما بر خاسته گفت ، « به حاجی محمود خان آزار نرسانید . باعث قضیه پدرم بود . از بس ظلم‌کرده بود گرفتار شد » . این سخن اومایه‌ی رهایی ما گردید . من به هررنجی‌که بود خود را به خانه‌مان رسانیدم و چهار تن را فرستادیم‌که پدرم را درون گلیمی گذارده به خانه آوردند.

به هرحال این حاجی میرزا محمودخان نیزپس ازششماه رنج به‌همان آسیب درگذشت»[۲].

۱. نوایی، عبدالحسین: «ستارخان سردار ملی قهرمان انقلاب آذربایجان».
۲. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۸۰۰ ـ ۸۰۳.
اسماعیل امیر خیزی نیز این داستان را با اندك اختلافی با آنچه از روانشاد سید احمد کسروی تبریزی نقل کردیم، آورده است. نگاه کنید به:
امیرخیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، صفحه‌های ۲۲۱ ـ ۲۲۴
حاج محمد باقر ویجویه‌یی نیز این داستان را بی‌آنکه مبتکر آن را بشناساند به کوتاهی یاد کرده است. نگاه کنید به:
ویجویه‌یی، حاج محمد باقر: تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، چاپ اول، صفحه‌های ۲۵۳ ـ ۲۵۵. چاپ دوم، صفحه‌های ۲۷۷ ـ ۲۷۹.

۱۴

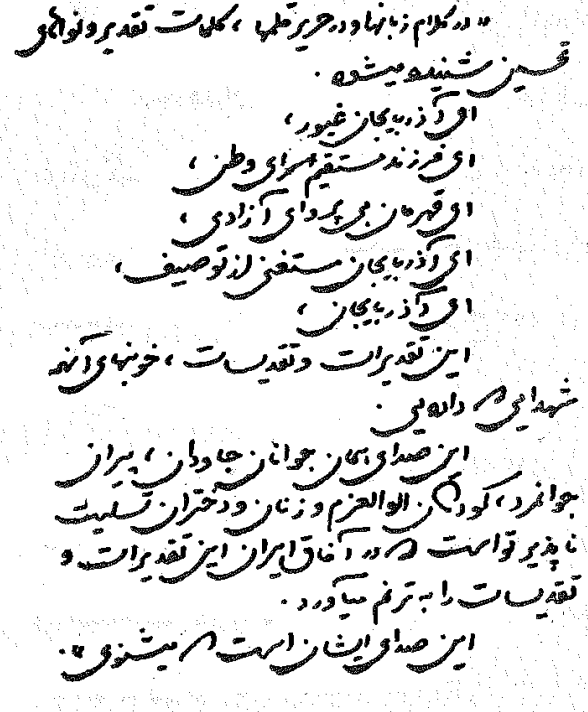

«شیخ محمد خیابانی»

پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای‌ملی در ۲۳جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ، مستبدین درهمه‌جای ایران نیرویی تازه یافتند وبیرحمانه به مشروطه‌خواهان تاخت آوردند.

تنها آذربایجان بود که هنوزشعله‌های انقلاب ازسراسر آن زبانه میکشید.

گرچه پیدا بود که آذربایجانیان، جان بر کف برای تحصیل آزادی آماده‌اند، لکن استبدادیان نیز خود را برای مقابله آماده کـرده بودند . نیرو ، پول ، سلاح و

کمکهای بیدریغ و وسیع محمدعلیشاه سرکردگان مستبد را به سرکوبی مشروطه‌خواهان تشویق میکرد .

آذربایجانیان روزهای سختی راگذرانیدند.

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز که پیروزی انقلاب را تعهد کرده بود نیك دریافت که گرچه همگی اعضایش مؤمن وتاسرحد مرگ به‌مبارزه آماده‌اند ، لکن با مردم جنگ نیازموده و در میدانهای جنگ برزین اسب ننشسته ، مقابله با مستبدین کاری سخت و دشوار است. ازاین‌رو کمیته‌ی فرقه در قفقاز ، عده‌یی از اعضای جنگ‌دیده وکاردان خودرا به آذربایجان گسیل داشت.

مجاهدان جان برکفی که ازطرف کمیته‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در قفقاز گسیل شده بودند ، شهامت و شجاعتشان خیره کننده بود . آنان در سازمانهای حزبی قفقاز، نحوه‌ی جنگ وساخت واستفاده‌ی ازبمب ونارنجك راآموخته‌بودند. مجاهدان با استفاده ازاین سلاح مخرب وجانگیر طاقت جنگجویان مستبد را طاق میکردند .

آذربایجانیان به‌رهبری فرقه‌ی اجتماعیون عامیون جنگ بی‌امان خود را بر علیه استبداد ادامه میدادند وهمه‌ی‌مردم رنجدیده و زجرکشیده‌ی ایران این‌پایداری واستقامت آذربایجانیان‌را به‌دیده‌ی تحسین مینگریستندوارج‌مینهادند. آزادیخواهان اصفهان درتهییج وسپاسگزاری از مردم آذربایجان شعرمیسرودند:

«ملت تبریز، خدا یارتان　　دست خدایی کمك کارتان
پرشده‌این‌ملك زگفتارتان　　از هنر باقر و ستارتان
ملت تبریز، خدا یارتان
نام شما در همه‌ی بروبحر　　گشته به‌مردی وهنر مشتهر
درج نمودند به الواح زر　　در همه جا نقشه و آثارتان
ملت تبریز، خدا یارتان»[1].

درشوال ۱۳۲۶ بودکه مشروطه خواهان آذربایجان یورش خانمان برانداز خودرا برعلیه مستبدین آغازکردند . فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز چندگروه از مجاهدین را به‌خارج ازتبریز فرستاد :

«دسته‌ی نخست برسرسلماس رفته با فیروزی آن‌جارا بگشادند . آرونق و انزاب که درپهلوی تبریز نهاده وکساتی ازآن‌جا به مجاهدان پیوسته بودند ، چون نعمت‌الله خان نامی درآن‌جا بامشروطه دشمنی مینمود، ستارخان دسته‌یی را ازمجاهدان برسراو فرستاد واینان رفته نعمت‌الله وبرادرانش را ازمیان برداشتند و در آن جابیرق آزادیخواهی برافراشتند و چون انبوهی برسرایشان گرد آمد آهنگ گشادن سلماس کردند . ازآن سوی حاجی پیشنماز که از ملایان مشروطه خواه آن سامان میبود و از دیر زمـانی خود را به قراباغ ارومی کشیده در آن جا روز میگذاشت ، این هنگام دسته‌یی به سر خود گرد آورده ، او نیز ازسوی دیگر رو به سلماس آورد . در این زمـان سلماس و خوی به دست اقبال‌السلطنه بود ، او نیز امیر امجد نامی را به حکمرانی آن جـا فرستاده بود . امیرامجد در خوی و گماشته‌یی از او درسلماس نشیمن میداشت . ولی در این هنگام چون آهنگ آزادیخواهان را دانست، سپاهی به سرکردگی حاج حیدرخان امیرتومان بدان جا فرستاد و پسر خود را نیز همراه ساخت. لیکن مجاهدان پروا ننموده ، شب شنبه بیست و سوم آبان (۱۹ شوال) یك ساعت پیش از سفیده‌ی بامداد به سلماس تاخته جنگ کنان به شهر در آمدند و امیرتومان و سپاه او را نیزشکسته باز پس گردانیدند . بدین سان سلماس گشاده شده در آن جـا « انجمن » برپا گردید .

دسته‌ی دوم به سرکردگی قلعه وان باشی نامی به مراغه فرستاده شدکه درآن جا بیرق آزادی برافرازند ونیز غله‌ی دیوانی آن‌جا را روانه‌ی تبریز کنند.

دسته‌ی سوم برسرمرند بود . چون پسر شجاع نظام راه پدر میپیمود و راه را همچنان بسته‌میداشت وبا مشروطه خواهان کینه ودشمنی بی‌اندازه مینمود. سردار [: ستارخان] ، فرج‌آقا زنوزی را که از قفقازآمده و درمیان مجاهدان نامآور شده بود ، با گروهی از مجاهدان روانه‌کرد که مرند را بگشایند وچون زنوز و جلفاکه از آن سوی مرند است دراین زمان دردست آزادیخواهان میبود، اینان ازبیراهه خود را به زنوز رسانیده ، گروهی‌را هم ازآن جا با خود برداشته آهنگ مرند کـردند . از این سوی پسر شجـاع نظام دلیری نشان داده آهنگ ایشان کرد و تا یك فرسخ پیش میرفت ودرآن جا به مجاهدان برخورده ، جنگ سختی در میانه روی داد. ولی مرندیان ایستادگی ننموده بازگشتند. پسرشجاع‌نظام به مرند درآمده وفردا کسان خود را برداشته به سوی خوی بگریخت . از آن سوی مجاهدان که تا اردکلو ، یك میلی مـرند رسیده بودند مـردم پیشواز نموده ایشان را به شهرآوردند »[۲].

هنگامی که مرند گشاده گردید ، حیدرخان عمواوغلی برای سروسامان دادن به اوضاع مرند بدان شهر رفت وهمچون رهبری خردمند به کار پرداخت[۳]. پیروزی و موفقیت حیدرخان حتمی بود.

یکی دیگراز شهرهای آذربایجان که مستبدین گلویش را سخت میفشاردند، خوی بود . فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تصمیم به استخلاص خـوی از شر مستبدین گرفت و اقدام کرد . میرزا نورالله خان که خود از طرف فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در باکو فرستاده شده بود و در جنگ خوی شرکت جسته است ، جریان ماوقع را چنین مینویسد:

« کمیته‌ی اجتماعیون و انجمن ایرانیان درباکو به این شدند که خوی را بگشایند و مرا با ابراهیم آقا برای این کار برگزیدند . من با دستور کمیته ازباکو روانه گردیده به جلفا رسیدم ابراهیم آقا با دسته‌یی در علمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از تـرس یـکانیان که در سرراه میبودند پیش رفتن نمیبارستند . قوچعلیخان یکانی با برادرانش بخشعلیخـان و شیرعلیخان که بیست ساله و هفده ساله میبودند ، از سوی امیر امجد نگهداری راه جلفا و خوی را میداشتند و در جلفا مینشستند . من بـا ایشان به گفتگـو پرداختم و هر سه را هوادار آزادی گردانیدم. آنان با ما پیمان همدستی بسته برای کارآماده گردیدند .

پس از این آمادگی با هم به سکالش نشسته، چنین نهادیم که «ایواغلی» را که شهرکی درچهار فرسخی خوی میباشد بگشاییم و ازآن جـا نقشه‌ی گشادن خوی را بکشیم و از روی این نهش ابراهیم‌آقا را با یك دسته درعلمدار گذارده، من بـا قوچعلیخان همراه خلیل خـان هرزندی و مشهدی اسماعیل گرگری و عباس خان علمداری که هرکدام بیست وسی تن گرد سرمیداشتند روانه گردیدیم. شب را در قره بولاغ سه فرسخی ایواغلی خوابیده بامدادان راه افتادیم و یکسره به ایواغلی تاخته ، با اندك جنگی آن جا را به دست آوردیم و نشیمن کردیم.

بخشعلیخان را با دویست تن در سرراه ، یك فرسخی خوی به پاسبانی گذارده بودیم . یك دسته‌ی هزار تن کمابیش از خوی برسر او آمدند و جنگ سختی در آن جـا رخ داد . بخشعلیخان دلیرانه ایستادگی نمود و از این سوی نیز کمك برایش فـرستادیم . در نتیجه دشمن شکست یـافته پس نشست . لیکن همه‌ی دیهای پیرامون ایواغلی را گرفته بودند . ما پس از سکالش دویست وپنجاه

تن از دلیران مجـاهدان را برگزیده از بیراهه خود را به دیزجدز که میانه‌ی سلماس و خوی نهاده است رسانیدیم وازآن‌جا پس‌ازاندکی آسایش شبانه آهنگ خوی کردیم وچون‌میدانستیم که امیرامجد ودیگران آگاهی نیافته‌اند وشبانه‌همگی در خوابند، یکسره خود را به‌نزدیکی شهر رسانیده از دیوار دز که بلند میبود بالا رفته به یکبار هیاهو بلندکردیم. بدین‌سان به شهر ریخته‌آن جا را به‌دست گرفتیم . امیر امجد با یك پیراهن و زیر شلواری از سوراخ دیوار ، خود را بیرون انداخته‌گریخته بود »[۴].

حیدرخان عمواوغلی که ارادتش به آزادی و کاردانیش در اداره‌ی امور و سازمان دادن، تحسین همگان را برانگیخته بود درکار اداره‌ی مرند موفق شد وحال که خوی گشاده گردید ، برای سروسامان دادن به اوضاع خوی بدان جا رفت[۵] . باز پیروزی و موفقیت حیدرخان حتمی بود . توده‌ی حقشناس خوی که همواره از ظلم و جور حکام مستبد جان برلب داشتند ، حیدرخان عمواوغلی را فـرشته‌یی فرستاده از جانب خدا یافتند و در حقش تنها پاداشی را که یك توده میتواند برای رهبرش تدارك کند فراهم‌آوردند . درتجلیلش شعر سرودند وتصنیف ساختند:

« عمواوغلی گلدی خویا
خویلولارا قرار قویا
یتیملرین قارنی دویا
یا شاسین گوزل عمو اوغلی
عمو اوغلی مینیب فایتونا
تومار وریب اوز آ تنا
چورك ینیب یوز آلتینا
یا شاسین گوزل عمواوغلی
راستا بازار لار راستاسی
گلیر مجاهد دسته‌سی
عمواوغلی دور سرکرده‌سی
یاشاسین گوزل عمواوغلی
با قال بازار چراغ قویدی
کاسیب باخدی قارنی دویدی
هر بیرایشه قانون قویدی
یاشاسین گوزل عمواوغلی»[۶].

حیدرخان عمواوغلی ، پس از آمدن به خوی به سامان شهر میکوشید و با بد خواهان مشروطه که در خوی و آن پیرامونها نیز فراوان میبودند و از دشمنی نهانی باز نمیایستادند نبرد میکرد . حیدرخان علاوه بر برقراری نظم و آرامش در خوی به پیشرفت اموراجتماعی خوی نیز همت‌گماشت و دراین شهر نیز اداره‌های قانونی، همچون: عدلیه ومالیه ونظمیه بازشد[۷]. نیز«انجمن» به‌ریاست حاجی علی‌ـ اصغر آقا از بازرگانان بنام خوی برپا شد و نیز به تشویق حیدرخان و پشتیبانی مجاهدان ، میرزا حسن رشدیه دبستانی به نام خیریه برای کودکان بنیاد نهاد ونیز به دستور حیدرخان عمواوغلی میرزا آقا خان مرندی روزنامه‌یی به نام « مکافاف » که مسلکی انقلابی داشت وارگان مجاهدان به حساب میآمد پدید آورده و به پراکندن پرداخت[۸].

میرزا آقا خان مرندی مدیر روزنامه‌ی مکافات مینویسد :

« قبل از این‌که شهر خوی به دست آزادیخواهان بیفتد ، مرند هم در دست مشروطه خواهان و سر دسته‌ی آنهـا شاد روان فرج آقـا بود و این زمان مجاهدین مرند ویکانات ویا مچی (دهات بزرگ مرند) به اردوی آزادیخواهان خوی میپیوستند و از آن سو مستبدین ماکو نیز برای خـاموش کردن آن آتش خودداری نداشتند . بدخواهان مشروطه هم‌که از ترس آزادیخواهان فراری و متواری بودند رفته رفته به پنهانی به سپاهیان ماکو میپیوستند . ابوالحسن خان (سعیدالممالك آن روزی‌که لقب امیر حشمت را داشت) و آن روزها از سران آزادیخواهـان به شمار بوده بـا حکم انجمن ایالتی و شادروان سردار ملـی [: ستارخان] به حکمرانی خوی آمد . عمو اوغلی حکومت را به او سپرده و خویشتن بیشتر روزها را درکشمکش بدخواهان وهمه‌ی روزها را درتجهیز سپاه وتمهیدکار میکوشید وبا دست خالی وتنها به‌امید و جوه اعانه وپاره‌یی‌درآمدهای دولتی درآرایش سپاه‌کوتاهی نداشت.

شبی را بدخواهان خوی به سپاهیان مـاکو وعده داده بـودند : اگر دز خوی را زیر هجوم و محاصره بگیرند آنان نیز از درون سر برآورده کار آزادیخواهان را درآن شهر به‌پایان خواهند رسانید و ماکوییان نردبانها آورده بودند که از باره‌ی دز فراز آیند . در جلو پا فشاری عمواوغلی و مجاهدین با دادن تلفات ناگزیر از هزیمت شدند.

« سامسون » و « ظلمات » بـا عده‌ی بیست نفری از فداییان ارامنه که به فرقه‌ی دشناق [: حزب داشناکسوتیون۹] منسوب والحق مردان دلاور بودند، به اردوی مجاهدین پیوستند و کمك دریغ نداشتند . ولی ترتیب آنهـا این بود که در هرجنگ گروه فداییان که از بیست تجاوز نمیکرد جداگـانه بجنگند . سپاه ماکو روزی از قریه‌ی « اگری بوجاق » به ده « بدل آبـاد » که وصل به شهر خوی است بـامدادان هجوم آوردند . آزادیخواهـان مسلمان و ارامنه بـه جلوگیری آنها شتافتند و به خائنین چیره شدند . در هنگام هزیمت آنان گروه بیشماری ازسوی ناحیه‌ی «سکمن‌آباد» که همگی کردها بودند پشت سرمجاهدین را گرفتند . اردوی فراری مـاکو نیز به هواداری آنهـا برگشتند و از دو سو آزادیخواهان را به میان گرفتند . در این جنگ گروه زیادی از جمله «ظلمات» و چندنفردیگری از بهادران ارامنه به درود حیات گفتند و شماره‌ی زیـادی از مجاهدین مسلمـان کشته شدند . چنانکه اگر پـافشاری و مـردانگی عمواوغلی نبود، دزخوی به‌دست حمله‌وران افتاده بودولی عمواوغلی به‌هرارزش بود توانست خوی را نگاهداری‌کرد و سپاه ماکوبه بازگشتن ناچارگردید .

فردای آن روز کمیته‌ی ارامنه به عمواوغلی پیشنهاد نمود اجـازه دهد بنویسند دویست فدایی ارامنه از «اگلس» که آن سوی ارس و در خـاك روسیه هستند به ماکوبگذرند وازایلات‌ماکو اگرتوانستند با خود همراه و اگر نه ، با نیروی خود واسلحه‌ی خوبی که ازبمب و نارنجك وجز از آنها دارند دز ماکو را بگیرند. هم سردار ماکو وهم اردوی ماکو از میانه برداشته شود.

عمواوغلی با سخنهای پولتیکی پاسخ داده به‌پیشنهاد آنهـا تن درنداد. در کنار ازآن انجمن پاره‌یی همراهانش زبان توبیخ بازکردندکه چرا نگذاشت فداییان ارامنه بدون درخواست پول و اسلحه، ماکو را به‌دست‌آورند .

عمواوغلی پاسخ دادکه شما از سیاست‌آگهی ندارید . ما آزادیخواهان با محمد علیشاه و سایر مستبدین که از یك نژاد و آیین هستیم جنگ میکنیم‌که مشروطه را به چنگ‌آورده میهن را به ارجمندی برسانیم ، آنهـا هم [: محمد علیشاه و سایر مستبدین] از روی نادانی ما را دشمن خود میدانند و یا بر ضرر مقصود مستبدانه‌ی خود میبینند . اگر پیشرفت ازآن ما شد فبها، اگر به‌آرزوی آنان شد چون میهن از دست نرفته ، نژاد ایرانی انجام کار همین رویه‌ی ما را دنبال نموده به مقصود میرسند . ولی اگر فداییان ارامنه کـه معلوم نیست نیات آنها خالی از سیاست نباشد و ازکجا معلوم‌که دولت روس (دولت تزاری) محض پاره‌یی نظریات اینها را برنینگیخته باشد و از طرف دیگر به چه امیدی مـا

ارامنه را به خاك خود مستولی کنیم که بیرون نمودن آنها مشکلات زیادی خواهد داشت. پس بهتر است ما برادران ایرانی ، بدون یاری دیگران با هم روبروشویم که از هرطرف مغلوب کرد سود میهن باز ازدست نرود.

چند روز بود خلیل بیگ سردسته‌ی ترکهای جـوان پیشنهاد مینمود بنویسد ازوان گروهی از یارانش بیایند . باز عمو اوغلی با سیاست به دفع‌الوقت انداخته و ضررهای مداخله‌ی دیگران را در جلو چشم آزادیخواهان‌هوایدنمود.

این سخن نیز ناگفته نماند : آزادیخواهان گرجی که چند نفر بودند با دل پاك از فداکاریهای با ارج دریغ نمیورزیدند و در ساختن نارنجکها شب و روز میکوشیدند . چون عمواوغلی خود نیز از آن فن بهره داشت ساختمانهـای نارنجك اثر نیکی دربیم بد خواهان مشروطه میبخشید.

عمواوغلی در این گیرودار از باز کردن دبستان برای بچه‌های بیچیز خودداری ننمود و آموزگاران خوب گماشت.

پس از ورود قشون روس ، در تبریز شادروان ستارخان سردار ملـی و باقرخان سالار ملی و برخی از سران آزادیخواهان به قنسولگری دولت عثمانی پناهنده شدند. روزنامه‌های تبریز پاره‌یی ازانتشار خودداری کرده و دم فروبسته ودرگوشه نشستند. شادروان سیدمحمدرضای مساوات که دراین‌اوان به‌تبریز آمده روزنامه‌ی مساوات را مینوشت او هم ناگزیر سکوت اختیار کرده لیکن رفتار قشون روس راکـه مخالف قوانین بین‌المللی بود مانند تحت الحمایه گـرفتن مستبدین و تخریب خانه‌های مردم به بهانه‌ی سوء قصد به سپاه خود و مداخلات درکارهای داخله و غیر ازاینها به‌وسایل‌نهانی به مدیر مکافات میفرستادند. او هم در روزنـامه‌ی مکافات در خوی نشرمیداد، زیرا هنوز مجاهدین خوی ازتصمیم خویش باز نمانده و با همان حرارت باقی بودند .

چون تنها کسی که در میان آزادیخواهان و قشون استبداد ماکوآمد و شد داشته باشد رییس گمرك خوی بودکه یك نفر بلژیکـی بود ، او روزی را به اردوی ماکو رفته بود . پس از برگشتن با حیدر عمو اوغلی ملاقات نمود . پس از رفتن او عمواوغلی مدیر مکافات را خواسته تلگرافی نشان داد که صمد خان شجاع‌الدوله از قراملك به حکومت مرند تلگراف کرده بود که این تلگراف را بفرست به اردوی ماکو . مضمون تلگراف این بود :

چون ستارخان و همراهانش به دولت تسلیم شدند ، شماهم به مجاهدین خـوی اعلام کنید کوشش بیفایده ننمایند. اگـرتسلیم دولت شوند بـازخواستی خواهدشد ومورد عفو و اغماض خواهند شد واگرتسلیم نمیشوند وحاضر به فرار

کردن از خوی باشند راه فرارشان را باز کنید والا بەزودی همگی دستگیر و یا به قتل خواهند رسید.

عمواوغلی گفت : هیچ گمانی به تسلیم سردار ملی و رفقـایش ندارم . حالا که میخواهند ما را به این یاوه‌ها هراس دهند و به تسلیم آورند ، مـا هم تلگرافی درمقابل این دروغ بسازیم. ورقه‌ی سفیدی‌که رسمی باشد ازتلگرافخانه بگیر بیاور .

مکافات [: میرزا آقا خان مرندی] عوض گرفتن ورقه‌ی تلگراف از تلگرافخانه ، ورقه‌ی رسمی تلگرافی در مطبعه چاپ کرده و به دستور عمواوغلی مهری هم به عنوان تلگرافخانه‌ی رشت درست کردند که گویا تلگرافی است که سردار محیی از تهران به رشت مخابره مینمایدکه با قشون مجاهدان تهـران را مسخر کرده ، محمد علی میرزا را دستگیر نمودیم .

این تلگـراف را عمواوغلی به قشون مـاکو فرستاد که اگـر سران آزادیخواهان تبریز را میگویید تسلیم دولت شده‌اند ، این تلگراف که از رشت به وسیله‌ی کمیته‌ی [فرقه‌ی اجتاعیون عامیون ایران در] بادکوبه به ما ارسال شده خلاف آن را نشان میدهد»[۱۰].

اما جنگهای خوی. روانشاد سید احمد کسروی تبریزی مینویسد :

« عمواوغلی نخست نامه‌یی به اقبال‌السلطنه و سران کرد نوشته ، آنان را به همدستی با مشروطه خواهان خواند . پیداست که نتیجه‌یی نداد وناچارکار به زد و خورد انجامید ونیز گاهی جنگهای سختی درمیانه میرفت.

یك روزکردان در پیرکندی به تاخت و تاز پرداختند . مـردم دیه از مجاهدان‌یاری طلبیدند . مجاهدان سواره و پیاده به آن جا شتافتند و به همدستی دیهیان‌به‌جنگ‌پرداختند. پیکارخونین‌سختی روی‌داد. برف‌روی زمین‌را فراگرفته جز سفیدی دیده نمیشد ولی چندان خون ریخته شد کـه تو گفتی پوشاك سرخ به زمین پوشانیدند . میگویند پانصد ششصد تن از دوسوکشته شدند.

خود عمواوغلی و امیر حشمت از جنگی باتلگراف به تبریز آگـاهی فرستاده‌اند وچنین میگویند :

« دسته‌ی انبوهی ازکردن و ماکوییان با چند تن سرکرده به دیه‌های پارچی وحاشرودکه یك فرسخی‌خوی‌است ریختند وسیم تلگراف را نیز بریدند. شب بیست ویکم ذیحجه (۲۴ دیماه) دویست وپنجاه تن از جوانان فداکار را به کندن بنیاد ایشان فرستادیم . اینان نیمه شب ناگهان گرد آنان را گرفتند و

نزدیك به یکصد تن راکشته ، پنجاه سر اسب با تفنگ وچیزهای دیگر به تاراج گرفتند وآنان را تا دوفرسخی پس نشانده بازگشتند».

در یك تلگراف دیگری که [از خوی] به تبریز رسیده ودرروزنامه‌ی انجمن چاپ شده ، داستان شگفتی را بـاز مینماید . بدین سان : چند روز پیش اسبی با زینی به روی پشت و خورجینی به روی آن ، از دست مشروطه خواهان رها گردیده به سوی دشمنان تاخت . کردان همین که آن را دیدند ، سی چهل تن به سویش دویدند وگرد آن راگرفتند و در آن میان کـه هریکی میخواست پیشدستی کند وآن را بگیرد ، یکی زیـرکی نموده خواست سوارش شود . ولی همین‌که پا به رکاب گذاشت و خواست روی زین بنشیند ناگهان خورجین بازین با یك آوای گوش خراشی ترکیده بیست وپنج تن را از کردها کشته وچند تن را زخمی گردانید»[11]

همچنان که در یادداشت میرزا آقا خان مرندی (مدیر مکافـاف) ملاحظه میشود ، وجود حیدرخان عمواوغلی درخوی پیروزی مجاهدان را تضمین میکرد. لکن حیدرخان به این گونه پیکار بس نکرده ، از آن گـونه چاره اندیشیهـا که در باره‌ی شجاع نظام اندیشیده بود ، این جا هم میاندیشید. انفجار زین اسبی که به سوی کردان رفته بود- وخبرش را روزنامه‌ی انجمن درج کرده است- از ابتکارات حیدرخان عمواوغلی بود . اسماعیل امیرخیزی مینویسد:

« مرحوم حیدرخان عمواوغلی در سال ۱۳۳۴ هجری قمری روزی در بغداد چگونگی قضیه را برای بنده نقل کرد که من نیز خلاصه‌ی آن‌را به عرض خوانندگان محترم معروض میدارم .

عمواوغلی میگفت‌که : روزی در خوی سخت پریشان حال بودم . زیرا که اکراد اطراف شهر را فراگرفته بودند و مردم هم درنهایت نگرانی روزگار به‌سر میبردند . برای آن‌که ساعتی خود را ازدست افکار پریشان برهانم ازاطاق خود بیرون آمده مشغول قدم زدن شدم تا رسیدم جلو طویله. با خودگفتم خوب است به‌اسبها نیز سرکشی کنم . در سکوی طویله زینهایی دیدم‌که روی هم چیده بودند . در بین زینها، زین زیبایی دیدم که بلندتر از زینهای دیگر بود . فوراً چیزی به خاطرم رسید . مهتر را گفتم که این زین را به اطـاق من ببر . پس از چند دقیقه به اطاق رفته زین را به دقت معاینه کردم . دیدم با نهـایت آسانی میتوان بمبی در زیر قلتاق آن پنهان کرد . فوراً مشغول انجام دادن مقصود شدم

و به زودی کار انجام پذیرفت و زین را برداشته به طویله برده به آرامی روی یکی از اسبها گذاشتم و به یکی از کسان خود گفتم این اسب را به بهانه‌ی آب دادن بیرون ببرید و لجام از سرش بگیرید . آن‌گاه دو سه شلاق به اسب بزنید تا به طرف سواران اکراد برود و خودم نیز با چند نفر از یاران بالای پشت بام رفته مشغول تماشا بودیم . دیدم مأمور ، خدمت خود را به خوبی انجام داد و اسب به سوی سواران اکراد به تاخت آمد.

چون اکراد اسب بیصاحبی را دیدند که به طرف ایشان به تاخت میآید از هر طرف به سوی اسب حمله‌ور شده و در گرد وی پره زدند و بالاخره اسب را گرفتند و خواستندکه سوار شوند ناگاه در اثر فشار بمب ترکید و چند نفر از اکـرادکشته و زخمی شدند . بعد از این قضیه اکراد به اندازه‌یی گرفتار خوف و وحشت شده بودندکه اگر گربه‌یی میدیدند از آن نیز احتیاط میکردند»[۱۲].

حیدرخان‌عمواوغلی همچنان در آذربایجان میبود ودرجنگها وسازمان دادنها نقش تعیین کننده داشت ، تا این که از او ضـاع گیلان و اصفهان و ترتیباتی کـه مشروطه خواهان آن خطه‌ها در کارمشروطه داده بودند و از نیروی آنهـا، اطلاع یافت. حیدر خان با آن اندیشه‌ی توانا و دید صحیح سیاسی که داشت میدانست که از کـوششهای پراکنده در سرزمین پهناور ایـران نتیجه‌ی مطلـوب ـ لااقل بـه این زودیها ـ حـاصل نخواهـد شد . او معتقد بـود کـه اگر تهـران ـ مرکز حکومت ـ دردست مشروطه خواهان باشد اعاده‌ی مشروطه‌کاری آسان خواهدبود ، والافلا .

از این روی حیدرخان مصمم به یك کاسه کردن نیروهای مشروطه خواهـان برای فتح تهران شد . حیدرخان بیشك با انقلابیان مشروطه خواه گیلان در تماس بود و وقتی آمادگی آنان را برای فتح تهران باور کرد ، کوشیدکه سران بختیاری را نیز به این سوسوق دهد وبه همین منظور به تهران واز آن جا به اصفهان رفت .

نورالله دانشور علوی (مجاهدالسلطان) مینویسد :

« صمصام‌السلطنه و ضرغام‌السلطنه، پس ازسالها رنجش وکدورت با صفا و صمیمیت روی یکدیگر را بوسیدند و شقاق و خصومت جای خود را به وفاق و

خصوصیت داد، و خوانین پس ازتجدید عهد و میثاق با اطمینان‌کامل برای تهیه‌ی مقدمات حمله‌به اصفهان به‌اوطان خود مراجعت نمودند.

درهمین اوقات میرزا ابراهیم خان معروف به سفارتی وحیدرعمواوغلی معروف ، بـه اصفهان آمـده و درمنزل میرزا حسنخان امین دفتر معـروف به موسفید منزل کردند، وپس ازچندروز مذاکره با سران‌آزادی به تهران مراجعت نمودند »[۱۳] .

۱. مسرور، حسین: «رجزهای مشروطه خواهان».
۲. کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی۸۰۵.
۳. کسروی تبریزی، سید احمد: همان مأخذ، صفحه‌ی۸۳۷.
۴. کسروی تبریزی، سیداحمد: همان مأخذ، صفحه‌های ۸۱۱ ـ ۸۱۲.
۵. کسروی تبریزی، سید احمد: همان مأخذ، صفحه‌ی۸۳۷.
۶. پناهی ماکویی: «حیدر عمواوغلی کی بود».
جاوید، سلام الله: دوقهرمان آزادی، صفحه‌ی۴۴.
بهرنگی، صمد: «آذربایجان درجنبش مشروطه».
۷. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۸۳۷.
۸. کسروی تبریزی، سید احمد: همان مأخذ، صفحه‌ی ۸۷۳.

ادوارد براون مینویسد:

«مکافات: روزنامه‌ی منتشره‌درخوی(آذربایجان) درسال ۱۳۲۷هجری قمری مطابق ۱۹۰۹ میلادی به مدیریت میرزا آقاخان مرندی مدیر مدرسه‌ی مساوات بیشترموضوعات این روزنامه به‌قلم ابوالحسن‌خان محمد علیزاده ملقب به‌سعید الممالك وامیرحشمت میباشدکه وی در زمان انقلاب خوی و سلماس‌را از جانب انقلابیون تصرف کرد [؟!] و صاحب این روزنامه میرزا نورالله یکانی، و مشی این روزنامه انقلابی بوده است.

شماره‌ی ۵ آن به‌تاریخ ۲۴ صفر ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق ۱۸ مارچ ۱۹۰۹ میلادی‌است‌ومشتمل برچهارصفحه به‌قطع‌شش‌ونیم اینچ× یازده ونیم‌اینچ است. قیمت هرنسخه‌ی‌آن یك عباسی است».

نگاه‌کنیدبه: براون، ادواردگرانویل: تاریخ مطبوعات وادبیات‌ایران دردوره‌ی مشروطیت، جلد سوم، صفحه‌ی۹۶

روزنامه‌ی «حکمت» چاپ‌قاهره‌درشماره‌ی۹۳۳ مورخ‌غره‌ی‌جمادی‌الثانی۱۳۲۷ هجری قمری، این چنین درباره‌ی روزنامه‌ی مکافات نوشته است:

«روزنامه‌ی مشکین شمامه‌ی «مکافات» نام‌که از دارالسرور خوی به‌نام جناب آقای«میرزا ابوالحسن‌محمد علیزاده» نگاشته شده ومدیر پاك دلش‌جناب آقای «میرزاآقاخان» وصاحب امتیازآن، جناب «میرزا نورالله علیزاده» بوده به‌تاریخ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ در آن شهر دلکش منطبع گردیده است. خدا شاهد است دلم از دیدن‌آن شادگردید».

نگاه کنید به: صدر هاشمی، محمد: تاریخ جراید ومجلات ایران، جلد چهارم، صفحه‌های ۲۳۵ـ۲۳۶.

۹. حزب‌داشناکسوتیون توسط‌سه‌تن‌ازارمنیان روسیه‌به‌نامهای: «کریستاپورمیکائیلیان»

«سیمون زاواریان» و «رستم ژوریان» درسال ۱۸۹۰ میلادی برابر۱۳۰۷ هجری قمری بنیاد نهاده شد وشعار اصلی آنان پیوستن ارمنستان روسیه به ارمنستان عثمانی و استقلال ارمنستان بود. نگاه کنید به:

رابین، اسماعیل: یپرم خان‌سردار، صفحه‌ی۴۳ و۴۵.

۱۰. مرندی (مکافات)، میرزاآقاخان: «درپیرامون تاریخ‌مشروطه».

۱۱. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۸۷۳ ـ ۸۷۵.

۱۲. امیرخیزی، اسماعیل: قیام‌آذربایجان وستارخان، صفحه‌های ۲۹۸ـ ۲۹۹.

۱۳. دانشور علوی (مجاهد السلطان) ، نورالله: تاریخ مشروطه‌ی ایران و جنبش ...، صفحه‌های ۳۶ ـ ۳۷.

۱۵

«منطوقه گفت:
یاران جای مجادله نیست. چنان باید که
همگان یاران را مهمتر از آن خود بشناسید و حالی به صواب
آن لایقتر که به طریق تعاون قوتی کنید تا دام را از جای
برگیریم که رهایی ما در آنست».

«کلیله و دمنه».

پس از فتح تهران و پناهنده شدن محمد علی‌میرزا به‌سفارت دولت بهیه‌ی! روسیه‌ی تزاری، درروز ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری:

«چهارساعت بعد ازظهر در بهارستان مجلس مهمی به نام «مجلس عالی» که عده‌ی آن درحدود پانصد نفر بود از وکلای دوره‌ی اول مجلس شورای ملی و سرداران قشون ملی وعده‌یی از وزراء وشاهزادگان واعیان واشراف مشروطه‌خواه و رهبران و ملیون و تجار و رؤسای اصناف، در میان هلهله و شادمانی هزارها نفر که برای استماع تصمیم مجلس عالی در خلع محمد علیشاه و انتخاب سلطان احمد میرزا به سلطنت و انتخاب نایب‌السلطنه و انتخاب وزراء جمع شده بودند، تشکیل یافت وپس از ایراد چند خطابه از طرف زعمای ملت، چون بحث و گفتگو و اتخاذ تصمیم در مجلسی که از کمابیش پانصد نفر عناصر مختلف تشکیل یافته بود ممکن نبود، کمیسیونی از افرادی که ذیلا اسامی آنها از نظر خوانندگان میگذرد برای مطالعه و طرح تهیه‌ی لایحه‌ی خواسته‌ی ملت ایران انتخاب گردید:

آقا سید محمد بهبهانی، صدرالعلماء، میرزا سید محمد امامزاده،

صنیع‌الدوله ، وثوق‌الدوله ، مستشارالدوله ، حکیم‌الملك ، میرزا سلیمان خـان، حسینقلی خان نواب ، میرزا محمد خـراسانی ، وحیدالملك ، حاجی سیدنصرالله اخوی [: تقوی؟]، حاجی‌محمدعلی تاجر، حاجی‌سیدمحمد تاجرمعروف به‌صراف، سالارحشمت ، مرتضی قلی خان بختیاری فرزند صمصام السلطنه ، حمیدالسلطان برادر سردار محیی ، میرزا علی محمد خان تربیت ، نظام‌السلطان ، میرزا غفار- خان ، سردار محیی ، کسمایی ، سردار منصور، میرزا یانس»[1].

این کمیسیون ، علاوه برتهیه‌ی لایحه‌ی عزل محمد علی میرزا و انتخـاب احمد میرزا به عنوان شاه ، چون کابینه‌ی دولت نیز از میان رفته وکسی به عنوان وزیر یا رییس الوزراء در میان نبود، کسانی را به شرح زیر برای وزارت انتخاب کرد :

سپهدار : وزیر جنگ　　سردار اسعد : وزیر داخله

ناصرالملك: وزیر خارجه　　فرمانفرما : وزیر عدلیه

مستوفی‌الممالك : وزیرمالیه　　سردارمنصور: وزیرپست وتلگراف

و چون خود کمیسیون برامورمملکتی نظارت داشت، رییس‌الوزراء انتخاب نشد وچون ناصرالملك هنگام‌انتخاب درتهران‌نبود، تا آمدن‌اومشارالسلطنه وزارت خارجه را اداره میکرد[2].

پس از آن که محمد علیشاه مجلس را بـه توپ بست ، وکـلای ملت نیز پراکنده شدند وحال‌که تهران به‌دست مشروطه‌خواهان فتح‌شده بود، به‌جای‌مجلس شورای ملی ، همان مجلس عالی به شور ومذاکره میپرداخت. لکن:

« چـون شور و مشورت و تعمق و مطـالعه‌ی در مسائل سیاسی و امور مملکتی در مجلس عالی‌که مرکب ازکمابیش پانصد نفر از طبقات مختلفه‌یی که با هم همفکر نبودند وتفاوت بسیار در اخلاق و عادات وحتی رسوم با هم داشتند کار مشکلی بود ، اغلب پس از بحث طولانی ، مطالب مهم مورد احتیاج به جایی نمیرسید و تا حدی دستگاه دولت جدید که در آن روزها محتاج به فعالیت زیاد بود ومشکلات بسیاردرپیش داشت دچارکندی وسستی شده بود. لذارهبران ملت و سرداران مصلحت دانستندکه مجلس‌عالی را منحل نمایند وبه جای او یك «هیأت مدیره» از افراد مطلع و مورد اعتماد عمومی، مرکب از دوازده نفر به جای‌آن انتخاب کنند وباهمان اختیارات مجلس عالی‌تا افتتاح مجلس شورای‌ملی زمامدار

مملکت باشد. مجلس عالی با این پیشنهاد به اتفاق آراء موافقت کرد و اشخاصی را که ذیلا نام آنها برده میشود به عضویت هیأت مدیره انتخاب نمود و تمام اختیارات خود را به آن تفویض کرد :

سپهدار اعظم ، سردار اسعد ، صنیع‌الدوله ، تقیزاده ، وثوق‌الدوله ، حکیم‌الملك ، مستشارالدوله ، سردار محیی ، میرزا سلیمان خان ، حاجی سید نصرالله تقوی [: اخوی؟]، حسینقلی خان نواب، میرزا محمد علی خان تربیت .

تصمیماتی که از طرف هیأت مدیره گرفته میشد ، مثل تصمیمات مجلس شورای ملی واجب‌الاجرا بود و وزراء مکلف بودند از آن اطاعت و پیروی کنند»[۳].

ظاهر اوضاع چنان حاکی بود که مشروطه خواهان پیروز شده و از این پس کارها بروفق مراد خواهد چرخید ، لکن این پنداری بیش نبود . چرا که بسیاری از سردمداران قاجاری و مستبدین سابق رخت عوض کرده درذی زعمای مشروطه، باز به لفت و لیس خود مشغول شدند . بیشك ، این بر پاکباختگان آزادی گران میآمد .

« همین که در هیأت مدیره ، زمزمه‌ی زمامداری سپهدار و سرداراسعد بلند شد ، جمعی از معاریف مشروطه خواهان براین عقیده بودند که مصلحت در این است که سرداران ملی از قبول مسؤلیت خودداری کنند و خود را آلوده به امور اجرایی ننمایند و در خارج بمانند و به کارهای دولت نظارت داشته باشند و وزراء را رهبری و هدایت کنند . شك نیست که این مصلحت اندیشی از روی خیر و صلاح بود . ولی کسانی که دور سپهدار و سردار اسعد را گرفته بودند و میخواستند درپرتو آنها به جاه و مقام برسند به آنها فهماندند که مقصود این جماعت این است که محصول تخمی که شما کشته‌اید برداشت کنند و از میوه‌ی درختی که شما به بار آورده‌اید بهره‌مند شوند و شما را که موجد و مؤسس این دستگاه شده‌اید کنار بگذارند وخود زمامدار مملکت گردند.

پس از آن که دولت جدید تشکیل شد ، به واسطه‌ی انتصاب جمعی از کهنه پرستان و مرتجعین به وزارت و ایالت و سایر مقامات دولتی ، آتش خشم مشروطه خواهان تندرو تیزتر شد و عدم رضایت آنها علنی گشت و بدون پروا گفتند و نوشتند که آیا مقصود از تغییر رژیم و این همه خونریزی و مجاهدت این بود که مجدداً همان تربیت یافتگان مکتب ناصرالدین شاهی سرکار بیایند و زمامدار دولت بشوند و برمردم بدبخت با همان سبك ورویه‌ی قدیم حکومت بکنند

و کسانی که موجد این انقلاب عظیم شده‌اند گوشه‌ی خانه بنشینند و از کار برکنار باشند ؟

اگر در آن ایام کسی به خانه‌ی سپهدار و سردار اسعد میرفت ، میدید که اکثر مستبدین معروف و کرسی نشینان باغشاه در آن جا جمعند و چون یار مهربان سرداران ملی را در میان گرفته‌اند و از مشروطه خواهان واقعی و زحمت کشیده نام و نشانی نیست .

مستبدین منافق و ابن الوقت که جز منافع خود منظوری نداشتند آنی از تماس با سرداران و فریفتن آنان غفلت نداشتند و در اندك زمانی موفق شدند که با همان شیوه‌ی شیطانی ورویه‌ی تملق وچاپلوسی محبت‌آنها را به خود جلب کنند و تخم نفاق و سوءظن و بدبینی میان آنها و سایر رؤسای مجاهدین و مشروطه خواهان که از اوضاع ناراضی بودند بیفشانند و آنها را از هم ظنین و جدا سازند واتحاد واتفاق مشروطه خواهان را مبدل به جدایی ودشمنی‌کنند واز آن آب گل‌آلود ماهی بگیرند و دوباره دارای قدرت ومقام گردند.

اشخاصی ازقبیل معزالسلطان، سرادر محیی، میرزاعلی خان دیوسالار، شیخ الاسلام قزوینی ، ضرغام‌السلطنه‌ی بختیاری وغیره‌که درایـن انقلاب خونین بیش از هرکس فداکاری و جانبازی نموده بودند و انتظار داشتندکه پس از فتح تهران از آنها حقشناسی شود و برای عضویت در دولت جدید دعوت شوند ویا لااقل مقام مهمی به آنها واگذار شود ، چون دیدندکه نه فقط به کاری دعوت نشدند بلکه به جای آنها دشمنان مشروطه وکسانی که تا دیروز با قشون ملی میجنگیدند ، یکی بعد از دیگری به مقامات عالیه منصوب میگردند به غایت خشمگین و ناراضی بودند و چون نمیتوانستند به ظاهر درد خود را اظهاردارند و عزت نفسشان مانع از این بودکه دست نیازمندی به طرف کسانی‌که تا دیروز با هم همکار و همردیف بودند دراز کنند ، به بهانه‌ی این که دولت جدید با همان سبك پوسیده‌ی قدیم و همان افراد کهنه کار مستبد و در بار یان خائن میخواهد حکومت کند علم عدم رضایت را بلند کردند و با جمعی از ناراضیها همدست شدند و مجامعی برضد رویه‌ی ارتجاعی دولت جدید تشکیل دادند و یك صف مخالف به وجود آوردند.

ازطرف‌دیگردسته‌ی‌تندروانقلابی‌که روزبه روزقویترمیشدندوبرعده‌شان افزوده میشد و تقیزاده ، حسینقلی خان نواب ، سید محمد رضا مساوات، میرزا محمد علی خان تربیت و حیدرخان عمواوغلی و چند نفر دیگر آنها را رهبری

میکردند فکرشان در یك محیط بالاتر که شاید زیاد بـا استعداد و تربیت آن روزی مردم مناسب نبود و وسایل کار هم به قدرکافی در دست نداشتند سیرمیکرد و روح انقلابیشان خواهان یك دستگاه نوین ویك دولت جوان مترقی بود.

این جماعت ، مستبدین کهنه کار را واجب القتل میدانستند و سپهدار را تربیت یافتهی مکتب ناصرالدین شاهی میپنداشتند وبه سردار اسعد وستارخان و باقرخان و سردار محیی و اکثر سران مجاهدین عقیده نداشتند وآنها را عامل خرابی میدانستند نه قادر به آبادی . این جماعت عقیده داشتند که باید رجال کهنه را اعم از مستبد و یا مشروطه خواه کنار گذارد و دستگاه نوینی روی کار آورد وزمام مملکت را به دستجوانان متجدد و مترقی و روشنفکرسپرد وسعادت وتمدن را برجامعه تحمیل کرد و با جسارت به جلو رفت و دکان ملوك‌الطـوایفی وخان خانی را بست وبا افزارنو ، روزگارنوینی به وجود آورد .

این جماعت که در آن زمان به نام « انقلابیون » خـوانده میشدند ، برای استحکام مبانی مرام و عقایدیکـه در دل میپروراندند با شور بینظیری بنای پیریزی حزب دمکرات راگذاردند وبه تشکیلات حزبی در تمامشهرستانها همت گماشتند.

در همان گیرودار یك عامل مهم دیگری که در تقدیرات مملکت تأثیر به سزایی داشت وارد صحنهی سیاست پایتخت شد و موجب ایجاد وضعیت شگفتی گردید .

ستارخان و باقرخـان که این هنگام به تهـران آمده بودند ، بدون آن که از وضعیت حقیقی تهران اطلاع کـامل داشته باشند و به اندیشه و افکار دستجات پی برده باشند وارد میدان کشمکش شدند و بدون آن که بخواهند ویا مطالعه کرده باشند و بدی و خوبی آن را سنجش کرده باشند در رأس حوادث و وقایعی که بدبختانه به ضرر خود آنها و مشروطیت بود قـرار گرفتند و به تقویت صف مخالفین انقلابیون پـرداختند . ستارخـان که در آن زمـان مورد پرستش ملت ایران بود و مقام پهلوان آزادی را در جـهان به دست آورده بود به طوریکه با تجلیل وتکریم هرچه تمامتر وارد تهران شد وبه اتفاق باقرخان و مجاهدینی که همراهش بودند در بزرگترین قصرهای تهران ـ پارك اتابك ـ سکنی گزید و چون پادشاهی از طرف دولت و قاطبهی مردم از اوپذیرایی میشد و هر روزصدهانفر ازکلیهی طبقات مردم تهران به ملاقاتش میرفتند وازخدمات و زحماتی که در راه آزادی کشیده بود تشکر میکردند و یـا بهتر بگویم مدح و ثنا میگفتند . دیری نگذشت که مـردمـان فتنهجو و منافق در آن دستگاه راه

یافتند و وسوسه‌ی شیطانی آنها در قلب ساده‌ی آن پاك مردان نفوذ یـافت و آنان را که حقاً باید بیطرف بمانند ودر کشمکشهای دستجات داخل نشوند ومقام رفیع خود را حفظ کنند به تمایل به جمعی و مخالفت با جمعی دیگر برانگیختند. مستبدین و رجال کهنه‌کار که از افکار انقلابی تندروان و از نفوذ روزافزون آنها مشوش و نگران بودند و یقین داشتند که اگر این دسته کامیاب گردد و براوضاع مسلط شود دیگر نجات و رستگـاری نخواهد داشت ، سردار و سالار ملی را به مخالفت و دشمنی آنها تشویق و تحریص نمودند و آنهـا را دشمن دین وآیین و پیرومسلك هرج و مرج وآنارشیست معرفی کـردند . ستارخان و باقرخان هـم چون بـا بعضی سران تندروان سابقه‌ی خـوبی نداشتند بـه زودی تحت تـأثیر تلقینات سوء بدخواهان و متملقین قرار گرفتند و بنای بدگویی و انتقاد را از آن جماعت گذاردند .

چند نفرازسران مشروطه خواهان از قبیل سردارمحیی، ضرغام‌السلطنه و عمیدالسلطان و جمعی از مجاهدیْن که از دولت ناراضی و منتظر فرصت برای مخالفت بودند خود را به ستارخان نـزدیك کردند و با او عقد اتحـاد و اتفاق بستند و در اندك زمانی اکثر از مجـاهدین را که وضع سختی داشتند و پریشان و سرگردان بودند گرد خود جمع کردند و در معنی درمقابل دولت ومجلس و تندروها ، در حمایت ستارخان دسته‌ی نیرومندی به وجود آوردند»[۳].

زعمای تندروان یا انقلابیون که همگی افرادی روشنفکر و تحصیلکرده و وارد بـه اوضاع جهانی بودنـد واکثراً درسیاست مدن و مملکتداری وچگونگـی احزاب سیاسی دنیا مطالعه داشتند ، پراکندگی را موجب شکست تشخیص دادند و برآن شدند که نیروهای خودرا سازمان داده ، متشکل کنند .

« کسانی که به نـام انقلابی معروف شده بودند دست به تشکیل حـزب دمکرات‌زدند ومرام [نامه] ونظامنامه‌ی‌جامعی‌که مناسب باروحیات‌یك‌ملت‌مترقی بود نوشته و به طبع رسانیدند و حوزه‌هایی در مـرکز و ولایات تشکیل دادند و مبلغین بـرای شناساندن مرام ومقصود حزب به شهرستانها فرستادند و در اندك زمانی دامنه‌ی حزب دمکرات در همه جا وسعت یافت و جمع زیادی از محصلین مدارس و افراد جـوان و تندرو وارد حزب شدند و به نشر عقـاید حزبی همت گماشتند .

مرام حزب‌دمکرات ازمرام‌حزب سوسیال‌دمکرات ـ فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ـ اقتباس‌شده بودولی‌چون‌در آن‌زمان‌هنوز‌مسلك‌سوسیالیستی‌توسعه‌پیدا نکرده

و عالمگیر نشده بود و مـردم از آن اسم بیم داشتند و کلمه‌ی سوسیالیست را در ردیف کلمه‌ی انقلابی واشتراکی میپنداشتند به ناچارزعمای حزب از اختیارلفظ سوسیال دمکرات اجتناب کردند و به کلمه‌ی دمکرات قناعت نمودند.

مرام این حزب که در آن زمان تا حدی انقلابی بود ، روی چند اصل مهم استوار گشته بود که یکی مبارزه با فئودالیسم یا ملوك‌الطوایفی، و دیگری انفکاك قوه‌ی سیاسی از قوه‌ی روحانی بود .

باتعقیب این دواصل‌حزب جوان دمکرات، ازروزاول، جنگ بارؤسای ایلات و عشایر و حکومت خان خـانی و روحانیون را آغاز کـرد و بـا دوطبقه از متنفذترین طبقات مملکت دست به گریبان شد .

حزب اعتدال که رهبران آن تا حدی محافظه کار و ملایم بودند و به قول خودشان با رعایت استعداد محیط و طبع عامه آن حـزب را تشکیل داده بودند بیشتر مورد پسند بازاریها و ثروتمندان و تجار بود وروحانیون ، اعیان، اشراف ، شاهزادگان و خوانین فئودال که از حزب دمکرات یا به قول خودشان انقلابی بیم و واهمه داشتند یا عضویت حزب اعتدال را پذیرفتند ویا وابسته به‌آن حزب شدند و در تقویت آن کمال جد و جهد را به‌کـار بردند و اکثر وکلای مجلس هم‌که از ملاکین وسرمایه‌داران بودند و یا از طرف متنفذین وکسانی‌که دارای‌قدرت ونفوذ بودندانتخاب‌شده بودند به حزب اعتدال‌ملحق‌شدند ودرنتیجه حزب اعتدال اکثریت مجلس شورای ملی را به دست‌آورد ودر اول‌کار زمامدار مملکت‌شد. سپهدار، رییس‌دولت، هم‌که یکی‌ازخوانین وسردسته‌ی فئودالها وشاید بزرگترین‌ملاك آن زمان‌بود حزب اعتدال راتقویت میکرد وچند ماهی‌به اتکاء آن حزب‌توانست‌زمامداری کند.

حزب دمکرات بیش از بیست نفر نماینده در مجلس نداشت و از حیث عدد در مقابل حریف نـاچیز بود ولی همان طوری که در تمـام مـراتب و شؤن زندگی ، مخصوصاً زندگـانی سیاست ، کیفیت برکمیت بـرتری دارد ، حزب دمکرات که از نیروی جدیت وسعی و کوشش و حتی فداکاری و مقاومت جوانان برخوردار بود در اندك زمانی موفق شد اراده‌ی خود را برمجلس تحمیل کند و حتی پس از چندی دولتی را که بـه اکثریت متکی بود ساقط کند و یك دولت متمایل به حزب دمکرات روی کار بیاورد و در همان زمان حزب دیگری به نام حزب اتحاد وترقی تشکیل یافت . ولی چون نماینده در مجلس نداشت واستقبال زیادی هم از آن نشد ، کاری از پیش نبرد وپس ازچندی منحل شد.

از بدو تشکیل حزب دمکرات و اعتدال ، اختلافاتی که درپس پـرده

میان زعمای مشروطه‌خواهان بود در تحت لوای اختلاف حزبی جلوه‌گر شد و کشمکشهایی میان آنها آغاز گشت که به‌مصائب وحوادث ناگواری منتهی گردید.

این دو حزب تا طلوع جنگ بین‌المللی اول زمام مملکت را در دست داشتند و متناوباً حکومت میکردند و دولتهایی از خود سرکار میآوردند و گاهی هم به ناچاری دولت مؤتلف ازدوحزب تشکیل میدادند»[5].

همچنان که گذشت:

«عده‌یی ازمشروطه‌خواهان تندرومعروف به‌انقلابی‌که ازدیرزمانی باهم همفکر و متحد بودند و سیاست واحدی داشتند، حزب دمکرات را تشکیل دادند و چون اطلاعات ومطالعاتی از اصول وقواعد و نظامات احزاب سیاسی‌کشورهای مترقی داشتند وپیش‌از این زمان درحزب سوسیال دمکرات ـ فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ـ عضو بودند موفق‌شدند تشکیلات حزب را درروی یك پایه‌ی متین محکم واستوار نمایند. این عده عبارت بودند از:

حسینقلی خان نواب، سیدمحمد رضامساوات، حکیم‌الملك، شیخ محمد خیابانی، حیدرخان عمواوغلی، سید حسن تقیزاده، محمد امین رسولزاده، ابوالضیاء، سیدجلیل‌اردبیلی، سیدحسین اردبیلی، میرزامحمدنجات، میرزا احمد قزوینی، میرزا محمد علی خان تربیت، نوبری، شیخ اسماعیل وعده‌یی دیگر»[6].

محمود محمود درباره‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات و اعضای مؤمن حقیقی آن مینویسد:

«دردوره‌ی دوم مجلس[شورای ملی]فرقه‌ی دمکرات ایران تأسیس شد و اشخاص ذیل ازجمله اعضای‌کمیته‌ی مرکزی این حزب بودند:

تقیزاده، وحیدالملك شیبانی، حاج میرزا باقرآقای قفقازی، سلیمان میرزا، مساوات، رسولزاده، میرزا احمد عمارلویی و محمود محمود. حسین پرویز منشی‌کمیته وحیدرخان عمواوغلی هم عضواین حزب بود.

حاجی میرزا باقرآقا و رسولزاده و مساوات و حیدر عمواوغلی مؤمن حقیقی وصاحب شهامت اخلاقی و صحت عمل بودند»[7].

حیدرخان عمواوغلی به حزب دمکرات امیدواریهای فراوان داشت. این معنی از نامه‌یی که وی به یکی از دوستان خود نوشته است مستفاد میشود. قسمتی از این نامه، به شرح زیراست:

«. . . در وقت تشریف بردن جنابعالی قرار این طورنبود، چون‌که

جنابعالی ازطرف فرقه هم مأمور بودید ، زیراکه آن فرقه تنها میتواند مملکت را نجات بدهد وباید بدانید تا یك فرقه با یك مسلك مستقیم متفقی اگر دولت را در دست نداشته باشد و راه نشان ندهد و سپر بلا نشود کار این مملکت خوب و استقلالش محکم نمیشود و مأمورین خوب یعنی با مسلك را سرکار نخواهند گذاشت. چون‌که مردم خوب با دزدها همدست نخواهند بود. پس دراین صورت یك فرقه که عبارت از فرقه‌ی ما باشد خیلی لازم است که محکم بشود و شما هم چون که آدم با مسلك هستید این است که باید خیلی کارکنید . پس لازم است شروع‌بکنید وآدمهای‌خوب وبا اخلاق پیداکرده، فرقه را تشکیل بدهید...خیلی باید جهد بکنید که‌آدمهای با ناموس داخل بشوند وپروگرام را قبول‌بکنند»[8].

حیدرخان عمواوغلی به منظور تبلیغ و تشکیل شعبه‌ی حزب دمکرات ایران در خراسان ، د رسال ۱۳۲۸ هجری قمری مأمور شهر مشهد شد . محمد تقی بهار (ملك‌الشعراء) مینویسد:

«در[سال]۱۳۲۸[هجری‌قمری] روزنامه‌ی‌نوبهار راکه ناشرافکارحزب دمکرات ایران بود دایرکردم و در همان سال حزب نامبرده به هدایت دوستان اداری و بازاری و با تعالیم حیدرخان عمواوغلی‌که از پیشوایان احرار مرکز و به خراسان مسافرت جسته بود دایرگردید و من نیز به عضویت‌کمیته‌ی ایالتی این حزب انتخاب شدم»[9].

اولین کمیته‌ی حزب دمکرات درمشهد ، در منزل میرزا محمد خان رییس اداره‌ی نمك تشکیل شدواعضای آن عبارت بودند از:

«محمد تقی بهار ، شیخ محمد جواد تهرانی، میرزا ابراهیم خان (رییس مالیه) ، حاجی شیخ محمد جعفر کشمیری ، حاجی مشاورالوزراء محمودی ، مبصرالملك خواجوی ، میرزا عیسی خان (رییس اداره‌ی گندم) ، میرزا محمد خان (رییس اداره‌ی نمك)»[10].

با صمیمیت وعلاقه‌یی که حیدرخان به‌کار مشغول بود وبا صداقی‌که ایرانیان روشنفکردروی سراغ داشتند، حیدرخان عمواوغلی مدارترقیخواهی وایراندوستی شده بود و هرکس‌که برای خدمت به ایران آماده میشد، آرزومیکردکه ازهمکاران ومریدان حیدرخان عمواوغلی به شمار آید . حسن ملکزاده ،مینویسد:

« پس از ورود به تهران به هیأت انقلابیون و دمکراتها پیوسته و با توصیه‌یی که به مرحوم حیدرخان عمواوغلی نوشته شده بود ، غالباً با نظر آن مرحوم به فعالیت‌سیاسی میپرداختم»[11].

۱. ملکزاده ، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ششم، صفحه‌های ۹۱ـ۹۲.
مهدی ملکزاده به‌دنبال مطلبی که درمتن نقل‌شد، مینویسد:
« چون بعضی از مورخین از نظر اهمیتی که کمیسیون مذکور حائـز بود اسامی چندنفردیگررا هم براسامی بالا افزوده‌اند، متذکرمیشودکه نگارنده‌اسامی اعضای کمیسیون را از روزنامه‌ی نجات مورخه‌ی اول رجب ۱۳۲۷ که سه‌روزپس از فتح تهران منتشرشد ونام مدیرآن درمیان نام اعضای کمیسیون دیده میشود اقتباس نمودم».
۲. کسروی تبریزی، سیداحمد : تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان، صفحه‌های ۶۱ـ۶۲.
۳. ملکزاده ، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ششم، صفحه‌ی ۱۱۳.
۴. ملکزاده ، مهدی : همان مأخذ، صفحه‌های ۲۰۱ـ۲۰۵.
۵. ملکزاده ، مهدی : همان مأخذ، صفحه‌های ۲۰۶ـ۲۰۸.
۶. ملکزاده ، مهدی : همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۰۸.
۷. محمود، محمود : «یادداشتها».
۸. اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».
۹. بهار (ملک‌الشعراء)، محمدتقی ، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، صفحه‌ی ه.
۱۰. مجتهدزاده ، سیدعلیرضا : به یادبود استاد ملک‌الشعراء بهار، صفحه‌ی۲.
۱۱. ملکزاده‌ی هیربد، حسن: سرگذشت حیرت‌انگیز، صفحه‌ی ۶.

۱۶

«این قوم که این راه نمودند شما را
زی آتش جاوید دلیلان شما اند
این رشوت خواران فقها اند شما را
ابلیس فقیهست گر اینها فقها اند
رشوت بخورند آنگه و رخصت بدهندت
نه اهل قضا اند، بل اهل قفا اند».

«ناصر خسرو»

ازشگردهای حکومت میرزاعلی‌اصغرخان اتابك، به‌دست‌آوردن دل کسانی بود که به‌نحوی از انحاء غاشیه‌کشانی و یا حاشیه نشینانی داشتند. همچون پیران طریقتی، حجة‌الاسلامها، آخوندها و...

امین‌السلطان برای حاجی پیرزاده که مرشد مشتی مردم مفتخوار بیکار بود پول میفرستاد و درنامه‌یی کـه همراه وجه میکرد، اسمش را میگذاشت: «جزیی هدیه به‌جهت خادمان صفاییه» !

این نامه را میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان برای حاجی پیرزاده فرستاده است :

«جناب مستطاب نتیجة‌الاولیاء، زبدة‌السالکین، فخرالعارفین حاجی پیرزاده سلمه‌الله تعالی:

سر ما و درمیخانه که طرف‌بامش به‌فلك برشده دیوار به‌این کوتاهی

محبت‌نامه‌ی سامی رسیده مسرور وممنون شدم. یادت خوش که یادم را

خوش‌گردی. بحمدالله تعالی درد چشم‌وپا قدری بهتراست. ازرسوایی بدخواهان فقیر و فقرا اشعاری فرموده بودید ، اینان لایق رسوایی هم نیستند و همان روز رسوا شدندکه بدخواه پاکدامنان ونیکنامان شدند. نعم‌ماقال‌مولوی علیه‌الرحمه:

چون‌خدا خواهدکه پرده‌ی‌کس درد میلش انـدر طعنه‌ی نیکان بـرد

هندوانه وسایر سوقاتیهای صفاییه رسید. صفابخشید. متنعم شدیم.همیشه متنعم باشید. جزیی هدیه به‌جهت خادمان صفاییه لف پاکت ارسال‌شد. ان‌شاءالله هیچوقت فراموشم نمیفرمایید. یاعلی»[1].

ظهیرالدوله‌که خود پیر طریقت به حساب میآمد ودستگاه عریض و طویلی به‌نام «انجمن‌اخوت» چیده بود، مینویسد:

« (اتابك) در هرهفته متجاوز از هزار تومان به توسط پست مقرره به خواهندگان بلاد بعید میفرستاد وهرماهه زیاده از دوهزارتومان به فقرا وارباب استحقاق شهر به‌عنوان شهریه میرساند»[2].

ومنظورش ازخواهندگان وفقرا وارباب استحقاق، همان «یا حق» و «یا هو» گویان انجمن اخوت تهران وشهرستانهاست.

روانشاد سیداحمدکسروی تبریزی مینویسد :

« (امین‌السلطان) افزارکارش خوشرویی با مردم ودلجویی ازهواداران خود وپول دادن به‌ملایان ودیگران میبود وهمیشه بااینها کارش را پیش‌بردی»[3].

ونیزنوشته‌اند:

«امین‌السلطان پیوسته به دو حربه‌ی قوی مردمداری وآخوند نوازی مجهز بود. این عیارکامل‌العیارهمیشه بامردم خوشرویی میکرد و به‌خیل‌آخوندها و آقازاده ها اخلاص میورزید وآنها را بابخشیدن مقرری و لقب «...العلماء» ، «...الشریعه» و «...الاسلام» اجیر مینمود»[4].

اگرمیرزاعلی‌اصغرخان امین‌السطان اتابك اعظم را سخاوت و کرامتی هم بود، دراین‌گونه اموربوده است.

ازجمله‌ی حقوق بگیران و مقرری داران وارادت کیشان میرزاعلی‌اصغرخان اتابك، سیدعبدالله بهبهانی‌بود. دوستی[1] امین‌السلطان وسیدعبدالله بهبهانی ازدیرباز آغازشده بود. هردوبه‌هم تملق میگفتند ومجیزیکدیگررا میخواندند.

محمدحسن‌خان‌صنیع‌الدوله(اعتمادالسلطنه) در روزنامه‌ی خاطراتش‌به‌تاریخ

۲۲جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ مینویسد :

«تفصیل تازه این که امین‌السلطان میل‌میکند خانه‌ی‌عزیزخان، خواجه‌ی شاهی که جوان خوشرو وموبی‌است برود. چون این‌خواجه طرف عشق وزیراعظم است به‌بهانه‌ی دیدن میرزاحسن مجتهدآشتیانی که خانه‌ی او به‌خانه‌ی عزیزخان وصل‌است میرود. میرزاحسن تعجب زیاد میکند. مغرب ازآن‌جا خانه‌ی‌عزیزخان میرود وتا ساعت پنج آن جا میماند. بعد سیدعبدالله پسر مرحوم‌آقا سید اسماعیل بهبهانی گله میکندکه چرا خانه‌ی من نیامده است. جناب وزیراعظم از حضرت عبدالعظیم روزی‌که مراجعت‌میفرمایند خانه‌ی‌آقاسیدعبدالله میروند. درکوچه‌های تنگ تهران‌کالسکه را میرانند .کالسکه واژگون میشود .آقا سالم از زیرکالسکه بیرون میآید. تفصیل را با اغراق زیاد به سیدعبدالله میفرمایند . او هم «الماس» غلام خودرا خواسته میگوید: محض سلامتی‌آقا تو راآزادکردم. این تفصیل تازه که بی‌اندازه اسباب تعجب است باید نوشته شود که مجتهدین هم تملق میکنند ، سبحان‌الله مالك‌الملك»[۵].

دوستی وقربان صدقه‌ی همدیگررفتن امین‌السلطان و سیدعبدالله وقتی ریشه دوانیدکه سیدعبدالله به خاطر دل امین‌السلطان را به دست‌آوردن ، به مخالفت با توده‌ی ناراضی‌ایران پرداخت وبرخلاف ملت‌که برای‌کوتاه‌کردن دست بیگانگان از دارایی و هستی خود قیام کرده و تنباکو وتوتون راکه تجارت آن به انحصار انگلیسیان درآمده بود حرام اعلام‌کـرده بود، غلیان کشید. اومیخواست حکـم تحریم را بشکند وآبها را به‌مسیردلخواه انگلیسیان وامین‌السلطان جریان‌دهد.

امین‌السلطان درگزارشی‌که در باره‌ی‌گفتگویش با کاردار سفارت‌روس در تهران وحاجی میرزاحسن آشتیانی در باره‌ی قرارداد رژی برای ناصرالدین شاه فرستاده است، مینویسد:

« امامجمعه وآقاسید عبدالله (بهبهانی) وآقا سید علی‌اکبر (تفرشی) متصل نزد این غلام میفرستندکه هرچه میل دارید بگویید. ماها حاضریم ، سهل است. پریروزکه این سه‌نفر ازمجلس رفتند به‌غلام پیغام دادندکه امروزما منتظر بودیم‌که به ما هم غلیان تعارف کنید بکشیم . نکشیدن شما و آقای نایب‌السلطنه (کامران میرزا) درحضور ما ، بر ماهم مسأله را مشتبه کرده است که شاید میل اعلیحضرت همایون وشماها هم براین است»[۶].

ناظم‌الاسلام کرمانی مینویسد:

«(درواقعه‌ی رژی) ازعلماء تهران آقاسیدعبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را ننمودکه اولا من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب میرزای شیرازی میدهند حکم است یا فتوا . اگر حکم است که باید بین مدعی ومدعی‌علیه ودرمقام ترافع باشد، واگر فتوا است که باید کلیت داشته باشد و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است نه نسبت به‌مجتهد . باری جنابش با حضرات همراهی نفرمود»[۷].

شاید خواننده گمان برد که راستی راعلت مخالفت سیدعبدالله بهبهانی بافتوای مرحوم میرزای شیرازی همانا دلایلی است که وی بدانها تمسك میجسته است. لیکن حقیقت قضیه وقتی روشن میشود که بدانیم محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتماد‌السلطنه) درخاطرات روزیکشنبه ۲جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ نوشته است:

«وزیرمختار انگلیس میگفت : سید عبدالله بهبهانی در حضور خود من فلیان میکشید و میگفت که : این حکم میرزای شیرازی ساختگی است و بهترین ادله این که من ازمجتهد و مجتهدزاده‌های ایران هستم ، فلیان میکشم. سایرین که ترك کرده‌اند مسأله‌ی پلتیکی‌است ومحض عداوت با انگلیسها و امین‌السلطان است»[۸].

گفته‌ی سیدعبدالله بهبهانی را باید با تعمق واندیشه‌ی بیشتری خواند.

دوستی سیدعبدالله بهبهانی باامین‌السلطان و دولت فخیمه‌ی! انگلیس و در نتیجه مخالفتش با انقلاب‌رژی روی‌معتقدات سیاسی وی‌هم‌نبود. زیراجالب توجه است بدانیم که دکترفووریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه نوشته است:

«شرکت انگلیسی این امتیاز (انحصار توتون و تنباکو) را با دادن رشوه‌هایی گزاف که به دوملیون لیره بالغ میشود گرفته»[۹].

وعباس میرزا ملك‌آرا برادرناصرالدین‌شاه مینویسد:

«بعضی رفتندآنچه سعی نمودندکه فتوای حلال بودن استعمال تنباکورا ازعلماء بگیرندممکن‌نشد مگرسیدعبدالله بهبهانی که رییس‌جمعیت انحصارتنباکو یکهزارلیره برایش فرستاده بود. اصراری درحلیت نمود ولی مسموع نشد»[۱۰].

مجتهد وعالم دین بودن ورشوه‌گرفتن !؟

این‌گونه رفتارسیدعبدالله بهبهانی او را مورد سرزنش توده‌ی ایرانی قرار

داده بود. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) درخاطرات روزدوشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۱۱ مینویسد:

«تاریخ سوادکوه که درواقع تاریخ تمام مازندران و گیلان و استرآباد ورویان‌است وموسوم‌به‌کتاب «التدوین فی‌تاریخ جبال شلفین» که به اسم‌صدراعظم [: امین‌السلطان] نوشته وچندماه است که مشغول تألیف او بودم، امروزتمام شده بود. خدمتشان تقدیم داشتم. آقاسید عبدالله بهبهانی مجتهدکه درمیان مردم به «یابن‌الفضه» معروف است آن‌جا بود»[۱۱].

ومیدانیم‌هرگاه کسی‌را بخواهند تحقیر کنند اورابه‌نام مادرش دشنام میزنند[۱۲]. چه سخت است توده‌یی، کسی را تحقیر کند.

وقتی در ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان از مسند صدارت معزول شد وشاهزاده عبدالمجید میرزاعین‌الدوله وزیراعظم گردید، همگی جیره‌خواران، مقرری بگیران وارادت کیشان اتابك سخت دل‌آزرده شدند. خاصه سیدعبدالله بهبهانی که مصدر کارنبودن اتابك رابدبختی‌بزرگی برای‌خودمیپنداشت وطبعاً نمیتوانست با عین‌الدوله سرسازش داشته باشد[۱۳]. ازقضا حوادثی هم‌که رخ داد این اختلاف مشرب بین سیدعبدالله بهبهانی وعین‌الدوله را تشدید کرد.

ناظم‌الاسلام کرمانی مینویسد:

«آقای بهبهانی به‌واسطه‌ی دوستی با امین‌السلطان، باطناً از صدارت عین‌الدوله راضی نبود، ولی علانیة مخالفت نمینمود، تا اینکه در واقعه‌یی از وقایع برحسب لزوم‌آقاسید علاءالدین اعتمادالاسلام داماد‌آقای بهبهانی رفت نزد عین‌الدوله وخواست‌که با اوبه‌طریق نجوا مذاکره نماید. عین‌الدوله گفت: هر مطلبی‌که دارید‌آشکارا مذاکره‌کنید، من با احدی به‌طریق نجوا صحبت‌نمیکنم. اعتمادالاسلام‌که این‌گونه سلوك را دید خدمت‌آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تاآقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود»[۱۴].

یکی دیگر ازعلل رنجش سیدعبدالله بهبهانی از عین‌الدوله را، مظفرالدین شاه چنین بیان‌کرده است:

«میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان‌آخوندها را بدعادت کرد، هرچه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا اینکه نوبت صدارت به عین‌الدوله رسید. در سال‌گذشته [: ۱۳۲۳ هجری قمری] پسرآقاسیدعبدالله از عتبات مراجعت‌کرد.

سید[عبدالله] فرستادنزد عین‌الدوله که کالسکه‌ی خودرا بفرستید به استقبال آقازاده. عین‌الدوله جواب داد که: آن[کسی] که کالسکه برای آقازاده میفرستاد و پول به‌شما میداد، امین‌السلطان بود ورفت به‌فرنگ.

فرستاده‌ی سید چندکلمه هم رویش گذارد و به سید گفت. فلذا سید با عین‌الدوله بنای بدرفتاری راگذارده مغرضین هم اطرافش راگرفتند»[15].

شرح واقعه‌ی دیگر را از نوشته‌ی روانشاد سید احمد کسروی تبریزی نقل میکنیم:

«تهران مدرسه‌های دینی بزرگ با موقوفات بسیار داشت. دراین زمان چنین روی دادکه میانه‌ی طلبه‌های مدرسه‌ی محمدیه دربازار، باطلبه‌های مدرسه‌ی صدر درجلوخان مسجد شاه کشاکش و زدوخوردی رخداد. چون مدرسه‌ی محمدیه موقوفات بیشتر میداشت طلبه‌های مدرسه‌ی صدر میکوشیدند به‌آن‌جا دست یابند و خود بنشینند، وکسانی ازملایان بزرگ هم پشتگرمی به‌ایشان میدادند. به‌هرحال پیشآمد چون کوچك بود عین‌الدوله پروا ننمود. ولی هواداران اتابك که‌خواهان آشوب میبودند وبرخی ملایان هوسباز که‌آرزوی نام درآوردن وسروری‌فروختن میداشتند، فرصت به‌دست‌آوردند و به‌آتش دامن زدند.

کوتاه سخن‌آن‌که زد وخوردی میان طلبه‌ها درگرفت که با دگنگ و قمه به‌جان همدیگر افتادند وکسانی‌کوفته گردیده ویا خسته‌شدند و به روی‌زمین ماندند.

حکمران تهران به‌دستگیری سردستگان پرداخت، ولی یکی ازآنان که معتمدالاسلام رشتی‌بود به‌خانه‌ی سیدعبدالله بهبهانی‌که از شمار مجتهدان بنام میبود پناه برد وبهبهانی اورا نگه‌داشت.

از این رفتار، طلبه های مدرسه‌ی صدر از بهبهانی رنجیدند و چون امامجمعه نیز پشتگرمی به‌آنان میداد بیباکانه برآن‌شدندکه ازبهبهانی کینه‌جویند وشبی به‌هنگامی‌که بهبهانی ازجلومسجد شاه میگذشت، دسته‌یی ازطلبه‌ها بادگنك وقداره بیرون ریخته برسر او وهمراهانش تاختند. درتاریخ بیداری مینویسد[16]: استرآقا رم خورده او را بی‌آن‌که آسیبی ببینند بـه خانه رسانید، ولی دیگران گفته‌اند اورا هم زدند.

عین‌الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابك میشناخت، و از او رنجیده میبود وباشدکه خود درنهان دست درپیشآمد میداشت به‌این‌هم پروا ننمود، ولی چون یك‌دسته ازملایان به‌پشتیبانی‌بهبهانی برخاستند وپافشاری نمودند، عین‌الدوله

ناگزیرشدبه‌کاری برخیزد وازملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند. آن گاه دستوردستگیری طلبه‌ها را داد وبرای این‌که سختی خودرا درکارها به‌مردم‌نشان دهد وچشمها را بترساند سختگیری بسیارنمود. چهارده تن ازطلبه‌ها را دستگیر ساختند. بدینسان:

شیخ‌احمدخراسانی، شیخ علی‌اکبراشتهاردی، شیخ‌بابا اشتهاردی، شیخ اسماعیل رشتی، حاجی میرزا آقا همدانی، شیخ جعفرتنکابنی، سید حسین قمی، سیدتقی‌قمی، شیخ‌علی خمامی، سیدعزیزالله قمی، سیدعلی‌قمی، شیخ‌ابوطالب قمی، یدالله قمی، شیخ عبدالحسین همدانی.

اینان راگرفتند، همه را درگاری نشاندند، وپانصد سوار همراهشان گردانیدند، وازخیابانهای تهران گذرانیده، به‌لشکرگاه که دربیرون شهر میبود برده، ودرآن جا به‌همگی چوب زدند وپس‌ازیکی دو روز، همگی را به استرها نشانده وهرهفت تن را به‌یك زنجیربستند و روانه‌ی اردبیل گردانیدند.

این‌رفتارعین‌الدوله به‌همه‌گران افتاد. تاآن روزچنین رفتاری‌باطلبه‌ها دیده نشده بود. آن روز به‌ملا وطلبه ارج بسیار نهادندی به ویژه اگر «سید» بودندی. به‌گمان بسیاری ازایشان اگرکسی به‌کفش‌آخوندکفشکه گفتی «کافر» گردیدی!

درتهران ودیگرجاها رنجیدگی بسیارنمودند ودرزنجان مردم بازارها را بسته برآن شدندکه بریزند ودستگیران را ازدست سواران دولتی بگیرند. سواران ناگزیرشدند ازبیرون شهر درگذرند.

درتهران بهبهانی‌پیام به‌عین‌الدوله‌فرستادکه من‌ازشماسپاسمندم وطلبه‌ها راهم‌آمرزیدم. آنان راآزادگردانید. عین‌الدوله با بیپروایی پاسخ داد: من‌آنان را به‌پاس دلخواه‌آقا نگرفتم‌که اوسپاسمند باشد وچون خواست‌آزادشان گردانم. این پاسخ رنجش بهبهانی را ازعین‌الدوله بیشترگردانید»[۱۷].

بدین سان سید عبدالله بهبهانی که دل خوشی از عین‌الدوله نداشت، میان به خصومت با وی بست ودر پی فرصت میگشت تا این که در محرم ۱۳۲۳ عکس میسونوز را که با لباس آخوندی برداشته شده بود بهانه کرده، در بالای منبر به عین‌الدوله حمله برد.

این که نوشتیم حمله‌های سیدعبدالله بهبهانی به‌عین‌الدوله روی غرض شخصی وبه‌واسطه‌ی همان عواملی بود که شرح آنها دربالا گذشت استنباط شخصی واجتهاد

فردی ما نیست، بلکه معاصرین سیدعبدالله بهبهانی نیزهمین عقیده راداشته‌اند.

ناظم‌الاسلام کرمانی مینویسد:

«جناب حجةالاسلام آقا سیدعبدالله بهبهانی را ملاقات نموده، عماً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید، چه‌جناب معظم باعین‌الدوله صفایی ندارد»[۱۸].

ونیز:

«روز ۱۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۳ رؤسای انجمن مخفی درخانه‌ی نگارنده حاضرشده راپرت‌کارهای خود واصلاح خواهان را مذاکره کردند. وقایع این‌ایام از این قراراست:

جناب آقای سیدعبدالله بهبهانی در خانه‌ی خودش به‌منبرصعود نموده و پس ازحمد خدا وثنای بررسول و اولادآن حضرت صلی‌الله علیه و علیهم اجمعین فرمود:

ای مردم‌درچندی قبل تجار اطراف متظلم وشاکی بودندکه پادشاه ما اعلیحضرت‌مظفرالدین‌شاه گمرك‌راواگذارفرموده به‌مسیونوز، مستخدم‌بلژیکی. او هم تعرفه برگمرك بست وکتابچه طبع کرده ونشر دادکه گمرك اجناس‌را ازصادر و وارد برطبق‌آن‌کتابچه بگیرند. لیکن دراین‌مدت برطبق‌آن کتابچه احدی از عمال اوعمل‌ننموده‌اند. هرکس هرچه‌توانسته است ازمردم‌ومال‌التجاره گرفته‌اند. حتی‌آن‌که از یك نفرکه برحسب تعرفه‌ی گمرك یك قران میبایست بگیرند، دو تومان وپنجهزار گرفته‌اند ودرسرحدات خیلی مسلمانان را اذیت میکنند. ازآن جمله زوارحضرت سیدالشهداعلیه‌السلام رادرسرحدات، خصوص سرحدکرمانشاه گرفتاروسرگردان داشته‌اند. حتی‌آن‌که زیرچادر وشلوارهای زنان را تفحص کرده‌اند. لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است‌که کمراسلام و مسلمانان را شکسته است ومسلمین را خواروضعیف نموده‌است وآن این است‌که: عکسی ازنوز منتشرشده‌است ودرحالتی عکس برداشته‌است‌که لباس‌مذهبی یا رسمی ما راپوشیده است. یعنی عمامه برسرگذارده و عبابه‌دوش افکنده است. با این توهین و این کار، کارهای دیگر هم نموده است. مثل آن‌که: درگمرك وپستخانه و اداره‌ی صندوق مسلمانانی راکه دراین ادارات مشغول خدمت وزحمت بودند و سالها از این طریق‌معاش خودرا تحصیل مینمودند خارج نموده وبه‌جای‌آنها رعیت خارجه ویهود را منصوب داشته ... باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نماییم‌که نوز را به‌واسطه‌ی این اهانتی‌که واردآورده است واین خیانتهایی‌که‌کرده ومیکند ازکار

خلع، بلکه او را اخراج نمایند.

طلاب وسایرین وسادات وحاضرین درمجلس به‌واسطه‌ی استماع فرمایشات وملاحظه‌ی نتایج وخیمه، صدا را به گریه‌وزاری بلند کردند. طلاب که مهیاومستعد بودند، عمامه‌ها را ازسرانداخته ویقه‌ی پیراهنها را پاره نموده، هیاهوی غریبی درشهرافتاد. بعضی ازآقایان ازقبیل جناب صدرالعلماء وجناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقای سیداحمد طباطبایی وجناب‌آقا شیخ محمدرضای قمی وبعضی دیگر از علماء وائمه‌ی مساجد با جناب‌آقا سید عبدالله همراهی نمودند. لکن جمعی دیگرازآقایان همراهی ننموده گفتند: کافرلباس مسلمان را بپوشد، کاشف از اهانت وقصد توهین نیست. برفرض‌این که قصدش توهین باشدبرکفرش که افزوده نخواهد گردید. دیگرآن که یهود ومجوس هم ردا میپوشند وهم عمامه به سرمیگذارند.

به‌واسطه‌ی این اختلاف، شاهزاده عین‌الدوله که صدراعظم و دامادشاه هم بود، براستبدادش افزوده اعتنایی به‌این هیاهو نکرد. بلکه براعتبارات و استقلال نوزافزود وگفت چون نوز را میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان که صدر اعظم سابق بود برسراین‌کار گذاشته بود، خیال داشتم اورا ازکارخلع نمایم. حال که ملاها از اوعقب کرده‌اند من باید برخلاف آنها ازاوهمراهی کنم.

پس از قرائت این راپورتها و مذاکرات دیگر اهالی انجمن مذکور داشتند: این اقدام آقای‌آقا سیدعبدالله اگر سبب‌آن شخصی نبود ونوعیت داشت خوب بود... بهتراین است اولا ما اطراف جناب‌آقا سیدعبدالله را بیدارکرده ومقتضیات زمان را حالی‌آنها نماییم. بلکه‌کاری بکنیم جَنابش با آقای طباطبایی متحد ومتفق شوند، ثانیاً بلکه‌کاری‌کنیم گفتگوی ایشان نوعیت پیداکند و غرض شخصی مبدل به‌اغراض نوعی گردد»[۱۹].

ونیز:

«چندروز قبل‌از این، جناب معتمدالاسلام رشتی ازطرف‌آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبایی‌که قول همراهی از ایشان بشنود، جنابش دراول او را مأیوس فرمود، ولی درآخرفرمود: اگرجناب‌آقا سیدعبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی درکار نباشد من همراه خواهم بود»[۲۰].

سیدعبدالله بهبهانی به ظاهر تبدیل غرض کرده با دیگران همدست شد و به‌غلیظ‌تر کردن ماده پرداختند که آخرش به عزل عین‌الدوله وصدورفرمان مشروطه انجامید. لکن پیداست که شور وشوق سید عبدالله تا وقتی میتوانست باشد که کین خود را ازعین‌الدوله بازستاند. از آن پس اورا با آزادی و حریت که در واژه‌ی

«مشروطة» تبلور یافته بود، کاری نبود. اما از آن جا که در این مبارزه، بین اقران ریاستی یافته بود، دست کشیدن از این بازی را کم خردی میدانست و شاید با خود میگفت: حال که عین‌الدوله را تأدیب کردی چه عیب دارد که دستگاه بزرگتری بچینی و کام دل از این دنیای سپنج بستانی. سیدعبدالله بیشك چنین میاندیشید، چرا که اورا در همه حال فکر وذکری جز گردآوردن پول از هرراه که ممکن شود نبود. این حجة‌الاسلام برای گردآوردن پول به‌هردری میزد، تا بدان حد که انقلاب و انقلابیون را سپر بلا کرده، از بیگانگان ـ همانهایی که درقضیه‌ی رژی به‌نفع آنها باتوده‌ی مردم مخالفت کرده بود ـ نیز پول مطالبه میکرد:

ایولین گرانت داف، کاردارسفارت انگلیس درتهران، درتاریخ ۱۰ ژوییه‌ی ۱۹۰۶، تحت شماره‌ی ۱۷۸، تلگرافی به‌سرادواردگری، وزیرامورخارجه‌ی دولت انگلیس مینویسد:

«پیامی‌ازرهبرعلمای تهران دریافت نموده‌ام، مبنی براین‌که مردم‌برای سرنگون‌کردن دولت کنونی مهیا شده‌اند واین‌که اگردولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان مایل به‌دادن کمك مالی به او باشد، اینك وقت‌آن است.

چنانچه تصویب نمایید پاسخ خواهم دادکه سفارت انگلیس نمیتواند به‌هیچ وجه ازجنبش علیه دولت کنونی حمایت کند.

علماء ممکن است درسفارت دولت اعلیحضرت پادشاهی متحصن گردند واین امرموجب ناراحتی بسیارخواهد گشت.

آیا میتوانم برای فراهم نمودن موجبات برکناری صدراعظم فعلی که بیشك در دوره‌ی زمامداری او بهبود وضع متصور نیست با دولت روسیه توافقی به عمل آورم؟

شاه به‌احتمال قوی اطلاعی ازجریانات اوضاع کنونی ندارد»[۲۱].

وسرادواردگری، درتاریخ ۱۱ژوییه‌ی ۱۹۰۶، به‌ایولین گرانت داف، تحت شماره‌ی ۹۲، تلگرافی پاسخ میدهد:

«پیشنهاد شما برای برکناری صدراعظم که در تلگرام شماره‌ی ۱۷۸ مورخ دیروز عنوان کرده‌اید تنها هنگامی قابل اجرا است که بخواهیم در امور داخلی ایران دخالت کنیم وچنین‌اقدامی اشکالاتی را موجب خواهد شدکه‌نه‌دولت روس ونه دولت خود ما خواستارآنیم.

پیشنهاد شما مربوط به پاسخی که باید به‌رهبر علمـاء بـدهید تصویب میشود»[۲۲].

لابد، خواننده‌ی این صفحات میخواهد بداند که این رهبر علمای تهران که این چنین تشبث به‌بیگانه میجوید کیست؟ . این رهبر علمای تهران ، همان حجة‌الاسلام آقای آقا سید عبدالله بهبهانی است.

ایولین گرانت داف، طی شماره‌ی ۱۹۴ به تاریخ ۱۹ ژوییه‌ی ۱۹۰۶، به سر ادوارد گری، مینویسد:

«آقای محترم:

بازگشت به‌تلگرام شماره‌ی۹۲ مورخ۱۱ماه جاری [:ژوییه‌ی۱۹۰۶]، محترمـاً بدین وسیله رونوشت پـاسخی راکه به درخواست کمك آقای سیدعبدالله مجتهد از سفارت دولت اعلیحضرت پادشاهی، پیش‌ازبروزاغتشاشات اخیرداده‌ام، تقدیـم میدارم. البته ضمن آن پس از تعارف لازم و احوالپرسی مطلب گفته شده است»[۲۳].

ورونوشت نامه‌یی که برای سیدعبدالله مجتهد فرستاده شده وضمیمه‌ی نامه‌ی بالاست، چنین است:

«قلهك، ۱۲ ژوییه‌ی ۱۹۰۶، محرمانه.

(پس ازتقدیم سلام واداى تعارفات) مرقومه‌ی شریفه مورخ۹ماه جاری [:ژوییه‌ی ۱۹۰۶] آن عالیجناب عزوصول بخشید. درجواب بـه استحضار عالی میرساندکه برای‌سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هرگزامکان ندارد از نهضتی که برضد دولت‌اعلیحضرت همایون شاهنشاه[ایران] باشد، حمایت‌نماید»[۲۴].

بیشك آنچه راکه ایولین‌گرانت داف در مورد عدم کمك سفارت انگلیس به‌نهضت مشروطه، به‌سید عبدالله بهبهانی نوشته است، دروغ است . هزاران سند و شاهد وجود داردکه «سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان» از «نهضتی که بر ضد دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه [ایران: محمدعلیشاه]» بود حمـایت میکرد. چراکه زمان اقتضا داشت که ازخواستهای توده‌ی ایرانی حمایت شود . و اصلااجازه دادن سفارت انگلیس‌به‌تحصن مشروطه خواهان درآن سفارت موجب تسریع درصدورفرمان مشروطه شد واین حمایت تابدان حد بودکه مشتی کوته بین

و خام چنان‌گمان بردند ـ وبدبختی را هنوزمیبرند ـ که موجد انقلاب مشروطه‌ی ایران دولت انگلیس بوده است !.

با این بیان باید دیدآن چگونه کمکی است که سفارت انگلیس در تهران از سیدعبدالله بهبهانی (نه نهضت ضد محمدعلی شاه که در نامه ذکرشده است) دریغ میکند؟. خواننده به‌فراست‌دریافته‌است که آن«کمك مالی»است که‌سفارت هم‌فهمیده بود به‌هیچ درد نهضت ـ لااقل درآن وقت ودرچنان شرایط ـ نمیخورد.

راستی راچرا سیدعبدالله‌بهبهانی‌ازهزاران‌نوع کمکی که سفارت‌انگلیس در تهران میتوانست به‌نهضت بکند چشم میپوشد وتنها به«کمك مالی» چشم‌میدوزد ؟. سیدعبدالله بهبهانی با «مال: پول»ی که ازسفارت میگـرفت چه‌گره‌گشایی در کار نهضت میتوانست بکند؟. چرا این تقاضای «کمك‌مالی» را دیگری ـ ازآنان که‌آن روزبه‌نام مشروطه طلب وآزادیخواه شناخته میشدند ـ نکرد؟. آیا نهضت مشروطه یك رهبرداشت وآن هم سیدعبدالله بهبهانی بود؟.

سفارت انگلیس ازدادن «کمك مالی» دریغ کرد، لکن سیدعبدالله‌بهبهانی‌از چنین پاسخهایی مأیوس نمیشد. اوخرج داشت وبه‌هرنحو بود باید چرخهای عظیم دستگاه شاهانه‌اش را میچرخاند. حال از این راه نشد، ازراه دیگر. «این خر نشد خردیگه، پالون میدوزم رنگه دیگه» .

برای سیدعبدالله بهبهانی این مهم نبود که دستگاه حاکمه‌ی ایران چگونه و به‌دست چه‌کسانی‌اداره میشود.برای وی این‌مهم بود که حکومت ـ هر که میخواهد باشد ـ مخارج‌گزاف کیاوبیای وی را تأمین‌کند وچون محمد علیشاه ذاتاً آدمـی کنس، واهل ریخت وپاش نبود وسیدعبدالله از اوجزیك‌کالسکه‌ی مرحمتی‌سخاوت دیگری ندیده بودنمیتوانست مورد علاقه ومهرجناب حجةالاسلام باشد. سیدعبدالله برآن شدکه سلطنت را ازاین دنده به‌دنده‌ی دیگربرگرداند . یعنی که شاهنشاهـی ممالك محروسه‌ی ایران را به «یکصدوپنجـاه هزار تومان» به‌ظل‌السلطان بفروشد. واقعیت قضیه را دلال این معامله ـ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ـ چنین نوشته است :

ولازم است به‌قضیه‌یی که میان نگارنده و آقاسیدعبدالله بهبهانی واقع‌شده است، اشاره نمایم تاحقایق احوال بهتر آشکار گردد:

یك‌روز پیش‌ازمصالحه‌وتشکیل‌دولت‌جدید، سید[عبدالله] ازنگارنده‌تقاضا میکندبا ظل‌السلطان ملاقات‌کرده به‌اوبگویم یکصدوپنجاه هزارتومان بدهد تااو اسباب‌خلع محمدعلی‌میرزاونصب وی‌رابه‌سلطنت فراهم‌آورد. نگارنده‌با این‌که‌از توسط دراین‌گونه قضایاکه محرك آنها حس طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناچار باظل‌السلطان صحبت داشته، اومیگویدکار را انجام‌بدهد تا مبلغ را به او بپردازم. نگارنده هنوزاین‌جواب رابه‌سید نرسانیده است‌که نظام‌السلطنه‌و وزرای او برای معرفی به‌مجلس حاضرمیشوند. وضع مجلس این است: وکلاروی زمین دورهم نشسته و وزراء درصفی‌که هیأت‌رییسه نشسته، به‌حالت‌انتظارقرارگرفته‌اند. روحانیان‌که‌آقاسیدعبدالله دررأس‌آنهاست‌یك طرف‌مجلس‌جلوس نموده، تماشاچیان بیش ازگنجایش فضا، روی زانو و دوش یکدیگر قرارگرفته، مجاهدین‌باتفنگ دراطراف مجلس ایستاده، رییس مجلس‌ازآقاسیدعبدالله وآقاسید محمد[طباطبایی] استجازه میکند که معرفی وزراء شروع شود. ولی آقا سیدعبدالله گوش نـداده، نگارنده را میطلبد ومقصودش این است ببیند اگرظل‌السلطان پذیرفته است مبلغ را بدهد درکاروزراء اخلال‌کند ومجلس رابرهم زند ودرصدد فراهم‌آوردن‌اسباب خلع [محمد علی] شاه ونصب ظل‌السلطان برآید والا اجازه بدهد وزراء معرفی گردند. پی‌درپی مرا میخواهد. به‌زحمت خود را به‌او رسانیده ، حاضرین همـه حیرت میکنند، چه‌مطلب فوری است‌که دراین وقت باید محرمانه با من صحبت بدارد؟. چون به‌نجوامیپردازیم‌دونفرازروحانیان‌منافق‌آهسته به‌یکدیگرمیگویند: مگراین شخص [: حاج میرزایحیی دولت‌آبادی] میگذارد میان شاه وملت‌اصلاح شود ؟. نگارنده میشنود و نمیتواند حقیقت حال را آشکارکرده بگوید : آن‌کـه نمیخواهـد بگذارد من نیستم. بـه هرحال سید به‌محض شنیدن جواب یأس‌آمیز ظل‌السلطان سربلندکرده به‌رییس مجلس‌میگوید: بسیارخوب‌آقایان وزراء معرفی گردند. وزراء معرفی میشوند ودولت مشروطه‌بازتشکیل میشود وبه‌ظاهرمیان‌شاه وملت اصلاح‌میگردد»[۲۵].

افسون سلطنت چشم وگوش ظل‌السلطان راکورو کر وذهن اورا ذایل نکرد ویکصدوپنجاه هزارتومان ـ (بهای ممالك محروسه‌ی ایران!) ـ را به جناب حجة‌الاسلام‌آقای سیدعبدالله بهبهانی نپرداخت. سیدعبدالله ازاین‌جا هم سرخورد.

سیدعبدالله بهبهانی میکوشید به«مشروطه»اش! برسد واگرازچند موردی که

حضرتش به واسطه‌ی این که حریفان دست جنابش را از پیش خوانده بودند و گول نخوردند بگذریم، سیدعبدالله الحق خوب بدان رسیده بود.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، معاصر و محرم راز جناب حجة‌الاسلام، مینویسد:

«سید [عبدالله بهبهانی] رافوق‌العاده غرور گرفته که هیچ کس وهیچ‌چیز را درنظر نمیآورد. به علاوه برتجملات خود افزوده. در سواری به‌وضع امـرای بزرگ حرکت میکند. خانه‌اش‌مانند خانه‌ی وزواء آمد ورفت ومحل ارباب حاجت است. وبالجمله وضع آقاسیدعبدالله را درخرج فوق‌العاده و بی‌بندوباری زندگانی جز به‌کارهای بی‌بندوبارمیرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان به‌چیزدیگری نمیتوانم تشبیه کنم. چندکالسکه ودرشگه نگاهداشته. چهل‌اسب درسرطویله‌اش بسته‌میشود. پسران متعددش هریك زندگانی وسیع واسباب تجمل بسیاروخرج فراوان‌دارند. معلوم است این اداره‌ی وسیع لااقل درماه چند هزارتومان خرج دارد و ازکجا میرسد؟. درصورتی‌که عایدی معینی ندارد وتمام راباید ازاین جا وآن جابه‌دست آورد. البته این رفتار ازکسی‌که دعوی حجة‌الاسلامی مینماید وخود را مرد خدا واهـل‌آخرت میدانـد پسندیده نیست وموجب تکدرخاطرخاص وعـام است. اما سیدهیچ اعتنا به‌نظریات خلق درباره‌ی خود ندارد وزندگانی بی‌بند و بار پا در هـوای خـود را برای خـود پایـدار تصور مینمایـد. سید به هروسیلـه هست از هرکس وهرجا دخلهای عمده نموده، هرکجا احتمال بدهد میتوان استفاده‌یی کرد با تمام قوا رشته‌ی‌کار را محکم نگاه میدارد تا دخل خودرا بکند و رهـا نماید. ازشرعیات وعرفیات هردوفایده میبرد. عدلیه‌ی اعظم را یك دکه‌ی‌اجرایی برای احکام خود تصورمینماید وتوقع دارد ناسخ ومنسوخ احکام اوهردورا اجرا کنند تا او ازهردوراه استفاده‌ی خود راکرده باشد»[۲۶].

درچگونگی غلووگستردگی دستگاه سیدعبدالله بهبهانی نوشته‌اند:

«سیدعبدالله بهبهانی‌نیزغلوکرده گویا هوای شاهی به‌سرش افتاد. چونان که گویا او را شاه‌عبدالله میگفته‌اند»[۲۷].

ونیز:

«مردم، سیدعبدالله بهبهانی را ـ به‌واسطه‌ی حشمت واقتداری‌که به‌هم‌زده بود«شاه»، وبه‌واسطه‌ی سیاهی رنگ چهره‌اش «سیاه» وروی هم ـ «شاه سیاه»لقب داده بودند»[۲۸].

توده‌یی فقیر ورنجدیده وجه‌المعامله‌ی کیاوبیای حضرت آقای حجة‌الاسلام قرارگرفته بود. سیدعبدالله بهبهانی مجلس و حکومت مشروطه را اسباب مداخل قرارداده‌بود،وچون مردم آن روز، بی آن‌که به‌علت‌گرایش‌جنابش به‌مشروطه‌اطلاع داشته باشند اورا یکی از سران وکارگردانان مشروطه میدانستند و یکی از سیدین سندین مینامیدند ، حضرتش چنان میپنداشت که هرچه میل بفرماید و بگوید باید بدون چون وچرا اجرا شود. ناظم‌الاسلام کرمانی مواردی ازاین‌گونه‌نفسانیات وی را ـ درهمان هنگام‌که خورشید مشروطه درشرف طلوع بود ـ متذکر شده است. وی درشرح حوادث روزسه‌شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۴ مینویسد:

«شهرتی گرفته است‌که دولت زمین «درشت» را باپول زیادی داده است به‌جناب‌آقا سیدعبدالله، به‌این‌جهت مردم دل‌شکسته شده‌اند وازجانب‌آقاسیدعبدالله واجزایش مأیوس شده‌اند.

مجمل ازمفصل‌زمین«درشت»که اعلیحضرت دستخط فرموده‌اندوداده‌اند به‌آقای‌بهبهانی‌این‌است‌که: «درشت»ده‌ومزرعه‌یی‌است[که]درسمت شمال‌شهرتهران واقع‌است وزمین‌درشت درچندسال قبل متصل‌بود به‌باغشاه‌که‌الآن متصل به‌خندق و دروازه‌ی تهران است وچون فرمانفرمای مرحوم نصرة‌الدوله، پدر فرمانفرمای حالیه که مسمی به عبدالحسین میرزاست آبی را جاری نمودکه موسوم به‌آب فرمانفرماست‌ودربیرون شهرآسیاب وباغ‌احداث نمودواطراف‌آن راتحجیرنمود، لذا رعایای درشت در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند. فرمانفرما هم چون احتیاج خود را به‌آن زمینها میدانست رعایا را به‌هرطور بود ساکت نمود، یا به‌صلح وخریدن ویا به‌قهرو زور. هرچه بود مدعی از بین رفت وفرمانفرما، فرمانی ازمرحوم ناصرالدین شاه صادرکرد واحتیاطاً هم از مرحوم میرزای‌آشتیانی‌خرید، آن زمین‌را به‌عنوان‌زمین ممات ومجهول‌المالك. نوشتجات شرعی وعرفی‌را تمام‌ودرصندوق خودگذارد. پس‌ازکشته‌شدن ناصرالدین‌شاه به‌تیر میرزا رضای‌کرمانی وعزل فرمانفرما، عبدالحسین میرزا پسرمرحوم فرمانفرما نصرة‌الدوله، ازریاست وزارت جنگ‌وسپهسالاری،رعایای‌درشت مدعی‌به‌رامصالحه کردندبه‌آقاسیدعلاءالدین‌اعتمادالاسلام‌ویکی‌ازپسرهای‌آقاسیدعبدالله. دراین‌ایام‌که فرمانفرما عبدالحسین میرزا درکرمان حکومت میکند، آقایان هم پیش‌افتاده‌اند. اعتمادالاسلام‌به‌توسط‌آقاسیدعبدالله دستخطی صادرنمود وفرستادند زمین رامتصرف شوند. مجیردیوان، پیشکارفرمانفرما، مراتب را تلگرافی به فرمانفرما اطلاع

داد. فرمانفرما هم آنچه توانست به‌هرکس ملتجی وتلگراف نمود. لیکن به‌خرج نرفت، ولی مسأله‌ی دستخط دادن زمین درشت امروز به‌مردم رسید ودربین مردم افتاد. درمجالس ومحافل مردم این‌اعطاء را عنوان میکنندتا درموقع چه پیش‌آید وفرمانفرما چقدر متضررشود.

روزچهارشنبه۱۵ رجب ۱۳۲۴ هجری ـ جمعی ازتجارواصناف آمدند درخانه‌ی‌آقای طباطبایی وگفتند: ما جناب‌آقا سیدعبدالله را خواهیم‌کشت. چه‌این ملت را فروخته و رشوه گرفت وزمینهای درشت را از دولت برای خود وپسر وداماد خویش [که باید به‌مردم و رعیت درشت میرسید] گرفته است»[۲۹].

وهمودرشرح حوادث روز دوشنبه۱۲ شعبان ۱۳۲۴ مینویسد :

«امروز به‌قرارهرروزمشغول امرانتخابات میباشند. اکثرازوکلامنتخب ومعین شدند. اگرچه فی‌الجمله تغییری در امروکلا به‌هم رسید، لکن ما... مینویسیم تغییربرای چه بود وتقلب وتدلیس دراین امرمشروع راکی باعث وسبب شد وچگونه دراین امرمقدس ومشروع دست دزدی وخلاف واقع شد...

جناب‌آقا میرزا محمدتقی گرکانی‌که وکیل علماء بود استعفا داد. ودر جایش‌آقامیرزا صدرالعلماء وداماد‌آقای بهبهانی وارد شد. بدون انتخاب وبدون شرایط. همین‌قدرکه‌آقامیرزا محمدتقی استعفا داد، جناب‌آقای سیدعبدالله، داماد خویش را بـه جای او منصوب‌کرد . هرقدر عقلا داد و فریاد کردند بـه جایی نرسید»[۳۰].

سیدعبدالله بهبهانی‌گمان میبرد که‌همه چیز،مجلس، تشکیلات‌وملاك تشخیص استحقاق افراد خود اوست.گویی آن همه فداکاری وجانبازی توده برای تحصیل «مشروطه!» برای وی بود.

ایرانیان تیزهوش، سیدعبدالله بهبهانی را نیك شناخته بودند و میدانستندکه موضوع مشروطه‌خواهی و زعامت توده بهانه وفرصتی بیش نیست‌که وی به‌دست آورده است تا ایران وایرانی را سرکیسه‌کند. اگرنفعی‌که ازطرفداری توده عاید میشد برنفع حاصله ازطرفداری مستبدین میچربید، ایشان مشروطه خواه و طرفدار مردم‌میشدند،واگرمستبدین کپه‌ی پیشکشیهارا سنگینترمیکردند، شوروشوق مشروطه خواهی وی نیز تخفیف مییافت .

درگزارشی‌که سراسپرینگ رایس‌سفیربریتانیا درتهران، به‌تاریخ ۱۳سپتامبر

۱۹۰۷، درباره‌ی واقعه‌ی قتل اتابك، برای سرادوارد گری وزیر امور خارجه‌ی انگلیس ارسال داشته است، میخوانیم:

«... اکثریت مجلس با اتابك همراه بود، ولی افکارعامه این‌همراهی راشاهد طرح یك نقشه وتدبیرسوئی مابین اتابك واکثریت مجلس که گمان شده بود به‌گرفتن پول رام شده‌اند میپنداشتند. چنانکه در مورد آقا سیدعبدالله این مسأله را حتمی میدانستند»[۳۱].

وقتی انقلابیون بردستگاه پوسیده‌ی محمدعلیشاه چیره‌شدند، چنانکه گذشت، درباریان فاسد و ابن‌الوقت و سردمداران مکتب ناصرالدین شاهی، جامه عوض کرده، گرد «مشروطه‌چی»ها راگرفتند.

سیدعبدالله بهبهانی یکی ازمشروطه‌چیان وبسابزرگترین آنان بود. وی که به‌مداخل گزاف صحنه‌گردانی ومیدانداری مشروطه عادت کرده بود، زمانه رابرای خرید وفروش مناصب، مناسب دید. سردمداران قاجاری در حزب اعتدال ـ که نام بی‌مسمای «اجماعیون اعتداعیون» برخودگذارده بودند ـ گردآمدند و سیدعبدالله بهبهانی با آنان گرم‌گرفت.

ناظم‌الاسلام کرمانی مینویسد:

«یکشنبه ۱۳ شوال ۱۲۲۶ ـ امروز از خانه بیرون نرفتم. جنابان آقامیرزا سیدعلی منشی‌باشی مستوفی‌الممالك وآقامیرزا ابوالقاسم، طرف عصر آمدند بنده منزل... قدری از زمان هرج ومرج وفساد مفسدین مذاکره‌نمودند. خیلی افسوس خوردیم که مردم قدراین نعمت را ندانسته، کاری نکردند که بتوان عذری خواست. آن ازخیانت وکلا وآن رشوه خوردن سیدعبدالله، آن از افاده‌های آقازاده‌ها که همگی دست به هم داده وپدرمردم را سوخته. آنچه آقا سیدعبدالله از جهانشاه‌خان گرفته است هشتادهزار تومان نقد ومقداری روغن بوده است ... آقا سیدعبدالله محض اغراض شخصیه‌ی‌خود مشروطه وملت ایران را ازدست داد وآنها را بدنام ومتهم نمود»[۳۲].

در انتقاد از اینگونه رفتار وسلوك سیدعبدالله بهبهانی ودیگر هم مسلکان وی، میرزاعلی اکبرخان دهخدا (دخو) سرود:

«مشتی اسمال بـه علی کار و بـارا زار شده
تو بمیری پـاطوق ما بچه بـــازار شده
هـرکسی واسه‌ی خود یکـه میـاندار شده
علی زهتاب در این ملك پاطوقـدار شده
وکیـل مجلس مـا جخت‌آقا سردار شده

مشتی اسمال نمیدونی چه‌کشیدیم بـه حق
چقذه واسه‌ی مشروطـه دویدیـم بـه حق
پـاهامون پینه زد و پاك بریدیم بـه حق
یـه جوون پر و پا قرص ندیدیم بـه حق
همه ازپیرو جوون ورمال و وردار شده

مشتی اسمال بـه اون جفت سبیلات قسمه
لوطی حق و حساب دون به خدا خیلی‌کمه
هرکسی را که تو بحرش بروی اهل نمـه
مـار به اینها بزنه ولاهه برمـار ستمه
سراسر راستـه‌ی مـا معدن اطوار شده

بعد از ایـن بر سرماها چه بلاها بـرسه
چه بلاهاکه از این خلق به ماها بـــرسه
بـه گوش ما و تو فـردا چه صداهـا بـرسه
کار این ملك از اینجا به کجاها بـرسه
تقی نجـار و بپـا اوستای معمار شده

هیچکسی واسه‌ی ما یك پاپاسی کار نکرد
یه از اون خوش غیرتا ذره‌یی‌کردار نکرد
چه خیانتها کـه اون بیرگ دیندار نکرد
تـا سوار خر خود شد خرشو بار نکرد
باز بگو مشروطه ازماچرا بیزار شده»[۳۳].

انقلابیون پاکدل میدیدند که کشته راآنان داده‌اند، گرسنگی وذلت را آنهـا کشیده‌اند، زخم میدان جنگ راآنان به‌جان خریده‌اند، مشروطه‌ی مرده را آنـان زنده کرده‌اند، اما حضرات «... السلطنه»ها، «... الدوله»هـا، «... دار»ها، «... اعظم»ها، «... السلام»ها، «... العلماء»ها دستگاه حکومت را قاپیده‌اند و این همه

با دست چند تنی از جمله سیدعبدالله بهبهانی ـ بزرگترین آنها ـ به‌روی کار آمده‌اند ومیآیند.

«سیدعبدالله بهبهانی متهم بود که نسبت به‌قانون‌واصول مشروطیت بی‌اعتناست واراده‌ی شخصی‌خودرا برقانون مقدم‌میدارد ودراموراتی که‌ازحدود یك‌نفر روحانی غیرمسؤل خارج است مداخله میکندودرکارهای عدلیه ومحاکم اعمال نفوذمینماید وبا توصیه وفشار به‌دولت ومقامات صلاحیتدار، اشخاص را به‌کارهای مهم مملکتی میگمارد ودر نتیجه‌دستگاه دولت‌راکه بایددر روی‌اصول وموازین مشروطیت‌استوار باشد متزلزل وازکار انداخته است»[۳۴].

صاحبان شامه‌های قوی بوی خون وباروت را تشخیص میدادند.

«شب شنبه۹ رجب ۱۳۲۸ سیدعبدالله بهبهانی درمنزل خود نشسته‌وچند تن ازآشنایان وبستگانش دراطراف وی بودند. دراین موقع چهارنفرمرد مسلح که‌کسی‌آنان را نمیشناخت، بدون مخالفت به‌بالاخانه آمده و بلافاصله سیدعبدالله بهبهانی را هدف گلوله قراردادند»[۳۵].

فردای‌آن روزتهران به‌هم برآمد. مردم درخانه‌ی بهبهانی و مدرسه‌ی مروی اجتماع کردند. ازهمان روز فهمیده شدکه کشندگان سیدعبدالله بهبهانی‌ازمجاهدین قفقازی بودنـد و ازآنجاکه حیدرخان عمواوغلی سرکردگی وریـاست مجاهدین قفقازی را داشت ، چنان‌گمان رفت‌که دستور قتل را حیدرخان عمواوغلـی داده است .

مجاهدینی که سیدعبدالله بهبهانی راکشتند: حیدراردبیلی[۳۶]، رجب سرابی ، حسین‌لله وعلی‌اصغر نام داشتند[۳۷]. اینان همان شب قتل درلباس خرده فروش دوره‌گرد ازتهران خارج شدند[۳۸].

حزب اعتدال‌که روحانیان، رجال مستبد وارتجاعی درآن عضویت داشتند بـه خیال بهره‌برداری ازایـن واقعه افتادند وچند تن از مجاهدین دسته‌ی سردار محیی‌که از اعضای حزب اعتدال بود ، به از میان برداشتن حیدرخان عمواوغلی مأمورشدند.

«درهمان ایام مجاهدین مذکور باحیدرخان عمواوغلی درخیابان‌چراغ گاز روبروشدند وبه‌طرف اوحمله بردند ولی ازحسن اتفاق خانه‌ی ضیاءالسلطان

درهمان نزدیکی بود. حیدرخان توانست باچابکی خود را درآن خانه بیندازد واز چنگ حمله کنندگان نجات یابد.

یکی ازشبها که حیدرخان مهمان مدیرالصنایع بود وباچند نفرازرفقایش که همگی با موزر مسلح بودند به‌طرف خانه‌ی میزبان میرفتند، جمعی که درکمین او بودند ازکمینگاه بیرون آمده به‌طرف اوحمله بردند وچند تیرهم میان طرفین ردوبدل شد ولی بازبه‌حیدرخان آسیبی نرسید وجان به‌سلامت دربرد»[۳۹].

حزب اعتدال که در دستگاه حکومتی صاحب نفوذ بود، نظمیه را واداشت که حیدرخان‌عمواوغلی راتوقیف کند. حزب‌دمکرات که یکی ازمؤسسین‌واعضای صدیق وارجمند خود را دربند دید به‌فعالیت پرداخت.

محمود محمود رییس کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات مینویسد:

«حیدرعمواوغلی دستگیرودرنظمیه توقیف شد. به‌محض این‌که از این امر اطلاع حاصل شد، به‌سردارانتصار(مظفراعلم) که‌آن وقت درخدمت نظمیه بود وبا حزب دمکرات همکاری باطنی داشت مراجعه گردید. سردار انتصار اطمینان دادکه‌اوآزادخواهد شد»[۴۰].

حیدرخان عمواوغلی بعد ازچند جلسه استنطاق ، روز ۱۱ شعبان ۱۳۲۸ از توقیف‌نظمیه مرخص‌شد[۴۱] واندکی بعدازرهایی،ازطرف حزب‌دمکرات به‌مأموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت[۴۲].

قراربراین بودکه حیدرخان عمواوغلی پس ازانجام مأموریت در میان ایل بختیاری و رسیدن به‌شیراز به‌بمبئی عازم شود. این قصد حیدرخان، از نامه‌یی که میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده به‌یکی ازدوستان خود در شیراز نوشته است مستفاد میشود:

«شخص محترمی که ازاقدامات غیرتمندانه و وطنخواهانه‌ی ایشان‌ایران زنده شده است، پس ازپانزده روز اقامت در شیراز به بمبائی حرکت خواهند فرمود. چون لازم بودکه این وجود مقدس را شما ملاقات کنید وضمناً ایشان هم شما را بشناسندکه بدانند اقلا درفارس هم چند نفروطنپرست واقعی هستند، لهذا لازم دانستم‌که به‌واسطه‌ی این عریضه زحمت افزا شوم‌که دربین اشخاص درستکار و وطنخواهان‌حقیقی ارتباطی حاصل شود...»[۴۳].

شاید هم حیدرخان عمواوغلی قصد عزیمت به‌بمبئی را نداشته وانتشارقصد

حرکت وی به‌بمبئی برای مخفی نگاه‌داشتن بازگشت وی به‌تهران بوده‌است. به‌هر حال حیدرخان عمواوغلی در ربیع‌الاول ۱۳۲۹ به‌تهران بازگشت، لکن دولت‌وقت ازبودن حیدرخان درتهران ناخشنود بود. از این‌رو حیدرخان عمواوغلی بار سفر اروپابست.

محمود محمود مینویسد:

«(حیدرخان عمواوغلی در بازگشت از مأموریت مخفی در میان ایل بختیاری) چون به‌حضرت عبدالعظیم رسید مرا ازورود خود آگاه ساخت. شبانه نایب ابراهیم نوکرخود را به‌آن جا فرستادم. حیدرخان به‌منزل من وارد شد و چند ماهی درحیاط بیرونی به‌طورمخفی میزیست و اهل خانه او را «عموجون» خطاب میکردند. شبی یفرم‌رییس‌نظمیه که‌آزادیخواه باایمان وبا حزب دمکرات باطناً همکار بود توسط‌آرسن ارمنی برادر بوغوس (که این‌دونیز ازاجزای‌نظمیه بودند) پیغام فرستادکه به‌مقامات دولتی‌اطلاعاتی درباره‌ی محل اختفای‌آن شخص مهمان (یعنی حیدرخان) رسیده وصلاح است هرچه زودتر ازایران برود. توسط میرزا محمد نجات وکیل مجلس‌که از اعضای حزب دمکرات بود وسایل رفتن حیدرخان از ایران فراهم گردید. حیدرخان درلباس چاروادار ازتهران به‌مشهد رفت»[۴۴].

حیدرخان عمواوغلی که به‌اتفاق ابوالفتح‌زاده عازم مشهد بود، بین شاهرود ومشهد، بامحمدتقی‌بهار (ملك‌الشعراء) که وی نیز به‌امرصریح کنسول روسیه‌ی‌تزاری درمشهد، به‌اتفاق هشت‌نفردیگر ازافراد فعال حزب‌دمکرات، ازمشهد تبعید شده ودر راه‌آمدن به‌تهران بود، ملاقات‌کرد. بهارنامه‌یی به‌شیخ محمد جواد تهرانی که‌عضو کمیته‌ی‌ایالتی‌حزب دمکرات درمشهد بودنوشت تا آن دوتن ــ حیدرخان‌عمواوغلی وابوالفتح‌زاده ــ را مخفی کند وبرای‌ایشان به منظورخارج شدن از ایران، گذرنامه تهیه نماید[۴۵].

آخرالامر، حیدرخان عمواوغلی ازمشهد به‌عشق‌آباد و از طریق روسیه به فرانسه و سویس رفت[۴۶].

۱. افشار، ایرج: «حاجی محمد پیرزاده».
۲. ظهیرالدوله، میرزاعلی خان: تاریخ بیدروغ، صفحه‌ی ۳۳.
۳. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌ی ۳۱.
۴. داودی، مهدی: عین‌الدوله ورژیم مشروطه، صفحه‌ی ۳۶.
تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه ـ یا کسی که خاطرات را به‌نام وی جعل کرده‌است ـ مینویسد:

«(اتابك) ازجمله کارهایی که دردوره‌ی عمرش می‌کرد این بود که به‌فقرا و سادات بی‌اندازه همراهی و معاونت میکرد و برای تمام خدام اماکن مقدسه و مقابر ائمه‌ی اطهار حقوق وشهریه معین کرده بود. مال رعیت را چنان بی‌محابا خرج وتلف می‌کرد که تصورمیکرد ارثیه‌ی امین‌السلطان [:آقا ابراهیم پدر میرزا علی‌اصغرخان اتابك] مرحوم است».

نگاه کنید به: کاظمیه، اسلام: «قتل ناصرالدین‌شاه ازخاطرات تاج‌السلطنه».

۵. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صفحه‌ی ۶۱۳.
۶. صفایی، ابراهیم: نامه‌های تاریخی، صفحه‌ی ۸۵.

باید این نکته را نیزبیفزایم که آقاسیدعلی‌اکبرتفرشی که درگزارش امین‌السلطان مذکور افتاده است نیز از جیره‌خواران دربار ناصرالدین شاه بود. نامه‌یی از همین آقاسید علی‌اکبرتفرشی خطاب به امین‌السلطان درتشکر ازوجهی که ناصرالدین شاه برای‌وی‌فرستاده بوده‌است، دردست است.

نگاه کنید به:

صفایی، ابراهیم: «نامه‌ی یك روحانی معروف».

۷. ناظم‌الاسلام‌کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صفحه‌ی ۲۲.
۸. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صفحه‌ی ۸۹۷.
۹. فووریه، دکتر: سه سال در دربار ایران، صفحه‌ی ۲۲۰.
۱۰. ملك‌آرا، عباس میرزا: شرح حال عباس میرزا ملك‌آرا، صفحه‌ی ۱۱۶.
۱۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صفحه‌ی ۱۰۸۱.
۱۲. این رسم هنوز هم درمیان ایلات ایران وجود دارد. نگاه کنید به:
اوژن بختیاری، ابوالفتح: تاریخ بختیاری، صفحه‌ی ۶۶.
۱۳. دوستی و رفاقت سید عبدالله بهبهانی و میرزا علی‌اصغرخان اتابك تا روزی که اتابك جان سپرد ادامه داشت. وقتی اتابك باآن دسیسه‌ها که شرح دادیم برای انهدام‌مشروطه

به‌ایران‌آمد وصدراعظم شد، توده‌ی ایرانی به‌هیچ‌وجه حاضر به‌همکاری با اتابك نبود. دراین میان سید عبدالله بهبهانی فرمانده‌ی ستاد تبلیغات به نفع اتابك شده، میکوشید با نفوذی‌که داشت مردم‌را به‌همکاری با وی وادارد وبرای این‌منظور اعلامیه‌های متعددی انتشار داد.

نگاه‌کنید به :

رضوانی، اسماعیل: «اعلانها واعلامیه‌های دوره‌ی قاجار».

حتی روزی‌که اتابك به تیرعباس‌آقا کشته شد، همراه سید عبدالله بهبهانی ازمجلس بیرون میآمد. دوستی تادم مرگ این را گویند!

۱۴. ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صفحه‌ی ۱۶۵.

۱۵. ناظم‌الاسلام‌کرمانی: همان مأخذ، جلد سوم، صفحه‌های ۲۵۶ ـ ۲۵۷.

۱۶. ناظم‌الاسلام کرمانی: همان مأخذ، مقدمه، صفحه‌ی۱۶۶.

۱۷. کسروی تبریزی، سید احمد: تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحه‌های ۳۳ ـ ۳۵.
ناظم‌الاسلام‌کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صفحه‌های ۱۶۵ ـ ۱۷۳.

۱۸. ناظم‌الاسلام‌کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، جلد اول، صفحه ۲۵.

۱۹. ناظم‌الاسلام‌کرمانی: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۷ ـ ۲۹.

۲۰. ناظم‌الاسلام‌کرمانی: همان مأخذ، صفحه‌ی۳۲.

۲۱. معاصر، حسن: تاریخ استقرار مشروطیت ایران، صفحه‌ی۶۳.
رایین، اسماعیل: انجمنهای سری درانقلاب مشروطیت ایران، صفحه‌ی ۷۵.

۲۲. همان مآخذ وهمان صفحه‌های مذکور در ذیل شماره‌ی ۲۱.

۲۳. معاصر، حسن: تاریخ استقرار مشروطیت ایران، صفحه‌ی ۸۵.
شیخ‌الاسلامی، محمدجواد: «انتقادکتاب: انجمنهای‌سری درانقلاب‌مشروطیت‌ایران».

۲۴. همان مآخذ وهمان صفحه‌های مذکور در ذیل شماره‌ی ۲۳.

چنانکه ملاحظه میشود، متن نامه‌ها از اسناد موجود در دارلاسناد دولتی بریتانیا ترجمه شده است. با این وصف دولت انگلیس درگزارشی‌که درباره‌ی خلاصه‌ی وقایع ایران درسال ۱۹۰۶ میلادی برابر سال ۱۳۲۴ هجری قمری انتشارداده است، مینویسد:

« . . . خلاصه مردم چاره را منحصربه پناه بردن به یکی ازسفارتخانه‌ها دیده، درنهـم ژوییه، یعنی قبـل ازکشتـه شدن سید [عبدالحمید] وگرفتاری واعظ [: حاج شیخ محمد] که دریازدهم ژوییه رخ دادآقا سید عبدالله مجتهدکـه نسبت به سایرمجتهدین صاحب عزمی است راسخ ومنزه ازگرفتن رشوه، مکتوبی نـزدآقای گرانت داف شارژ دافر سفارت انگلیس فرستاده، همراهی عملی وفعلی آن سفارت را خواهش نمود»!

نگاه‌کنیدبه : وزارت امورخارجه‌ی انگلیس: کتاب‌آبی، جلد اول، سند شماره‌ی۳.

تأکید به‌اینکه سیدعبدالله مجتهد رشوه‌نمیگیرد ومقایسه‌ی این قول با اصل‌اسنادکه ترجمه‌ی آنها درمتن‌آمد وبا آن همه شواهـد واسناد متعددکـه ما آورده‌ایم، نکات مهمی را روشن میکند.

گویی گفته‌ی مشهور بیزمارك مصداق پیدا میکند که گفت: «یك شایعه‌ی سیاسی را فقط موقعی میتوان باور کرد که رسماً تکذیب شده باشد». وآیا باوجود این دوگانگی مندرجات اسناد مأمورین انگلیسی، نباید درآنچه که ازآن اسناد نقل میشود تعمق بیشتر کرد واگر اسناد و مدارك متعدد دیگر آنها را تأیید ننمود به محتوای آنها اعتماد نکرد ؟.

۲۵. دولت‌آبادی، حاج میرزا یحیی: حیات یحیی، جلد دوم صفحه‌های ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

۲۶. دولت‌آبادی، حاج میرزایحیی: همان مأخذ، همان جلد، صفحه‌ی ۲۲۰.

درمورد دلبستگی سیدعبدالله بهبهانی به‌صدور احکام ناسخ ومنسوخ ـ که موجب استفاده ازهردوطرف دعوا بود ـ واو هردورا حکم خدا! میدانست، قضیه‌یی که مخبرالسلطنه‌ی هدایت نوشته‌است، جالب توجه‌است:

«انجمن اصناف ازانجمنهای صالح است. روزی از علماء و وزراء دعوت کرده بودند. ملك‌المتکلمین نطقی کرد، معایبی ازعدلیه برشمرد وهمه‌را درنتیجه‌ی نرسیدن حقوق [اعضاء عدلیه] دانست.

من گفتم: درمدت تصدی ،آنچه بـرمن معلوم شد، اشکال در احکام متضاد است، چه شرعی چه عرفی. ناسخ ومنسوخ دردست عارض ومعروض است وعدلیه در تشخیص [حق و باطل] مستأصل. لازم است علماء ترتیبی بدهند که بین حق و باطل امتیاز بشود، [تا] حق را مجری وباطل را بسوزانند .

سیدعبدالله موقعی به‌دست‌آورده ، از مجلس بـرخاست ، وگفت حالا کار به‌جایی رسیده است که میگویند حکم خدا [!] را باید سوزانید. علماء درتبعیت‌او ازمجلس رفتند».

نگاه کنید به: هدایت (مخبرالسلطنه) ، مهدیقلی : خاطرات و خطرات ، صفحه‌های ۱۶۶-۱۶۷.

۲۷. پژوه، احمد : «حواشی برانقلاب ایران»، صفحه‌ی ۴۴۰.

۲۸. آزادیخواه معروف (؟) : «شاه سیاه».

۲۹. ناظم‌الاسلام کرمانی : تاریخ بیداری ایرانیان، جلد سوم، صفحه‌های ۳۵۶-۳۵۷.

۳۰. ناظم‌الاسلام کرمانی: همان مأخذ، همان جلد، صفحه‌ی ۳۹۶.

۳۱. وزارت امورخارجه‌ی انگلیس: کتاب آبی، جلد اول، سند شماره‌ی ۴۲.

۳۲. ناظم‌الاسلام کرمانی : همان مأخذ، جلد چهارم، صفحه های ۲۳۷-۲۳۸

۳۳. دهخدا (دخو) ، میرزا علی‌اکبر: «ادبیات».

فخرایی، ابراهیم: سردار جنگل، صفحه‌های ۱۴۶-۱۴۷

۳۴. ملکزاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ششم ، صفحه‌ی ۲۱۴.

۳۵. مرتضوی برازجانی، اسمعیل: زندانی بزهرود، صفحه‌ی ۱۰۲.

تاریخ شب‌شنبه ۹رجب ۱۳۲۷ که دراین مأخذآمده ، اشتباه وصحیح همانست که در متن نوشتیم.

۳۶. محمود، محمود: «یادداشتها»

محمود محمود، حیدر اردبیلی را سرکرده و یکی از چهارنفری که سید عبدالله را کشتند میداند .

۳۷. ملکزاده ، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ششم، صفحه‌ی۲۱۷.

اسمعیل مرتضوی برازجانی ، درزندانی بزهرود صفحه‌ی ۱۰۳ مینویسد : « مباشر قتل رجب سرابی نام داشته است». روانشاد سید احمدکسروی تبریزی، درتاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان، صفحه‌ی ۱۳۱، تنها یکی ازکشندگان سیدعبدالله، یعنی رجب سرابی‌را نام‌میبرد.

عبدالحسین نوایی، در «حیدر عمواوغلی ومحمد امین رسولزاده»، مینویسد:

«حدس اعتدالیون دراین‌که باید قاتل مرحوم بهبهانی ازطرف دمکراتها باشد صحیح بود ولی بعدها معلوم شدکه مرتکب قتل یکی ازمجاهدین قفقازی‌بود که نسبت به‌حزب دمکرات تمایل داشت و این شخص همان است‌کـه در تبریز به خانه‌ی میرزاحسن مجتهد بمب انداخته بود. مرحوم حاج سید نصرالله تقوی‌که از اعتدالیون بود تا مدتها عقیده داشت‌که ایـن قاتل میرزا علـی‌محمدخان تربیت بوده وچندسال بعدکه فهیمد درشب واقعه، مرحوم تربیت درشمیران بوده ازاشتباه خود بیرون‌آمد» .

۳۸. محمود، محمود: «یادداشتها» .

۳۹. ملکزاده ، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ششم، صفحه‌ی۲۱۹.

۴۰. محمود، محمود: «یادداشتها».

۴۱. اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».

نوایی، عبدالحسین: «حیدرخان عمواوغلی ومحمد امین رسولزاده».

۴۲ محمود، محمود: «یادداشتها».

۴۳. اقبال‌آشتیانی، عباس: «حیدرخان عمواوغلی».

۴۴. محمود، محمود: «یادداشتها».

۴۵. مجتهدزاده ، سیدعلیرضا: به یادبود استاد ملک‌الشعراء بهار، صفحه‌ی۳.

۴۶. محمود ، محمود : «یادداشتها».



حیدرخان عمواوغلی در مأموریت ایل بختیاری

نشسته از راست به چپ :
ابوالقاسم خان (پسر ضرغام‌السلطنه) . **حیدرخان عمواوغلی** . **حاج سید احمد نوربخش دهکردی** . **ضرغام‌السلطنه** . **خلیل خان** (پسر ضرغام‌السلطنه) .

۱۷

«گر مرید راه عشقی، فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان، خرقه در رهن خرابات داشت
وقت آن صوفی قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقهٔ زنار داشت».

«حافظ»

حیدرخان عمواوغلی، درسرراه خود از ایران به‌اروپا، به‌تفلیس رسید ودر آن‌جا به‌محمدنقی صادق اف[1] که ازاعضای فعال کمیته‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران درقفقازبود برخورد.

در این هنگام محمدعلی میرزا (شاه مخلوع) ازحمله‌ی به ایران و هجوم به‌گمشتپه بازگشته، در ادسا سرمیکرد. شاه مخلوع بااین‌که در راه جاه‌طلبی خود بزرگترین دستیارش «ارشدالدوله» را ازدست داده بود، بازهم درسودای‌بازگشت به‌ایران بود.

حیدرخان عمواوغلی و محمدنقی صادق اف که به‌افکاروعوالم محمدعلی میرزا پی‌برده بودند، به‌خیال سر کیسه کردن وی افتادند.

صادق‌اف مردی اهل مبالغه وزبان‌آور وشلوغکاربود وچون خام طمعی‌محمد علی‌میرزا را تشخیص داده بود، ازهمین راه، اوراکه خام بود خامتر کرد و زبان به‌سرزنش محمدعلی میرزاگشود که: راه حمله به‌ایران بدان ترتیب صحیح نبوده، بلکه باید حیدرخان عمواوغلی رابادادن مبلغی راضی کرد وبه‌ایران فرستاد، چه

ایران درمشت وی میباشد واوبرهرکاری قدرت دارد.

صادق‌اف با زبان‌گرم خودچندان ازاین افسون برآن مرد ساده لوح خواند که وی به فتح خود امیدوارشده ، مبلغ‌گزافی به صادق‌اف، برای جلب حیدرخان داد[۲]. زهی خام طمعی! زهی سفاهت!

حیدرخان برای زندگی دراروپا به‌مبلغی‌گزاف احتیاج داشت و بدین‌ترتیب آن را فراهم‌آورد.

بیشك، حیدرخان عمواوغلی ومحمدنقی صادق‌اف، به‌ساده‌لوحی‌محمدعلی میرزا بسیارخندیده‌اند! .

بعدها، حیدرخان عمواوغلی‌گفته بودکه غرضش ازگرفتن پول ازمحمدعلی میرزا ، کاستن مقدار پول وی که مایه‌ی قدرت و فساد او محسوب میشد بوده است[۳].

راستی را، ازآن‌گناه‌که نفعی رسد به غیرچه باك؟.

۱. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی نام این شخص را محمدتقی صادق‌اف یاد میکند و متذکر است که وی نماینده‌ی کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی مجاهدین ایران در تفلیس بود.
نگاه کنید به :
دولت‌آبادی، حاج میرزا یحیی، حیات یحیی، جلد سوم، صفحه‌ی ۱۷.
۲. نوایی، عبدالحسین : «حیدرخان عمواوغلی ومحمد امین رسولزاده».
۳. نوایی، عبدالحسین: همان مأخذ.

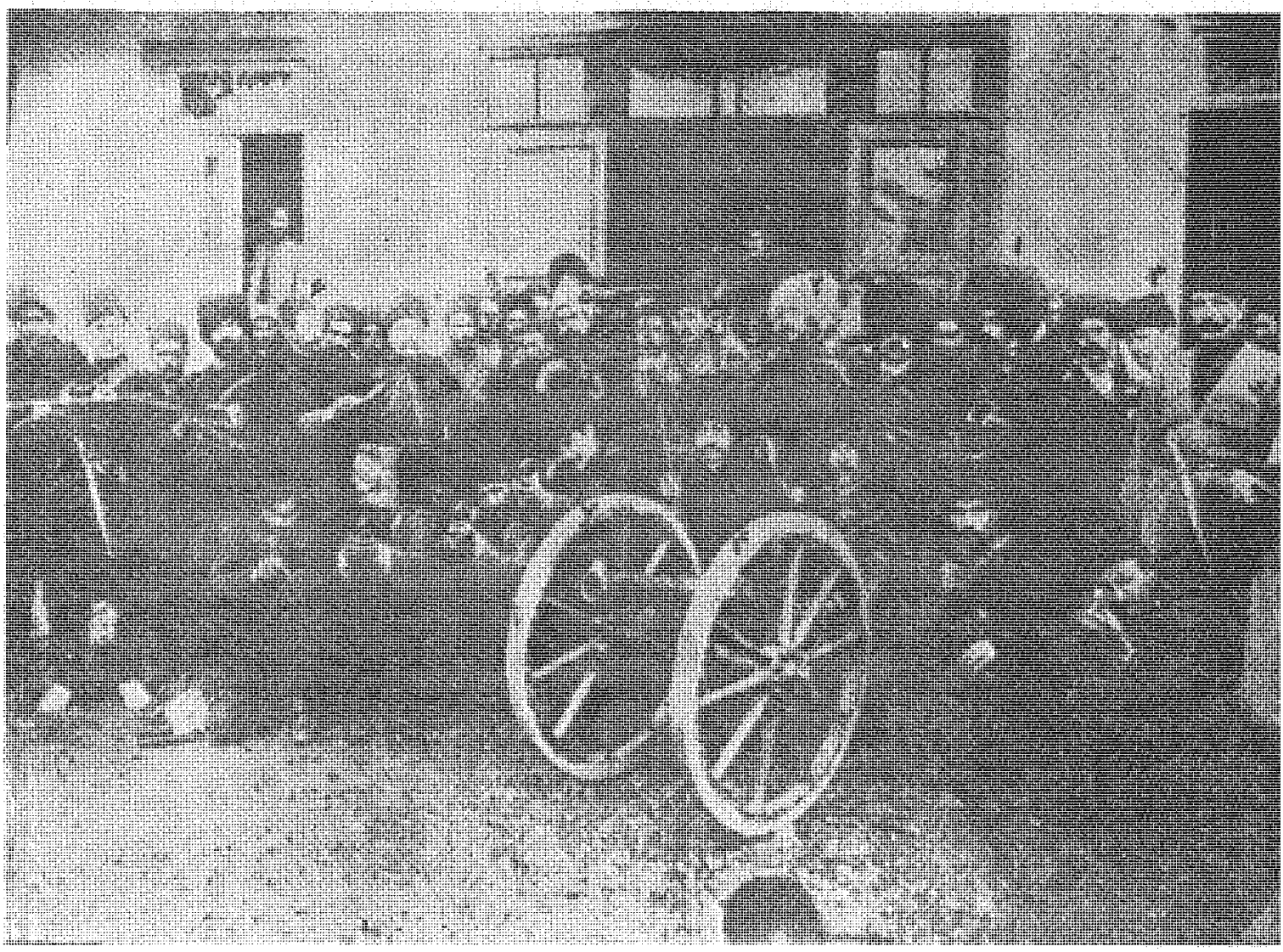

۱. پیرم ۲. صادق رحیم‌اف (طاهباز) ۳. حیدرخان عمواوغلی
۴. دکتر اسماعیل خان مرزبان (امین‌الملک) ۵. حاجی خان خیاط
۶. میرزا حسینخان کسمایی ۷. سردار محیی

۱۸

«ما کلاهها دوست نداریم که کسی خانه و زندگی و دوستانش را بگذارد و فرار کند که خودش آسوده زندگی کند و از دیگران خبری نداشته باشد».

«صمد بهرنگی»

«حیدرخان دراروپا به‌همکاران لنین‌پیشوای انقلاب روسیه پیوست»[۱].

گرچه فعالیت حیدرخان عمواوغلی درحزب سوسیال دمکرات روسیه در اروپا، تمام وقت اورا میگرفت، لکن هرموقع که لازم میآمد، از اقدامات مجدانه به‌نفع ایران بازنمیایستاد. چنانکه وقتی دولت روسیه‌ی تزاری بنابه‌عللی که شرح آن خارج ازموضوع ماست در۲۹نوامبر۱۹۱۱ (برابر ۷ذیحجه‌ی ۱۳۲۹) به دولت ایران التیماتوم داد[۲] وسران حزب دمکرات‌ایران درلندن اجتماع کردند، حیدرخان عمواوغلی نیزبه‌آنان پیوست.

محمود محمود رییس کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات ایران مینویسد:

«درنتیجه‌ی حوادثی که منجر به‌التیماتوم روسیه گردید من هم به‌اروپا رفتم. بعضی اعضای‌حزب دمکرات ازجمله تقیزاده، وحیدالملك شیبانی، حسینقلی خان نواب، ماژراستوار برادرعیال من وخود من درلندن جمع شدیم. حیدرخان نیز به‌لندن آمد وچند جلسه گرد هم‌آمدیم وبعد متفرق شدیم و هرکس به سویی رفت»[۳].

حیدرخان عمواوغلی، دراروپا، همچنان به‌فعالیت خود در حزب سوسیال دمکرات روسیه ادامه میداد که جنگ اول جهانی درگرفت. دراین هنگام حیدرخان درپاریس بود وتاآنجاکه میتوانست به‌یاری ایرانیان دور ازوطن میشتافت.

محمدعلی جمالزاده مینویسد :

«اولین‌بار من حیدرخان عمواوغلی را دراواخرسال ۱۹۱۴ میلادی، در موقعی‌که جنگ عمومی اول شروع شده بود، درپاریس دیدم.

دانشجویان ایرانیی‌که درپاریس تحصیل میکردند (وبعضی از آنها از آن سی‌نفری بودندکه به‌خرج دولت‌فرستاده شده‌بودند) بسیاربدبخت وسرگردان مانده بودنـد. سفارتخانه‌ها وازآن جمله وزیرمختار ایران (هنوز وزیر مختار ایران درپاریس‌عنوان سفیرکبیر نداشت) صمدخان ممتازالدوله باهمقطاران خوداز پاریس‌که اغلب‌مورد حمله‌ی طیاره‌های‌آلمانی میشد فرارکرده به‌شهر بردو رفته بودند (وهمچنین پاره‌یی ازادارات دولت فرانسه). جوانان‌ایرانی بی‌یار ویاور و گرسنه و بلاتکلیف مانده بودند. دولت ایران‌که حتی قبل از جنگ هـم حقوق بورسیه‌های خود را مرتب نمیفرستاد، به‌کلی بورسیه‌های خود را فراموش‌کرده بود. میگفتند یك نفررا فرستاده است‌که بیاید بورسیه‌ها را جمع‌آوری نموده، قروض آنهارا بپردازد وآنهارا به‌ایران مراجعت دهد. ولی این شخص‌که دارای لقبی بودکه بدبختانه فراموش کرده‌ام از قراری‌که میگفتند و جا دارد بگوییم المهدةعلی‌الراوی (ولی‌گویا حقیقت داشت) ازشلوغی اوضاع‌دنیا استفاده نموده، پولهایی را که دولت ایران به‌او داده بود به‌تصرف‌آورده و صلاح ندانسته بود به کار بورسیه‌ها و جوانان ایرانی رسیدگی نماید.

من درآن تاریخ درشهردیژون درس میخواندم واز زور سرگردانی به‌پاریس رفته بودم تا شاید سفارت‌کمکی بنماید. با جوانان دیگر ایرانی آشنـا شده بودم وهمه درRue des Ecoles درمحله‌ی لاتن quartier Latin که در حقیقت محله‌ی دانشجویان بود درمهمانخانه‌ی‌کوچکی دوتا دوتا وسه تا سه تا در اطاقهای‌کوچکی منزل داشتیم وصاحب مهمانخانه‌که زنی بود که شوهرش سابقاً دربان سفارت‌ایران میبوده وامیدواربودکه روزی‌بتوانیم‌آنچه را به‌اومقروض‌شده بودیم و هرروز بیشترمیشد بپردازیم. خوراك ما منحصر شده بود به‌نان و پنیر و گاهی یك تخم مرغ را دونفربا هم قسمت میکردیم.

در همان حیص و بیص حیدرخان به‌سراغمان‌آمد وگرچه خود او هـم مستأصل بود وبا تنگدستی زندگی میکردولی‌آشنایانی داشت. ازآن جمله‌شخصی

بود ازاهالی قزوین که اسم اورا نیزفراموش کرده‌ام و درفن شطرنج استاد بود و دریکی ازقهوه‌خانه‌های خیابان سن میشل Saint Michel پاتوق داشت وهرروز درآن جا با حریفان خود سردوسه‌فرانك بازی میکرد و اغلب میبرد.وضمناً درس شطرنج هم میداد (این شخص بعدها به‌ایران‌آمد وگویا درهمان جا وفات نمود وکتابی هم درفن شطرنج نوشته بود) ونسبت به‌ما هموطنان جوان‌گرسنه‌ی خود لطفی داشت واطعام مساکین میکرد. این شخص را هم عمواوغلی با ما آشناکرده بود وخود عمواوغلی نیزحتی‌المقدورکمك میرساند.

عمواوغلی به هرترتیبی بود چند تن ازجوانان دانشجوی ایرانی را با کشتی از راه مدیترانه به‌ایران فرستاد»[۴].

درگیرودار جنگ اول جهانی، آلمانیها به فکرافتادندکه از ایرانیان مخالف روسیها و انگلیسیها، در آلمان کمیته‌یی تشکیل دهندکه این کمیته برضد متفقین تبلیغاتی بکند. آلمانیها به‌معرفی «چاتوبادایا» به‌سراغ تقیزاده رفتند. سیدحسن تقیزاده درآن هنگام به‌دعوت علیقلیخان نبیل‌الدوله سفیرایران در ممالك متحده‌ی امریکا، درنیویورك بود. ژنرال سفیرآلمان مقیم نیویورك از تقیزاده وقت ملاقات خواست وپیشنهاد همکاری برضد متفقین کرد. تقیزاده‌آن پیشنهاد را پذیرفت و پس ازفراهم‌آمدن وسایل به‌اتفاق میرزارضاخان افشارکه اوهم درنیویورك بود به‌طرف آلمان عزیمت نمود.

سیدحسن تقیزاده برای تشکیل کمیته، ایرانیان دیگری راکه در شهرهای اروپا پراکنده بودند به‌برلن دعوت کرد. حسین‌کاظم‌زاده‌ی ایرانشهر ازکمبریج، سیدمحمدعلی جمالزاده ونصرالله‌خان جهانگیر و سعدالله‌خان درویش راوندی از سویس، میرزا اسماعیل نوبری وحاج اسماعیل امیرخیزی ومیرزاآقا نواده‌ی ملت و میرزا اسماعیل یکانی از استانبول، و اشرف‌زاده و محمدقزوینی و حیدرخان عمواوغلی ازپاریس[۵].

دراین سفر، حیدرخان عمواوغلی بامحمد قزوینی همسفر بود. محمد قزوینی در روزنامه‌ی دوران اقامت اروپایش مینویسد:

«شنبه۲۳اکتوبر۱۹۱۵ـ به‌اتفاق حیدرخان عمواوغلی ازپاریس‌بیرون آمدم.

چهارشنبه ۲۷ اکتوبر ۱۹۱۵ـ ساعت نه‌ونیم صبح وارد برلن شدیم .
من وآقای نواب وزوجه‌شان با تیمور وناهید وحیدرخان»[۶].

حیدرخان، همچنان در برلن بود و هرازچندگاه یکبار به نقاطی مأموریت میافت. دراواخرسال ۱۹۱۵ میلادی، کمیته‌ی ملیون ایرانی در برلن، عده‌یی از ایرانیان را مأموربین‌النهرین کرد. از آن جمله بودند: زنده یاد ابراهیم پورداود، حاج اسماعیل امیرخیزی، سیدمحمدعلی جمالزاده وحیدرخان عمواوغلی.

محمدعلی جمالزاده شرح وچگونگی این مأموریت را چنین مینویسد:

«من دراواخر سال ۱۹۱۴ کم‌کم خودم را [ازپاریس] به‌لوزان رساندم وازآن جا به‌دعوت ملیون ایرانی (به‌ریاست تقیزاده) به‌برلن رفتم ومدتی پس‌از آن عمواوغلی بازبنا به‌دعوت مخفیانه‌ی‌کمیته‌ی ملیون ایرانی خود را از راه سویس به‌برلن رسانیده بود. درآن موقع من به‌مأموریت بغداد وکرمانشاه (با رفقای دیگر که از آن جمله بود شادروان استاد ابراهیم پورداود و مرحوم حاج اسماعیل امیرخیزی) رفته بودم ودربرلن نبودم ولی درهمان بغداد عمواوغلی هم ازبرلن به‌مأموریت وطنی به‌ما ملحق شد. لباس صاحب منصبی عثمانی پوشیده بود (آن وقت عراق وبغداد ازمستملکات ترکیه بود) ومیگفت دنیاخرتوخر است وکی میداندکه من‌ترك هستم یانیستم (ترکی را خوب حرف میزد) صاحب منصب هستم یا نیستم؟.

یك جوان‌ایرانی بسیاروطنپرست هم‌که دراستانبول دکان سیگارفروشی داشت واز مریدان بسیار پا قرص عمواوغلی بود به‌رسم خادمی همراه اوبود .

عمواوغلی مأموریت داشت (ازطرف‌کمیته‌ی ملیون ایرانی دربرلن و با کمك‌آلمانیها) که ایرانیان مقیم‌عراق عرب ومخصوصاً بغداد راکه عده‌ی زیادی‌از آنهاکرد بودند (شغل عده‌یی ازاین‌کردها هم حمالی واز این نوع کارها بود) جمع‌آوری نماید ومشق نظامی بدهد وآنها را به‌صورت قشونی درآورد. ولی در این کارتوفیقی پیدا نکرد. یعنی انگلیسیها داشتند ازطرف جنوب وکوةالعماره به‌بغداد نزدیك میشدند و ما همه به‌حال فرار به‌کرمانشاه رفتیم و من دیگر از عمواوغلی بیخبرماندم.

بالاخره‌پس‌ازشانزده ماه فعالیت درمیان عربها وکردها، من‌ازکرمانشاه وباز از راه بغداد وحلب واستانبول به‌برلن برگشتم»[۷].

حیدرخان عمواوغلی نیز در۱۳ اکتبر ۱۹۱۶ به‌برلن بازگشت[۸].

محمدعلی جمالزاده، درباره‌ی دوران اقامت حیدرخان عمواوغلی در برلن مینویسد :

«عمواوغلی‌را بازدربرلن‌دیدم. دربرلن کارمعینی‌نداشت. با لباس‌معمولی اغلب‌درادارهٔ‌روزنامهٔ «کاوه» به‌دیدنمان میآمدوحتی گاهی مانع کارمان‌میشد. به خاطردارم روزی‌آقای تقیزاده که‌نهایت علاقه‌را به‌اوداشت به‌من‌فرمود: خوب‌است باخط نستعلیق درشت روی یك مقوابنویسی «ورود به‌این دفترممنوع است». نوشتم و روی درآویختم، ولی طولی نکشیدکه بازعمواوغلی واردشد و باهمان لبخند و صدای لوطی‌وارخودگفت: به‌به! چشم‌روشن! حالاورود راهم قدغن‌کرده‌اید؟»[۹].

آخرالامر، حیدرخان عمواوغلی تصمیم‌گرفت به‌روسیه برود و روز ۲۵ می ۱۹۱۶ ازبرلن به‌عزم دانمارك حرکت‌کردکه خود را از آن‌جا به روسیه برساند[۱۰]. حیدرخان به‌روسیه رفت وعملا درپیروزی انقلاب روسیه کوشش کرد.

محمد علی جمالزاده مینویسد :

«کم‌کم جنگ داشت به پایان میرسید . عمواوغلی در همان موقعی که آقای تقیزاده برای ملاقات با [ژرژ براندس] نویسنده‌ی معروف دانمارکی که طرفدارآلمان ودشمن انگلیس بود(وبنا به‌درخواست‌کمیتهٔ‌ملی ایران‌کتابچه‌یی درحمایت ازایران ومظالم روس وانگلیس نسبت به‌ایران نوشت[۱۱]) به‌دانمارك واز آن‌جا به‌سوئد رفته‌بودند، عمواوغلی‌هم به‌سوئد رفته‌بود. انقلاب در روسیه شروع شده بود ولنین‌علمدارانقلاب بود وعمواوغلی میگفت بالنین سوابق‌آشنایی‌ودوستی بسیار دارد ومیخواست خود را به‌مسکوبرساند وازهمان راه سوئدوفنلاند به‌روسیه رفت وشنیدم‌که واقعاً بالنین آشنایی وسوابقی میداشته است و او هم در میدانها نطقهای انقلابی میکرده است»[۱۲].

۱. محمود، محمود: «یاد داشتها».
۲. برای اطلاع ازکم وکیف التیماتوم روسیه به ایران، نگاه‌کنید به :
رضا زاده‌ی ملك، رحیم: تاریخ روابط ایران وممالك متحده‌ی امریکا، فصل: نخستین مستشاران امریکایی در ایران.
شوستر، و. مورگان : اختناق ایران، باب ششم.
۳. محمود، محمود: «یاد داشتها».
۴. جمالزاده، سید محمد علی: «نامه‌ی مورخ۱۶ اردیبهشت۱۳۴۸».
۵. سپهر (مورخ‌الدوله)، احمد علی: ایران درجنگ بزرگ، صفحه‌های ۵۵ ـ ۵۶.
نوایی، عبدالحسین: «حیدرخان عمواوغلی ومحمد امین رسولزاده».
۶. قزوینی، محمد: «روزنامه‌ی دوران اقامت اروپا».
۷. جمالزاده، سید محمد علی: «نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸».
۸. قزوینی، محمد: «روزنامه‌ی دوران اقامت اروپا».
۹. جمالزاده، سید محمد علی: «نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸».
۱۰. قزوینی، محمد: «روزنامه‌ی دوران اقامت اروپا».
۱۱. این کتابچه که به زبان آلمانی تألیف شده است ، به فارسی ترجمه، وهمراه با دیباچه‌یی که مؤلف برای ترجمه‌ی فارسی‌کتاب نوشت، تحت عنوان «جنایت روس وانگلیس نسبت به ایران» درگرما گرم جنگ اول جهانی، ازطرف اداره‌ی ماهنامه‌ی کاوه، در برلن انتشار یافت. ترجمه‌ی عربی این کتابچه از روی متن‌آلمانی، به ترجمه‌ی محمد مهدی جواهری، تحت عنوان «جنایةالروس والانکلیزفی‌ایران» در۱۳۴۴هجری قمری (برابر۱۹۲۵ میلادی) درصیدا منتشر شده است .
۱۲. جمالزاده، سید محمد علی: «نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸».

۱۹

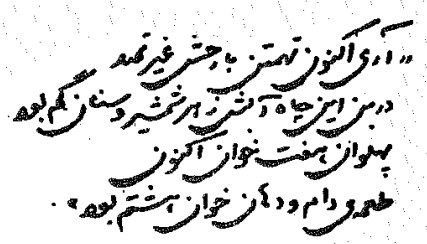

«مهدی اخوان ثالث»

به سال ۱۹۱۴ میلادی جنگ جهانی اول آغـاز شد وشعله‌هـای مهیب این آتش ازهمان نخست به‌کشور ایران سرایت‌کرد واوضاع کشور را که ازهرحیث پریشان ومشوش‌بود، پریشانترساخت. ایران با این‌که دراین جنگ بزرگ شرکت نـداشت ونمیتوانست داشته باشد، وحتی بیطرفیش را رسماً اعلام نموده بـود، معهذا ایمن نماند ودر معرض تجاوزوتعدیات نیروهای بیگانه واقع‌گردید. روسیها به فرماندهی ژنرال باراتف مانند سیل به‌کشورما سرازیر شدند و مأمورین سیاسی ونظامی دولت روسیه‌ی تزاری به‌مردم رنجدیده‌ی ایران آزارها رسانیدند. حتی افراد منتسب به‌آنها ازارتکاب هیچ‌نوع فجایع واعمال بیشرمانه درمورد هم‌میهنان خویش دریغ نکردند. نفرتی عمومی ازکارگزاران دولت روسیه‌ی تزاری وایادی و وابستگانشان در دل مردم جای‌گرفته بود که به این‌آسانیها زدوده نمیشد.

ارتش انگلیس ازیـك طرف ونیروهـای عثمانی ازطرف دیگر با زیر پـا

گذاشتن حقوق بین‌المللی ، به خاك ایران پیش میراندند و در مصادمه‌ی آنها با یکدیگر هستی و دارایی ایرانی به تاراج میرفت . دولت ایران به علت ضعف و نداشتن مردان کارآمد، قادر به جلوگیری نبود واستعداد جنگی هم نداشت . تنها راهی که به نظر دولت ایران رسید، انتقال پایتخت از تهران به اصفهان بود.

فکرانتقال پایتخت را نخستین بار روزنامه‌ی «خاور» چاپ استانبول عنوان کرد. این روزنامه دریکی ازشماره‌هایش (صفر۱۳۳۳هجری قمری) تحت عنوان: « مستوفی‌الممالك بخواند» ، آمدن قزاقان روس را تادم دروازه‌های تهران وتسلط سربازان انگلیسی را به تمام نواحی جنوب گوشزد رییس‌الوزرای وقت کرده چنین نوشت :

«وقت است که مام وطن را از زیرچکمه های ملوث قزاقات روس و چنگال روبه صفتان انگلیسی آزادنمایی وتافرصت باقی‌است با وطنخواهان حقیقی وایلات وعناصر فداکار تخت وپایتخت را به یکی از شهرستانهای دیگر ایران منتقل سازی»[1].

متفقین ، انتقال پایتخت را مانع شدند وبه وسیله‌ی عمال ایرانی خود احمد شاه را از این خیال منصرف کردند و ملیون ایران که عرصه را از هرجهت به خود تنگ دیدند ناچار به مهاجرت شدند. این مهاجرت وقتی صورت گرفت که روسهای تزاری به تهران نزدیك شده ومستوفی‌الممالك استعفا کرده بود .

ارتش روسیه‌ی تزاری درگیلان وسایرنقاط کشور دست به تطاول بیشتری زد ورشته‌ی کارها از هم گسیخت. حقوق ونوامیس مردم بازیچه‌ی امیال سربازان روسی گردید وکسی را یارای چون وچرا گفتن نماند. زمامداران کشور ایران، آنها که صالح و وجیه‌الملة بودند ازعهده‌ی جلوگیری برنمیآمدند وبه مجرد پیش‌آمدن مشکلات قهرکرده ، مستعفی میشدند ودرکاخهای مجللشان به انتظار « عاقبت کار » به تماشا مینشستند[2].

اوضاع عمومی کشور، چه ازنظر اداری و اجتماعی وچه ازلحاظ سیاست

واقتصاد مغشوش و آشفته و اسباب تأسف و تأثر همگان بود. چه هیأت حاکمه ترجیح میداد که مردم مفلوك و آواره و بیتکلیف و بیخانمان را به حال بینوایی و پریشانی رها کند و به عوض جد و جهد و کوششهای عملی در رفع بحرانهای سیاسی از مجرای دیپلماسی، تماشاچی این صحنه‌های غم انگیز باشد. به همین جهت بود که طوفانی از خشم در دلهای ملت موج میزد. اما چه سود که امواج مزبور در ساحل دریای نومیدی درهم میشکست.

درچنین حال ومقام بود که «میرزا کوچك» به خیال اقدام افتاد[۳].

«یونس» معروف به «میرزا کوچك» فرزند «میرزا بزرگ» اهل رشت، ساکن استادسرا، درسال ۱۲۹۸ هجری قمری درخانواده‌ی متوسطی چشم به جهان گشود. سنین اول عمر را درمدرسه‌ی «حاجی حسن» واقع درصالح آباد رشت ومدرسه‌ی «جامع» به آموختن صرف ونحو وتحصیلات دینی گذرانید. چند وقتی هم درتهران درمدرسه‌ی «محمودیه» به همین منظور اقامت گزید. میرزا کوچك با این مقدمات قاعدتاً میبایست یك امام جماعت و یا یك مجتهد جامع الشرایط از کار درآید، اما حوادث وانقلابات کشور، مسیر افکارش را تغییر داد وعبا ونعلین وعمامه را به تفنگ وفشنگ ونارنجك مبدل ساخت.

میرزا کوچك، هنگام بمباران مجلس شورای ملی ازطرف محمدعلیشاه، در قفقاز بود و اقامتش در تفلیس و باکو تاحدی وی را به‌مقتضیات دنیای نوین آشنا ساخت.

مقارن تحصن علماء درسفارت عثمانی، میرزا کوچك نیزدرشهبندری رشت متحصن شد ومتعاقب قتل آقابالاخان سردار درانقلاب مشروطه، به‌مجاهدین پیوست ودرفتح تهران شرکت نمود ودرجنگ سه‌روزه‌ی مجاهدین باقوای استبداد، مأمور جبهه‌ی قزاقخانه بود.

درشورش شاهسونها، همراه یپرم وسردار اسعد به‌کمك ستارخان شتافت، لیکن مریض شد وبه‌تهران بازگشت و در طغیان ترکمنها که به تحریك شاه مخلوع روی‌داد، داوطلب جنگ شده به‌گمشتپه رفت اما در یکی از جنگها گلوله خورد.

برای معالجه به باکو برده شد و پس از چندماه مداوا به گیلان برگشت و به واسطه‌ی مخالفت کنسول روسیه‌ی تزاری با وی، در رشت نتوانست بماند و به تهران آمد[۴].

همچنان که پیشتر گذشت ، پس از آغاز جنگ جهانی اول که اوضاع ایران ازبد بتر شد، میرزا کوچك به‌خیال اقدام افتاد. وی در تهران با رجال دین وسیاست مذاکره کرد . جمعی از سران ملیون معتقد به اتخاذ روش ملایم و عده‌ی بیشتری لزوم اقدامات حاد ومقاومت مسلحانه را در برابر دشمن تأکید میکردند. نتیجه‌یی که از همه‌ی مذاکرات پراکنده به‌دست آمد ، این بود که اگر کانون ثابتی علیه بیداد‌گریهای بیگانگان به‌وجود آید قطعاً موجب تخفیف فشار خواهد گردید و باعث میشود که متجاوزین برسر جایشان میخکوب شوند و پایمال کنندگان حق و قانون به عنان‌گرفتن از ترکتازی وادار گردند ورؤسای ملیون به این مرکز قدرت روی میآورند و از آن به‌تمام معنی پشتیبانی خواهند کرد[۵].

زمینه‌ی اجرای یك‌چنین نیت و بارور شدن یك چنین نهالی از پیش آماده شده بود. چه مردم محنت‌دیده واهل درد که مزه‌ی تسلط بیگانه وبیعدالتیهای ناشیه ازمداخلات آنان را چشیده باشند، فراوان بودند ، واز همان روزهای نخست ، به مجرد شنیدن نغمه‌ی جنگل به‌جانب آن شتافتند[۶].

درکادر رهبری جنگل افرادورزیده‌ی مبرزی که به‌سیاست‌جهانی واردباشند، کمتر دیده میشد. حتی خود میرزا کوچك یك‌مرد دینی بیش‌نبود که همه‌ی مظاهر انقلاب را ازدریچه‌ی دیانت‌مینگریست. درحالی که پیروزی یك شطرنج‌بازمستلزم احاطه‌ی وی به‌تمام حرکات ونقشه‌های حریف‌است.

جنگلیها ، به استثنای یك عده‌ی معدودی که از فلسفه‌ی انقلاب و چگونگی توسعه وتکامل وبه‌ثمررسیدنش اطلاع‌داشتند، بقیه عبارت بودند از مشتی کاسب و زارع و خرده مالك و روشنفکر وپیشه‌ور که کلی از امورسیاسی ونقشه‌های جنگی و استراتژیکی بیبهره بودند و درعوض تعلیمات نظامی و سیاست مدن ، روح و قلبشان ازمحبت به‌نوع ومیهنپرستی جلا ودرخشندگی داشت.

میتوان گفت که صفت ممیزه‌ی جنگلیها ، همت ، شجاعت و جانبازی بود .

اینان درنخستین سالهای قیام، با چوب وچماق و داس و دهره‌وتبر وتعدادی سلاح کهنه به جنگ دشمن میرفتند و معتقد بودند که همین وسایل ناچیز با مقداری عشق و ایمان به وطن و معتقدات مذهبی برای غلبه‌ی به دشمن کافی است. معهذا وقتی توانستند عملیات انقلابی را شروع کنند که درراه «خمام» به‌سربازان‌روسی‌حمله‌ور شده ، مقداری تفنگ ومهمات به‌دست‌آوردند .

مجاهدین اولیه‌ی جنگل به‌نیازمندیهای زندگی توجهی نداشتند و به چیزی جز دریافت اسلحه فکر نمیکردند . تنها اندیشه‌شان این بود که چگونه میتوانند به آزادی خدمت کنند ودرتأمین آسایش هموطنانشان بکوشند.

داوطلبان عضویت جنگل میبایست علاوه بـرنداشتن سوء شهرت ، سوگند وفاداری یادکنند وخدا و وجدان را به‌شهادت بطلبند . چه ، توهم این که پای افراد بیشخصیت به داخل جنگل باز شود و پیشرویشان را با کارشکنیها متوقف سازند زیاد بود[۷].

هدف جنگلیها درسالهای اول، به‌جزمشتی الفاظ وعبارات شیوا، حاوی‌افکار واندیشه‌های اجتماعی وسیاسی و اقتصادی نبود ، بلکه به تبعیت از شرایط عمومی روز، به‌این چندکلمه خلاصه‌میشد: اخراج نیروهای بیگانه، برقراری امنیت‌ورفع بیعدالتی ومبارزه با خودکامگی و استبداد.

آنچه خود جنگلیها درباره‌ی ایدئولوژی خود بیان‌کرده‌اند، چنین است :

«ما قبل از هرچیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلالی به تمام معنی‌کلمه، بدون اندك مداخله‌ی هیچ دولت‌اجنبی. اصلاحات اساسی مملکت‌ورفع فساد تشکیلات دولتی که هرچه برسر ایران‌آمده ازفساد تشکیلات است .

ما طرفداریگانگی‌عموم مسلمانانیم. این‌است‌نظریات‌ماکه تمام‌ایرانیان را دعوت به همصدایی کرده خواستار مساعدتیم»[۸].

معهذا درکنگره‌ی منعقده درکما به‌سال ۱۲۹۹شمسی ، روش اجتماعیون را انتخاب ومشی آینده‌ی جنگل روی مقررات مدونی برمبنای اصول سوسیالیزم بنیاد نهاده شد[۹]. مشی سیاسی وهدف جنگلیها ازروی مرامنامه‌یی که از آنها باقی مانده، به‌شرح زیراست :

« مرامنامه

آسایش عمومی ونجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر بـه تحصیل آزادی حقیقی وتساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد ومذهب در اصول زندگی و حاکمیت اکثریت به واسطـه‌ی منتخبین ملت . پیشرفت این مقاصـد را فرقـه‌ی « اجتماعیون » به مورد ذیل تعقیب مینماید :

مادهٔ اول ـ [نوع حکومت]:

۱. حکومت عامه وقوای عالیه دردست نمایندگان ملت جمع خواهدشد.

۲. قوای مجریه درمقابل منتخبین مسؤل بوده وتعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت میباشد .

۳. کلیه‌ی افراد بدون فرق نژاد ومذهب ازحقوق مدنیه به طورتساوی بهره‌مند خواهند بود .

۴. آزادی تامه‌ی افراد انسان در استفاده‌ی کامل ازقوای طبیعی خود .

۵. الغای کلیه‌ی شؤن وامتیازات .

مادهٔ دوم ـ حقوق مدنیه :

۶. مصونیت شخص ومسکن ازهرنوع تعرض وحریت اقامت ومسافرت.

۷. آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام وتعطیل .

۸. هریك ازافراد ملت که به سن شصت سالگی برسد ازطرف حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات واصلاح اخلاق جماعت را عهده دار خواهد بود .

۹. تساوی زن ومرد درحقوق مدنی واجتماعی .

مادهٔ سوم ـ انتخابات :

۱۰. انتخابات باید عمومی ومتناسب ومساوی ومستقیم باشد .

۱۱. هریك ازافراد ۱۸ساله حق انتخاب کردن و۲۴ساله حق انتخاب کردن وانتخاب شدن را دارا هستند.

مادهٔ چهارم ـ اقتصاد :

۱۲. منابع ثروت از قبیل خالصجات ، رودخانه‌ها، مراتع، جنگلها، دریاها، معادن، طرق وشوارع، وکارخانجات جزو علاقه‌ی عمومی است .

۱۳. مالکیت اراضی باملاحظه‌ی تأمین معیشت عمومی تاحدی تصدیق میشودکه حاصل آن عاید تولیدکننده شود .

۱۴. ممنوع بودن انحصار واحتکار ارزاق وسرمایه .

۱۵. تبدیل مالیاتهای غیرمستقیم به مستقیم تدریجاً .

ماده‌ی پنجم ـ معارف، روحانیت واوقاف :

۱۶. تعلیمات ابتدایی برای کلیه‌ی اطفال مجانی واجباری است .

۱۷. تحصیلات متوسطه و عالیه برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی وحتمی است .

تبصره : محصلین در انتخاب هرفنی از فنون آزادند .

۱۸. انفکاك روحانیت از امورسیاسی ومعاشی .

۱۹. دیانت چون ازعواطف قلبیه است باید مصون ازتعرض باشد .

۱۰. ضبط واداره‌ی کل اوقاف در دست عامه وتخصیص عوایدآنها به مصارف عمومی وامورخیریه وصحیه وتأسیس کتابخانه‌های عمومی .

ماده‌ی ششم ـ قضاوت :

۲۱. قضاوت باید سریع، ساده ومجانی باشد .

۲۲. تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری .

۲۳. حبس مقصرین به‌اعمال شاقه باید به‌مدرسه ودارالتربیه‌ی اخلاقی تبدیل شود .

ماده‌ی هفتم ـ دفاع :

۲۴. ورزش ومشق نظامی برای‌مدارس ابتدایی ومتوسطه اجباری‌است.

۲۵. برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالیه تأسیس خواهدشد.

۲۶. درمقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشورستانی ، دفاع ازوظایف عمومی واجباری است.

ماده‌ی هشتم ـ کار:

۲۷. ممنوع بودن‌کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴سال نرسیده .

۲۸. برانداختن اصول بیکاری ومفتخواری به وسیله‌ی ایجاد مؤسسات وتشکیلاتی که تولیدکار وشغل مینماید.

۲۹. ایجاد وتکثیر کارخانجات با رعایت حفظ‌الصحه‌ی کارگران.

۳۰. تحدید ساعات کار در شبانه‌روز منتها به هشت ساعت . استراحت عمومی واجباری درهفته یك‌روز.

ماده‌ی نهم ـ حفظ‌الصحه :

۳۱. تأسیس دارالعجزه ومریضخانه‌های عمومی ومجانی.

۳۲. رعایت نظافت وحفظ‌الصحه‌درمجامع‌ومنازل‌ومطبخهاوکارخانجات وغیره

۳۳. انتشار قوانین صحی در بین عامه
۳۴. جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات . منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره»[۱۰].

تشکیل نیروی جنگل، آنهم درمنطقه‌ی گیلان، کنسول دولت روسیه‌ی تزاری راکه قشونش درتمام صفحات شمال ایران گسترده شده بود، مشوش کرد . چراکه نیروی جنگل ازایرانیانی تشکیل یافته بودکه سرلوحه‌ی مرامشان اخراج نیروهای بیگانه ازایران بود وبیشك تضادآشکار خواست جنگلیان با اقامت نیروهای بیگانه درایران، تصادماتی را موجب میشدکه البته به‌صرفه‌ی قشون روسیه‌ی تزاری نبود . ازاین‌رو به واسطگی کنسول دولت روسیه‌ی تزاری، دولت ایران وحکومت گیلان مصمم به ازبین‌بردن این نیروی مقاومت‌شد. لکن ایمان و سرسپردگی جنگلیان به خواستهای مشروع خود وفداکاریهای ایشان برنیرو واسلحه‌چربید وجنگل‌همچنان باقی ماند[۱۱].

هنگامی که انقلاب ۱۹۱۷ میلادی در روسیه رخداد ، نیروهای روسی مقیم ایران تصمیم به مراجعت به خاك روسیه گرفتند[۱۲]. انگلیسیها نیز بـرای آن که ارتباطشان باروسیه قطع‌نشود مصمم‌شدندکه نیرویی ازطریق گیلان به‌قفقازبفرستند. درتمام این اردوکشیها، جنگل میکوشیدکه نظم وآرامش را درخطه‌ی گیلان حفظ کرده ، ازخساراتی که از عبور این نیروها بارمیآمد جلوگیری کند . لذا عاقلانه با فرماندهان نیروها قرارداد میبست وطرفین متعهد میشدندکه درحفظ آرامش‌ورعایت حقوق یکدیگربکوشند. لکن با تمام این احتیاطها باز تصادماتی بین نیروی‌جنگل و اردوهای روسی وانگلیسی رخ میداد.

نیروهای روسیه‌ی تزاری به فرماندهی بیچرایف به روسیه رفتند و نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژانرال دنسترویل تا باکو پیشروی کردند ، لکن به واسطه‌ی پیشرویهای عثمانیها تا باکو، مجبور به عقب‌نشینی شده به انزلی بازگشتند . قوای دنیکن نیز که با انقلابیون روسیه درجنگ بود ، شکست خورده ، او نیز به انزلی عقب نشست .

بازگشت نیروهای انگلیسی وعقب نشینی دنیکن به انزلی و قرارداد ایران وانگلیس که وثوق‌الدوله آن را منعقد کرده بود، جنگل را خشمگین کرد.

نیروی جنگل که به واسطه‌ی آموزش نظامی توسط افسران آلمانی و نیز به دست‌آوردن اسلحه ، قدرت آن را داشت که با نیروهای حکومتی ایران و نیز انگلیسیهای مقیم گیلان جنگ و گریز را آغاز نماید، تصمیم به مبارزه‌ی شدیدتر گرفت.

جنگهای پراکنده، شبیخونهای بزرگ و کوچك، اسیرگرفتن، مذاکره کردن، نماینده فرستادن، مکاتبه کردن، گلایه کردن، تهدید نمودن و... بین جنگل و نیروهای حکومتی ایران و نیز قوای انگلیسی مقیم گیلان ادامه داشت[۱۶].

انقلابیون روسیه ، جنگ و گریز نیروی جنگل با انگلیسیها را مغتنم شمرده به‌فکر برقراری ارتباط با جنگل افتادند . کمیته‌ی انقلابیون لنکران نامه‌ی زیر را برای میرزا کوچك فرستاد :

«کارگران و دهاقین لنکران و ارتش روسیه وآذربایجان سویتی ، سلامهای برادرانه‌ی خودرا به‌کارگران ودهقانان ایران تقدیم میدارند. درودهای ما به‌کارگران ودهقانان ایران بیپایان است، زیرا ازطلیعه‌ی‌صبح تاغروب‌آفتاب کارگر ایرانی اشتغال به‌کار دارد وآنچه از عرق جبین به دست میآورد به جیب سرمایه‌داران انگلیسی ریخته میشود . ملت کهنسال و با عظمت ایران در سایه‌ی دولتی که خودرا درمعرض بیع گذاشته است، آلت‌دست بورژوازی انگلستان شده ، واین بورژوازی به‌هرقسم که مایل باشد باآن رفتار میکند . این جریانات را ما کارگران روسیه مستحضر بودیم و خون در عروقمان میجوشید وقتی بدبختی برادران ایرانیمان را میشنیدیم. اما قدرت کمك به‌آنان را نداشتیم، زیراآن‌زمان دربالای سرمان امپراطوری بودکه وادارمان میساخت با موافقت سرمایه‌داران انگلیسی برادران ایرانیمان را تحت فشاربگذاریم. اکنون‌که امپراطور و دولت فروخته‌شده‌ی کرنسکی زوال یافته وقدرت‌روسیه دردست‌کارگران افتاده، نخواستیم دیگر درکار ایران مداخله‌کنیم. دولت انگلیس ازاین‌کناره‌گیری ما سوءاستفاده نموده شروع به‌تحکیم موقعیت خود درایران نمود. ما تا به امروز امکان نیافتیم که به‌کارگران ایرانی کمك‌کنیم تا خودرا ازیوغ تعدیات سرمایه‌داران انگلیسی نجات دهند. چه دوسال ونیم است‌که در روسیه دچار جنگهای داخلی بودیم‌وشما میدانیدکه بورژوازی روس به‌رهبری بورژوازی‌انگلیس‌باما میجنگید. دول‌امریکا

وفرانسه وانگلستان نیروی خودرا علیه ما به‌کار بردند تا قدرتمان را بشکنند و امپراطوری قدیم را دوباره به‌ما تحمیل کنند ولی چون‌سربازان انگلیسی‌وفرانسه و امریکا مانند مادهقان وکارگر بودند ازجنگیدن باما امتناع نموده به‌خانه‌هایشان برگشتند . ایـن بار بورژوازی انگلیس ، عناصر ضد انقلاب روسیه را علیه ما برانگیخت. به‌ژنرال کلچاك، دنیکن، یودنیچ و سایرین پول و خواربار وتوپ وتانك داد تا مارا بکوبند ولی ماآن‌قدر مقاومت وایستادگی کردیم تا ارتش‌سرخ که حالیه دارای چند ملیون سرباز است ، عناصر ضد انقلابی را درهم شکست و آخرین‌آنهاکه دنیکن بود مغلوب ومتواری شد. اکنون تمام روسیه ، ازاقیانوس کبیر گرفته الی دریای بالتیك وازبحر سیاه تا دریای سفید ، زیر اداره‌ی سویتی متحدند . بورژوازی انگلیس درمقام‌آن برآمدکه دول کوچك ، مانند : فنلاند ، استونی، لیتوانی ولهستان را به‌ضد ما بشوراند ، ولی کاری از پیش نبرد . ما با استونی معاهده‌ی صلح منعقدکردیم. اکنون مذاکرات سازش ما با دول دیگر در جریان است. حتی انگلستان به‌ما پیشنهاد صلح‌داده ، ولی چون مقاصدبورژوازی آنها به‌ما معلوم میباشد، پیشنهادش را ردکرده‌ایم. زیرا میدانیم‌که گرگ هرگز نمیتواند با بره درصلح وصفا زیست‌کند . انگلستان به ما پیشنهاد صلح میکند تا مارا اغفال ومجدداً به‌ما حمله‌ور شود، ولی ما اکنون قوی بوده وهیچ وحشتی از انگلستان نداریم. اکنون ما یك‌هدف و یك تمایل بیشتر نداریم وآن این است‌که کشورهای شرق را ازتعدیات بورژوازی انگلستان نجات بخشیم وشربت مرگ را به بورژوازی‌وی‌بچشانیم. آزادی ایران، آذربایجان، ترکیه، افغانستان‌وهندوستان بورژوازی انگلستان را ازپای درمیآورد. برای محو بورژوازی انگلستان شرکت همه‌ی این ملتها ضرور است. زیرا تا این بورژوازی قوی است نه شماکارگران ایرانی و نه ماکارگران روسیه و نه سایرین ، نخواهیم توانست به صلح امیدوار باشیم. اکنون‌آزادی شرق ازنفوذ انگلستان شروع شده است. کارگران ودهقانان آذربایجان، دولت بورژوازی خودراکه‌آلت دست انگلستان بود سرنگون ، و به جایش دولت سویتی تشکیل داده‌اند . روزی‌که دولت سویتی آذربایجان موافقت خود را دراین‌باره اعلام‌نمود، آن روز عید و شادمانی کارگران و دهاقین روسیه شناخته شد : زیرا حدوث این واقعه ثابت‌کردکه تمایلمان به مساعدت ملل شرق صمیمی بـوده و حاضر به‌فداکاری هستیم و درنهایت شوق برای همراهی برادران آذربایجانی به باکوآمده‌ایم تا با نیروی مخرب ارتش سرخ ، آذربایجان را از حملات انگلستان‌صیانت‌کنیم. ماخوشوقتیم‌که به‌یاری‌کارگران ودهقانان‌آذربایجان قیام کـرده‌ایم تا جمهوری مستقلشان را رونق و تحکیم بخشند ولی خوشوقتی ما

ذایل میشود وقتی که میبینیم ملت نجیب ایران زیر چکمه‌ی بورژوازی انگلستان دست وپا میزند.

یگانه مردی‌که درایران برضد بورژوازی‌انگلستان قیام‌کرد، توهستی، رفیق کوچك‌خان!

تو جنگ را علیه انگلستان اعلام کـردی تا بتوانی وطنت را از دست دزدان بریتانی نجات دهی . تمام ملت ستمدیده‌ی ایران دیدگان امیدشان به تو دوخته‌شده وازتو علاج درد وآزادیشان را میخواهند.

ما ازطرف دهقانان وکارگران‌آذربایجانی به‌شما خطاب میکنیم :

ای مرد توانا و ای رییس ملت!

ما حاضریم با نخستین دعوت به‌کمکتان بشتابیم تاسلطه‌ی انگلستان‌را محوکنیم. ملت ایران درصمیمیت وصداقت ما میتواند مطمئن باشد. برای‌نمونه‌ی احترام وعنایت شما به‌آزادی ملت ایران، نشان « ر. س. ف. س. ر.» ویك قبضه رولور به‌شما تقدیم میداریم‌که به‌وسیله‌ی این‌سلاح ، دست ماهرکوچك خان قلب دشمنان را بشکافد.

کمیته‌ی انقلابی لنکران»[۱۴].

پس از وصول این نامه ، میرزاکـوچك برای ملاحظه‌ی اوضاع و احوال آذربایجان از نزدیك ، به‌سمت لنکران عزیمت‌کرد، لکن بنا به عللی نتوانست با انقلابیون لنکران تماس بگیرد، لذا به‌جنگل بازگشت[۱۵].

متعاقب این احوال ، بامداد روز سه‌شنبه ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ (برابر ۱۸ مـی ۱۹۲۰ و۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) بعد از شلیك چند تـوپ از دریای خزر به سواحل غازیان ، ارتش سرخ به انزلی پیاده شد .گلـوله‌های توپ‌کشتیهای جنگی به هیچ یك ازساختمانهای‌گمرك‌که درناحیه‌ی غازیان واقع بود اصابت‌نکرد و فقط‌آسیب به‌خانه‌های اطرافش رسانید، اما وحشت به‌تمام معنی حکمفرما بود ومردم غازیان و انزلی بدون این‌که بدانند موضوع چیست و چرا شهرشان بمباران میشود و به چه دلیل انگلیسیها در مقام مدافعه برنیامده‌اند و چه سرنوشتی در انتظار آنها است از اوضاع حال و آینده شان مذاکره میکردند . نیروی سرخ مرکب از پانصد پیاده و دویست‌سوار به‌ساحل‌پیاده شد وبه‌تعداد این‌نفرات‌تدریجاً اضافه‌گشت تا به دوهزار نفر رسید. ماژر ادموند رییس اداره‌ی سیاسی انگلیس در رشت و ژنرال شامپانی

فرمانده‌ی ارتش انگلیس همراه سید علی خان ظهیر همایون معاون حکومت گیلان برای مذاکره با فرمانده‌ی ارتش سرخ و تحقیق علت ایـن نوع مهاجمه به انزلی رفتند . راسکولنیکف ، فرمانده‌ی جهازات جنگی بحرخز علت مهاجمه را تشریح نمود ومستند به وجود قوای ضدانقلابی دنیکن کرد[۱۶].

دولت ایران به پیاده شدن ارتش سرخ در انزلی به چیچرین شکایت کرد و دنباله‌ی شکایت به‌جامعه‌ی ملل نیز کشید. لکن نتیجه‌یی کـه دولت ایران در پی آن بود حاصل نشد وقوای ارتش سرخ در انزلی ماند[۱۷].

پس ازپیاده شدن ارتش سرخ به انزلی، جنگل که با انقلابیون روسیه روی موافق داشت و دیدیم که نامـه‌ی کمیته‌ی انقلابی لنکران انگیزه‌ی مسافرت میرزا کوچك به‌لنکران شده بود، تشکیل جلسه داد ونتیجه‌ی مذاکره آن شد که نماینده‌ی جنگل به انزلی برود وبا فرمانده‌ی ارتش سرخ تماس بگیرد وازوضع فعلی ونیات بعدیشان استفسار ونتیجه را به‌جنگل گزارش دهد. نماینده‌یی تعیین شده ، به انزلی رفت و در اداره‌ی شیلات با فرمانده‌ی ارتش سرخ ملاقات نمود ، امـا فرمانده‌ی ارتش سرخ قبل ازهرنوع مذاکره‌یی اشتیاقش‌را به‌دیدار میرزاکوچك ابرازنمود. نماینده‌ی جنگل، یکی ازنقاط ساحلی مرداب را برای ایـن ملاقات تعیین نمود و گزارش امر را به‌جنگل فرستاد ولیکن اهمیت وقایع روز اقتضای تعجیل وسرعت عمل داشت. لاجرم میرزاکوچك پیش از دریافت گزارش در رأس هیأتی به انزلی رفت وبه‌منزل عبدالغنی سرخی کهن ورود نمود. مردم دسته دسته از میرزاکوچك ملاقات کردند وفرماندهان ارتش سرخ نیز ازجمله‌ی این واردین بودند.

درکشتی کورسك که میرزاکوچك ازفرماندهان ارتش سرخ بازدید به‌عمل آورد، مذاکراتی درمحیط صمیمانه انجام گرفت . حاضرین دراین جلسه ، عبارت بودند از :

راسکولنیکف فرمانده‌ی جهازات جنگی بحرخزر، سرگوارژنیکیدزه کمیسر عالی قفقاز ، اعضای کمیته‌ی عدالت باکـو ، میرزاکوچك ، حسن آلیانی (معین‌الرعایا)، گاوك آلمانی (هوشنگ) ، سعدالله درویش، میرصالح مظفرزاده و اسماعیل جنگلی.

صحبتهای اولیه، پس از ابرازمسرت از دیدار یکدیگر، در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه ومساعد بودن زمان برای برافراشتن پرچم انقلاب سرخ در ایران دورمیزد که همه‌ی حاضرین درباره‌ی آن اتفاق نظرداشتند. تنها موضوع قابل بحث خط‌مشی و تاکتیکی بود که میبایست برای پیشرفت همه جانبه‌ی انقلاب دنبال شود[۱۸].

بعد از مذاکرات زیاد، میان حاضرین در جلسه، درباره‌ی مطالب زیر توافق شد:

«۱. عدم‌اجرای اصول کمونیزم ازحیث مصادره‌ی اموال والغای مالکیت وممنوع بودن تبلیغات.

۲. تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت.

۳. پس ازورود به تهران وتأسیس مجلس مبعوثان هر نوع حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند.

۴. سپردن مقدرات انقلاب به‌دست‌این حکومت وعدم مداخله‌ی‌شورویها درایران.

۵. هیچ قشونی بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران زاید بر قوای موجود (دوهزارنفر) ازشوروی به‌ایران وارد نشود.

۶. مخارج این قشون به‌عهده‌ی جمهوری ایران است.

۷. هرمقدارمهمات‌واسلحه‌که ازشوروی‌خواسته شود، درمقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند.

۸. کالای بازرگانان ایرانی‌که درباکو ضبط شده تحویل این حکومت شود.

۹. واگذاری‌کلیه‌ی مؤسسات تجارتی روسیه در ایران به حکومت جمهوری»[۱۹].

میرزا احمد خان اشتری معروف به «امور» فرماندار گیلان‌که مردی شاعر و «یکتا» تخلص داشت با عده‌یی ازوجوه اهالی‌که قبلا با آنها مذاکره نموده بود به‌قریه‌ی «پسیخان» شش‌کیلومتری رشت رفت وبا ملاقات میرزاکوچك ازطرف خود وبه‌نمایندگی ازطرف اهالی دعوتش نمودکه به رشت‌آمده زمام امور را در دست‌بگیرد. میرزاکوچك‌که خود برای این‌کار آماده میشد، دعوت حکمران‌گیلان

را با مسرت استقبال، وبرای عزیمت به‌رشت مهیاگردید.

بامداد روزجمعه ۱۶رمضان ۱۳۳۸، میرزاکوچك ومجاهدان جنگلی به‌رشت رفتند. مجاهدان بعداز رسیدن به‌شهردرباغ سبزه میدان اجتماع کردند و از طرف میرزاکوچك واحسان‌الله‌خان درساختمان چوبی‌وسط باغ نطقهای پرحرارتی ایراد گردید.

میرزاکوچك بعدازپایان برنامه، به‌خانه‌ی «امجدالسلطنه» که قبلا بـرای او آماده شده بود رفت.وبا راسکولنیکف وارژنیکیدزه ملاقات ومذاکره‌نمود.وآنان بعد ازاین دیدار به‌انزلی برگشتند وسران دیگرجنگل به‌منظور سکونت به‌خانه‌های سپهدار وجلیل‌الممالك و حـاج سید رضی و آصف‌التجار و معین‌الممالك تقسیم شدند[۲۰].

دو روز بعد ازورود جنگلیها به‌رشت، اعلامیه‌ی زیردرقرق کارگذاری‌رشت، درمیان اجتماع انبوه مردم قرائت‌گردید:

«هوالحق

فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فداییان جنگل گیلان

هیچ قومی از اقوام بشر به‌آسایش وسعادت نایل نمیگردد و به سیر در شاهراه ترقی وتعالی موفق نمیشود مگرآن‌که به‌حقوق خویش واقف گشته ادراك کندکه خداوند متعال همه‌ی آنها راآزادآفریده وبنده‌ی یکدیگر نیستند و طوق بندگی را نباید به‌گردن نهند. همچنین حق ندارند بـه‌ابناء نوع خود حاکـم مطلق‌وفعال‌مایشاء باشند.انبیاء واولیاء وبزرگان‌دین وفلسفه‌وحکماوسوسیالیستهای سابق وامروزی دنیاکه غمخواران نوع بشرند هریك به‌نوبه‌ی خود افراد انسان را ازمزایای این حق مشروع طبیعی‌آگاه ساخته‌اند. مع‌الوصف یك دسته مخلوق که به‌صورت انسان و به‌سیرت ازهردرنده‌یی بیرحمتروقصی‌القلب‌ترند به‌نامهـای مختلف جهت شهوترانی و آزار انسانها بیرحمانه به‌ابناء جنس خـود مسلط شده به‌جان ومال و عرض وناموس وتمام هستی وماحصل زندگی وفواید حیاتی آنهـا دخالت‌کرده راحت خویش را در زحمت مردم، بقای خود را درفنای مردم، لذت وکامرانی وتمتعشان را در رنج وناتوانی مردم دانسته وبالاتر از همه خلقتشان را فوق خلقت سایرین تصورمیکنند. نه به‌کتب‌آسمانی وقعی، نه به قوانین و نصایح انسانها وقری، نه به درماندگان و بیچارگان ترحمی . صفحات تاریخ فجایـع

اعمـالشان را بهما نشان میدهد و شواهد حسی کافی است کـه چه کرده و میکنند. بیچـاره مردم ، همـان مردمی کـه از اصـول خلقـت وحقایـق ودایـع طبیعت بیخبرنـد و بسان گوسفنـد خـود را تسلیم ایـن ستمکاران جبـار نموده زیـر تیـغ جلادان خونخـوار دست و پامیزننـد ودر عالـم ذهـن حتی بـه تصورشان نمیآیـد که روزی ممکـن است سلاسل عبودیت این عزیـزان بیجهت را گسیخته از زیر بار اسارت وبندگی این خدایـان مصنوعی میتوان شانـه خالی نمـود . گاهی ازمیان این طبقهی مظلوم ورنجکشیك نفریا افراد معدود معینیبهمنظور آگاهی سایرمظلومین وتحصیل حقوق مشروعهی انسانیت وبرای قلع ریشهیفساد واعتساف طبقات ستمگرباتحمل همه نوع مشقت وهمه گونه فداکاری قیـام میکنند که شاید اصول مساوات و عدالت را اجرا، ظلم وتعدی را محو، مظلومین را از قید رقیت نجات دهند.

ایران که یکی از قطعات آسیا واهالی ایران کـه یك قوم از اقوام دنیا هستند، سالهاست در دست استبداد مقامات جور وامرای خودسر وخوانین جـاه طلب و رؤسای شهوتران واربابان بیرحم ومروت بهصورت مخروبهیی درآمده که هر ناظرمتفکرازدیدن آن همه منظرههای اسفناك دچـار بهت وحیرت میشود. در قرون اخیرسیاست جهانگیرانهی همسایگان همسایه آزارما ـ دولت انگلیس وحکومت جابرتزاری روس ـ ضمیمهی مظالم وتجاوزات فرمانفرمایان جاهطلب ایرانشده، بـرای اسارت ایـن قوم مظلوم در صحنهی این خرابههای غمانگیز عرضانـدام نموده، سهلترین وسیلهی اسارت این کشورومردم آن را همدستی وتقویت سلاطین جور وامرا وبزرگان جباردانسته، تسلط آنانرابهسایرین تأیید وتقویت میکنند. این قصابان مسلخ ایران با استفاده از مقاصد همسایگان طماع آنچـه راکه در حیطهی قدرت وتوانایی داشتند دربارهی زیردستان اعمال نموده، ذرهیی ازمظالم خودداری نکرده، حال ایران و ایرانی بدین منوال بود تا سال ۱۳۲۴ قمری که عدهیی ازمتفکرین وعناصرحساس مطلع ودلسوزکه ازحقوق ملت وخصوصیات خلقت خود ودیگران آگاه بوده، بنای مطالبهی حقوق ملی گذاشتند وآزادی را که حق مشروع همهبود خواستارشدند. بهتدریج انقلاب مشروطیت شروع گردید. محمدعلیشاه ـ پادشاه مستبدمطلق العنان ـ خلع ومجلس ملی تشکیل واحمدشاه بهسلطنت دولت مشروطهیایران رسید. متأسفانه بهعلت عدم تفکر وتعمق پیشقدمان آزادی، همان امرا وخوانین ستمگرمجدداً زمام امور را بهلطایف الحیل به دست گـرفته انقلاب را بهنفع خود سوق دادند. نتیجه آن که نهضت مقدس وفداکاری ملت بهجای منفعت، مضرت بخشید. درسابق بهنام سلطنت مستبده واین بار بهنام سلطنت مشروطه

همان سلطه واقتداروهمان جور وستم را اعاده دادند. مردم که بـا احـاس هوای آزاد تا حدی از خواب گران غفلت وجهالت بیدارشده بودند برای قطع ایـادی جابرانه‌ی مرتجعین ومستبدین درلباس مشروطیت بنای مقاومت گذاشتند. آنها باز به‌اتکای قوای همسایگان به‌معارضه برخاسته، فجایع خونین سال ۱۳۳۰ [هجری قمری] را درنقاط شمالی ایران پیش‌آوردند و دوباره ایران را با حمایت امرای تزاری وکمکهای باطنی انگلستان به ظلم وتعدی وشکنجه گرفتارساختند. چیزی نگذشت که عمرزود گذراین تطاول سپری وجنگ بین‌المللی آغاز گشت و هنگـام استفاده‌ی مظلومین این سرزمین فرارسید. قسمت بزرگی از احرار و عنـاصر فداکار ایران درمناطق مرکزی وغرب وجنوب کشور وعده‌یی از فـداییان گیلان درجنگل دارالمرز به‌ضدخائنین وهمسایگان متجاوزقیام کردند. شاه ایران که تمام آمال ملی را زیرپا گذاشته بود به‌عوض حمایت ازمردم وسعی درنجات آنهـا از گرداب مذلت با امرا و رجال مرتجع کشور وقوای انگلیس وروس متفق گشته ، ملیون را منکوب و به سمت جنگل روی‌آوردند . خوشبختانه به‌همت غیورانـه‌ی جوانمردان روس، حکومت ظالمانه‌ی نیکلا وهمدستانش برچیده شد و جمهوری سوییتی برقرار گردیدوروایح آزادی‌ازشمال وزیدن گرفت، لیکن پنجه‌ی‌ماهرانه‌ی انگلستان هنوز گلوی این‌ملت رامیفشارد. دولت انگلستان‌باقوای‌خود وقوای‌دولت مرتجع ایران بساط مشروطیت را برچیده ومظالم‌قرون سابقه راتحت‌الشعاع‌قرار داده [است]. دولت‌انگلستان مجلس‌ملی مارامنحل، حکومتهای‌نظامی را درایالات و ولایات‌مستقر نموده قراردادمشؤم را بادولت‌ایران درغیاب مجلس منعقد ساخت. درصورتی که هیچ قراردادی‌بدون تصویب مجلس‌شورای ملی دارای رسمیت واعتبار نیست. بعضی جراید معلوم‌الحال رامزدور خودنموده وآنهارا برای‌مغلطه وایجاد اشتباه درانظارخارجیان وادار نمود [که] ملت‌ایران را ازاین قرارداد راضی‌جلوه دهند وباقدرت حکومت نظامی وتهدید دزدان مسلح انگلیس وعده‌یی از ناخلفان ایرانی شروع به‌انتخابات نموده، همان‌نفعپرستان‌قدیم وهمان ستمگران مردم‌آزار را به‌وکالت‌منتخب‌نموده تاحین‌افتتاح‌مجلس بدون تأمل قرارداد راتصویب وقباله‌ی مالکیت ایران را تسلیم انگلستان نمایند . شاه غافـل را به مهمانـی برده ، در تلگرافخانه‌هـا وپستخانه‌ها سانسور گذاشته، درغالـب نقاط ایران اردوهای منظم انگلیسی گذاشته، طرفداران حریت وانتقادکنندگان قراردادشوم، یعنی فرزندان دلسوز این‌آب وخاك را اعدام، یا حبس و تبعید نموده، تمام موجبات اسارت را مجدداً تهیه نمودند .

احرارجنگل که پنج سال ونیم است با مواجهه بـا مشقتهای طاقت‌فرسا درمقابل قوای ظالم انگلیس وایران، همچنین درمقابل مرتجعین ستمگر وارباب

القاب ومناصب دروغین قیام کرده بااشد مصائب مقاومت که روزی موفق به نجات طبقات زحمتکش شوند، این نیروی ملی راکه در زوایای جنگل گیلان آخرین امید احرار سایر ولایات که مقهور قوای دشمن گردیده، شناخته شده‌اند مانع وعایق مقاصد خویش دانسته درمقام محواین قوه برآمدند که آثار فجایع وفضایح تاریخی آنها قرنها در گیلان باقی خواهد ماند. ازطرفی دولت انگلیس باسلاح برنده‌اش ـ تزویر ـ روسیه‌ی آزاد را بافرزندان ناخلفش ـ طرفداران تزار ـ به‌طوری مشغول ساخته که به‌هیچ یك ازمظلومین همجوارشان نتوانستند کمی بنمایند. ولی خداوند قادرمتعال که بندگانش را هیچ گاه ازنظر رأفت دور نمیدارد و راضی نمیشود که ودایعش را تا ابد اسیر چنگال قهر ستمکاران ببیند دست قهرمانان عدالتخواه روسیه‌را ازآستین انتقام بیرون آوردو به‌دفع شردشمنان بشریت به‌فعالیت انداخت. بازفرصت به دست ستمکشان ایران افتاد. قوه‌ی ملی جنگل به استظهار کمك و مساعدت عموم نوعپروران دنیا و استعانت از اصول حقه‌ی سوسیالیزم داخل در مرحله‌ی انقلاب سرخ شد و خود را به‌نام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی مینماید وآماده است که درسایه‌ی فداکاری وازخودگذشتگی همه‌ی قوایی را که درایران برای اسارت این قوم وجامعه‌ی انسانیت به‌کارافتاده‌اند درهم بشکند و اصول عدالت وبرادری را نه‌تنها درایران بلکه درجامعه‌ی اسلامی توسعه و تعمیم بخشد. مطابق این بیانیه، عموم رنجبران وزحمتکشان ایرانی را متوجه میسازد که جمعیت انقلاب سرخ ایران نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن به‌وجه ملزمی وفادار خواهد بود به‌اطلاع عموم میرساند:

۱. جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوری را رسماً اعلان مینماید.

۲. حکومت موقت جمهوری حفاظت جان ومال عموم اهالی را به‌عهده میگیرد.

۳. هرنوع معاهده‌وقراردادی که به‌ضررایران قدیماً وجدیداً باهردولتی شده لغووباصل میشناسد.

۴. حکومت موقت جمهوری همه‌ی اقوام بشررایکی دانسته، تساوی حقوق در باره‌ی آنان قایل وحفظ شعایر اسلامی را ازفرایض میداند

۱۸ رمضان ۱۳۳۸»[۲۱].

پس ازانتشاراین اعلامیه، برحسب توافقی که قبلا به‌عمل آمده بود، کمیته‌ی مرکب ازاعضای ایرانی و روس به‌نام «روکم» یعنی کمیته انقلاب ـ مخفف کلمات

روسی «رولوسیونی کمیتت» - در رشت تشکیل یافت . اعضای این کمیته عبارت بودنداز :

کازانف فرمانده‌ی قوای شوروی درایران، میرزاکوچك، کامران آقایف عضوحزب عدالت باکو ، احسان‌الله خان، گائوك آلمانی به نام ایرانی هوشنگ، میرصالح مظفرزاده، حسن آلیانی معین‌الرعایا، کارگارتیلی به نام ایرانی شاپور.

این کمیته، زمام انقلاب رابه‌دست گرفت وهیأت دولت انقلابی در ۱۹ رمضان ۱۳۳۸، طبق آگهی منتشره ، به‌شرح زیرمعرفی گردید:

میرشمس‌الدین وقاری: کمیسرداخله. سیدجعفر: کمیسرخارجه. محمدپیر بازاری: کمیسرمالیه. محمودآقا: کمیسرقضایی. آقانصرالله: کمیسر پست و تلگراف وتلفن. محمد علی‌خمامی: کمیسرفوایدعامه. حاجی محمدجعفر: کمیسرمعارف واوقاف. ابوالقاسم فخرایی : کمیسرتجارت. میرزاکوچك: سرکمیسر وکمیسرجنگ.

یك اداره‌ی فرمانداری به‌نام «گارنیزون» به‌تصدی سعدالله درویش.

یك اداره‌ی حفظ‌الصحه بـه تصدی دکتر منصور باور ومعاونت دکتر عنایت‌السلطنه.

یك ستاد ارتش به‌نام «آرمیا» به‌عضویت احسان، حسن آلیانی وکلنل فتحعلی توپچی ثقفی.

یك دادگاه نظامی به‌ریاست شیخ‌عبدالله‌خان.

یك اداره‌ی بودجه به‌تصدی سلطان حسن‌خان زند.

یك اداره‌ی تنظیمات به‌تصدی علی حبیبی.

یك اداره‌ی ارتباطات به‌مسئولیت دکترعلی‌اکبرحشمتی.

یك اداره‌ی سیاسی به‌ریاست رضا خواجوی (معزالسلطنه).

یك اداره‌ی مباشرت وارزاق به‌تصدی علی‌طالع و معاونت سیدابوالقاسم کسمایی.

یك اداره‌ی تعلیمات پیاده به‌فرماندهی سلطان عبدالحسین‌خان ثقفی.

یك اداره‌ی قورخانه ومهمات به‌تصدی صادق کوچك‌پور[۲۲].

جنگلیها، پس ازاستقرارحکومت جمهوریشان در رشت، روزنامه‌های زیرا را دایر و انتشار دادند :

«ایران سرخ» و «انقلاب سرخ» به مدیریت سیدابوالقاسم ذره ، «فریاد

جوانان» و «بیداری» به مدیریت حسین جودت[۲۳] و «کامونیست» به مدیریت سید جعفر جواد زاده (پیشه وری)[۲۴].

حکومت جمهوری ایران در رشت، سرگرم تحکیم مبانی حکومت و سروسامان‌دادن به اوضاع بود وظاهراً کارهابروفق مراد حکومت پیشرفت داشت. لکن یگانگی وهمکاری بین اعضای حکومت دیری نپایید واختلافات بین زعمای حکومت آغازشد. متعاقب بروز اختلاف بین سران حکومت، اعضاء ومتابعین حکومت جمهوری ایران به دو دسته‌ی: «انقلابیون» و «جنگلیان» تقسیم شدند.

درباره‌ی علت‌اختلاف بین سران حکومت جمهوری ایران دونظر ارائه شده است. ابراهیم فخرایی که خود ازاعضای جنگلیها به زعامت میرزا کوچك است، مینویسد:

«همزمان با پیاده شدن ارتش شوروی به خاك ایران، چندتن ازاعضای حزب عدالت باکونیزتدریجاً به گیلان وارد شدند وسازمان حزبیشان را در رشت دایر نمودندکه روزنامه‌ی «کامونیست» به مدیریت سیدجعفرجواد زاده (پیشه‌وری) مبلغ وارگان حزب بود. ونیز سازمان دیگری به وجود آمد به نام «سازمان جوانان» که با روزنامه‌های حزبی رشت همکاری داشتند.

افراد شناخته شده‌ی حزب، عبارت بودند از «ابوکف» از شاهزادگان تاتار وخانمش «بوللـه»، «اسدالله غفـارزاده»، «زاخاریـان»، «علـی زاده»، «آقـایف»، «امیر زاده»، «موسوی» و چند تن دیگرکه بیشتر فعالیتشان به‌دادن میتینگ و تبلیغات حزبی مصروف بود و این وضع مسلماً به‌پیشوای نهضت جنگل [: میرزاکوچك] گران میآمد واحساس میکردکه اقدامات‌مزبور تعمداً وعلیرغم نظریاتش‌که از پیش اعلام داشته بود صورت میگیرد وهمچنین ملاحظه میکرد که بر خلاف مدلول موافقتنامه‌ی دایر به منع ورود نیروهای جدید مرتباً دستجات تازه ازباکو وارد میشوند ومقررات موافقتنامـه را عملاً نقض میکنند. به علاوه «پرت‌انزلی» هنوز با وجود مطالبه‌ی مکرر بـه متصدیان ایرانی انقلاب تحویل نشده ونفت «نوبل» را هنوز ازاختیارشان رها نساخته‌اند وبا این‌کیفیت بعیدنیست که نیات دیگری درکارباشد ودامنه‌ی این اعمال به جاهای باریك بکشد.

این‌بودکه روزجمعه۲۲شوال(برابر۱۸تیرماه۱۲۹۹)، [میرزاکوچك] معترضانه رشت را ترك وبه قومن عزیمت نمود واعلام‌کرد: مادام که بیترتیبیهای جاری رفع نشود وافراد حزب عدالت ازپرخاش وستیزه جویی وتبلیغات مرامی

دست برندارند ازفومن برنخواهد گشت»[۲۵].

نظر جنگلیها درباره‌ی علت اختلاف نقل شده. لکن انقلابیون دلایل اختلاف را چیزدیگری عنوان میکردند:

«به میرزا [کوچك] خرده گیری میشد که جواهرات بانك را چه کرده است وجواهرات مزبور اکنون کجاست. توضیح آن که انقلابیون قفقاز مقداری جواهر از قبیل انگشتر والنگو و گردن بند و گوشواره وغیرآن به حکومت انقلابی ایران هدیه کرده بودند که به عوض آنها مقداری برنج وتوتون به باکو حمل شود. این جواهرات را خانم ابوکف به حکومت انقلابی تحویل داد که قرارشد پشتوانه‌ی نشراسکناس بانکی باشد که حکومت خیال داشت تأسیس کند[۲۶].

وملاقات سردار فاخرحکمت بامیرزا [کوچك] درخانه‌ی امجدالسلطنه نیز این حدس را تقویت مینمود که نامبرده حامل پیامی ازجانب مشیرالدوله (نخست وزیر) مبنی برجدا شدن میرزا از انقلابیون است»[۲۷].

سید جعفرجواد زاده (پیشه‌وری) که خوداز اعضاء وطرفدارگروه «انقلابیون» بود، مینویسد:

«جنگل بعد ازشوروی شدن قفقاز، جانی تازه به خود گرفته، توانسته بود یك نیروی ده هزارنفری تهیه بکند. کمیته‌ی موقتی انقلاب که درتحت ریاست میرزا کوچك تشکیل شده بود، فعالیت فوق‌العاده به خرج میداد. هدف آزادیخواهان گیلان این بار روشنتر و واضحتر بود:

۱. تأمین استقلال وتمامیت ایران.

۲. جلوگیری ازپیمان یکطرفی کابینه‌ی وثوق‌الدوله.

۳. ایجاد رژیم ملی دمکراسی که تمام افراد بتوانند دراداره‌ی امور کشور رأی داشته باشند.

۴. واگذاری اراضی به‌اختیار فلاحین وزارعین.

این بود تقریباً شعارهایی که فداییان جنگل هدف خود قرارداده [بودند]. به‌واسطه آن [گونه‌هدفها] روزبه روزبه دایره‌ی نفوذ خودمیافزودند. ومیان افرادکمیته‌ی انقلاب وسایرمجاهدین کوچکترین اختلافی هم دیده نمیشد. نیروی انقلابی، ازپل منجیل رد شده، قزوین رازیرتهدید قرارداده بود. احتمال میرفت به‌زودی از راه مازندران نیروی دیگری به‌تهران حمله بکند.

حکومت پوشالی تهران دست وپای خودرا گم کرده بود. وثوق‌الدوله با

قراردادش ساقط شده، حکومت به‌دست عناصر ملایم و محافظه‌کار حق بـه جانب افتاده بود. اینهاهم طوری‌که معلوم‌است نمیتوانستندکاری ازپیش ببرند وتبلیغات مغزضانه‌یی‌که فراریان رشت برعلیه این‌نهضت ملی به‌کارمیبردند زیاد مؤثرنبود. عناصرآزادیخواه تهران خود را برای پذیرایی انقلابیون حاضرمیکردند.

رشت یکبار دیگـر به‌کمك‌آزادیخواهان تهران بـا نیروی عظیم پیش میآمد. دراین بین ناگهان شیخ‌احمد سیگاری گردن شکسته پیداشد. آقاسیدجلیل اردبیلی، سیدعبدالرحیم خلخالی را از راه زنجان ماسوله فومنات ردکرده نزد میرزاکوچك مرحوم‌آورده بود.

روز سوم دراثرافسون شیخ، به‌طورناگهانی میرزاکوچك نیروی خود را برداشته ازشهر بیرون رفت. بدین واسطه اختلاف شدید شروع گردید و چند روزدیگرفرونت شکست خورد. شهر آتش‌گرفت. طرفین مخالف این حریـق خانمانسوز راگردن [طرف] دیگرانداختند. درصورتی‌که بنابه‌گفته‌ی مرحـوم خالوقربان‌که آن وقت وزیر جنگ بود[۲۸]، این جنایت با دست همین سیگـاری برای به‌هم زدن نهضت جنگل وتولید اختلاف انجام‌گرفت»[۲۹].

کاظم امیرزاده (شاهرخی) که‌خود یکی دیگرازاعضاء وطرفداران «انقلابیون» است، مینویسد:

«رفتاری‌که میرزا [کوچك] درحق۳۶ نفرصاحبمنصبان (آتریادگیلان که اسیر قوای انقلاب شده بودند) نمود این بودکه‌آنان را به‌تدریج، یکی‌یکی، دوتا دوتا، مرخص‌کرده اجازه میدادکه به‌اوطان خود (تهران وغیره) رفته و از چنگ نیروی حریت خارج‌گردند. این خود یکی ازاشتباهات میرزا بودکـه [اینان] با اطلاعات‌جامع رفته ودوباره بانیروی‌جدیددولتی مراجعت‌کرده‌اسباب زحمت شدند.

متعاقب‌آن، جریان اجتماع مردم درمسجد جامع شهرصورت یافت‌کـه خیلی معنی داشت. اینها چه‌کسانی‌بودند؟: ازمتمولین وتجار وملاکین وعده‌یی‌از آخوندها ودیگرخشکه پارسایان، کثیری‌درمسجد اجتماع نموده واسلحه‌ی شناخته شده‌ی قدیمی خود را که با تمام زنگ زدگی بی‌تأثیر نیست بـه‌کار انداخته و «واوطنا» و «واملکها» و «وادینا» و «واراحتیها» و «واچپاولا» و «وامال مـردم خوردنا» گویان دور هم گرد آمده، به‌میرزاکوچك پیغام دادندکـه ای امان وای دخیل‌که «دین»ازدست رفته! توچگونه رضایت میدهی‌که‌آزادیخواهان قدرت‌پیدا کرده وجلوی منافع ما را بگیرند. توکه‌آدم مذهبی هستی چرا میگذاری آنـان

روزبه‌روز قویترشده وما را زنده زنده کباب کنند؟!

دراین موقع بودکه دو دلی وتردید ناگفتنی عجیبی به‌میرزا دست داد که علاج‌آن آسان نبود. زیرا به‌علت مذهبی بودن وتحصیلات دینی داشتن و دور ازسیاست جدید دنیا بودن مزاج میرزا را مستعد قبول یك چنین الغاآت مینمود. خصوصاً دهن‌بین بودن وتردید شدیددرکارها داشتنش‌که بیشترامور را بااستنخاره انجام میداد مزید به‌علت شد.

بالاخره [میرزاکوچك] خود را به‌مسجد جمعه رسانیده، نطق‌کرد و به‌آنان اطمینان دادکه: نترسند. اونه‌تنها جلوی‌آزادی را خواهدگرفت، بلکه درابقای اوضاع‌کهن پافشاری هم‌خواهد نمود.

آن روز من [: کاظم امیرزاده (شاهرخی)] وجواد زاده (پیشه‌وری) درمسجد حضور داشتیم . برگشتیم وچگونگی را به‌کمیته‌ی مرکزی فرقه‌گزارش دادیم. ازاین جا بودکه‌بین‌میرزا ودیگرآزادیخواهان اختلاف حاصل شد. دیگر میرزا آن شوریده‌ی سابق‌نبود، خیلی‌سست شده وازاتخاذ تدابیرمحکم وتصمیمات مهم اظهارجبن میکرد ونیز نمیگذاشت ازآن‌همه اسلحه ومهماتی‌که‌آن‌زمان به‌حد کافی ازروسیه میرسید وبه‌اوتحویل میشد«احرار»استفاده‌کنند. یعنی‌هرمقداری‌که میگرفت‌به‌داخل جنگل‌حمل‌نموده... زیرخاك‌میکرد وهمچنان‌بیمصرف‌میگذاشت.

ضمناً طول مدت نهضت‌که از اولین برخورد او با دکتر حشمت و مذاکره با حاج احمدکسمایی باشد تا روزی‌که درجنگل از سرماکشته شد چند سال طول‌کشید اورا خیلی خودخواه و متفرعن بارآورده بودکه به مشورت و اظهارنظرهمکارانش ترتیب اثرنمیداد. براثرهمین خود رأیی، عده‌ی زیادی از قوای ابوابجمعی خود راکه‌آن زمان تا منجیل پیشرفته بودند بی‌اسلحه و پول گذاشت وکمکی به‌آنها نرسانید»[۳۰].

به‌هرحال، براثر اختلافات‌حاصله، چنان‌که‌گذشت، روزجمعه ۲۲شوال۱۳۳۸ (برابر ۱۸ تیر ۱۲۹۹) میرزاکوچك رشت را ترك کرده به فومن رفت. یك ماهی حکومت جمهوری بلاتکلیف بود تا این‌که روز۲۴ جمعه‌ی ۱۳۳۸ ، عده‌یی از مخالفین میرزاکوچك برای به‌دست‌گرفتن حکومت کوشیدند. اینان‌که‌گفتیم به نام «انقلابیون» شناخته میشدند، حاج شیخ محمدحسن آمن، عبدالحسین شفایی، کلنل فتحعلی توپچی وحسن آلیانی را بازداشت کردند وشیخ عبدالله‌خان رئیس محکمه کشته شد وانباراسلحه‌که درباغ مدیریه‌ی رشت حفاظت میشد به تصرف انقلابیون

درآمد، ونیزشش توپ بزرگ که دوتای آن سنگین و در پسیخان نگهداری میشد به رشت انتقال یافت و انقلابیون چندتن از کارمندان ارزاق را توقیف و پس از گردانیدن درشهر به‌زندان انداختند وبرای دستگیری میرزاکوچك به جنگل یورش بردند، لکن میرزاکوچك دستورداد که جنگلیان بدون مقاومت و زد و خورد عقب بکشند[۳۱].

متعاقب این اقدامات، هیأت دولت انقلابی به شرح زیر تعیین و معرفی گردید:

احسان‌الله خان: سرکمیسر وکمیسر خارجه.
خالوقربان: کمیسر جنگ.
سید جعفر محسنی: کمیسر پست و تلگراف.
سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری): کمیسر کشور.
آقازاده: کمیسر دادگستری.
بهرام آقایف: کمیسرفواید عامه.
حاجی محمد جعفر کنگاوری: کمیسر فرهنگ[۳۲].

وبرنامه‌ی دولت جدید به‌شرح زیراعلام گردید:

۱. تشکیلات ارتش ایران مانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه و حمله به‌ایران.
۲. لغو اختیارات مالکین وامحاء اصول ملوك‌الطوایفی.
۳. رفع احتیاجات اصلی کارگران شهرودهات[۳۳].

زعمای انقلاب اشخاص زیربودند:

ابوکف: فرمانده‌ی قوا. ترونین: رییس اداره‌ی سیاسی. بولومکین: رییس‌چکا. گوسف: رییس‌آسوبی‌آدل (تأمینات نظامی). آبیخ: معاون‌دژبان نظامی[۳۴].

انقلابیون پس ازتسلط براوضاع، یك سری تمبرپستی به‌نام «کاوه» به جریان گذاشتند ونیزاملاك وثوق‌الدوله وسپهدار وامین‌الدوله را مصادره، وعواید املاك‌را بین زارعین وکمیته‌ی انقلاب تنصیف نمودند.

درماه سپتامبر ۱۹۲۰، اجلاسیه‌یی درباکوبه‌نام «کنگره‌ی شرق» ترتیب داده میشدکه هدفش مطالعه درباره‌ی مسایل وجریانات سیاسی ملل شرق بود و جلسات این کنگره درتآتر «مائیلوف» انعقاد میبافت.

یکهزار وهشتصد نفرنماینده در این کنگره حضور مییافتند[۳۵] که بین آنان «رادك» ، «زینوویو» ، «حیدرخان عمواوغلی» ، «خلیل پاشا» و «انورپاشا» نیز دیده میشدند .

ازطرف انقلابیون گیلان «سید جعفرجوادزاده (پیشه‌وری)»، «مسیو یقیکیان» ارمنی که بعدها مدیرروزنامه‌های «ایران کبیر» و«ایران کنونی» شد، و «میرزا احمد خان حیدری» باسمت نمایندگی به باکو رفتند. همچنین افراد دیگری به‌نمایندگی ازسایرولایات‌ایران، ازقبیل «زاخارف»،«کاظم امیرزاده»، «چلنگریان» و «موسوی» همراه «بولومکین» رییس چکا رهسپار باکو شدند[۳۶].

کنگره در۱۷ ذیحجه‌ی ۱۳۳۸ (برابر ۹ شهریور ۱۲۹۹) افتتاح شد . دکتر نریمان نریمانوف صدر شورای جمهوری قفقاز، نخستین جلسه را افتتاح کرده ، چنین گفت:

«رفقا! افتخار گشایش اولین جلسه‌ی کنگره‌ی نمایندگان ملل شرق که نظیر آن تاکنون دیده نشده است، خوشبختانه نصیب من گردید.

جراحاتی که ازطرف سرمایه‌داران جهان برپیکر ناتوان ملل شرق وارد شده وصف ناکردنی است. ما دراین جا جمع شده‌ایم تابا یکدیگردر رفع بدبختیها ومشقاتی که به‌این ملل مظلوم وارد شده ومیشود تبادل نظر وافکارنموده، چاره‌یی بیندیشیم وبا اتحاد ویگانگی خود را ازقید زنجیرسرمایه‌داری رهایی بخشیم»[۳۷].

پس ازنطق افتتاحیه‌ی دکترنریمان نریمانوف، زینوویو رشته‌ی سخن را به‌دست گرفته، ضمن اشاره به‌انقلاب کبیرفرانسه چند اشتباه آن انقلاب را یادآوری کرده، گفت:

«اشتباه اول: این بودکه فقط پاریس انقلاب کرد نه تمام خاك فرانسه. زیراهنگامی که شورشیان پاریس رامتصرف شدند، به‌آن شهرقناعت ورزیده ودیگر به‌شهرهاوقصبات ودهات دیگر نرفتندکه افرادآنها را هم‌ازظلم وستمی که گلویشان را میفشرد برهانند . از این جهت بیجا نخواهد بودکه انقلاب مزبور را تنها «انقلاب پاریس» نامگذاری کنیم.

اشتباه دوم: این بودکه دهقانان را به‌خود راه نداده ونیروی آنان را نادیده گرفته ، گفتند: «شورش فرانسه متعلق به‌کارگران است». از این گفته پاك

دراشتباه بودند ونمیدانستندکه هردوباهم ـ کارگرودهقان ـ در معرض بهره‌کشی وتطاول میباشند وباید هردویك سان نیروی خود را به کاربرده و درپاره‌کردن زنجیرخود، دست هردوباید یکنواخت درازشود.

اشتباه سوم: این بودکه ارتش دولت مستبد فرانسه راکه در بیرون از پاریس درنقاطی ازقبیل ورسای وغیره تمرکزداشتند، خلع سلاح نکرده ویالااقل آنها را بهقشون ملی مبدل نساختند. بلکه‌آنان را به‌حال خود گذاردند تا این که به‌تدریج ازکمك‌آلمانیها برخوردارشده ودوباره جان تازه‌گرفتند و اسباب زحمت شدند.

اشتباه چهارم: این بودکه با وجود احتیاج مبرم به‌پول واسلحه، دست به‌ترکیب خزانه وزرادخانه نزده وپیش خود این طور استدلال‌کردندکه هرگاه به‌چنین‌کاری مبادرت ورزند، ملت فرانسه‌آنان را انقلابیان مقدس نشناخته، بلکه یك مشت یاغی وچپاولگر تلقی خواهد نمود وحال‌آن‌که درموقع شورش استفاده از انواع امکانات به‌منظورپیروزگردانیدن انقلاب و به‌کرسی نشانیدن احباب مجاز ومباح است ومماطله ومسامحه ومجامله خلاف مصلحت میباشد.

اشتباه پنجم: این بودکه دیسیپلین سخت وانتظامات جدی وانضباط روحی را فاقد بودند. مثلا در تغییرقراولان ساعتها تأخیر روا میداشتند. آذوقه‌ی‌آنها مرتب نمیرسید. در جزییات مراقبت نداشتند. اشخاص ناباب وضد نهضت داخل‌آنها شدند. کاراختلاف و وارونه‌کاری رابه‌جایی‌رسانیدند که ستمهای ناحق انجام شده[۳۸].

بعد ازنطق زینوویو، پاولیچ وچند نفردیگر صحبت کردند.

کنگره بعد از پایان سخنرانیها وقرأت‌گزارشها، واردشورشد وچند نفر را به‌عنوان هیأت مدیره‌ی کنگره انتخاب کردکه ازآن جمله: «ایلیاوا» ، «کیروف» و«پاولیچ» بودند وچند قطعنامه به‌تصویب رسیدکه ازآن جمله تشکیل شورایی به‌نام «شورای تبلیغات» بودکه «حیدرخان عمواوغلی» و «سلطانزاده (میکاییلیان)» نمایندگی ایران را دراین شورا داشتند[۳۹].

حیدرخان عمواوغلی، علاوه برعضویت شورای تبلیغات کنگره‌ی شرق، به‌عضویت هیأت رییسه‌ی نمایندگان ایران نیز انتخاب شد . در باره‌ی چگونگی انتخاب حیدرخان عمواوغلی به‌عضویت هیأت رییسه‌ی نمایندگان ایران ، کاظم

امیرزاده که پیشتر گفتیم خود یکی از شرکت کنندگان در کنگره‌ی شرق است ، مینویسد :

«بعد از افتتاح کنگره وشروع کنفرانسها، آقایوفها زیاده از حد کوشش کردند تا بااستفاده ازنفوذی که میان ایرانیان داشتند، درهیأت رییسه‌ی پارتی مربوط به‌ایران قراربگیرند ولی‌شانس موفقیت حیدرعمواوغلی باتوجه به‌محبوبیت فوق‌العاده که درمیان فرق داشت اجازه نداد که آقایوفها موفق شوند و بالاخره مرحوم مزبور [: حیدرخان عمواوغلی] گوی سبقت را ربود . علت موفقیت عمواوغلی این بود که زبانهای ترکی، روسی، فرانسوی وفارسی را به خوبی و زبان آلمانی را تا اندازه‌یی میدانست و مطالب کنفرانس را ترجمه کرده برای ملتها ونژادها به‌زبان خودشان توضیح میداد.

علت دیگرموفقیت مرحوم مذکور درکنگره‌ی مزبور، داشتن سابقه‌ی تشکیلاتی‌ممتد بود که‌اورا در ردیف شخصیتهای برجسته قرارمیداد وروانبود که با بودن چنین عنصری آقایوف انتخاب شود.

چون آقایوفها برخلاف انتظاری که داشتند و به نفوذ خود در میان ایرانیان مینازیدند، شکست خوردند لذا بی‌اندازه دلخوروعصبانی شده، شروع به ایجاد تشنجات و دو دستگی انداختن نموده وهرروزیك نوع بگومگو و بحث ومشاجره پیش میآوردند ودر واقع‌کارشان به‌چخش وپرخاش واخلال کشیده بودو عقب بهانه میگشتند. که مجادله کنند.

به‌این سبب، روزی که من درکنگره صحبت میکردم، از حیدرعمواوغلی نیز تعریف ودفاع نمودم. این گفتار به‌کامران آقازاده که همان آقایوف باشد، گران افتاد وسخت‌برآشفته‌واعتراض‌نمود وازشدت اوقات تلخی‌به‌من حمله کرد وخواست بزند. اما حیدرعمواوغلی به‌داد من رسید. بدین گونه که مرا بغل کرد وگذاشت توی طاقچه وآن‌گاه روی به‌کامران نموده، گفت: «عیب ندارد . عوض او مرا بزن»[۴۵].

درجریان کنگره‌ی شرق ، حیدرخان عمواوغلی از اوضاع گیلان وحکومت جمهوری ایران اطلاع یافت وبرای آن که ازتشتت‌واختلاف جلوگیری کرده، اتحاد ویگانگی را دوباره برقرار کند، به «انقلابیون» توصیه کرد که با «جنگلیان» آشتی کنند .

روی این سابقه بود که انقلابیون نامه‌هایی به جنگلیان فرستاده ، زمینه‌ی

مذاکرات را فراهم آوردند.

احسان‌الله خان و خالـو قربان برای دیدار میرزا کوچك بـه فومن رفتند. گله‌گزاریهای فراوان ازطرفین به‌عمل آمد وزمینه‌ی یك توافق و حسن تفاهم بعدی فراهم گردید.

توافق دیگر انقلابیون و جنگلیان دربـاره‌ی ورود حیدرخان عمو اوغلی به گیلان وشرکت وی در اداره‌ی حکومت جمهوری ایران بود. بدین توضیح که بعد ازاعراض میرزاکوچك وعزیمتش به فومن، پیش ازآن‌که انقلابیون حکومت را به‌دست‌گیرند وتصادمات جنگی بین آنان بروز کند، «ابراهیم‌بیك» و «داداش بیك» ازطرف صدر شورای جمهوری قفقاز، نریمان نریمانوف، مأمور میشوند به جنگل رفته با میرزاکوچك ملاقات، وعقیده‌اش را درباره‌ی انقلاب وآینده‌ی آن استعلام کنند. یاد شدگان در صومعه‌سرا از میرزاکوچك دیدار و مذاکره ازاین‌جا شروع میشود که نمایندگان مزبور میپرسند که تصمیم میرزاکوچك درباره‌ی آینده‌ی انقلاب چیست؟ و میرزاکوچك جواب میدهد که اگر زمام کارها در کف امثال «ابوکف» باشد به‌شکست منجرخواهدگردید وبااین وصف‌ترجیح میدهد که او دراین‌شکست مداخله‌یی نداشته‌باشد. وبعدازگفتگوهای‌دیگرتوافق میشود که حیدرخان‌عمواوغلی به‌عنوان نظارت به‌ایران بیاید. نمایندگان مزبور، بعدازمذاکره با میرزاکوچك، با احسان‌الله خان وخالوقربان نیزملاقات میکنند وآنها نیز نظرشان را دایر به موافقت با ورود حیدرخان عمواوغلی اعلام میدارند واکنون نیزکه انقلابیان و جنگلیان با یکدیگر ملاقات میکنند، دوباره موافقت هر دو جناح بـا ورود حیدرخان اعلام میگردد[۴۱].

خبر تصمیم عزیمت حیدرخان عمواوغلی به‌گیلان به‌زودی در همه‌جا منتشر میشود.

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که موفق شده بود روز دوشنبه ۲۹ذیحجه‌ی ۱۳۳۸ (برابر۲۲شهریور ۱۲۹۹ و۴سپتامبر ۱۹۲۰) قیام آزادیخواهانه‌ی شیخ محمد خیابانی‌را درتبریزخفه‌کند[۴۲]، به‌این‌خیال افتادکه درخفقان قیام‌گیلان وازهم‌پاشاندن

حکومت جمهوری ایران نیز نقشی ایفا کند. ازاین‌رو، با این گمان که حیدرخان عمواوغلی از باکو عزیمت کرده و حالیه در گیلان است، نامه‌ی زیر را به تاریخ ۲۵ سرطان (تیرماه) ۱۳۰۰ شمسی به‌عنوان حیدرخان عمواوغلی به رشت فرستاد:

«برادران عزیز ایرانی!

پانزده سال است بین ایرانیان وطنخواه و ایرانیان وطنخوار جنگ است وهمیشه بازیگر دیگری بوده‌است وما دیرملتفت شده‌ایم. گویا وقت تنبه رسیده است. این خیال انقلاب که به سر ما انداخته‌اند مفتاح آرزوهای خودشان است. درمیان ضررها نفعی هم که میسر بود نبرده‌ایم. زدوخورد خانگی جز خرابی و صرف هستی مملکت برسرچند حرف نا به‌هنگام نتیجه ندارد. اخلاق مردم ما، وضع معاش، موقعیت مملکت، استطاعت انقلاب فرانسه را ندارد. بالفرض که آن انقلاب را به‌صرفه‌ی مملکت تصور کنیم. البته آگان از سیاست ملتفت میشوند چه میگویم. دراین جنگ بین دولت وملت، قوای مادی و معنوی مملکت که مصارف لازم دارد درمیانه تلف میشود ومیدان تجری روز به‌روز دست بداندیش میافتد و درآخر نتیجه را دیگری میبرد. چرا عنوانی اختیار نکنیم که همه‌ی برادران بتوانند صمیمی دست موافقت بهم بدهند. ملت، دولت، مجلس در یك خط مشی کنند. عایدات مملکت صرف خرابی نشود و حال آن که میشود صرف آبادی کرد. ما امنیت میخواهیم که بهانه به‌دست مدعی ندهیم. معارف میخواهیم که ازاین‌مذلت جهل بیرون بیاییم. قیام گیلان درابتدا عنوانی داشت، مورد تقدیر بوده، چه‌شد که امروز طرف تنفر است. آن روز برخلاف حق‌شکنی بود، امروز منطق ندارد[؟]. بایدآن چیزها را خواست که خواستنی است و همه‌ی عقلا همداستانند[؟]. حیف است سرمایه‌ی مادی ومعنوی مملکت به هوای آرزوهای غیرعملی، صرف خرابی بشود»[۴۳].

ازهر کلمه‌ی این‌نامه، رنگ تزویر و ریا میبارد. ببینید باچه کلمات وجملاتی میخواهد حیدرخان عمواوغلی، آن مرد سیاسی وانقلابی یگانه‌را بفریبد. حیدرخان به این نامه‌ی خدعه‌آمیز مخبرالسلطنه به‌شرح زیر پاسخ داد:

«حضرت اشرف!

تصور نمیکنم اشخاصی که مدت‌مدید یگانه‌آمال وآرزویشان دراستخلاص وطن مقدس از گرگان داخلی وخارجی بوده فراموشم شده‌باشد. خصوصاً اشخاصی که مثل آن حضرت اشرف ومرحوم صنیع‌الدوله که استخوان صفحات تاریخ ایران

حضرت اشرف تصور نمی‌کنم اشخاصی که مدت مدید یگانه آمال

و آرزویشان در استخلاص وطن مقدس از گرگان داخلی و خارجی بوده

فراموشم شده باشد خصوصاً اشخاصی که مثل آنحضرت اشرف و مرحوم

صنیع الدوله که اسمشان صفحات تاریخ ایران را مزین نموده از مدت

مدید محو شده باشد اوضاع سیاسی امروزه دنیا چنانچه حضرت اشرف

بهتر از من میدانید بما نشان میدهد که امروز تا دیر نیست بایستی به

نوع فداکاری حاضر شده استقلال ایران را تأمین نمائیم از آنجائیکه

بدون تشکیلات منظم و سیاسی و قشونی غیر ممکن است که باین آمال و

آرزوی مقدس نائل آمد بایستی اقداماتی نمود چیزی که بنظر من میرسد این است

که امروزه وظیفه هر یکی از ما است که جلوگیری بکنیم از مداخله اجانب

بکارهای ایران خصوصاً جداً بایستی بر علیه دستجات دزد که بدستیاری ترکها امروز

حمله می‌کنند به بعضی نقاط ایران قیام کرد این است که خواهشمندم تا رشته

کار از دست نرفته و در عوض نتیجه صحیح هرج و مرج و پیش نیامده حیاله

خودتان را در این باب که آرزوی مقدس است مرقوم فرمائید

سلام و ادعیه خالصانه بنده را قبول فرمائید حیدر عمواوغلی

۲۵ ، ۰ ، ۱۹۲۱ ، کو

نامه‌ی حیدرخان عمواوغلی به مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)

را مزین نموده از مد نظر محو شده باشد. اوضاع سیاسی امروزه‌ی دنیا چنانچه حضرت اشرف بهتر ازمن میدانید به ما نشان میدهدکه امروزتا دیرنیست بایستی به همه‌نوع فداکاری حاضرشده واستقلال ایران را تأمین نماییم. از آن‌جایی‌که بدون تشکیلات منظم سیاسی وقشونی غیرممکن است‌که به‌این‌آمال وآرزوی‌مقدس نایل‌آمد، بایستی اقداماتی نمود. چیزی‌که به‌نظرمن میرسد این است وامروزه وظیفه‌ی هریکی از ماها است‌که جلوگیری بکنیم از مداخله‌ی اجانب به‌کارهای ایران. خصوصاً جداً بایستی برعلیه دستجات دزد که به دستیاری ترکها امروزه حمله میکنند به بعضی ازنقاط ایران قیام‌کرد. این‌است‌که خواهشمندم تا رشته‌ی کار ازدست نرفته و درعوض نتیجه‌ی صحیح، هرج و مرج پیش نیامده، خیالات خودتان را دراین باب‌که‌آرزوی مقدسی‌است مرقوم فرمایند.

سلام و ادعیه‌ی خالصانه‌ی بنده را قبول فرمایید: حیدر عمواوغلی.

۲۵ماه[جولای[۴۴]] ۱۹۲۱. باکو،[۴۵].

حیدرخان عمواوغلی، پس ازآن‌که جواب دندانشکن نامه‌ی سراپاتزویر مخبرالسلطنه را داد، به فاصله‌ی چندروز به‌سمت‌گیلان حرکت‌کرد وطولی نکشید که با یك‌کشتی اسلحه و اجازه‌ی پنجاه هزارپوط نفت‌که حق داشته است از انبار نوبل وصول‌کند وهم‌چنین مقداری جواهر به ایران وارد شد[۴۶].

متعاقب ورود حیدرخان عمواوغلی به‌گیلان، کمیته‌ی انقلابی‌جدیدباشرکت خود او تشکیل میشود که هفته‌یی دوبار در ملاسرا واقع در ۹ کیلومتری رشت تشکیل جلسه داده به رتق وفتق امور میپردازند. کمیته‌ی جدید انقلابی، به‌تاریخ۲۳ اسد (مردادماه) ۱۳۰۰ اعلامیه‌ی زیر را منتشر کرد:

«۲۳ برج اسد اعلان ۱۳۰۰

کمیته‌ی انقلاب ایران ازتاریخ تشکیل وافتتاح خود تا امروزبه حل و تصفیه‌ی قضایای عمده‌ی‌اساسی مشغول بود وبه این جهت‌اصلاحات وتنظیمات دوایر داخلی به عهده‌ی تعویق افتاد. درصورتی‌که نقطه‌ی نظرکمیته‌ی انقلاب نه تنها استقرارآزادی و مبارزه با شاه وشاهپرستان [: احمد شاه وهواداران قاجاری] و دشمنان انقلاب است، بلکه درهمه‌حال تهیه‌ی وسایل‌آسایش عامه را وجهه‌ی همت ومراقبت خود ساخته، الحال برای این‌که به انتظارات جماعت خاتمه داده وآنها را مطمئن نماید که‌کمیته درآتیه هم خود را مصروف راحت عامه خواهد نمود شروع به اصلاحات وتنظیمات نموده وبرای این‌که امورات دارای حسن جریان

بوده ودر حدود افراط وتفریط و عـدم صحت سیر نکنـد و مجالی برای اشخاص منفعتپرست وهرج ومرج طلب باقی نمانـد ، دوایر مملکتی را برپنج پست تقسیم کرده وهریك از اعضای کمیته لزوماً یك پست را عهده دارشدند .

مالیه به ضمیمه‌ی فواید عامه، خارجه بهضمیمه‌ی پست وتلگراف وتلفن، جنگ، داخلـه، قضایی بـه ضمیمه‌ی معارف . اکنون مطابق ایـن اعلان، تشکیل حکومت جمهوری شوروی را به قرار ذیل بشارت میدهند:

میرزاکوچك خان : سرکمیسر وکمیسرمالیه. حیدرعمواوغلی: کمیسرخارجه. خالوقربان: کمیسر جنگ. میرزامحمدی: کمیسرداخله. سرخوش: کمیسرقضایی.

وبا امیدواری کامل به فضل خدای متعال عنقریب آسایش ورفاه عامـه درتحت مراقبت تامه واهتمامکافی حکومت جمهوری شوروی تهیـه شده وتشکیل ادارات شوروی به طور رضایتبخش انجام خواهد شد .

کمیته‌ی انقلاب ایران :

کوچك جنگلی، حیدرعمواوغلی، خالوقربان، محمدی، سرخوش»[۴۷].

همچنان‌که دراعلامیه مشاهده میشود ، «احسان الله خان» کـه درهیأت دولت انقلابیون سرکمیسر وکمیسرخارجه بـود، درکمیته‌ی جدیـد انقلاب هیچ سمتی نداشت .

این کنارزدن احسان‌الله خان (که به‌واسطه‌ی رقابت شدیدش با میرزاکوچك لازم بود)، حس خود خواهی وی را تحریك کرد و وی به منظور این‌که هنرنمایی کرده واعضای کمیته‌ی جدید انقلاب را در مقابل عمل انجـام شده‌یی قراردهد، تصمیم میگیرد به تهران حمله ور شده ، پایتخت را متصرف شود. لذا با تجهیز سه هزارنفر روسی و ایرانی به دنبال اجرای این نقشه رفت و هنوز از محلی موسوم به «پل‌زغال» دور نشده بودکه ناگهان نیروی قزاق و واحدهای جنگی ساعدالدوله ازدو طرف وی را محاصره کردنـد وجنگ سختی بینشان درگرفت کـه منتهی به تفرقه وهزیمت نیروی احسان الله خان گردید و نیروی قزاق پیشروی از راه تنکابن را آغازکرد . دراین هنگام میرزاکوچك سیصد نفر مجاهدهمراه «مشهدی علیشاه» به‌کمك نیروی خالوقربان به‌لاهیجان فرستاد. حیدرخان عمواوغلی نیزاز راه دریا به سواحل رودسر نیروپیاده کرد. جنگی‌که در حوالی لاهیجان رخ داد به شکست

نیروی قزاق به فرماندهی بصیردیوان (سپهبد فضل‌الله زاهدی‌بعدی) منجرشد [۴۸].

درخلال‌همین زد وخوردها بود که مردم گیلان در تجلیل حیدرخان‌عمواوغلی، این چکیده‌ی راستین انقلاب، شعر و تصنیف سرودند :

«حیدر خانای دس به تیرای رعنـای
سفیـد رودای سرازیـرای رعنـای
رعنـای گـلای رعنـای
گل سنبلای رعنای» [۴۹].

اقدام احسان‌الله خان درحملـه وهجوم بـه سوی تهران کـه از کینه‌ی عـدم عضویتش در کمیته‌ی انقلاب سرچشمه میگرفت ومنجر بـه تلفات نیروهای جنگل و هدرشدن مهمات و کشته‌شدن مجاهدین شده‌بود، بین سران جنگل‌اختلاف انداخت. حوادث بعدی نیز اختلاف بین زعمای کمیته‌ی انقلاب را بیشتر وعمیقتر کرد.

«کیگالو» فرمانده‌ی نیروی‌روسیه شوروی درگیلان‌بامیرزا کوچك‌درخلوت مذاکره کرد [۵۰].

دشمنان کمیته‌ی‌انقلاب به‌میرزا کوچك چنان وانمودند که‌برضد وی کودتایی درشرف انجام است [۵۱].

احسان الله خان با حاج احمد کسمایی که از طرف حکومت مرکـزی مأمور گیلان شده بود، دربازداشتگاه ملاقات کرد [۵۲].

تمام‌این حوادث دست به دست هم داد که زعمای جنگل رانسبت به یکدیگر بدبین کند. خاصه که دشمنان نهضت این اختلاف را هر روز با سخن چینی وزمینه سازی تشدید میکردند.

وجود حیدرخان‌عمواوغلی در کمیته‌ی جدید انقلاب چون نیش خاری‌چشم کوتـاه بین سران دست دوم انقلاب را آزارمیداد. باتوانایی کـه درحیدرخـان سراغ داریم که میتوانست با چند کلمه هرکس را فدایی خود کند، حیدرخانی که توانسته بود برای نهضت جنگل‌پول فراهم‌آورد، حیدرخانی که بایك کشتی اسلحه بـه جنگل آمـده بود، حیدرخانی کـه سوابق درخشان درانقلاب مشروطه‌ی ایران

داشت بدان سان که یکی از چند نفرمعدود موجد انقلابش میدانستند ، حیدرخانی که تمام اروپا را وجب به‌وجب گشته بود ودرتمام دنیا با سران آزادیخواهان ارتباط داشت، حیدرخانی که نقش سازنده‌اش درانقلاب ۱۹۱۷ روسیه‌ی شوروی فراموش شدنی نبود ، حیدرخان عمواوغلییی که احرار ایرانی چون جان گرامی دوستش داشتند، وآخرالامرحیدرخان زباندان ومهندس، سروری و حکومتش برتمام سران جنگل که پیشترگفتیم: «درکادر رهبریش افراد ورزیده ومبرزی که به‌سیاست جهانی وارد باشند کمتردیده میشد، حتی‌خود میرزاکوچك یك‌مرد دینی‌بیش نبود که‌همه‌ی مظاهرانقلاب راازدریچه‌ی‌دیانت مینگریست» مشهودوناگزیربود. سروری وبرتری حیدرخان عمواوغلی، بیش از همه برای میرزاکوچك‌گران میآمد. زیرا طول‌مدت انقلاب (شش سال) وریاست میرزاکوچك دراین مدت نشان داده بودکه وی قادر به‌یکسره کردن‌کاروبه‌پیروزی رسانیدن نهایی انقلاب نیست.هرج ومرجها وکشت‌و کشتارهای متعدد وتلف شدن مال وجان مردم در این مجادله‌ها ، عامه را از میرزا کوچك ناامیدکرده بودوحال‌که حیدرخان عمواوغلی به‌جنگل‌آمده بود،باآگاهیی که به‌خصوصیات وی داشتند، همه چشم امید به‌وی دوخته بودند. میرزاکوچك‌این را میدید وازاین بابت سخت دل‌آزرده بود.

دریك‌جلسه‌ی خصوصی که میرزاکوچك به‌اتفاق معین‌الرعایا (حسن‌آلیانی) واسمعیل جنگلی وگائوك‌آلمانی وعبدالحسین ثقفی‌ومحمدپیربازاری وعبدالحسین شفایی حضورداشته‌اند ، مذاکره و رأی اتفاقیشان براین قـرار میگیرد که اعضای کمیته‌ی انقلاب را دستگیر کرده، محاکمه کنند.

روز۲۶ محرم ۱۳۴۰ هجری قمری (برابر ۷ آبان ماه ۱۳۰۰ هجری شمسی و۲۹ اکتبر۱۹۲۱ میلادی) خالوقربان وسرخوش وحیدرخان عمواوغلی در ملاسرا حضورمییابند. محمدعلی‌خمامی ومیرزامحمودکرد محله‌یی(گارنیه) وکاس‌آقاخسام (خیاط) برای تجدید دیدار بامیرزاکوچك به‌ملاسرا رفته منتظر ورودش میگردند . سعید محمدکرد ومصدرخالوقربان وچند نفردیگر ازکردها از راه رسیده ، همراه افراد مسلح دیگرمشغول صحبت میشوندکه ناگهان واقعه‌یی که هیچ‌کس انتظارش

را نداشت به‌ظهور میرسد. غریو پیاپی شلیك تفنگ ومسلسل از اطراف برمیخزد و عمارت کمیته را زیر آتش میگیرد.

ازاین واقعه‌ی غیرمترقبه همه به‌بهت فرورفته ونمیدانند چه کنند. معهذاشلیك مهاجمین را به تیراندازی متقابل پاسخ میدهند. خطر کم کم نزدیك و معلوم میشود که هدف مهاجمین تنها همین خانه ـ محل کمیته ـ است. معین‌الرعایا و اسمعیل جنگلی و گائوك آلمانی مأمور دستگیری کسانی هستندکه امروز باید به ملاسرا بیایند.

اما چرا به‌این طرز شروع کرده‌اند؟. آیا راه آسانتری برای دستگیری چند تن معدود وجود نداشت که به این روش افتضاح آمیز متوسل نشوند؟. از چهره‌ی همگی وحشت وتعجب میبارید وعلت این مهاجمه هنوزبه‌تحقیق نپیوسته بود.

فشار رفته رفته رو به افزایش نهاد و مهاجمین نزدیکترشدند و انفجار بمب ونارنجکهای دستی نایره‌ی قتال راگرمتر کرد. عمارت ملاسرا آتش زده شدو مهاجمین با مدافعین دست به‌یقه شدند. گائوك آلمانی شخصاً سعید محمدکردرا با تپانچه ازپای درآورد وچندکرد دیگر به دنبالش نقش برزمین شدند. کاسه‌ی چشم همه‌ی جنگندگان معرکه پرازخون بود ودرآن لحظه‌های سخت به جزشبح مرگ، هیچ چیز دیگر نمیدیدند.

خالوقربان خودرا ازبالای عمارت پرت کرد وبااسلحه‌یی که داشت (موزر) دفاع مینمود، وبعدازمقابله‌ی مختصر به‌درختان جنگل پناه برد وناپدید شدوسه‌شبانه روزخود را درجنگلها پنهان کرد وعاقبت به‌رشت رسید.

کاس آقاحسام ومحمودکرد محله‌یی ومحمدعلی خمامی نیزخود را از بالای عمارت به‌زیر انداختند. سرخوش که کمی ازپا عاجز بود نتوانست فرارکند و در میان شعله‌های آتش‌سوخت. نعش سیاه شده‌ی یك‌تن دیگر از کردها نیزبعد ازپایان حریق به دست آمد. ازمهاجمین هم چند نفرکشته شدند.

حیدرخان عمواوغلی که از این واقعات بسیاردیده بود، خود را نباخت ودر حال فرار تاپسیخان دوید، و حتی به‌آن طرف رودخانه نیزرسید، لکن درآن جا

شناخته شده، دستگیرش کردند.

حیدرخان عمواوغلی را همراه یکی ازجنگلیان به‌نام حسن رضایی به‌کسما فرستادند وچندروزی درکسما نگاهش داشتند. دراین‌هنگام‌دادش بیك‌که پیشتروی را دیدیم‌که همراه‌ابراهیم بیك برای مذاکره بامیرزاکوچك ازطرف صدرشورای جمهوری قفقاز ، نریمان نریمانوف ، به جنگل آمده بود ، به کسما آمده تقاضای ملاقات حیدرخان عمواوغلی را کرد. لکن طی نامه‌یی به‌وی نوشتند:

«ملاقات حیدرخان عمواوغلی مقدور نیست. زیرا حیدرخان عمواوغلی، بعد از واقعه‌ی ملاسرا ، در موقعی که قصد داشت فرارکند، به‌دست قراول کشته شد»[۵۳].

۱. فخرایی، ابراهیم: سردارجنگل، صفحه‌ی ۲۱.
۲. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۰-۲۱.
۳. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی۲۲.
۴. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، فصل دوم.
۵. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۴.
۶. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۵۱.
۷. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های۵۲-۵۳.
۸. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۵۱-۵۲
۹. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۵۲.
۱۰. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۵۶-۵۸.
۱۱. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، فصل چهارم.
۱۲. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۹۸-۱۰۴.
۱۳. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، فصلهای ششم - هشتم.
۱۴. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۲۵-۲۲۷.
۱۵. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۲۷-۲۳۰.

ناصرفربد مینویسد:

«میرزاکوچك مخفیانه به لنکران سفرکرد ودرآنجا با مأمورین غیر رسمی شوروی، فرستاده‌ی کولومی تسف Kolomyetsev که وادار به ترك تهران شده بود، وبه ابتکار شخصی خود تلاش فراوان برای ارتباط با جنگلیها مینمود، تماس گرفت».

نگاه کنید به : فربد، ناصر: سرنوشت استعمار در ایران، صفحه‌ی ۴۰.

۱۶. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۳۴.
۱۷. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۳۵-۲۳۹.
۱۸. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۴۱-۲۴۳.
۱۹. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه ۲۴۴.
۲۰. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۴۵-۲۴۶.
۲۱. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۴۶-۲۵۰.
۲۲. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۵۱-۲۵۴.
۲۳. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۶۲.
۲۴. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۶۸-۲۶۹.
۲۵. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۶۸-۲۶۹.
۲۶. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۶۷.
۲۷. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۶۹.
۲۸. اشتباه است. خالوقربان هنگام‌حدوث اختلاف بین انقلابیون وجنگلیان‌فرمانده‌ی قوای جنگل‌بود ودرهیأت دولت تشکیل شده ازطرف انقلابیون به‌کمیسری جنگ منصوب‌شد.

۲۹. پیشه‌وری (جوادزاده)، سیدجعفر: «سلطان سیگار».
۳۰. امیرزاده (شاهرخی)، کاظم: آزاده‌ی گمنام، صفحه‌های ۸۶-۸۷
۳۱. فخرایی، ابراهیم: سردارجنگل، صفحه‌ی ۲۷۱.
۳۲. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۷۲.
۳۳. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۷۲-۲۷۳.
۳۴. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۷۳.
۳۵. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۷۴.

مصطفی فاتح در پنجاه سال نفت ایران، صفحه‌ی ۴۸۱، تعداد شرکت‌کنندگان در کنگره‌ی شرق را ۱۸۹۱ نفر و کاظم امیرزاده (شاهرخی)، در آزاده‌ی گمنام، صفحه‌ی ۹۲ تعداد شرکت‌کنندگان در کنگره‌ی شرق را بالغ بر دوهزار نفر و در صفحه‌ی ۹۸ همان کتاب ۱۵۰۰ نفر نوشته است.

۳۶. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۲۷۴.
۳۷. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۲۷۵-۲۷۶.
۳۸. امیرزاده (شاهرخی)، کاظم: آزاده‌ی گمنام، صفحه‌های ۹۵-۹۷.
۳۹. فخرایی، ابراهیم: سردارجنگل، صفحه‌های ۲۷۷-۲۷۹.
۴۰. امیرزاده (شاهرخی)، کاظم: آزاده‌ی گمنام، صفحه‌های ۹۳-۹۴
۴۱. فخرایی، ابراهیم: سردارجنگل، صفحه‌ی ۳۲۶.
۴۲. آذری، س. علی: قیام شیخ محمد خیابانی، صفحه‌های ۴۸۹-۴۹۵ و ۵۰۰-۵۰۱.
۴۳. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی: خاطرات و خطرات، صفحه‌ی ۳۴۱.
۴۴. درمتن چاپی این نامه درخاطرات و خطرات، جولای، نیست وما آن را به قرینه یافته‌ایم. چه، مخبرالسلطنه، نامه‌ی خود را برای حیدرخان عمواوغلی در تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۰۰ میفرستد که برابر ۱۶ جولای ۱۹۲۱ میشود، وازطرفی حیدرخان در تاریخ ۱۳ مردادماه ۱۳۰۰ (یعنی روز انتشار اعلان حکومت انقلابی جدید) درگیلان بوده است که برابر ۴ اوت ۱۹۲۱ میشود. با این ملاحظات تنها روز ۲۵ ماهی که ممکن است حیدرخان در باکو بوده باشد وهمان روز تاریخ نامه‌ی وی میباشد، ۲۵ ماه جولای ۱۹۲۱ است.
۴۵. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی: خاطرات و خطرات، صفحه‌ی ۳۴۲.
۴۶. فخرایی، ابراهیم: سردارجنگل، صفحه‌ی ۳۲۶ و ۴۲۲.

کاظم امیرزاده، در آزاده‌ی گمنام، صفحه‌ی ۹۸ مینویسد که حیدرخان عمواوغلی هنگام آمدن به‌جنگل، علاوه براسلحه ومهمات بسیار، ۵۰۰ نفر قوا نیز همراه خود به جنگل آورد.

۴۷. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۳۲۹.
۴۸. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۳۴۶-۳۴۸.
۴۹. خانم حمیده‌ی میرزایی-، والده‌ی دوستم سید محمد بدر طالع- از بندهای متعدد این تصنیف، فقط همین بند را به‌خاطر داشتند.
۵۰. فخرایی، ابراهیم: سردارجنگل، صفحه‌های ۳۵۴-۳۵۵.

۵۱. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۳۶۶.
۵۲. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۳۶۷.
۵۳. فخرایی، ابراهیم: همان مأخذ، صفحه‌های ۳۶۸-۳۶۹.

ابراهیم فخرایی، درسردار جنگل، صفحه‌های ۳۶۵ـ۳۶۶، مینویسد:

« به میرزا [کوچك] خبررسیده‌بود [که] زمینه‌ی یك‌توطئه‌یی برای درهم کوبیدنش درشرف‌آماده شدن است وهدف این توطئه به‌دست‌گرفتن قدرت‌است. این خبر چه اثری درمزاج شنونده دارد، آن‌هم با تلفیق به جریانات مرکـز ، ناگفته پیداست. خاصه‌آن‌که قراین وشواهدی نیزصحت این مسأله را تأیید مینمود [؟].

عمواوغلی شنیده بود به‌فرماندهی ارتش سرخ‌گیلان تلگرافی رمزرسیده که چون او (عمواوغلی) با مقداری اسلحه و جواهر از روسیه فـرارکرده است ، بایستی وی را فوراً دستگیر و به روسیه بازگشت داد [؟]. ایـن خبر شگفت‌انگیز در عین‌حال کـه تعجب‌آمیز به‌نظر میرسید، ناراحت‌کننده نیز بود . چه عمواوغلی بدون اجازه‌ی مقامات شوروی به‌ایران نیامده‌بود و همکاری وی با زعمای انقلاب مورد موافقت شده وجای هیچگونه‌گفتگو نداشت . اما رکودهای جاری انقلاب او راکم‌کم متأثر و ناخشنود میساخت و این فکر را در او قوت میبخشیدکه پیشروی انقلاب با ادامه‌ی اوضاع فعلی غیر ممکن است. او پیشنهادکناره‌گیریش را مطرح ساخت وگفت راضیتر است‌که به تبریز برود و از آن جا شخصاً به تهیه‌ی مقدمات بپردازد ونتایجی‌کـه از انقلاب منظـور نظراست بـه دست‌آورد. اماکمیتـه با این پیشنهاد موافقت نکرد و وجودش را درگیلان ضروری‌تر میدانست .

محرومیتهای گوناگون ویأس ازعدم موفقیت، حالات مختلفه‌ی روانی در انسان پدید میآورد [؟]. عمواوغلی ابتدا مکدر شد وگلـه‌گزاری‌آغاز نمـود . بعد متغییرشد وبه اعتراض پرداخت. سپس به تمهیدات پنهانی متوسل‌گردید [؟] وتا سر حد به دست‌گرفتن زمام قدرت پیش راند [؟]».

وهمو، درهمان‌کتاب، صفحه‌های ۳۶۹ـ۳۷۰، مینویسد:

«هنگامی‌که عمواوغلی درکسما تحت نظربود، نامه‌یی از داداش بیك‌نام به‌جنگل رسیدکه تقاضا داشت با حیدرخان‌ملاقات‌کند. داداش بیك‌که بود وچه‌کاره بود [!] .آیا از اقوام عمواوغلی یا از دوستان روسیه‌اش بود ، به‌نگارنده مجهول است[!].آن چه معلوم است این است‌کـه عبدالحسین خان شفایی به منظور از سر بازکردن‌داداش بیك، جواب نوشت‌که ملاقات‌نامبرده مقدور نیست. زیراعمواوغلی بعد از واقعه‌ی ملاسرا درموقعی‌که قصد داشت فرارکند ، به دست قراول‌کشته شده است. بعداً ازهمین نامه‌که امضای «عبدالحسین» داشت وبانام عبدالحسین‌ثقفی قابل اشتباه بود استفاده‌ی قتل عمواوغلی به دست میرزا شده است. در حالی‌کـه هنگام تحریرآن نامه، عمواوغلی زنده بود ودرکسما نگاهداری میشد . به درستی معلوم نیست پاسخ مرحوم شفایی به داداش بیك به‌تفصیلی‌که فوقاً بیان شد چه انگیزه‌یی داشته است[!]».

و بازهمو درهمان کتاب، صفحه‌های ۴۲۰ـ۴۲۲، از قول حسن آلیانی (معین‌الرعایا)، مینویسد:

«جنگل تصمیم داشت به‌مجرد آرام شدن اوضاع، حیدرخان را به‌محاکمه فراخواند. زیرا دلایلی دردست بود که چنانچه ما به‌این کار دست نمیزدیم، آنها، یعنی عمو اوغلی واحسان وخالو ودیگران سبقت میکردند و مانند کودتای دفعه‌ی پیش [؟] همه‌ی مارا میکشتند ویا به خفت وخواری همه را به زنجیر میکشیدند. بنابراین لازم بود علت اتخاذ این تصمیم روشن گردد واسرار نهفته ازپس پرده‌های استتار درنتیجه‌ی انجام تحقیق ومحاکمه بیرون افتد وخدعه‌های پنهانی وتوطئه‌های چیده‌شده فاش شوند. لیکن هیچوقت چنان ایام سخت وچنان عقب نشینیهای نامنظم را پیش‌بینی نمیکردیم که حتی کمترین مجال برای آرایش جنگی به ما نداد. این بود که حیدرخان را به‌مسجد پیش میان ایل خودم (آلیان) فرستادم که اورا نگاه دارند و از وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود.

افراد ایل همین که به‌شکست ما پی‌بردند و خاموش شدن آواز جنگل را شنیدند وازکشته شدن برخی از سران سپاه واسارت وتسلیم شدن مابقی آگاه‌شدند و دانستند که دیگر نام ونشانی از جنگل باقی نیست به علت آن که خود در معرض مخاطره قرار نگیرند حیدرخان را خفه کردند ودرهمان قریه‌ی مسجد پیش به‌خاك سپردند».

و ابراهیم فخرایی ادامه میدهد:

«عمواوغلی دارای اجازه‌ی پنجاه هزار پوط (هر پوط، شانزده کیلوونیم میباشد) نفت بود وحق داشت که از انبار نوبل وصول کند و وجه آن را به مصرف هزینه‌ی انقلاب برساند. و همچنین دارای مقداری جواهر که درساك کوچکی جای داشت و به‌نظر بعضی محتوی ایـن ساك جز بمب چیز دیگری نمیتوانست باشد. عمواوغلی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمود که ساك او را به خیاطی کاس آقا حسام واقع دربازارچه‌ی سبزه میدان رشت ببرند وبرای یکی ازآشنایان روسیه‌اش پیغام فرستاد که ساك مزبور را تحویل گرفته به مدیرالصنایع (یکی ازدوستان تهرانیش) برسانند. آنچه شنیده‌ایم ساك مزبور به‌خیاطی حسام برده‌شد وبعدازچندروز به‌آشنای روسیه‌اش «ن» تحویل گردید ولی آیا به مدیرالصنایع هـم رسید که برطبق وصیتش عمل نماید یا نه اطلاع درستی نداریم».

تمام آنچه راکه دراین‌حاشیه ازکتاب سردارجنگل نقل کردیم، نویسنده‌اش جهت تبرئه‌ی میرزاکوچك ویارانش ازگناه نابخشودنی قتل حیدرخان عمواوغلی آورده است. بی‌ارزش‌بودن توسل به‌این مطالب خود پیداست.

قراین وشواهدی که زمینه‌ی چیده شدن یك توطئه را تأیید مینمود کدامهاست؟ آیا آن تلگراف «رمز» را به‌زعمای جنگل اعلام داشتند؟! تمهیدات پنهانیی که حیدرخان بدانها متوسل شدکدامها بود؟. اگرحیدرخان جاه طلب وخواستار به دست‌گرفتن قدرت جنگل بود، پس تقاضای رفتن به تبریزش چیست؟.

نویسنده‌ی سردار جنگل با این‌که درصفحه‌ی ۳۲۶ کتابش ابراهیم بیك و داداش بیك را شناسانده است وگفته است که‌آنها ازطرف صدر شورای جمهوری‌آذربایجان نریمان نریمانوف به‌گیلان‌آمده وبامیرزاکوچك درباره‌ی‌آمدن حیدرخان به جنگل مذاکره‌کرده‌اند، این بار تجاهل کرده و داداش بیك را نمیشناسد.

ازطرفی اگر واقعاً امضا کننده‌ی آن نامه عبدالحسین ثقفی فرمانده‌ی قوای جنگل که همراه میرزاکوچك درحال‌عقب نشینی بود، نبوده‌است وبه قول‌ابراهیم فخرایی، عبدالحسین شفایی است، براین‌گفته چه مدرکی وشاهدی میتوان ارائه داد؟.گیرم همان عبدالحسین شفایی بوده است. راستی را چرا درحالی‌که زندانی زنده است، به‌طالب ملاقات اومینویسد که او در حال فرارکشته شده است؟.

ابراهیم فخرایی مینویسد که حیدرخان یك ساك جواهر داشت که به عقیده‌ی بعضی محتوای‌آن جزبمب چیز دیگری نمیتوانست باشد. آیا این نوشته بدان معنی است که قاتلین حیدرخان عمواوغلی آن قدر بیعرضه وچلفتی بودند که نتوانستند دریك ساك را بازکنند و ببینند که درآن چیست؟. ویا این قاتلان آن قدر شرافتمند بودند که نخواستند درساکی را که صاحبش را کشته‌اند بدون اجازه‌ی وی بازکنند؟.

چشم باز وگوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

دروغ وندامت آمیخته به‌خجالت وشرم از تك تك کلمات نوشته‌ی حسن آلیانی (اگر راستی را اونوشته باشد) میبارد. وی‌برای‌آن‌که این‌لکه‌ی ننگ را ازدامان زعمای‌دست دوم! جنگل بشوید، به دلایلی متوسل میشودکه هیچ نام ونشانی ازآنها نیست. ازکجا معلوم است‌که حیدرخان درفکر توطئه بوده است؟. ازکجا معلوم‌که اگر حیدرخان توطئه میکرد جنگلیان را میکشت وبه زنجیرمیکشید؟. کودتای دفعه‌ی پیش‌کدام است؟. اگر منظورتشکیل حکومت توسط انقلابیون است‌که در واقع درآن قضیه میرزاکوچك بودکه کودتای منفی! کرد. او اعراض‌کرد و به جنگل پناه برد وانقلابیون مجبورشدند که برای سروسامان دادن به اوضاع، حکومت تشکیل دهند. کدام خدعه وتوطئه در محاکمه‌ی اعضای‌کمیته‌ی انقلاب بایستی فاش میشد؟. وجود حیدرخان در میان ایل چگونه واز چه جهت افراد ایل را به مخاطره میانداخت؟.

این همه سخن که ازکتاب سردارجنگل در این حاشیه نقل‌کردیم، شبیه‌گفته‌ی آن آخونداست‌که در بالای منبر گفت:

«این شمر بابی، صد هزار سکه‌ی امین‌السلطانی، از یزید رشوه‌گرفت تا بیاید وسر امام حسین را ببرد»!

درباره‌ی جریان قتل ونیز قاتل یا قاتلین حیدرخان عمواوغلی مطالب زیر ـ که بعضی ازآنها اشتباهات آشکار دارد ـ نوشته شده است:

* قزوینی، محمد: «وفیات معاصرین ـ حیدر عمواوغلی»:

«حیدرخان عمواوغلی در اوایل سال ۱۳۴۰ قمری مطابق باپاییز ۱۳۰۰ شمسی از طرف ترکان ماجرای باکو و بلشویکهای‌آن جا به‌گیلان‌آمد وبا اتباع مرحوم میرزاکوچك‌خان جنگلی مخلوط‌گردید. اما چون وجود او از طرف اتباع

میرزا مظنون تشخیص داده شده بود، ایشان اورا درآن‌جا کشتند».

* قزوینی، محمد: «روزنامه‌ی دوران اقامت اروپا» ،

« ۱۴ اکتوبر ۱۹۲۱ــ وفات حیدرخان عمواوغلی در اوایل این ماه ، روزنامه‌ی وطن منطبعه‌ی تهران مورخه‌ی ۱۱ ، خبرقتل حیدرخان‌معروف‌به‌عمواوغلی را به‌توسط جنگلیها وقتی‌که حیدر خان از محبس‌آنها فرار میکرده مینویسد. پس لابد قتل‌آن مرحوم در اوایل اکتوبر یا اواخر سپتامبر باشد».

* بهار (ملك‌الشعراء)، محمدتقی: تاریخ مختصر احزاب سیاسی، صفحه‌ی ۱۶۵:

«بعدازمتفرق شدن قوای احسان‌الله خان درتنکابن، مشارالیه عازم شدکه به روسیه رهسپارگردد. لیکن باردیگر میرزا وخالوقربان بااوکنارآمده ، قوایی به‌عده‌ی دوهزارنفر ابوابجمع وی‌کردند و نقشه‌ی مقاومت و طـرح جنگ جدیدی کشیدند . و دراین محاربه هم‌که با اردوی قزاق و قـوای محلی تنکابن کردند و جبهه‌ی جنگ ازلاهیجان تا سفیدرود بود باردیگر شکست به‌قوای انقلابی‌راه‌یافته و پراکنده‌گردیدند ونتیجه‌ی این شکست‌آن شدکه احسان‌الله خان به باکو فـرار میکند وبین خالوقربان ومیرزا نزاع شده، خالو ازمیرزاجدا میگردد. وحیدرخان عمواوغلی‌که ازاحرار دمکرات بود به‌دست میرزا کشته میشود».

* سپهر (مورخ‌الدوله)، احمدعلی : ایران در جنگ بزرگ، صفحه‌های ۳۹۲ــ۳۹۳.

«حیدرخان عمواوغلی، پس ازختم‌کنگره‌ی شرق باافرادی مسلح به‌ساحل ایران‌آمده وبه انقلابیون پیوست. مدتی باقوای جنگل جنگیده ویك‌بار تا صومعه سرا پیش رفت [؟]. اما بالاخره تصمیم‌گرفت‌که التیامی بین جنگلیها و انقلابیون بدهد. لذا از راه دوستی وارد شده نزد میرزا رفت و سعی کرد او را به‌رشت ببرد ولکن میرزا امتناع ورزید ، زیرا اولا نسبت به انقلابیون ظنین بـود و درثـانی اشخاص ذینفع اختلاف میان این دونیروی ضد دولت مـرکزی را دامن میزدند . عاقبت‌آتش ضدیت ومعاندت به‌طوری زبانه‌کشیدکه احسان‌الله خان وخالو قربان و حیدر عمواوغلی و ذره وحسابی تصمیم‌گرفتند به جنگل رفته‌کـوچك‌خان را ترور کنند [؟]. ولکن میرزا ازنقشه‌ی‌آنها مطلع شده پیشدستی نمود و دستور داد حیدر خان و رفقایش را درکمیته‌ی مشترکی‌که هفته‌یی دوبار درملاسرا قراربود تشکیل گردد دستگیرسازند. افراد جنگلی ابتدا عمارت محل‌کمیته راآتش زدند. درحین حریق خالوقربان واحسان‌الله خان فرارکردند ولی حیدرعمواوغلی‌گرفتار وقبل‌از آن‌که نزد میرزا برده شود به‌وضع فجیعی به‌قتل رسید».

* آذری، س. علی: قیام‌کلنل محمدتقی‌خان پسیان، صفحه‌ی ۱۵۸:

«حیدرخان نظرش این بودکه جبهه‌یی کاملا قوی ازآزادیخواهان تشکیل دهد وبا انگلستان‌که با انعقادقرار داد ۱۹۱۹ هوای قبضه‌کردن ایران را درسر میپرورانید از در پیکار درآیـد و نتیجتاً یك دولت صلحجو وآزادیخواه روی کار آورد. با این نیت پاك به‌گیلان رفت وپس از دوسه روز استراحت قرار میشود در محلی بین طرفین‌ملاقات روی دهد وبه‌کار اختلاف رسیدگی وحل‌عقد شود وبالاخره

به مشاجره خاتمه دهند. هنگامی که دسته‌ی جناح چپ حاضر ودرانتظاربودندکه میرزاکوچك خان واتباع اوبرای مذاکره بیایند، به دستور میرزاکوچك خان از چهارسو مورد شلیك قرارمیگرند. جمعی مقتول وعده‌یی‌هم اسیرمیشوند. حیدرخان از این میان‌گریخت، ولی در پسیخان به دست حسن‌خان معین‌الرعایا (آلیانی) از اتباع میرزاکوچك خان اسیر ومحبوس وسپس شبانه در زندان تیرباران شد».

* طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، صفحه‌های ۴۴۰-۴۴۱:

«گویا درسالهای ۱۹۲۱ ویا ۱۹۲۲ بودکه‌آقای عباسخان افشار، برادر بزرگتر حیدرخان وارد برلین شد وچون برادر حیدرخان بود مقدمش را گرامی شمردیم. عباسخان مطابق معمول روزی واردمنزل شد وپس ازاحوالپرسی، ازحرکت حیدرخان مارا مطلع کرده، گفت‌این مسافرت برای حیدرخان خطرجانی دارد ومن هرچه سعی کردم‌که او را مانع شوم نشد و به صحبت خود چنین ادامه داد:

«حیدرخان مدتها از اوضاع تهران نگران بود وخیال داشت با تهیه‌ی وسایل، ریشه‌ی یك عده مفتخوار را کنده وراه را برای ترقی ملت ایران هموار نماید وبرای این اقدام احتیاج به اسلحه وپول داشت. اما هرچه بیشتر میکوشید، کمترنتیجه میگرفت. این موضوع به‌گوش روسها رسید وآنها حاضرشدندکه وسایل کار را در اختیار حیدرخان بگذارند.

حیدرخان از روی ناچاری پیشنهاد روسها راپذیرفت وحرکت‌کرد. ولی نقشه‌ی محرمانه‌ی حیدرخان به غیر از این است. اوپس از احراز موفقیت سعی خواهدکرد که ایران قوی ومستقل ومتکی به تاریخ گذشته‌ی خود به وجودآورد».

عباسخان دراین‌جا قدری مکث، واشك‌چشمانش راپاك‌کرد وگفت: «این اقدام خطرناك است و اگر حیدرخان پیروز هم بشود، چون میل ندارد سیاست روسها را درایران تأیید کند، لهذا جانش درخطر خواهد بود».

پس از مدتی روزنامه‌ها ورود او را به‌گیلان خبر دادند. نقشه‌های حیدرخان برق‌آسا پیشرفت میکرد وسران آزادیخواهان مثل میرزاکوچك خان و غیره به حیدرخان ملحق شدند وپیروزیهای او تهران را تکان داد. ولی یك مرتبه ورق برگشت وخبر ایجاد اختلاف بین حیدرخان ومیرزاکوچك خان به گوشها رسید این خبرها هرشخص بصیر را دچار حیرت میکردکه چگونه دونفر قهرمان آزادی‌که تا دیروز همقدم وهمفکر بودند، امروز دشمن یکدیگرشده‌اند. حتماً باید سیاست خارجی درکار باشد.

این خبرگفته‌های عباسخان را به‌خاطر میآورد و برای هرکس ایجاد تصورمیکردکه‌آیا حیدرخان درتغییرسیاست نسبت به‌روسها عجله‌کرده و روسها از نقشه‌ی پنهانی او خبردار شده و میرزاکوچك خان را اغفال کرده و برعلیه او شوراندەاند.

دراین حیص‌وبیص، مرحوم حیدرخان ازطرف یك‌نفر روس به‌قتل‌رسید. گفتند چون حیدرخان دانسته‌که یك‌نفرروس از افراد میرزا کوچك‌خان قصد جان

اورا دارد، برای رفع سوءتفاهم و آشتی پیش او رفته و گفته که ما باهم دشمنی نداریم ومن آمده‌ام خودم‌را معرفی کنم.

چون حیدرخان دفعات چنین اقدامی کرده و نتیجه‌ی خوبی گرفته بود و این شیوه یکی ازخصایل مخصوص حیدرخان بود و تصورمیکند این دفعه هم بااین اقدام میتواند اختلاف را ازبین ببرد، ولی حیف ناجوانمردانه از فرصت استفاده کرده ، سینه‌ی آزادمـردی را هدف تیرهاوزر قرارداده به حیات مرد خدمتگزار تاریخی خاتمه میدهد».

* منشور گرکانی، م. ع.: سیاست دولت شوروی درایران، صفحه‌های ۹۳ـ۹۴:

«...کمونیستها دوماه‌درپسیخان ماندند ومتوجه شدندکه بازورنمیتوانند میرزا را به‌چنگ‌آورند. لذا به‌حیله متوسل شدند و از در دوستی درآمده ، باب مراوده را بازکردند وحیدر عمواوغلی را نزد میرزا فرستادند. او متعهدشد خود و افرادش تسلیم میرزا شوند (ظاهراً) وبرای فریب میرزا عده‌یی را هم فرستاد. میرزا اسلحه‌ی آنهاراگرفته جای دیگر فرستاد . پس ازآن روابط دوستانـه توسعه یافت وپیشنهاد میکردندکه میرزا به‌رشت بیاید، ولی اوفریب نخورده ، عاقبت‌پنج نفر ازسران کمونیستهاکه عبارت از: احسان‌الله خان، خالوقربان، حیدرعمواوغلی، ضره [؟ شاید: ذره]، حسابی بودند تصمیم‌گرفتند به‌جنگل رفته میرزارا ترورکنند. میرزا اطلاع حاصل کرده،آنها را درپسیخان محاصره و عمارتی راکه درآن ساکن بـودند،آتش زد. میرزا دستور داده بـود دراین ساعت‌کلیه‌ی سران‌کمونیستها را درهمه‌جا ترورکنند. درانزلی محمدخان‌کلوپ مقتول، دررشت‌کریم‌خان وخالومراد کوچك تیرخوردند، درلاهیجان یارتانوف‌کشته شد ویارمراد تیرخورد.

درپسیخان ، پس از حریق عمارت ، خالو قربان و احسان‌الله خان فرار کردند ولی حیدر عمواوغلی به‌وسیله‌ی یك‌نفر ازاتباع میرزا دستگیر وقبل ازاین که نزد میرزا برده شود به وضع فجیعی مقتول شد».

* لاهوتی ، ابوالقاسم: دیوان، صفحه‌های ۷۶ـ۸۰:

«مرگ انقلابچی

سپاه شاه در سمت جنوب جـاده‌ی تهـران
قشون ملی انـدر شهـررشت وجنگل گیلان
یکی‌مأمورسلطان،دیگری‌محکوم کوچك‌خان
یکی اردوی تاج‌ودیگـری فـرمانبراعیان
فقط بهر نجات فعلـه و آزادی دهقـان
بـه انـدر داخل اردوی دوم هیأتی پنهـان
شه ثانی ، رییس لشکـر ملی خبـر شد زان
بـه خودگفت : «الحذر، این از برای من خطر دارد.
همین مانده‌که همشأن دهاتیهای خرگردم
پس ازیك عمرزحمت ، فعله‌ی بیپا وسرگردم

نـدارم کاری الا آن کـه دیگـر کارگـر گردم
پس از آقـایی و فـرمانروایـی رنجبـر گـردم
نه!...من باید که در تاریخ این دوران سمر گـردم
درایران شخـص اول، شاه بیتاج وکمـر گـردم
اگـر همدست مشتی مـردم بی‌سیم و زر گـردم
پس این جاه وجلال و دولت وشوکت چه خواهد شد؟»

ــ «برادر کار ماسخت است ودشمن گشته زورآور
قـوای تازه‌یی بایـد فرستادن بـه هـرسنگـر
بیا تـا شور بنماییـم بهر نقشه‌یی بهتـر
بـه قزاقـان شناسانیم خـود را دفعـه‌ی دیگـر
کـه تا دانند زور انقلابیـون نـام‌آور !...»

مدیر اجتماعیون چوخوانـد این نامـه سرتاسر
بجست ازجا چواسپندی کـه بجهد ازسراخگـر
رفیقان را نمود آگـاه و پس بـا فتوی اکثـر
به دیدار رییس لشکر ملی شتابانه شد .

ــ« تومیکوشی که این کشور به‌چنگال بلاافتد؟
تو میخواهی که این کشتی به گرداب فنا افتد؟
وطن در زیـر پای کارگرهـای گدا افتد؟
امور مملکـت در دست مشتی اشقیا افتد؟
سپس هر خانـدان آبرومنـدی زپـا افتد؟
بود هر آدم با استخوانی ، بینوا افتد؟
نکوتر آن‌که سر از جسم امثال شما افتد! ...»

خطـاب صـدر ملیـون بـه صـدر اجتماعیـون .

به‌او«حیدر عمواوغلی» داد پاسخ بالبی خندان
که : «نبود این چنین افکار پستی لایق انسان
ز رنج فعله و دهقان جهان گـردیده آبادان
نه ملت هست و نی ایران بدون فعله و دهقان
ازاین بگذشته ، ما امروز در جنگیم باسلطان
چودشمن روبه‌رو باشد عنان زین قصه برگردان
وگرنه شاه‌خواهدگشت‌فاتح‌اندرین میدان!...»

میان‌آن دو تـن ایـن گفتگوهـا بـود تـا شب شد .

ز حبس پیشوای خود قوای اجتماعیون
پریشان‌بود ودشمن‌شاد ازاین کردار ناموزون
از این‌رو طالع اردوی دولت‌گشت روزافزون
سپاه شاه رو درحمله از کهسار و از هامون

شبی تاریك وباد وسردی وبوران زحد بیرون
به‌زندان حال «حیدر» زین‌هیاهوبوددیگرگون
دلش پیش رفیقان،چشمش از زور غضب‌پرخون
دودستش محکم از پس بسته و زنجیر درگردن .

درآن شب ، هیأتی وارد به زندان شد
سپس برقی بزدکبریتی و شمعی فروزان شد
به پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد
سخن‌کوتاه ، «حیدر» با رفیقان تیرباران شد
چو درخون جسم او در راه صنف‌فعله‌غلطان‌شد
غم جانش نبد، درغصه‌ی مزدور و دهقان شد
به‌غیراز رنگ‌خون ازچشم‌اوهررنگ پنهان‌شد

زمین‌خون،آسمان خون،دشت‌وکوه وشهروجنگل‌خون».

* پناهی ماکویی: «حیدر عمواوغلی‌کی بود»:

«هنگامی‌که حیدرعمواوغلی درباکو میزیست، علاقه‌ی خود را ازایران نبریده بود. او در۵ سپتامبر ۱۹۲۰ درکنفرانس شرق در باکو شرکت جست. با نمایندگان ایران دیدارکرد و درباره‌ی ایران مذاکراتی نمود.

میتوان گفت‌که درهمان زمان درایران چهارحکومت وجود داشت: نخست حکومت شاه‌که مرکزآن تهران بود. دوم حکومت خراسان‌که مرکزآن شهرمشهد بود (به‌رهبری‌کلنل‌محمدتقی‌خان پسیان‌که تحصیلات‌خودرا دراروپا به‌پایان‌رسانده بود.) سوم‌آزادیستان(به‌رهبری‌شیخ‌محمدخیابانی). چهارم‌حکومت‌گیلان (به‌رهبری میرزاکوچك خان).

تمام فکرحیدر عمو اوغلی ــ دراین زمان ــ یك‌کاسه‌کردن سه حکومت اخیر وحمله به‌تهران وایجاد یك حکومت جمهوری‌بود وبه‌همین سبب بودکه حزب عدالت، این فکر حیدر عمواوغلی را به‌موجب نامه‌یی به شیخ محمد خیابانی‌آگاهی داده بود. لکن حاملین نامه وقتی به‌تبریز رسیدندکه قیام خلق فرونشانده شده و رهبرآن ــ خیابانی ــ کشته شده بود.

نامه‌ی دوم‌را حیدر عمواوغلی به‌محمدتقی‌خان پسیان‌نوشته‌بود. متأسفانه این‌نامه بسیاردیر رسید!.

حیدر عمواوغلی پس از اعزام نمایندگانی به شهرهای مهم‌آذربایجان ، برای ایجاد تفاهم بین میرزاکوچك‌خان، احسان‌الله خان و خالو قربان و همچنین برای مبارزه با ارتجاع و استثمار حکومت ایران و ایجاد یك جبهه‌ی واحد ، به گیلان‌آمد .

او با تك‌تك‌کوچك‌خان، احسان‌الله‌خان وخالوقربان به‌تنهایی دیدارکرد وبه‌آنها فهماندکه باید هرچه زودتر متحد شده ، مرکز ــ تهران ــ را تصرف‌کنند . سپس میتوان درباره‌ی اختلافهای جزیی صحبت‌کرده به‌توافق رسید.

خانها هرکدام پیشنهاد او را پذیرفتند و قرار شدکه در عرض چند روز جلسه‌یی تشکیل‌داده وبرای مذاکره همگی بدان‌جا خوانده شوند. پیش از تشکیل این جلسه بودکه قبل ازخبردارشدن‌عمواوغلی، احسان‌الله‌خان به‌شهسوارحمله‌کرد، لکن عقب‌نشینی نمود. بسیاری ازمجاهدین‌کشته شدند ومقدار زیادی وسایل‌ولوازم به‌دست دشمن افتاد. سرخود بودن احسان‌الله‌خان، میرزاکوچک‌خان‌را بیشترعصبی کرد. عمواوغلی بدون توجه به‌این واقعه بازهم‌آنها را به متحد شدن دعـوت‌کرد. آخرالامر محلی درنزدیکیهای رشت به نام ملاسرا برای حضور همگی تعیین شد. عمواوغلی وخالوقربان به‌وعده‌گاه‌آمدند. یکی ازمجاهدین‌کرد به خالوقربان خبر دادکه شمارا برای‌کشتن دراین‌جا جمع‌کرده‌اند. نیامدن میرزاکوچک و حرف‌آن مجاهد، عمواوغلی وخالوقربان را به‌شك انداخت. درهمین زمان‌آدمهای‌حسن‌خان کیش‌دره‌یی‌آنان را به‌گلوله بسته وخانه‌های چوبی محل جلسه راآتش زدند. حیدر عمواوغلی وخالوقربان موفق به‌فرارشدند، لکن درتاریکی شب‌یکدیگرراگم‌کردند خالو قربـان به‌واسطه‌ی‌آشنایی به محل، نجات یافت. عمواوغلی دستگیر شده ، به حسن‌خان تحویل داده شد

انسانی فداکار، رهرو خستگی‌ناپذیـرآزادی، در اول ماه اکتبر ۱۹۲۱ به‌قتل رسید.

سال ۱۹۲۱ برای ایران، سالی نامیمون‌بود. دراین‌سال، وطن از وجود سه فرزند برومند خودکه به‌سختی پرورش داده‌بود: شیخ محمد خیابانی درتبریز ، کلنل محمدتقی‌خان پسیان درمشهد وحیدرخان عمواوغلی درگیلان محروم شد».

* آزادیخواه فومنی (؟): «تفصیل قتل مرحوم حیدرخان» :

«(وقتی‌که اعضای انقلاب‌گیلان به «انقلابیون» و«جنگلیان» تقسیم‌شدند) هرگونه رسل ورسایل برای اصلاح ذات‌البین مؤثر نیفتاد واز نمایندگان‌که مکرر ازمسکو وباکو برای ایجاد سازش بین‌کوچك‌خان وافراطیون فرستاده شده بودند کاری ساخته نشد. حیدر عمواوغلی که درجرگه‌ی آزادیخواهان سابقه‌ی خدمت وبا بسیاری ازآزادیخواهان منجمله کوچك خان مناسبات دوستانه داشت، از قفقاز به گیلان فرستاده شد تا شاید بتواند موجبات سازش فریقین را فراهم‌آورد.

حیدرعمواوغلی در ایـن سفرمانند نمایندگان دیگـر تنها وفقط حامل نامه وپیام نبود، بلکه عده‌یی سرباز ورزیده ومقداری اسلحه ومهمات همراه داشت وشاید هم مأمور بود درجایی‌که منطق وبرهان بی‌اثر شود، قوه وقدرت خود را به کار برد وقضیه‌ی اختلاف را یکسره کند وپس از تجدید سازمان به تهران بتازد .

باورود حیدرعمواوغلی، مذاکرات‌اصلاحی برای پیداکردن فصل مشترك بین‌کوچك خان وکمیته‌ی مختلط رشت ازنوآغاز شد، به شکایات طرفین ودلایل هر دوطرف درمحیط نسبتاً صمیمانه‌یی رسیدگی به عمل آمد وحکمیت حیدرعمواوغلی به نفع نظریه‌ی‌کوچك خان اعلام‌گردید ومقرر شد تازمانی‌که مرکز تسخیرنشود و قدرت‌آزادیخواهان درمراکزحساس ایران متبسط نگردد هرگونه فعالیت‌کمونیستی

تعطیل شود.

هنگامی که حیدرعمواوغلی و کوچك خان و بعضی ازسران کمیته‌ی مختلط رشت بـه‌کار تجدیـد سازمان انقلابی مشغول بودنـد، ساعدالدوله فرزنـد سپهسالار تنکابنی به رشت وارد شد وچنین وانمودکرد که از زندان انگلیسیان فرارکرده و بـرای کمك بـه انقـلاب وانتقامجویی بـه انقلابیون بیوسته است . احسان‌الله خان مقدمش را گرامی داشت وبه مظاهرات وی دلخوش کرد وبدون شور و استجازه از کوچك خان وحیدرعمواوغلی وسایر سران انقلاب با قوای ابوابجمعی خود به سمت شهسوار رفت وتفنگچیان تنکابنی راکه ازطرف ساعدالدوله تجهیزشده بودند،همراه گرفت وبـه سمت چالـوس پیش رفت وبرای اثبات لیاقت وشایستگی خـود، شتاب فراوان نمود. باشدکه زودتر از دیگران دروازه‌ی تهران را بگشاید. غافل ازآن که در اولین گـام از دوسر دچـار تعرض دشمن و دوست موقت خـود ساعدالدوله خواهدگردید. سومین روزحرکت اردوی احسان‌اللهخان، قوای دولت به سرکردگی سرتیپ زاهدی‌ازمقابل، تفنگچیان ساعدالدوله ازجهات دیگربرمهاجمان تاختند و کلیه‌ی انقلابیون را تار ومارکرده، اسلحه ومهمات فراوان به دست‌آوردند .

درایـن گیرودار احسان‌الله خان وچندتن معدود توانستند دل به دریای شهسوار زده جانی به دربرند. این تعرض بی‌اجازه وشکست بیسابقه واز دست رفتن نفرات ومهمات موجب‌کدورت شدیـد کوچك خان‌گردید. اعتراض وی بـه عملیات خودسرانه‌ی احسان‌الله خان وتحریکاتی که ازطرف کمونیستهـا مخصوصاً ابوکف‌که مأموریتی جز اشاعه‌ی مرام‌کمونیستی نداشت ومطلقـاً بـه دستورات دولت مسکـو توجهی نمیکرد دست به هم داد وباردیگرآتش خصومت رابین‌کمیته‌ی مختلط رشت وکوچك خان مشتعل‌کرد.

دراین‌بار، حیدرعمواوغلی ازپای ننشست وبارفت وآمد به رشت وجنگل زمینه‌ی تشکیل کنگره‌یی را از سران دوطرف درمحلی به نام ملاسرا که در چند کیلومتری رشت واقع‌است فراهم‌آورد. در روزموعود، نمایندگان انقلابی رشت جز احسان‌اللهخان وسران جنگل‌درعمارت ملاسرا اجتماع کردند ودرانتظارکوچك‌خان بودند، ده دقیقه به وقت مقرر، ناگهان از چهارسرآتش بـه جمعیت مزبور افکنده شد وتیراندازی شدیدی به جانب محل اجتماع سران دوطرف شروع گردید. بعضی ازنمایندگان کشته شدند وبرخی درلهیب‌آتش سوختند . در این میان تنی‌چند، از جمله حیدرخان دستگیر وبه جنگل برده شد ودر منطقه‌ی «اشکلن» به حبس حسن خان معین‌الرعایا که ازسران نامدار جنگل بود درآمد».

در میان دیرامیان بی تجربه و تازه انقلابی شده و بچه سرای بار آمده آن
زمان رستم دستانی جلوه میکرد و الحق هم سری نترس داشت و با آنکه در
قیافه اش (کوتاه قد یا متوسط القامه و نسبةً لاغری بود و بعدها چاق تر شده بود) چیزی
که با اهمیت باشد دیده نمیشد جوانان وطن پرست و فدائی را بکلی
بکلی بود مجذوب و مطیع خود میسازد و میدانست چگونه باید با آنها
رفتار نماید که مطیع و منقادش باشند و چون بپول اهمیتی نمیداد
و بدیگران میرسانید این نیز خود بیشتر جوانان را باو علاقمند
میساخت فارسی را خوب حرف میزد و در خاطر ندارم که لهجه ترکی یا
روسی داشت و چنانکه گذشت شوخ طبع و خندان بود
با عرض سلام و دعا سید محمد علی جمالزاده

نامه‌ی سید محمد علی جمالزاده در باره‌ی حیدرخان عمواوغلی

۲۰

«حیدرخان عمواوغلی شخص بزرگ و حکیمی انقلاب بود»

«میرزا ابوالقاسم عارف‌قزوینی»

هرایرانی شرافتمند و آزاده‌یی، حیدرخان عمواوغلی رهبر شجاع وراستین انقلاب مشروطه‌ی ایران را ستوده است ومیستاید.

همچنان‌که طی‌این‌تألیف دیده‌ایم،بارها توده‌ی ایرانی، حیدرخان‌عمواوغلی را ستوده، و درتجلیل وی شعروتصنیف سروده است.

داور راستین مردمند!

درباره‌ی حیدرخان عمواوغلی نوشته‌اند:

«فعالیت خستگی ناپذیروایمان راسخ حیدرخان عمواوغلی به‌مشروطه، طوری ستارخان را مجذوب‌کرده بودکه همیشه دستی به شانه‌ی حیدرخان میزده ومیگفته است: «هرچه عمواوغلی بگوید، همان است!»[۱].

ونیز:

«مرحوم حیدرعمواوغلی‌نفوذروحی فوق‌العاده‌یی‌داشت، تاآن‌جا که هر کس را بایك‌کلمه طوری مجذوب ومنقلب مینمودکه فدایی اوشده، و بـه امر او به‌هرکاری‌اقدام مینمود واگرمقاومت مختصری هم درطرف باقی میماند،عمواوغلی آهسته به‌پشت اوزده، میگفت: «میترسی؟». بااین‌کلمه دیگرکارتمام شده و حیدر عمواوغلی اورا فدایی مشروطه ساخته بود»[۲].

ونیز:

«مرحوم عمواوغلی مردی متدین، انقلابی وفعال بودوازاین لحاظ در میان کلیه‌ی آزادیخواهان ایران نظیر نداشت. زندگانی اوسراسر درخطرات گذشت، ولی اوهرگز نهراسید واز روزنخست برای یك هدف مقدس معینی، یعنی نبردبا استبداد وظلم وکمك به‌مردم ستمکش وظلمدیده مبارزه کرد وسرانجام در راه این منظورجان سپرد»[۳].

میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده، ازحیدرخان عمواوغلی به«شخص محترمی که از اقدامات غیرتمندانه و وطنخواهانه‌ی ایشان ایران زنده شده است» و «وجود مقدس» یاد میکند[۴]. محمد قزوینی نوشته است:

«من درهردوشهر (پاریس و برلین) مکررحیدرخان عمواوغلی را دیده بودم. مردی بود بسیارشجاع، فوق‌العاده با تهوروپردل وبیترس وبیباك و جانش را به تعبیر معروف همیشه درکف دست داشت و ازمواجهه‌ی باخطر و خوض در مهالك، بلکه ازمرگ رویا روی به‌هیچ وجه روی نمیتافت ومخاطرات عظیمه را گویی ازجان ودل طلب میکرد»[۵].

ونیز:

«خداحیدرخان‌عمواوغلی را رحمت کند. یکی‌ازشجاعترین‌ومتهورترین وجسورترین و بیترس‌ترین مردم ازمرگ بود و خدمات نمایان او به مشروطه‌ی ایران مشهود همه‌ی بلادآن مملکت است. با هم دوست بودیم ومدتها در پاریس و برلین با هم به سر بردیم و در ۲۳ اکتبوبر ۱۹۱۵ با هم از پاریس به برلین رفتیم.

علیك سلام‌الله وقفاً فـانني رأیت‌الکریم‌الحرلیس له‌عمر

درهرصورت، ازنوادر روزگار بود وصاحب صفات حسنه ازقبیل‌شجاعت فوق‌العاده وجرأت وجسارت، ومشرب سیاسی اوگویا سوسیالیسم بود. رحمته‌الله علیه رحمةً واسعةً»[۶].

روانشاد سیداحمد کسروی تبریزی نوشته‌است:

«درتهران یك مرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان، ولـی بسیار دلیر وکاردان میبود. وسپس یکی ازپیشروان بنام شورش ایران گردید. این‌جوان چون درکارخانه‌ی برق‌حاجی امین‌الضرب کارمیکرد ومهندس‌آن‌جا میبود، «حیدر خان بـرقی» شناخته میشد و در سالهای دیرتـر ، «حیدر عمواوغلی» شناخته شد»[۷].

وهمو درباره‌ی واقعه‌ی بمب انداختن به‌محمدعلیشاه مینویسد:

«این نمونه‌ی دیگری ازکارهای حیدرعمواوغلی است ومیرساندکه او یك شورشخواه [: انقلابی] راست وشایانی میبوده وبه‌کارهای بزرگ میکوشیده. پس ازکشتن اتابك این‌دومین شاهکاراومیبودکه اگرپیش رفتی هرآینه نتیجه‌های بزرگی‌را درپی‌داشتن. این‌بمب اگرمحمدعلی‌میرزا را ازمیان‌برده بودی،جنبش مشروطه‌خواهی ایران رنگ دیگری به‌خودگرفتی»[8].

کریم‌طاهرزاده‌ی بهزادکه‌خود ازاعضای‌فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایراندر تبریزبود وحیدرخان‌عمواوغلی را ـ که رهبری فرقه را به عهده داشت ـ دیده بود، مینویسد:

«حیدرخان مردی صریح‌اللهجه ورشیدومیهنپرست بود وحافظه‌یی قوی وهوش سرشاروبیانی سحرآمیزداشت. عزم واراده‌ی حیدرخان ورد زبانها بود و هرکس نام‌اورا میشنید، لرزه براندامش میافتاد، ولی‌وقتی‌که بااوروبرومیشد. یك مرد متواضع وبذله‌گووشیرین صحبت وخوش سیما را مشاهده میکرد ونسبت به‌او ارادت میرساند»[9].

عارف قزوینی، شاعرپاکباخته‌ی انقلاب‌آزادی ایران، مینویسد:

«از اول ورود به‌تهران با میرزا سید باقرخان معروف به «آقابانکی» خصوصیت و دوستی پیداکرده، و دربیست و سه‌سال قبل [۱۳۲۱ هجری قمری ؟] با مرحوم حیدرخان عمواوغلی‌که شخص بزرگی وچکیده‌ی انقلاب بود ، آشنایی داشتم و خصوصیت من با مرحوم حیدرخان درمنزل همین میرزاسید باقرخان بانکی شد[10]. هنگامی که در قصر (شیرین) به مناسبت خود کشی رفیق راهم عبدالرحیم‌خان، حالت جنون پیداکردم ، نظام‌السلطنه یك‌کالسکه‌گرفته ، مرا برای معالجه به‌بغدادفرستاد. آن‌جاهم‌حیدرخان عمواوغلی متحمل‌مخارج من شده، هفته‌یی‌دومرتبه دکترآلمانی‌به‌منزل من‌آورده ودرهریك دفعه نیزدولیره حق‌القدم میداد[11]. مرحوم حیدرخان عمواوغلی‌که اسم اورا تاریخ ایران فراموش نخواهد کرد، به‌شخصه مواظب حال وطبیب ومنزل من شد»[12].

کاظم امیرزاده، که درکنگره‌ی شرق شرکت جسته و حیدرخان عمواوغلی را ازنزدیك دیده بود، درباره‌ی خصوصیات وی نوشته است:

«حیدرخان قد متوسط، اندام زیبا وکمی‌لاغرداشت‌که لباس فرم نظامی دربرمیکرد وکلاه‌پوست لزگی به‌سرمیگذاشت. گاهی‌چکمه هم میپوشید. معلومات

ودوراندیشی وسواد سیاسی او براقران وامثالش میچربید. مردی بود به‌تمام معنی روشن، مدبر، خردمند، مآل‌اندیش ومصمم. دراطراف کاری که لازم‌بود انجام شود، درست فکرمیکرد، سود وزیان آن را میسنجید وسپس بلافاصله قدم پیش مینهاد.

خیلی‌خوشرو وخندان وشنگول برخورد میکرد وکمتر کسی ازبرخورد با او ناراضی برمیگشت»[۱۳].

محمدعلی جمالزاده نوشته است:

«دراوایل سال ۱۹۱۶ میلادی درموقع جنگ عمومی اول ، زمانی که بنده ازطرف ملیون ایرانی مقیم برلن به‌مأموریت وطنی‌دربغداد بودم، وبامرحوم حیدرخان عمواوغلی در یك خانه منزل داشتیم، عارف [قزوینی] هم وارد بغداد شد. حال خرابی داشت، چون رفیق ایرانی جوانش درقصرشیرین خودکشی کرده بود وعارف تنها مانده بود ومدام‌آه میکشید ودست میخایید وازراه دلسوزی به‌آن جوان ناکام فحش و ناسزا میداد. شبی که دوستان در منزل من جمع بودند و در اطاق‌عمواوغلی نشسته بودیم‌وعارف ساکت ومهموم نشسته بود، عمواوغلی که سخت طرف علاقه و احترام عارف بود ازاوخواهش نمود برایمان قدری آواز بخواند. عارف زیربار چنین خواهشهایی نمیرفت وبه‌عمواوغلی ارادت میورزید و او را وطنپرست وباغیرت میدانست ودوستش میداشت ونخواست روی اورا زمین‌انداخته باشد. همه روی زمین دوراطاق نشسته بودیم وساکت و صامت در انتظار آواز و تصنیف عارف محبوبمان بودیم. قوطی‌کبریتی‌راکه درجلویش‌بود برداشت وآهسته آهسته به‌طریق ضربگیرها شروع‌کرد باتلنگر به‌آن نواختن ولحظه‌یی بعدصدایش بلند شد. صدای بسیارباازوجی بود. هنوزصدای عارف بلند نشده بودکه از بام طویله‌یی که‌آن طرف‌کوچه درمقابل منزل ما واقع بود ، صدای چند نفر مهتر عرب بلند شدکه با لهجه‌ی غلیظ عربی شروع‌کردند به‌خواندن تصنیف معروف عارف: «دل هوس سبزه وصحرا ندارد». عارف خاموش شد. لبخندی‌که مسرت و انبساط خاطررا میرساند برلبانش نقش بست وگفت: «پدر سوخته‌ها تصنیف مردم را خراب‌کرده‌اند»[۱۴].

محمدعلی جمالزاده، درنامه‌یی درباره‌ی خاطرایش از احوالات حیدرخان عمواوغلی، مینویسد:

«مرا دوستانی‌که ازبرلن‌آمده بودند وهمه با هم درکرمانشاه بودیم ـ ازآن‌جمله پورداود ونوبری وکیل‌آذربایجان درمجلس شورای ملی ومیرزاحسین واعظ تبریزی وسعدالله‌خان درویش وعلی‌نقی راوندی و حاج‌اسمعیل امیرخیزی ـ

مأمور کردند که مخفیانه، بالباس مبدل، به‌تهران بروم وازبزرگان حزب دمکرات ـ مثلا سیدمحمدرضا مساوات و سلیمان میرزا ـ خواهش کنم که یك صاحبمنصب ورزیده‌ی وطنپرست به‌کرمانشاه بفرستند که کردهایی راکه ازایلات، مابه‌صورت سربازی درآورده بودیم ـ موهای بلند سرشان را داده بودیم کوتاه بکنند و غوغا شده بود وزنهای ایل‌فحش میدادندکه موی شوهران و برادران وپسران آنها راکه علامت مردانگی است کوتاه میکنیم ـ وقشونی به‌نام «قشون نادری» درست کرده بودیم تربیت کنند. درتهران جوانی‌راکه برادرامیرحشمت، مشکوةهمایون نام انتخاب کردند ومن باآن مرد با درشگه‌ی مخصوص و دو نفرمجاهدکه مأمور محافظت ما بودند شبها راه میرفتیم و روزها آفتابی نمیشدیم. رسیدیم بـه ملایر. همسفرمن‌که صدای خوبی داشت ومعلوم شد به‌آوازخوانی هم شهرتی دارد به‌مـن گفت: من‌با رییس نظمیه‌ی این شهردوستی قدیمی دارم واگربه‌اوخبر بدهیم ازما امروزه راپذیرایی‌خوبی خواهدکرده. پس‌ازآری ونه‌ی بسیار به‌اوپیغامی‌فرستادیم وما را به‌منزل خود برد والحق مهمان‌نوازی خوبی کرد. درآن‌جا بایك صاحب‌منصب ژاندارمری ایرانی‌آشنا شدیم‌که غفارخان زنوزی نام داشت و سیاه‌پوشیده بود ولهذا به‌سیاهپوش معروف شده بود.

بدون آن‌که ما را بشناسد، گیلاس عرقش را بیمقدمه به‌نام جوانمـرد جوانمردان ویکتا مرد وطنپرست وایراندوست حیدرخان عمواوغلی نوشیدومعلوم شد به‌حد جنون شیفته‌ی عمواوغلی است وآرزویش این بودکه بازیکبار دیگـر، قبل ازوفات زیارت عمواوغلی‌نصیبش بشود ومیگفت سیاهپوشم‌که اوازایران‌بیرون رفته است و نذر و عهدکرده‌ام‌که تا مظفر و فیروز به‌ایران برنگردد، سیاهپوش باشم.

بعدهاازدوست مرحومم نصرالله جهانگیر که‌اوهم درمهاجرت‌بامهاجرین ازتهران به‌کرمانشاه وازآن‌جا به‌بغداد وبعدهاکم‌کم به‌برلن‌آمد شنیدم‌که در راه بغداد به‌برلن با عمواوغلی وعده‌یی دیگر ازملیون ایرانی ـ ازآن جمله میرزای عشقی وعارف ـ همسفر بوده است ویك نفر ازصاحبمنصبان ژاندارمری ایرانـی به‌اسم غفارخان زنوزی سیاهپوش هم‌باآنها همراه‌بوده‌است‌که بینهایت‌اظهاارادت به‌عمواوغلی میکرده است.

نصرالله جهانگیرحکایت میکرد که‌این غفارخان زنوزی سیاهپوش، همیشه یك صندوقچه‌ی‌آهنی با خود داشت‌که ازخود دورنمیکرد وسخت مواظب‌آن بود. روزی درحلب بازدرحضورعمواوغلی وجمع یاران‌بنای تعریف وتمجیدازعمواوغلی را میگذاردکه جانم را حاضرم فداسازم وسخنان دیگری ازاین قبیل . عمواوغلی

آن خنده‌ی پرصدا وکشدار خود را سرمیدهد ومیگوید حالاکه چنین است همین الآن بروآن صندوقچه‌ی آهنی‌راکه دراطاق مهمانخانه پنهان کرده‌یی وکلیداطاقت را درجیب گذاشته‌یی بیاوربینم درآن چه‌چیزمقدسی را پنهان ساخته‌یی . نصرالله خان جهانگیر میگفت: رفت ودیگرپیدایش نشد و مایقین داشتیم که آن صندوقچه پراست ازلیره‌ی طلا»[15].

وبازمحمدعلی جمالزاده، درباره‌ی اختلافی که با یك افسرترك پیدا میکند، مینویسد:

«وقتی‌دوستان ایرانی، داستان مارا بااو[:افسرترك] شنیدندگفتندسخت بی‌احتیاطی کرده‌اید وممکن‌است ازطرف اداره‌ی قشون بیایند جمالزاده را توقیف ومحاکمه‌کنند وخدا میداند چه‌بلایی به‌سرش بیاورند. و لهذا مرا پنهان ساختند وچواندادختندکه به‌ایران برگشته‌ام. ولی عمواوغلی‌که با فرمانده‌ی نظامی بغداد (گویا اسمش‌احسان پاشابود) رفاقت پیدا کرده‌بود. هرطوربود میانجیگری‌کرد وبناشد مرا به‌دارالحکومه ببرند وآن صاحبمنصب ترك راهم بیاورند ومارا آشتی بدهند. وهمین طورهم عمل‌کردند وبحمدالله به‌خیر گذشت ومن امروز هم ممنون عمواوغلی هستم‌که مرا ازچنین مخمصه‌ی شومی نجات داد.

از جمله داستانهایی که عمواوغلی برایم حکایت میکرد، داستانی بود مربوط به‌این‌که درجوانی با چند تن ازدوستان درقفقازبانکی را زده بودند و پولش را در راه انقلاب خرج‌کرده بودند»[16].

محمدعلی جمالزاده، درباره‌ی صفات وسجایای‌اخلاقی‌حیدرخان‌عمواوغلی مینویسد:

«عمواوغلی راآن طورکه من درآن زمان‌که خیلی جوان بودم شناختم ـ نسبت به‌من خیلی‌لطف داشت وبسیاری ازداستانهای عیش ونوش خودش را هم با من درمیان میگذاشت ـ مردی رشید وجوانمرد ولوطی صفت واز زندگی‌و وقایع نترس و جسور و ظاهراً آرام وخندان وشوخ شناختم‌که بـه ایران عشق سرشاری داشت وازحقه‌بازیهای سیاسی سخت متنفربود وازگفتن حقایق‌باآنها ودرحق‌آنها وحتی درحضورشان اباوامتناعی نداشت. خدا او را بیامرزد. فـارسی و ترکی و روسی وفرانسه وبعدها قدری‌آلمانی حرف میزد... مرد بود وخیلی چیزها سرش میشدکه مردم‌روزگارسرشان نمیشد ونمیشود. خدا اورابیامرزد. درمیان‌ایرانیان بیتجربه وتازه انقلابی‌شده وبچه‌ننه‌یی بارآمده‌ی‌آن‌زمان رستم‌دستانی‌جلوه میکرد والحق هم سری نترس داشت وباآن‌که درقیافه‌اش ـ کوتاه قد یا متوسط‌القامـه و

نسبتاً لاغری بود و بعدها چاقتر شده بود ـ چیزی که با ابهت باشد دیده نمیشد . جوانان وطنپرست وفدایی را بلد بودمجذوب ومطیع خود بسازد ومیدانست چگونه باید باآنها رفتارنمایدکه مطیع ومنقادش باشند وچون بـه پول اهمیتی نمیداد و بهدیگران میرسانید این نیزخود بیشترجوانان را بهاوعلاقهمند میساخت . فارسی را خوب حرف میزد ودرخاطرندارم که لهجهی ترکی یا روسی داشت وچنان که گذشت شوخ طبع وخندان بود»[۱۷].

عارف قزوینی، شاعر باکباختهی انقلابی، مینویسد:

«این تصنیف در دورهی دوم مجلس شورای ملی ایران درتهران ساخته شده است. به واسطهی عشقی که حیدرخان عمواوغلی بدان داشت، میل دارم ایـن تصنیف بهیادگارآن مرحوم طبع گردد :

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد
در بـار بهاری تهی از زاغ وزغن شد
از ابر کرم خطهی ری رشک ختن شد
دلتنگ چومن مرغ قفس بهروطن شد
چـه کجرفتـاری ای چرخ، چـه بد کـرداری ای چـرخ
سرکین داری ایچرخ، نهدین داری نهآیینداری ای چرخ

از خـون جوانان وطن لاله دمیده
از مـاتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایهی گل بلبل ازین غصه خزیده
گل نیز چومن درغمشان جامه دریده
چـه کجرفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چـرخ
سرکینداری ای چرخ، نهدین داری نهآیینداری ای چرخ

خوابند وکیلان و خرابند وزیـران
بردند به سرقت همه سیم وزر ایـران
مـا را نگذارند بهیك خانهی ویـران
یـارب بستان داد فقیران ز امیـران
چه کجرفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ
سرکین داری ای چرخ، نهدین داری نهآیینداری ای چرخ

از اشك همه روی زمین زیروزبر کـن
مشتیاگرت خاك وطن هست بهسرکن

غیرت کـن و اندیشه‌ی ایام بترکن
اندر جلو تیر عدو سینه سپر کن
چـه کجرفتاری ای چرخ ، چه بد کـرداری ای چرخ
سرکین داری ای چرخ، نه‌دین‌داری نه‌آیین‌داری ای چرخ
از دست عدو ناله‌ی من از سردرداست
اندیشه‌هرآنکس‌کندازمرگ نه‌مرداست
جانبازی عشاق نه‌چون بازی نرد است
مردی‌اگرت هست‌کنون وقت نبرداست
چه کجرفتاری ای چـرخ ، چه بد کرداری ای چـرخ
سرکین‌داری ای‌چرخ، نه‌دین‌داری نه‌آیین‌داری ای‌چرخ»[۱۸].

۱۳ اکتبر ۱۹۷۸

۱. نوایی، عبدالحسین: «ستارخان سردار ملی قهرمان انقلاب آذربایجان».
۲. نوایی، عبدالحسین: «حیدرخان عمواوغلی ومحمد امین رسولزاده».
۳. نوایی، عبدالحسین: همان مأخذ.
۴. اقبال آشتیانی، عباس: «حیدرخان‌عمواوغلی».
۵. قزوینی، محمد: «وفیات‌معاصرین (حیدرخان عمواوغلی)».
۶. قزوینی، محمد: «روزنامه‌ی دوران‌اقامت اروپا».
۷. کسروی تبریزی، سیداحمد: تاریخ مشروطه‌ی‌ایران، صفحه‌ی ۴۴۸.
۸. کسروی تبریزی، سیداحمد، همان مأخذ، صفحه‌ی۵۴۳.
۹. طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم: قیام‌آذربایجان‌درانقلاب مشروطیت‌ایران، صفحه‌ی۴۴۱.
۱۰. عارف قزوینی، ابوالقاسم: دیوان، صفحه‌ی ۱۰۵.
۱۱. عارف قزوینی، ابوالقاسم: همان مأخذ، بخش تصنیفها، صفحه‌ی ۸.
۱۲. عارف قزوینی، ابوالقاسم: همان مأخذ، صفحه‌ی ۶۲.
۱۳. امیرزاده (شاهرخی)، کاظم: آزاده‌ی‌گمنام، صفحه‌ی ۹۳.
۱۴. جمالزاده، سید محمد علی، «انتقادکتاب: سرگذشت موسیقی ایران».
«نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸».
۱۵. جمالزاده، سید محمد علی، «نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸».

روانشاد سیداحمدکسروی تبریزی، درباره‌ی میرزا غفارخان زنوزی (سیاهپوش)، مینویسد:

«این مرد [: میرزا غفارخان زنوزی] یکی از هواداران تندرو مشروطه بودکه درآغاز جنبش ازقفقاز به تبریزآمد وچون مرد زباندار وبیباکی بود، گفتارهای بس تندی میراند وشوروتکان مردم را فزون میگردانید، وچنانکه گفته‌ایم [: صفحه‌های ۱۴۰-۱۴۱ تاریخ هجده ساله‌ی‌آذربایجان] زمانی‌هم درتهران بود ودرپیشآمد پارك اتابك پا درمیان داشت. پس ازآن به تبریزآمده وچون در چیرگی روسیان نتوانسته بود ازشهر بیرون رود، در دبیرستان کاتولیکها که در نگهداری کنسولگری فرانسه‌بودی پناه جسته‌بود. صمدخان [شجاع‌الدوله] نگهبانانی نهانی در دبیرستان‌گمارده ودستور داده بود که اگر بتوانند میرزا غفارخان را به دست آورند واینان روزی‌او را دربیرون دریافته دستگیرش میکنند وپیش صمد خان میبرند واو دستور کشتنش رامیدهد، لیکن دراین میان کاتولیکیان آگاه گردیده چند تنی از ایشان با نماینده‌یی ازکنسولگری فرانسه به رهانیدن او شتافتند وبا یك پافشاری مردانه اورا ازچنگال مرگ بیرون‌آوردند... پس از آن میرزا غفارخان درایران نماند وخود را به خاك عثمانی رسانید وازآنجا به استانبول شتافت».

نگاه کنید به :

کسروی تبریزی ، سید احمد : تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان ، صفحه‌ی ۴۱۰.

۱۶. جمالزاده، سید محمد علی: «نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸».

۱۷. جمالزاده، سید محمد علی: همان مأخذ.

۱۸. عارف قزوینی، ابوالقاسم: دیوان، بخش تصنیفها، صفحه‌های ۱۴-۱۵.

ختم

فهرست ماخذ و منابع

آدمیت، فریدون:

اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی؛ تهران: کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۴۶.

اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.

فکر آزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰.

آذری، س. علی:

قیام شیخ محمد خیابانی، چاپ دوم؛ تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، ۱۳۴۶.

قیام کلنل محمد تقی خان پسیان، چاپ سوم؛ تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، ۱۳۴۴.

آزادیخواه فومنی (؟):

«تفصیل قتل مرحوم حیدرخان»، ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی ۵، دیماه ۱۳۲۵.

آزادیخواه معروف (؟):

«شاه سیاه»، هفتگی هراز، سال اول، شماره‌ی مخصوص، دوشنبه ۳۰ مرداد ماه ۱۳۲۳.

آقا خان کرمانی، میرزا عبدالحسین:

سه مکتوب؛ نسخه‌ی خطی.

«نامه‌های میرزا آقا خان کرمانی»، بررسیهای تاریخی، سال چهارم، شماره‌های ۵ و ۶؛ سال پنجم، شماره‌ی ۱، آذرماه ۱۳۴۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۹.

ادیب‌الملك، عبدالعلی:

دافع‌الغرور، به‌کوشش ایرج افشار؛ تهران: ۱۳۴۹

اردوبادی، محمد سعید :

تبریز مه‌آلود، جلد دوم؛ باکو: آذرنشر، ۱۹۳۶ میلادی.

اعتمادالسلطنه، محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله :

خوابنامه (خلسه)؛ مشهد: بنگاه بازرگانی زوار، ۱۳۲۴.

———— ، به‌کوشش محمود کتیرایی؛ تهران: کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۴۸

روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، به‌کوشش ایرج افشار؛ تهران: مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.

اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، حسن :

خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، دوجلد؛ تهران: انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹.

افشار، ایرج :

«حاج محمد پیرزاده» (مقدمه‌ی سفرنامه‌ی حاج‌پیرزاده، به‌کوشش حافظ فرمانفرماییان؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲).

اقبال‌آشتیانی، عباس :

«حیدرخان عمواوغلی»، ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی ۵، دیماه ۱۳۲۵.

«قاتل حقیقی امین‌السلطان»، ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌های ۶-۷، بهمن - اسفند ۱۳۲۵.

«قاتل حقیقی میرزا علی‌اصغرخان اتابک»، ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی ۴، آذرماه ۱۳۲۵.

امیرخیزی، اسماعیل :

قیام‌آذربایجان وستارخان؛ تبریز: کتابفروشی تهران، ۱۳۳۹.

امیرزاده (شاهرخی)، کاظم :

آزاده‌ی گمنام؛ تهران: ۱۳۳۴.

اوژن بختیاری، ابوالفتح :

تاریخ بختیاری، ضمیمه‌ی مجله‌ی وحید؛ تهران: ۱۳۴۵.

ایوانف، م. س. :

انقلاب مشروطیت ایران؛ (بدون ذکر نام مترجم، تاریخ چاپ، محل چاپ و نام ناشر، در تهران در ۸۰ صفحه منتشر شده است).

بازرگان، فریدون :

«درباره‌ی احوال حیدرخان عمواوغلی»، ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی ۸، فروردین ماه ۱۳۲۶.

براون، ادوارد گرانویل :

انقلاب ایران، ترجمه‌ی احمد پژوه، چاپ دوم؛ تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۸.

تاریخ مطبوعات وادبیات ایران در دوره‌ی مشروطیت، جلد اول ودوم ترجمه‌ی محمد عباسی، و جلد سوم ترجمه‌ی رضا صالح زاده؛ تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۵ـ۱۳۴۱.

یك سال درمیان ایرانیان، ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری، چاپ دوم؛تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۴.

بزرگ‌امید، ابوالحسن:

ازماست‌که برماست؛ تهران: ۱۳۳۵.

بهار (ملك‌الشعراء)، محمد تقی :

تاریخ مختصر احزاب سیاسی (انقراض قاجاریه)؛ تهران: ۱۳۲۳.

بهرنگی، صمد:

«آذربایجان درجنبش‌مشرطه»، مجموعه‌ی مقاله‌های صمدبهرنگی؛ تبریز: ۱۳۴۸.

———— ، ماهنامه‌ی آرش ، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵ (۱۸)، آذرماه ۱۳۴۷.

پرنس ارفع (ارفع‌الدوله)، میرزا رضا خان :

ایران‌دیروز (خاطرات‌پرنس‌ارفع)؛ تهران: وزارت‌فرهنگ‌وهنر، ۱۳۴۵.

پژوه ، احمد:

«حواشی برانقلاب ایران» (حواشی انقلاب‌ایران تألیف ادواردگرانویل براون؛ تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۸).

پناهی ماکویی :

«حیدرعمواوغلی‌کی بود»، هفتگی ادبیات واینچه صنعت، شماره‌ی ۳۰ (۱۴۳۹)، باکو، ۱۹۶۷ میلادی .

پیشه‌وری (جوادزاده)، سید جعفر:

«سلطان سیگار»، هفتگی پرورش، سال بیستم، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۸، شنبه ۲۶آذرماه ۱۳۲۲.

تاجبخش ، احمد :

تاریخ‌روابط ایران وروسیه درنیمه‌ی اول قرن نوزدهم؛ تبریز: کتابخانه‌ی چهر، ۱۳۳۷.

تقی‌زاده ، سید حسن :

«تقی‌زاده درباره‌ی قتل اتابك سخن میگوید»، ماهنامه‌ی سخن، دوره‌ی شانزدهم، شماره‌ی ۱ ، بهمن ماه ۱۳۴۴.

«تهیه‌ی‌مقدمات‌مشروطیت درآذربایجان»، نشریه‌ی‌کتابخانه‌ی ملی تبریز، شماره‌ی ۱، ۱۳۳۷.

———— ، ماهنامه‌ی یغما، سال سیزدهم، شماره‌ی ۴، تیرماه ۱۳۳۹.

———————————، مقالات تقیزاده، جلداول، زیر نظر ایرج افشار؛ تهران: ۱۳۴۹.

تیموری، ابراهیم:
عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران؛ تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال وشرکاء، ۱۳۳۲.

جاوید، سلام‌الله:
دوقهرمان آزادی؛ تهران: ۱۳۴۲.
فداکاران فراموش شده؛ تهران: ۱۳۴۵.
نهضت مشروطیت ایران ونقش آزادیخواهان جهان؛ تهران: ۱۳۴۷.

جمالزاده، سیدمحمدعلی:
«انتقادکتاب، سرگذشت موسیقی ایران»، ماهنامه‌ی راهنمای‌کتاب، سال چهارم، شماره‌ی ۴. تیرماه ۱۳۴۰.
«نامه‌ی مورخ ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۸»، (در پاسخ سوآل اینجانب در مورد حیدرخان عمواوغلی از ژنومرقوم فرموده‌اند).

حسینی‌کاشانی، سیدحسن:
«اجتماع بزرگ»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۱۳۵، سه‌شنبه۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری.
«اخبارشهری»، روزنامه‌ی حبل‌المتین؛ شماره‌ی ۲۴۷، دوشنبه ۶ صفر ۱۳۲۶ هجری قمری.
«اخبارواصله»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۲۴۴، پنجشنبه ۲ صفر ۱۳۲۶ هجری قمری.
«استنطاق»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌های ۲۵۴ و ۲۵۵، سه‌شنبه و چهارشنبه ۱۴ و۱۵ صفر۱۳۲۶ هجری قمری.
«بحران وزارء»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۱۰۱، سه‌شنبه۱۷رجب ۱۳۲۵ هجری قمری.
«فاجعه‌ی بزرگ»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی۱۰۶، دوشنبه۲۳رجب ۱۳۲۵ هجری قمری.
«نام‌نیك وآوازه‌ی عالمگیر»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۲۰۵، دوشنبه۸ذیحجه‌ی ۱۳۲۵ هجری قمری.
«واقعه‌ی جانسوز»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۱۶۹، یکشنبه۱۷ شوال ۱۳۲۵ هجری قمری.
«واقعه‌ی عجیب»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۸۷، یکشنبه ۱ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری.
«واقعه‌ی ناگوارشهری». روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۲۴۰، یکشنبه

۲۷ محرم ۱۳۲۶ هجری قمری.

حسینی(متولیباشی قم)، محمدباقر:

«اخطار»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۱۱۳، سه‌شنبه۱ شعبان۱۳۲۵ هجری قمری.

حکیمی (حکیم‌الملك)، ابراهیم:

«حکیم‌الملك»، ماهنامه‌ی‌اطلاعات ماهیانه، سال‌اول، شماره‌ی۱، فروردین ماه ۱۳۲۷.

خانملك ساسانی، احمد:

سیاستگران دوره‌ی قاجار، جلد دوم؛ تهران: ۱۳۴۶.

یادبودهای سفارت استانبول؛ تهران: ۱۳۴۵.

دانش‌رعلوی (مجاهدالسلطان)، نورالله:

تاریخ مشروطه‌ی ایران وجنبش وطنپرستان اصفهان وبختیاری؛ تهران: کتابخانه‌ی دانش، ۱۳۳۵.

داودی، مهدی

عین‌الدوله ورژیم مشروطه؛ تهران: سازمان‌کتابهای جیبی، ۱۳۴۱.

دولت‌آبادی، حاج‌میرزا یحیی:

حیات یحیی (تاریخ معاصر)، چهارجلد؛ تهران :کتابخانه‌ی ابن‌سینا، ۱۳۲۸ـ۱۳۳۱.

دهخدا(دخو)، میرزاعلی‌اکبر:

«ادبیات»، هفتگی جنگل، سال اول، شماره‌ی ۳، سه‌شنبه۶رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری.

«چرند و پرند»، هفتگی صوراسرافیل، شماره‌های ۷ ـ ۸، پنجشنبه ۲۱ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ هجری قمری؛ و شماره‌ی ۱۱، پنجشنبه۱۲ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری.

چرند و پرند؛ تهران: سازمان‌کتابهای جیبی، ۱۳۴۱

رایین، اسماعیل:

انجمنهای سری درانقلاب مشروطیت ایران؛ تهران: ۱۳۴۵.

فراموشخانه وفراماسونری درایران، جلدهای اول‌ودوم؛ تهران:۱۳۴۷.

یپرم‌خان سردار؛ تهران: ۱۳۵۰.

رحیم‌اف (طاهباز)، صادق:

«استدعای ملت»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۵۷، چهارشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هجری قمری.

«راپرت حضرت عبدالعظیم»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۶۶، شنبه ۲ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ هجری قمری.

«راپرت روزچهارشنبه۱۱ شهررجب راجع به‌قضیه‌ی ارومی»، روزنامه‌ی

حبل‌المتین، شماره‌ی ۱۰۴، شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری.

رضازاده‌ی ملك، رحیم:

تاریخ روابط ایران وممالك متحده‌ی امریکا؛ تهران: کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۵۰.

رضوانی، اسماعیل:

«اعلانها واعلامیه‌های دوره‌ی قاجار»، بررسیهای تاریخی، سال پنجم، شماره‌ی ۲ (۲۶)، خرداد - تیر ۱۳۴۹.

روح‌القدس (سلطان‌العلماء خراسانی):

«نطق غیبی یا اشاره‌ی لاریبی»، هفتگی روح‌القدس، شماره‌ی ۱۳، پنجشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری.

———————، (تاریخ مشروطه‌ی ایران، تألیف سیداحمد کسروی تبریزی، صفحه‌های ۴۸۳-۴۸۷).

زرینکوب، عبدالحسین:

«انتقاد کتاب، قیام آذربایجان وستارخان»، ماهنامه‌ی راهنمای کتاب، سال سوم، شماره‌ی ۵، دیماه ۱۳۳۹.

سپاه منصور، ابوالحسن:

«قاتل حقیقی اتابك»، ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی ۵، دیماه ۱۳۲۵.

سپهر (مورخ‌الدوله)، احمدعلی:

ایران درجنگ بزرگ؛ تهران، ۱۳۳۶.

سرابی، حسین بن‌عبدالله:

مخزن‌الوقایع، به‌کوشش کریم اصفهانیان وقدرت‌الله روشنی (زعفرانلو)؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.

سعادت نوری، حسین:

ظل‌السلطان؛ تهران: انتشارات وحید، ۱۳۴۷.

شوستر، و. مورگان:

اختناق ایران، ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی شوشتری، به‌کوشش فرامرز برزگر و اسماعیل رایین؛ تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، ۱۳۴۴.

شیخ‌الاسلامی، محمد جواد:

«اسناد راکد وزارت امورخارجه‌ی انگلستان و مسأله‌ی قتل اتابك»، ماهنامه‌ی سخن، دوره‌ی پانزدهم، شماره‌ی ۱۰، مهرماه ۱۳۴۴.

«انتقاد کتاب: انجمنهای سری درانقلاب مشروطیت ایران»، ماهنامه‌ی راهنمای کتاب، سال یازدهم، شماره‌های ۱-۳، فروردین-خرداد ۱۳۴۷.

صابرطاهرزاده (هوپ هوپ)، میرزاعلی‌اکبر:

هوپ هوپ نامه؛ باکو: طاهرزاده، ۱۹۱۴ میلادی.

صدرهاشمی، محمد:

تاریخ جراید ومجلات ایران، چهارجلد؛ اصفهان: ۱۳۲۷-۱۳۳۱.

صفایی، ابراهیم:

رهبران مشروطه، دوره‌ی دوم؛ تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۴۶.

نامه‌های تاریخی؛ تهران: ۱۳۴۸.

«نامه‌ی یك روحانی معروف»، نشریه‌ی انجمن تاریخ، جلداول، مردادماه ۱۳۴۹.

صفوت (ودیگران):

جلیل محمد قلیزاده (ملانصرالدین)؛ تبریز: انجمن روابط فرهنگی ایران واتحادجماهیرشوروی، ۱۳۲۳.

صوراسرافیل، جهانگیرخان:

«اتفاق شب یکشنبه»، هفتگی صوراسرافیل، شماره‌ی ۱۲، پنجشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری.

طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم:

قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران؛ تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال وشرکاء، ۱۳۳۶.

ظهیرالدوله، میرزاعلیخان:

تاریخ بیدورغ، به‌کوشش علیرضا حکیم خسروی (خسروانی)؛ تهران: انجمن اخوت، ۱۳۳۶.

عارف قزوینی، ابوالقاسم:

دیوان؛ برلین: آزادی شرق، ۱۳۰۳.

عمواوغلی، حیدرخان:

«تقریرات»، (ضمن مقاله‌ی «حیدرخان عمواوغلی» نوشته‌ی عباس اقبال آشتیانی در ماهنامه‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی ۵، دیماه ۱۳۲۵).

فاتح، مصطفی:

پنجاه سال نفت ایران؛ تهران: شرکت سهامی‌چهر، ۱۳۳۵

فخرایی، ابراهیم:

سردارجنگل، چاپ دوم؛ تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۴۶

فربد، ناصر:

سرنوشت‌استعمار درایران، چاپ دوم؛ تهران: کتابخانه‌ی ابن‌سینا، ۱۳۴۴.

فووریه، دکتر:

سه‌سال در دربارایران، ترجمه‌ی عباس‌اقبال؛ تهران: کتابخانه‌ی علی‌اکبر علمی وشرکاء، ۱۳۲۶.

قزوینی، محمد:

«روزنامه‌ی دوران اقامت اروپا»، یادداشتهای قزوینی، جلد نهم؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

«وفیات معاصرین (امین‌السلطان . حیدرخان عمواوغلی)»، ماهنامه‌ی یادگار، سال‌سوم، شماره‌های۳و۵، آبان‌ودی‌ماه۱۳۲۵.

قویم‌السلطنه‌ی خراسانی:

«پرسش زندانیان گناه ندارد»، روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۲۴۸، سه شنبه ۷ صفر ۱۳۲۶ هجری قمری.

کاساگوفسکی، کلنل:

خاطرات کلنل کاساگوفسکی، ترجمه‌ی عباسقلی‌جلی؛ تهران: کتابهای سیمرغ، ۱۳۴۴.

کاظمیه، اسلام:

«قتل ناصرالدین شاه ازخاطرات تاج‌السلطنه»، ماهنامه‌ی راهنمای کتاب، سال‌دوازدهم، شماره‌های۷ـ۸، مهر-آبان۱۳۴۸.

کتیرایی، محمود:

فراماسونری درایران؛ تهران: شرکت نسبی‌اقبال وشرکاء، ۱۳۴۷.

کسروی تبریزی، سیداحمد:

تاریخ مشروطه‌ی ایران، چاپ ششم؛ تهران: مؤسسه‌ی چاپ وانتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.

تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان، چاپ چهارم؛ تهران: مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶.

کلانتری (شرف‌الدوله)، میرزا ابراهیم‌خان:

«خاطرات شرف‌الدوله»، به‌کوشش یحیی ذکاء، ماهنامه‌ی سخن، دوره‌ی شانزدهم، شماره‌ی ۴. اردیبهشت ماه ۱۳۴۵.

گلبن، محمد:

«ماجرای قتل میرزاآقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی ومیرزاحسنخان خبیرالملك»، ماهنامه‌ی یغما، سال بیست وچهارم، شماره‌ی۴، تیرماه ۱۳۵۰.

لاهوتی، ابوالقاسم:

دیوان، به‌اهتمام م. محمدلوی عباسی؛ تبریز: کتابفروشی هلال ناصری، ۱۳۲۰.

مجتهدزاده، سیدعلیرضا:

به‌یادبود استاد ملك‌الشعراء بهار؛ مشهد: اداره‌ی فرهنگ خراسان، ۱۳۳۰.

مجدالاسلام کرمانی، احمد:

سفرنامه‌ی کلات، به‌کوشش محمود خلیل پور؛ اصفهان: دانشگاه‌اصفهان، ۱۳۴۷.

مجدالملك سینکی، حاج‌میرزا محمدخان:

رساله‌ی مجدیه، به‌کوشش سعیدنفیسی؛ تهران: ۱۳۲۱.

محمود، محمود :

«یادداشتها»، (ضمیمه‌ی فکر آزادی ومقدمه‌ی نهضت مشروطیت، تألیف فریدون آدمیت).

محیط طباطبایی، محمد:

«درمیان حق وباطل»، روزنامه‌ی پارس، شماره‌ی ۳۰۸۴، پنجشنبه ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۴۵.

، (بخش۲۴ کتاب حقوق‌بگیران انگلیس درایران، تألیف اسماعیل رایین، تهران:۱۳۴۷).

مرتضوی برازجانی، اسماعیل:

زندانی بزهرود؛ تهران: انجمن دوستان، ۱۳۳۷.

مرندی (مکافات)، میرزاآقاخان:

«درپیرامون تاریخ مشروطه»، ماهنامه‌ی پیمان، سال چهارم، شماره‌های ۳-۴، مرداد ــ شهریور ۱۳۱۶.

مساوات شیرازی، سیدمحمدرضا:

«اعلان فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران»، هفتگی مساوات، شماره‌ی ۱۱، یکشنبه۲۸ ذیحجه‌ی ۱۳۲۵ هجری قمری.

«پاکدامنی متهمین بمب»، هفتگی مساوات، شماره‌ی ۲۴، یکشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هجری قمری.

«تاریخ زنوزومرتضویان»، هفتگی مساوات، شماره‌ی ۲۴، یکشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هجری قمری.

«راپرت وقایع تهران»، هفتگی مساوات، شماره‌ی ۲۱، یکشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ هجری قمری.

«شاه وملت»، هفتگی مساوات، شماره‌ی ۹، یکشنبه ۷ ذیحجه‌ی ۱۳۲۵ هجری قمری.

مسرور، حسین:

«رجزهای مشروطه خواهان»، ماهنامه‌ی رادیو ایران، شماره‌ی ۳۵، تیرماه ۱۳۳۸.

مظفرالدین شاه قاجار:

سفرنامه‌ی مبارکه‌ی شاهنشاهی؛ تهران: ۱۳۱۹ هجری قمری.

معاصر، حسن:

تاریخ استقرار مشروطیت ایران؛ تهران: انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۷.

معیرالممالک، دوستعلی:

یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه؛ تهران: علی‌اکبر علمی، [۱۳۲۹؟].

ملک‌آرا، عباس‌میرزا:
شرح حال عباس میرزاملک آرا، به اهتمام عبدالحسین نوایی ؛ تهران: انجمن نشر آثارایران، ۱۳۲۵.

ملکزاده، مهدی:
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، هفت جلد؛ تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۲۸-۱۳۳۳.
زندگانی‌ملک‌المتکلمین؛ تهران: کتابفروشی وچاپخانه‌ی علی‌اکبرعلمی، ۱۳۲۵.

ملکزاده‌ی هیربد، حسن:
سرگذشت حیرت‌انگیز؛ تهران: ۱۳۲۸

منشورگرکانی، م. ع. :
سیاست دولت شوروی درایران از۱۲۹۶ تا۱۳۰۶؛ تهران:۱۳۲۶ .

مؤیدالاسلام، سیدجلال‌الدین حسینی:
«انزلی» ، هفتگی حبل‌المتین، سال چهاردهم ، شماره‌ی ۴۲، دوشنبه ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هجری قمری.
«ایران و ایرانیان»، هفتگی حبل‌المتین، سال چهاردهم، شماره‌ی۴۲ ، دوشنبه ۵جمادی‌الاول۱۳۲۵ هجری قمری.
«حبل‌المتین»، هفتگی حبل‌المتین، سال چهاردهم، شماره‌ی ۴۳، دوشنبه ۱۲جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هجری قمری.

ناظم‌الاسلام‌کرمانی، میرزامحمد:
تاریخ بیداری‌ایرانیان، به‌اهتمام علی‌اکبرسعیدی سیرجانی، دریک مقدمه وپنج جلد (درسه مجلد)؛ تهران: بنیادفرهنگ ایران، ۱۳۴۶-۱۳۴۹.

نوایی، عبدالحسین:
«از اسرارقتل اتابک پرده برمیداریم»، ماهنامه‌ی اطلاعات ماهانه، سال دوم، شماره‌ی ۱۰ (۲۲)، دیماه ۱۳۲۸.
«حیدر عمواوغلی ومحمدامین رسولزاده»، ماهنامه‌ی یادگار، سال پنجم، شماره‌های ۱ـ۲، شهریور - مهر۱۳۲۷.
«دولتهای ایران‌ازآغازمشروطیت‌تا امروز»، ماهنامه‌ی اطلاعات‌ماهیانه، سال‌اول، شماره‌های۲و۴،اردیبهشت‌ماه‌وتیرماه۱۳۲۷.
«ستارخان سردار ملی قهرمان‌آذربایجان»، ماهنامه‌ی اطلاعات ماهیانه، سال اول، شماره‌ی ۹، آذرماه ۱۳۲۷.

والمونت :
ماه شب چهاردهم، فراهم‌آمده توسط اوستاس دولوری و گلاس سیلادن ، ترجمه‌ی علی‌اصغر امیرمعز؛ تهران: انتشارات وحید، ۱۳۵۰.

وزارت امورخارجه‌ی انگلیس:
کتاب آبی ، جلداول، ترجمه‌ی میرزا سیدابوالقاسم ومیرزا محمودخان و میرزا حسنخان اصفهانی؛ تهران: سردار اسعد، ۱۳۳۰ هجری‌قمری.

ویجویه‌یی، حاج محمدباقر:
تاریخ انقلاب آذربایجان وبلوای تبریز؛ تبریز: ۱۳۲۶ هجری قمری.
———————— ، به‌کوشش علی‌کاتبی؛ تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۸

هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی:
خاطرات وخطرات، چاپ دوم؛ تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴.

هروی خراسانی، محمدتقی:
الحدیقةالرضویة؛ مشهد: ۱۳۲۶.

فهرست اعلام*

آ

آب فرمانفرما ۱۹۷
آبی، کتاب ۱۵۴
آبیخ ۲۴۱
آتریادگیلان ۲۳۹
آجی، رودخانه‌ی ۱۱
آحسین مداح ۹۰
آخوندزاده ، میرزا فتحعلی ۲۱، ۲۵
آدمیت، حزب ← جامع‌آدمیت
آدمیت ، میرزا عباسقلی ۱۱۳–۱۱۷، ۱۳۰–۱۳۲
آدر، رضا ۳۱
آذربایجان ۵، ۹، ۱۲–۱۳، ۶۰ ، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۵۳–۱۵۴، ۱۵۹–۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۶۳
آذربایجان، روزنامه‌ی ۶۰، ۱۰۰
آذربایجانی، حاج محمدآقای ۹۶
آرسن ارمنی ۲۰۳
آرمیا ۲۳۶
آروتق ۱۶۱
آزادیستان ۲۶۳
آستارا ۱۳۳، ۱۳۶
آستانه‌ی شاهزاده حسین ۱۰۳
آستانه‌ی مشهد ۲۷–۲۸، ۳۳
آشتیانی ، حاج میرزا حسن مجتهد ۸۳–۸۴، ۱۸۵–۱۸۶، ۱۹۷
آصف‌التجار ۲۳۱
آصف‌الدوله ۴، ۱۱
آصف‌السلطنه ۱۳۵
آصف افخم ۱۱۶
آقا، میرزا ۱۲۴–۱۲۵
آقا بالاخان سردار ۱۴۶، ۲۲۱
آقا بانکی ← بانکی ، میرزا سید باقرخان
آقاخان‌کرمانی، میرزا ۸۰، ۱۲۹
آقاخان نوری، میرزا ۱۲۸
آقازاده ۲۴۱
آقاسردار ۲۰۰
آقاموسی ۱۴۵

* دراین فهرست، نام کسان و نوشته‌هایی که در کتاب به عنوان نویسنده ومأخذ یاد شده است، ودر فهرست مآخذ ومنابع یادآنها کرده شد، و نیز نام کشورها، نیامده است.
از ثبت دفعات تکرار یك اسم درهرصفحه نیز چشم پوشیدیم.

آقایف ۲۲
آقایف ، بهرام ۲۴۱
آقایف، کامران ۲۳۶–۲۳۷، ۲۴۴
آقایف قراباغی، احمد ۲۲
آقوب ارمنی ۱۵۵–۱۵۶
آلیان، ایل ۲۵۷
آلیانی، حسن ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۱–۲۵۲،
۲۵۷–۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴–۲۶۵
آمن، حاج شیخ محمدحسن ۲۴۰

ا

ابراهیم آقا ۱۶۲
ابراهیم آقا، حاج شیخ ۶۰
ابراهیم آقا، حاج میرزا ۴۲
ابراهیم آقا سرتیپ فوج ماکویی ۱۰–۱۱
ابراهیم بیك ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۸
ابراهیم خان، میرزا ۱۸۱
ابوالحسن خان ۱۴۵
ابوالضیاء ۱۳۸، ۱۸۰
ابوالفتح زاده ۲۰۳
ابوالقاسم، میرزا ۱۹۹
ابوالمله ← سعدالدوله
ابوذر، میرزا ۶۰
ابوطالب، میر ۱۴۸
ابوکف ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۵
ابوکف، خانم ← بوللله، خانم
اتابك ، میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان ۵،
۲۷، ۴۰، ۵۴–۵۵، ۵۷–۸۰، ۸۲–۹۳،
۹۵–۹۷، ۹۹–۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷–۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۲–۱۱۳، ۱۲۶–۱۲۷، ۱۲۹–
۱۳۱، ۱۸۳، ۱۸۵–۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱،
۱۹۹، ۲۰۴–۲۰۵، ۲۶۹
اتابیك ← اتابك
اتحاد وترقی، حزب ۱۷۹
اجتماعیون عامیون ایران ، فرقه‌ی ۲۴ ، ۳۱،
۷۲، ۷۴، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۱ – ۱۱۲ ،
۱۱۵، ۱۲۰، ۱۷۸، ۱۸۰
اجتماعیون عامیون‌ایران در باکو، فرقه‌ی ۲۷،
۱۲۳، ۱۲۵، ۱۶۲، ۱۶۷
اجتماعیون عامیون ایران در تبریز، فرقه‌ی
۱۴۵–۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۰،
۱۶۲، ۲۶۹
اجتماعیون عامیون ایران در تهران ، فرقه‌ی
۳۹–۴۰، ۴۳، ۴۷، ۷۰، ۸۳، ۹۵
اجتماعیون عامیون‌ایران درقفقاز، فرقه‌ی ۲۳،
۲۵، ۴۰، ۵۷، ۱۴۱، ۱۶۰، ۲۰۹
اجتماعیون عامیون کارگری روسیه، فرقه‌ی ←
سوسیال دمکرات روسیه، حزب
اجلال‌السلطنه ۱۰۴
اجلال‌الملك ۶۵
احتشام‌السلطنه ۱۲۱
احتشام‌الدوله ۳
احراف ← اهراب
احسان‌الله‌خان ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹–
۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳–۲۶۵
احسان پاشا ۲۷۲
احمد ۱۲۱
احمد، سید ۱۲۱
احمد، میرزا ۱۵۴
احمدخان، میرزاسید ۱۳۳
احمدشاه قاجار ۱۷۳–۱۷۴، ۲۲۰، ۲۴۸
اخوی، حاجی سیدنصرالله ۱۷۴
اداره‌ی برق وصنایع معدن باکو ۲۴
اداره‌ی بیمه‌وحمل ونقل ایران ← تجارتخانه‌ی
روسی حمل ونقل ایران
اداره‌ی راه‌آهن تهران ـ شاه عبدالعظیم ۳۵
اداره‌ی راه قم ۱۳۷
اداره‌ی شیلات ۲۳۰
ادسا ۲۰۹
ادواردگری ، سر ۱۹۲–۱۹۳، ۱۹۹

ادیب‌السلطنه ۴۲
ادیب‌الملك فراهانی، سیدمحمدصادق ۲۲
ادیب بهبهانی ۱۲۹
اراك ۶۲، ۷۱
ارباب کیخسرو ۴۳
ارتش سرخ ۲۲۹–۲۳۰، ۲۵۶
ارداقی، قاضی ۹۷
اردبیل ۱۲۹، ۱۸۹
اردبیلی، آقاسیدجلیل ۴۱، ۴۶، ۱۸۰، ۲۳۹
اردبیلی، حیدر ۲۰۱، ۲۰۶
اردکلو ۱۶۱
اردوباد ۲۳
اردوبادی، مشهدی علی‌اصغر ۲۳
ارژ نیکیدزه، سرگو ۲۳۰–۲۳۱
ارس، رود ۶۴، ۱۶۵
ارشاد، روزنامه‌ی ۲۲
ارشاد، روزنامه‌ی فارسی ۲۲
ارشدالدوله ۹۲–۹۳، ۲۰۹
ارفع‌الدوله ۷۳
ارگ تبریز ۱۴۲
ارگ مشهد ۱۱
ارمنستان تبریز ۱۴۸
ارمنستان شوروی ۱۹، ۱۷۲
ارومی← ارومیه
ارومیه ۱۷، ۶۸–۶۹، ۷۴
ارومیه‌یی، مشهدی باقرخان ۲۴
اسپرینگ رایس، سر ۱۹۸
استادسرا ۲۲۱
استامبول← استانبول
استانبول ۶، ۱۳، ۷۳، ۱۴۲، ۲۱۵–۲۱۶، ۲۲۰، ۲۷۵
استرآباد ۱۳، ۱۸۷
استوار، ماژر ۲۱۳
اسدآباد امامجمعه ۸۹
اسدآبادی، سید جمال‌الدین ۱۲۹
اسدآقا ۱۵۱
اسدالله، سید ۱۰۳
اسدخان ۱۵۰
اسکندری، سلیمان میرزا ۴۳، ۶۸–۶۹، ۸۶، ۱۸۰، ۲۷۱
اسکندری، یحیی میرزا ۴۳، ۶۷–۶۹، ۱۳۰–۱۳۱
اسکو ۱۲۲، ۱۳۳–۱۳۴، ۱۳۶
اسکویی، مشهدی علی‌اکبر ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳–۱۳۷
اسلامبول← استانبول
اسمعیلوف، رشیدبیك ۲۲
اشتر عسکر ۱۱۹
اشتری، میرزا احمدخان ۲۳۱
اشتهاردی، شیخ‌بابا ۱۸۹
اشتهاردی، شیخ علی‌اکبر ۱۸۹
اشرف، مشهدی ۱۷
اشرف‌زاده ۲۱۵
اشکلن ۲۶۵
اصفهان ۳، ۶، ۶۱، ۱۶۰، ۱۶۹–۱۷۰، ۲۲۰
اعتدال، حزب← اعتدالیون اجتماعیون، فرقه‌ی (حزب)
اعتدالیون اجتماعیون، فرقه‌ی (حزب) ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۱–۲۰۲، ۲۰۷
اعتمادالاسلام، سید علاءالدین ۱۸۷، ۱۹۷
افشار، میرزا رضاخان ۲۱۵
افشار، عباسخان ۱۷، ۲۶۰
افشار قزوینی، میرزا حبیب‌الله ۱۲۸
اقبال‌الدوله ۱۱۶، ۱۱۹
اقبال السلطنه‌ی ماکویی ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۱۰۹، ۱۶۱، ۱۶۷
اکباتان، خیابان← پستخانه، خیابان
اکبر← اسکویی، مشهدی علی‌اکبر
اکبراسکویی← اسکویی، مشهدی علی‌اکبر
اکینچی، روزنامه‌ی ۲۱

اگری بوجاق ۱۶۵
اگلس ۱۶۵
التدوین فی تاریخ جبال شلفین ۱۸۷
الکساندر پل ۱۷، ۱۹–۲۰
الماس ۱۸۵
امامجمعه، حاج ۷۴
امامجمعه‌ی تهران ۱۸۵، ۱۸۸
امامجمعه‌ی خویی ۱۲۷
امامزاده ، میرزا سیدمحمد ۱۷۳
امامزاده زید ۷۲، ۹۷
امجدالسلطنه ۲۳۱، ۲۳۸
امور←اشتری، میرزا احمد خان
امیراعظم ۱۱۷–۱۱۸، ۱۲۴
امیرافخم همدانی ۳
امیر امجد ۱۶۱–۱۶۳
امیر بهادر ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۶–۱۱۷، ۱۱۹–۱۲۰
امیرتومان، حاجی حیدرخان ۶۴، ۱۶۱
امیرحشمت ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۷۱
امیرخیزی، حاج اسماعیل ۲۱۵–۲۱۶، ۲۷۰
امیرزاده (شاهرخی)، کاظم ۲۳۷، ۲۴۲
امیروف ۲۳
امین دفتر ، میرزا حسن‌خان ۱۷۰
امین‌الدوله ۱۲۹، ۲۴۱
امین‌الدوله، فرخ‌خان ۱۲۸
امین‌السلطان ، آقا ابراهیم ۵۵، ۲۰۴
امین‌السلطان، میرزا علی‌اصغرخان←اتابک
اناطولی ۱۳
انتقاد بر ذیل روضة‌الصفا ۲۱
انجمن، روزنامه‌ی ۶۹، ۱۶۸
انجمن آدمیت←جامع آدمیت
انجمن آذربایجان ۷۴، ۸۵، ۸۸، ۹۷، ۹۹، ۱۳۱، ۱۳۳
انجمن اتحادیه‌ی طلاب ۱۳۳
انجمن اخوت ۱۸۴
انجمن اصلاح ۱۳۳
انجمن اصناف ۲۰۶
انجمن انزلی ۵۹–۶۰
انجمن ایرانیان در باکو ۱۶۲
انجمن تبریز ۱۲۱
انجمن حقوق ۱۳۳
انجمن خدمت ۴۷–۴۸
انجمن دارالمرز ۱۳۳
انجمن رابطه ۱۳۳
انجمن رشت ۵۸
انجمن سری ۱۰۳
انجمن سری مجاهدین ۷۳
انجمن سری مجاهدین قفقازو آذربایجان ۱۰۱
انجمن فتوت ۱۱۷
انجمن لاریجان ۱۳۳
انجمن محبت ۱۳۳
انجمن مخفی ۱۹۰–۱۹۲
انجمن مشورت ۱۵۱
انزاب ۱۶۱
انزلی ۵۷–۵۹، ۶۱، ۱۲۹، ۲۲۶–۲۲۷، ۲۲۹–۲۳۱، ۲۶۷
انقلاب پاریس←انقلاب کبیرفرانسه
انقلاب سرخ، روزنامه‌ی ۲۳۶
انقلاب کبیرفرانسه ۲۴۲
انورپاشا ۲۴۲
اورباد، قریه‌ی ۱۲
اورنگ ۸۵
اولاد ایران←آدمیت ، میرزا عباسقلی
اویسی، میرزامحمدخان ۲۲
اهراب ۱۳۳
اهر قرجه‌داغ ۱۲۳، ۱۳۷
ایران سرخ، روزنامه‌ی ۲۳۶
ایران کبیر، روزنامه‌ی ۲۴۲
ایران کنونی، روزنامه‌ی ۲۴۲
ایلیاوا ۲۴۳
ایواغلی ۱۶۱

ب

بابوف ۱۸
بادکوبه← باکو
باراتف، ژنرال ۲۱۹
بارگاه مشهد← آستانه‌ی مشهد
باقرخان سالار ملی ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۷–۱۷۸
بازار بزرگ مشهد ۳۱
بازار تهران ۱۸۸
بازارچه‌ی سبزه میدان رشت ۲۵۷
باسمنج ۱۵۴
باصرالسلطنه ۱۱۷
باغبان، حسین‌خان ۱۴۹–۱۵۰
باغشاه ۱۷۶، ۱۹۷
باغ وحش ۴۸
باغ وحش، خیابان ۱۲۰
باغ سبزه میدان رشت ۲۳۱
باکو ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۲–۲۳، ۲۷، ۳۳، ۴۸، ۵۷، ۱۳۳–۱۳۴، ۱۳۶–۱۳۸، ۱۴۱–۱۴۲، ۱۶۲، ۲۲۱–۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۱–۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۸–۲۵۹، ۲۶۳–۲۶۴
بالاخیابان مشهد ۲۸، ۳۳
بامداد ۴۳
بانکی، میرزا سیدباقرخان ۲۶۹
باور، دکترمنصور ۲۳۶
بختیاری، ایل ۴۱، ۱۶۹، ۲۰۲–۲۰۳
بختیاری، مرتضی قلی‌خان ۱۷۴
بخشعلی‌خان ۱۶۲
بدرطالع، سیدمحمد ۲۵۵
بدل‌آباد ۱۶۵
براندس، ژرژ ۲۱۷
برلن ۲۱۶–۲۱۸، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۰–۲۷۱
برلین← برلن
بروجرد ۳
بروجردی، شیخ محمد ۸۲
برهان‌الدین، سید ۹۲
برهان قاطع ۳۴
بریگاد قزاق ۵
بصره ۶۳
بصیردیوان← زاهدی، فضل‌الله
بغداد ۹۴، ۱۶۸، ۲۱۶، ۲۶۹–۲۷۲
بغداد، مهمانخانه‌ی ۹۴
بمبایی← بمبئی
بمبئی ۲۰۲–۲۰۳
بنی‌آدم← شریف‌الدوله‌ی بنی‌آدم
بوداغیان، بارون جبرییل ۱۵۵–۱۵۶
بوشهر ۱۲۹
بوغوس ارمنی ۲۰۳
بولومکین ۲۴۱–۲۴۲
بوللە، خانم ۲۳۷–۲۳۸
بهاءالواعظین ۹۸
بهادر← امیر بهادر
بهار (ملك‌الشعراء)، محمدتقی ۲۰۳
بهارستان ۶۷، ۹۳، ۹۶–۹۷، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۷۳
بهارستان، میدان ۹۱
بهبهانی، سیدعبدالله ۵۸، ۷۷، ۸۰، ۸۳–۸۵، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۲۱، ۱۸۴–۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴–۲۰۷
بی‌بی جان ۱۱
بیداری، روزنامه‌ی ۲۳۷
بیزمارك ۱۰۳، ۲۰۶
بیگلربیگی، یوسف‌خان ۳۴
بین‌النهرین ۲۱۶

پ

پارچی ۱۶۷
پارك اتابك ۱۷۷، ۲۷۵
پاریس ۵۵، ۸۹، ۲۱۴–۲۱۶، ۲۴۲، ۲۶۸
پالکونیك ۶۲

پاولیچ ۲۴۳
پترسبورگ ۲۱، ۴۱
پدر توده ← سعدالدوله
پرت انزلی ۲۳۷
پرورش، روزنامه‌ی ۱۲۹
پرویز، حسین‌آقا ۴۲-۴۳، ۴۶، ۱۸۰
پستخانه ۴۸
پستخانه، خیابان ۴۲، ۴۵
پستخانه، میرزا علی‌خان ۱۵۵
پسیان، کلنل محمدتقی‌خان ۲۶۳-۲۶۴
پسیخان ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۰-۲۶۱
پشتکوه ۱۳
پل منجیل ۲۳۸
پورداود، ابراهیم ۹۰، ۲۱۶، ۲۷۰
پیربازاری، محمد ۲۳۶، ۲۵۱
پیرزاده، حاجی ۱۸۳
پیرکندی ۱۶۷
پیشنماز، حاجی ۱۶۱
پیشه‌وری، سیدجعفر ← جوادزاده، سیدجعفر

ت

تاتار، قوم ۲۳۷
تاج السلطنه ۲۰۴
تاریخ سوادکوه ۱۸۷
تاری وردی ۱۷، ۱۹
تاری وردیوف ۱۷
تبریز ۷، ۱۲، ۲۲-۲۳، ۳۳، ۶۰، ۶۹-۷۰، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۶، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۶۶-۱۶۸، ۲۴۵، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۵
تبریز، روزنامه‌ی ۱۴۵
تبریزی، آقاشیخ ابراهیم ۴۳
تجارتخانه‌ی روسی حمل‌ونقل‌ایران ۳۵-۳۶، ۳۸
تخت بربریها، کوچه‌ی ۱۳۸
تربیت، میرزا علی محمد خان ۱۷۴، ۲۰۷
تربیت، میرزامحمدعلی‌خان ۴۳، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰
ترجمان، روزنامه‌ی ۲۱
ترکمانچای، عهدنامه‌ی ۷۹
ترکمن، ایل ۲۲۱
ترکهای جوان ۱۶۶
ترونین ۲۴۱
تسوج ۱۲
تفلیس ۱۴، ۲۱-۲۳، ۳۳، ۲۰۹، ۲۲۱
تقوی، حاجی سیدنصرالله ۱۳۲، ۱۷۵، ۲۰۷
تقی اف ۱۵۰
تقی‌خان، میرزا ۱۳۳
تقیزاده، سیدحسن ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۵۸، ۷۴، ۸۴-۸۶، ۸۸-۸۹، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۵-۲۱۷
تقیوف، حاج زین‌العابدین ۲۲، ۱۴۱-۱۴۲
تکامل، روزنامه‌ی ۲۳
تکفیرنامه‌ی اتابك ۶۸
تنکابن ۲۴۹، ۲۵۹
تنکابنی، شیخ جعفر ۱۸۹
توپخانه، میدان ۹۱، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۷
تهران ۴-۵، ۷، ۹، ۱۳، ۲۲، ۳۲-۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۵۸-۶۲، ۶۶-۶۸، ۷۰، ۸۰-۸۱، ۸۶، ۸۹، ۹۷-۹۸، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۳۰، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۹، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۷۶-۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۹-۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۳-۲۶۵، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵
تهرانی، میرزا ابوالحسن ۲۴

تهرانی، شیخ محمد جواد ۱۸۱، ۲۰۳
تیمور ۲۱۶

ث

ثقفی، سلطان عبدالحسین خان توپچی ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸

ج

جامع آدمیت ۵۸، ۸۵–۸۶، ۱۱۲–۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۰–۱۳۲
جامعه‌ی ملل ۲۳۰
جعفر، سید ۲۳۶
جلفا ۱۲، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۶۱–۱۶۲
جلفای روس ۲۳
جلوخان مسجدشاه ۱۸۸
جلیل ۱۴۵
جلیل‌الممالک ۲۳۱
جمال‌الدین واعظ اصفهانی، آقا سید ۴۰–۴۳، ۴۶، ۷۲، ۹۵، ۹۸–۹۹
جمالزاده، سید محمد علی ۲۱۵
جمعه، مسجد ۳۶
جمعیت آزادیخواهان ۵۵
جمعیت انقلاب سرخ ایران ۲۳۵
جنایت روس و انگلیس نسبت به‌ایران، رساله‌ی ۲۱۸
جنایة‌الروس‌والانکلیز فی ایران، رساله‌ی ۲۱۸
جنگلی، اسماعیل ۲۳۰، ۲۵۱–۲۵۲
جواد، سید ۱۳۳
جوادزاده (پیشه وری)، سیدجعفر ۲۳۷، ۲۴۰–۲۴۲
جوان، مشهدی علی ۱۴۸
جواهری، محمد مهدی ۲۱۸
جودت، حسین ۲۳۷
جهانشاه خان ۱۰۹، ۱۹۹
جهانگیر، نصرالله خان ۲۱۵، ۲۷۱–۲۷۲

چ

چاتوبادایا ۲۱۵
چالوس ۲۶۵
چراغ برق، خیابان ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۰۱
چراغ برق، کارخانه‌ی ۴۸، ۱۲۲، ۱۲۴
چراغ برقی، ضیاءالسلطان ← ضیاءالسلطان چراغ برقی
چراغ گاز، خیابان ← چراغ برق، خیابان
چراغ گاز، کارخانه‌ی ← چراغ برق، کارخانه‌ی
چرنداب، محله‌ی ۱۴۸
چرندابی، حسن‌آقا ۱۵۰
چرندابی، محمد صادق‌خان ۱۴۹–۱۵۰
چکا ۲۴۱–۲۴۲
چلبیانلو، رحیم‌خان ۴۱
چلنگریان ۲۴۲
چهارشنبه ۱۳۵–۱۳۷
چیچرین ۲۳۰

ح

حاجی‌خان ۲۴
حاجی علی، کاروانسرای ۱۳۴، ۱۳۶
حاجیوف، حاج‌آقا ۲۲
حاشرود ۱۶۷
حبل‌المتین، هفتگی ۲۳، ۶۰، ۸۱، ۱۲۹، ۱۴۲
حبیبی، علی ۲۳۶
حرم حضرت رضا ۳۰
حسابی ۲۵۹، ۲۶۱
حسام‌الملک ۱۱
حسن، آقا ۱۲۸–۱۲۹
حسن، آقا میرزا ۱۲۹
حسن، آقا ۷۶، ۹۵، ۱۰۲–۱۰۴
حسن مجاهد ۱۵۵
حسن مجتهد، میرزا ۲۰۷
حسین، حاجی میرزا ۱۴۲
حسین، مشهدی ۱۳۳

حسین پاشا←امیر بهادر
حسین‌خان منشی سفارت، میرزا ۸۵-۸۶
حسین زاده ، علی بیك ۲۲
حسین لله ۲۰۱
حسینی، باقر ۶۲، ۷۱
حشمت، دکتر ۲۴۰
حشمتی، دکترعلی‌اکبر ۲۳۶
حقایق، مجله‌ی ۲۲
حکاك باشی ۱۴۶
حکمت، روزنامه‌ی ۱۷۱
حکیم‌الملك ۲۷
حکیم‌الملك، ابراهیم ۴۱-۴۲، ۴۴-۴۶، ۱۷۴
-۱۷۵، ۱۸۰
حکیمی، ابراهیم←حکیم‌الملك، ابراهیم
حلب ۲۱۶
حمام شاه مشهد ۳۱
حمام فراشباشی، میدان ۱۳۴، ۱۳۶
حمیدالسلطان ۱۷۴
حوزه‌ی مخفی‌فرقه‌ی اجتماعیون‌عامیون تهران
۴۰-۴۱، ۴۳-۴۴، ۷۱-۷۲، ۸۲، ۱۲۰
حیات، روزنامه‌ی ۲۲
حیدر ۱۲۴-۱۲۵
حیدرخان امیرتومان، حاجی←امیرتومان،
حاجی حیدرخان
حیدرخان سلطان ۹
حیدری، میرزا احمدخان ۲۴۲

خ

خائن‌السلطان←اتابك
خالوقربان ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۱-
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳-
۲۶۴
خالومرادکوچك ۲۶۱
خامنه ۲۱
خاور، روزنامه‌ی ۲۲۰
خاوری←فخرالواعظین
خبیرالملك، میرزا حسنخان ۸۱، ۱۲۹
خراسان ۱۱، ۱۳، ۲۷، ۲۹- ۳۰، ۳۲-۳۳،
۱۱۷، ۱۸۱، ۲۶۳
خراسانی، شیخ احمد ۱۸۹
خراسانی، میرزامحمد←نجات، میرزا محمد
خراسانی، میرزا محمد صادق ۱۷۴
خزدار، یوسف←خزدوز، یوسف
خزدوز، یوسف ۱۴۶-۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۰
خزر، دریای ۲۲۹-۲۳۰
خسرو پرویز ۱۰۸
خط کشتیرانی شرکت روسیه ۳۸
خط کشتیرانی قفقاز - مرکوروی ۳۸
خط کشتیرانی ناداژدا ۳۸
خلخالی، سیدعبدالرحیم ۴۱-۴۳، ۴۶، ۱۱۵،
۲۳۹
خلعتپوشان ۱۰
خلیل، شاطر ۱۴۸
خلیل بیگ ۱۶۶
خلیل پاشا ۲۴۲
خمام ۲۲۳
خمامی، شیخ علی ۱۸۹
خمامی، محمد علی ۲۳۶، ۲۵۱-۲۵۲
خندق ۱۹۷
خواجوی (معزالسلطنه)، رضا ۲۳۶
خوی ۶۴، ۶۹-۷۰، ۱۶۱-۱۶۸، ۱۷۱
خوی، فوج ۱۰
خویی، فوج←خوی، فوج
خیابانی، شیخ‌محمد ۱۸۰، ۲۴۵، ۲۶۳-۲۶۴
خیابانی، ملاحمزه ۱۵۰
خیاط، حاجی خان ۴۳، ۵۰، ۱۳۸، ۱۵۰
خیاط، مشهدی حسن←خیاط، حاجی خان
خیریه ، دبستان ۱۶۴

د

داداش بیك ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸

دارالاسناد دولتی بریتانیا ۲۰۵
دارالفنون ۱۲۹
داشناق، حزب← داشناکسوتیون، حزب
داشناکسوتیون، حزب ۱۶۴، ۱۷۱
داودخان، میرزا ۴۲
دبیرالسلطان ۸۵
دبیرستان کاتولیکیان تبریز ۲۷۵
دربندی، میرزا کاظم ۲۱
درشت ۱۹۷-۱۹۸
دروازه‌ی تهران ۱۹۷
دروازه‌ی حضرت عبدالعظیم ۱۳۵، ۱۳۷
درویش‌راوندی، سعدالله‌خان ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۷۰
دمبلی، خوانید← دنبلیان
دمبلی، سردارعزیزخان ۱۳
دمکرات‌ایران، حزب ۴۳، ۸۶، ۱۷۷-۱۸۱، ۲۰۳-۲۰۳، ۲۱۳، ۲۷۱
دمکرات‌ایران، کمیته‌ی مرکزی حزب ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۱۳
دمکرات ایران درمشهد، حزب ۱۸۱، ۲۰۳
دنبلیان ۱۲
دنسترویل، ژنرال ۲۲۶
دنیکن ۲۲۶-۲۲۸، ۲۳۰
دواتگر، کریم ۱۳۸
دوا فروش، حاجی علی ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۱
دوچی، محله‌ی ۱۵۵
دوشانتپه ۱۲۰
دوستی ایران وشوروی، عهدنامه‌ی ۳۸
دوما ۲۲
دهخدا، میرزا علی اکبر ۴۱-۴۳
دیزجدز ۱۶۳
دیژون ۲۱۴
دیوسالار، میرزا علی‌خان ۱۷۶

ذ

ذره، سیدابولقاسم ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۶۱

ر

رابینو، رساله‌ی ۱۵۱
راپورتچی باشی، علیقلی ۱۴۶
رادك ۲۴۲
راستابازارخوی ۱۶۳
راسته بازار ۱۳۴-۱۳۵
راسکولنیکف ۲۳۰-۲۳۱
راوندی، علی‌نقی ۲۷۰
راه‌آهن تهران ـ شاه عبدالعظیم ۳۵
راه‌آستارا ـ اردبیل ۳۸
راه انزلی ـ تهران ۳۸
راه تهران ـ مشهد سر (بابلسر) ۳۸
راه تهران ـ همدان ۳۸
راه عشق‌آباد ـ قوچان ۳۸
رجب، آقا ۱۲۸
رحیم‌اف، صادق ۴۳، ۷۰-۷۱، ۷۴-۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۹۵-۹۶
رحیم خان ۱۵۴
رحیم‌زاده، دکتر← رحیم‌اف، صادق
رژی، انقلاب ۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲
رژی، قرارداد ۱۸۵
رسولزاده، محمد امین ۲۳، ۱۸۰
رشت ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۶۷، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴-۲۶۵
رشتی، شیخ اسماعیل ۱۸۴
رشدیه، میرزا حسن ۱۶۴
رضا ۱۳۸-۱۳۹
رضا، شاطر ۱۴۸
رضا، کربلایی ۱۴۸

رضا کرمانی، میرزا ۱۲۷، ۱۹۷
رضایوف میلانی، حاجی محمد باقر ۲۸، ۳۳
رضایی، حسن ۲۵۳
رضی، حاج سید ۲۳۱
رفیع، آقا سید ۶۰
رکن‌الدوله ، شاهزاده علی‌نقی میرزا ۸، ۳۱، ۳۴
رکن‌الدوله، محمد تقی میرزا ۳۳-۳۴
روح‌القدس، روزنامه‌ی ۹۷
روحی، شیخ احمد ۸۱، ۱۲۹
رودسر ۲۴۹
روس، بانك ۲۲
روکم ۲۳۵
رولوسیونی کمیته←روکم
رویان ۱۸۷
ری ۱۰
ریس‌الخائنین←اتابك
ریس لشکر ملی←میرزا کوچك

ز

زاخارف ۲۴۲
زاخاریان ۲۳۷
زاواریان، سیمون ۱۷۲
زاهدی، سرتیپ (سپهد) فضل‌الله ۲۵۰، ۲۶۵
زرگر، میرزا موسی←مدیرالصنایع
زند، سلطان حسن خان ۲۳۶
زندیه ۱۲
زنجان ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۸۹، ۲۳۹
زنجان، محال ۹
زنجانی، میرزاجعفر ۲۴، ۷۰
زنوز، قصبه‌ی ۱۲-۱۳، ۱۶۱
زنوزی، فرج‌آقا ۱۶۱
زنوزی، میرزا غفارخان ۲۷۱، ۲۷۵
زورآوا ۶۴
زوزیان، رستم ۱۷۲
زینال، مشهدی ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳-۱۳۷
زینل، مشهدی←زینال، مشهدی
زینوویو ۲۴۲-۲۴۳

س

سازمان جوانان ۲۳۷
ساعدالدوله ۲۴۹، ۲۶۵
سالارالدوله، شاهزاده ابوالفتح میرزا ۱۱۲، ۱۱۴
سالارحشمت ۱۷۴
سامره ۸
سامسون ۱۶۴
ساوه ۶۲
سبزوار ۱۱
سپهدار ۵۸، ۶۱، ۱۷۴-۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۱-۲۴۱
سپهسالار، مدرسه‌ی ۳۶، ۹۳، ۱۲۳
سپهسالار تنکابنی ۲۶۵
ستار تبریزی، مشهدی ۱۰۳
ستارخان سردارملی ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۷۷-۱۷۸، ۲۲۱، ۲۶۷
سرابی، حسین ۲۴
سرابی، رجب ۲۰۱، ۲۰۷
سراج، میرعلی‌اکبر ۱۴۶
سراج‌الملك، مسجد ۹۳ ، ۱۲۰
سربازخانه‌ی تبریز، میدان ۱۰
سرچشمه ۱۳۴-۱۳۵
سرچم، دهکده‌ی ۹
سرخوش ۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۲
سرخی‌کهن، عبدالغنی ۲۳۰
سردار اسعد ۱۷۴-۱۷۷، ۲۲۱
سردار اکرم همدانی ۸۴

سردار انتصار (مظفراعلم) ۲۰۲
سردارفاخرحکمت ۲۳۸
سردار فشفشه← مقتدرنظام
سردار محیی ۱۶۷، ۱۷۴-۱۷۸، ۲۰۱
سردارمنصور گیلانی ۶۱، ۱۱۴، ۱۷۴
سرقبرآقا ۱۰۴
سعدالدوله ۶۲، ۸۴، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۳۰
سعدالعلماء ۱۳۳
سعید محمدکرد ۲۵۱-۲۵۲
سعیدالممالک← امیرحشمت
سفارت انگلیس درتهران ۳۶-۳۷، ۵۴، ۱۹۳-۱۹۴
سفارت ایران درپاریس ۲۱۴
سفارت دولت روسیه درتهران ۵۴
سفارتی، میرزا ابراهیم خان ۱۷۰
سفیدرود ۲۵۰، ۲۵۹
سکمن‌آباد ۱۶۵
سلطان‌المستبدین← ناصرالدین‌شاه قاجار
سلطانزاده (میکاییلیان) ۲۴۳
سلطانیه ۹
سلماس ۱۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۱
سلماسی، میرزا سعید ۱۵۱
سلمیه، مدرسه‌ی ۹۱
سلیم ۱۴۹
سنجابی، ایل ۴۱
سن میشل، خیابان ۲۱۵
سوچی میرزا ۲۴
سوزکلام، مقاله‌ی ۲۳
سوسیال دمکرات، حزب ۸۶، ۱۷۸، ۱۸۰
سوسیال‌دمکرات روسیه، حزب ۲۳، ۳۵، ۴۰، ۲۱۳-۲۱۴
سوسیال دمکرات قفقاز، حزب ۲۳
سهام‌الملک ۲۹
سیاح، حاج ۱۲۹
سیاهپوش← زنوزی، میرزا غفارخان
سید حمزه ۱۱
سید یزدی← یزدی، سید علی‌آقا
سیرجان ۷
سیف‌السادات ۱۵۵
سیف‌الملک، سفرنامه‌ی ۱۲۸
سیف‌الملک، عباسقلی خان ۱۲۸
سیگاری، شیخ احمد ۲۳۹
سیمیتقو ۱۵۱

ش

شاپشال ۴۱، ۴۵
شاپور← کارگارتیلی
شامپانی، ژنرال ۲۲۹
شاه‌آباد، خیابان ۸۸
شاه تختنسکی، بخشعلی‌آقا ۲۳
شاه تختنسکی، جهانگیرآقا ۲۳
شاه تختنسکی، محمدآقا ۲۱-۲۳
شاه تختی ۲۱
شاهرود ۲۰۳
شاهرودی، حاجی محمد حسن ۱۰۲-۱۰۳
شاهرودی، سرای حاج محمد حسن ۱۰۲
شاهسون. ایل ۱۲، ۴۱، ۲۲۱
شاه سیاه← بهبهانی، سید عبدالله
شاه شهید← ناصرالدین شاه قاجار
شاه عبدالعظیم ۶۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۴-۱۳۹، ۱۸۵، ۲۰۳
شاه عبدالله← بهبهانی، سید عبدالله
شجاع‌الدوله، صمدخان ۱۶۶، ۲۷۵
شجاع‌السلطنه ۹۹
شجاع‌لشکر ۱۵۵-۱۵۶
شجاع‌نظام مرندی ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۸
شرق روس، روزنامه‌ی ۲۱

شریف‌الدوله‌ی بنی‌آدم ۴۳
شریف زاده، آقا سید حسین ۱۵۱
شریف زاده، مشهدی قربانعلی ۲۳
شریف زاده‌ی تبریزی ۴۳
شعاع‌السلطنه ۱۳
شفایی، عبدالحسین ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸
شکی ۲۱
شماخی ۲۵
شمیران ۷۶، ۲۰۷
شورای ایران، روزنامه‌ی ۱۴۶، ۱۵۱
شورای تبلیغات ۲۴۳
شهاب‌الملک ۴
شهبندری رشت ۲۲۱
شه‌ثانی← میرزا کوچک
شهسوار ۲۶۲-۲۶۵
شیخ‌الاسلام زنجان ۹
شیخ‌الاسلام ششگلانی ۱۵۰
شیخ‌الاسلام قزوینی ۱۷۶
شیخ عبدالحسین، مسجد ۹۵
شیخعلی، میرزا ۱۳۳
شیخ ناری← نوری، شیخ فضل‌الله
شیخوف نخجوابی، نصرالله ۲۳
شیراز ۵-۶، ۱۳، ۶۲، ۷۱، ۲۰۲
شیراز، ایلات ۸
شیرازی، سیدمحمدرضا← مساوات، سیدمحمد رضا
شیرعلی خان ۱۶۲
شیرین زاده‌ی سلماسی ۲۴

ص

صابر، هادی ۱۵۵-۱۵۶
صابرطاهرزاده، میرزا علی اکبر ۲۲، ۲۵
صابونچی، قریه‌ی ۱۳۴، ۱۳۷
صاحب اختیارغفاری، غلامحسین خان ۸۹
صاحبدیوان ۸، ۱۱
صاحبقرانیه ۸۷
صادق، صادق← مستشارالدوله، صادق
صادق‌اف، محمدتقی← صادق‌اف، محمدنقی
صادق‌اف، محمدنقی ۲۰۹-۲۱۱
صالح‌آباد رشت ۲۲۱
صحت، ع. ۲۵
صدرالاشراف ۱۲۵
صدرالعلماء ۱۷۳، ۱۹۱، ۱۹۸
صدرملیون← میرزا کوچک
صدق‌الملک ۱۲۵
صدقی اردوبادی، مشهدی تقی ۲۳
صدقیانی، حاجی رسول ۱۴۵ - ۱۴۶
صراف، مشهدی ابولقاسم ۱۳۹
صراف، حاجی سید محمد تاجر ۱۷۴
صفاییه ۱۸۴
صمصام‌السلطنه ۱۶۹، ۱۷۴
صنیع الدوله ۳۷، ۷۴، ۱۳۰- ۱۳۲، ۱۷۴- ۱۷۵، ۲۴۶
صنیع‌حضرت ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۱۹
صوراسرافیل، میرزا جهانگیر خان شیرازی ۴۱-۴۳، ۴۶، ۸۱-۸۲، ۱۳۳
صوراسرافیل، روزنامه‌ی ۴۲
صوراسرافیل، میرزا قاسم خان ۴۳
صومعه سرا ۲۴۵، ۲۵۹
صیدا ۲۱۸
صیف‌الملک، آقاوجیه ۱۲

ض

ضرغام‌السلطنه‌ی بختیاری ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۸
ضره← ذره
ضیاء السلطان چراغ برقی ۴۳، ۱۲۲، ۱۲۴- ۱۲۵، ۲۰۱

ط

طالع، علی ۲۳۶
طاهباز، حاج رحیم ۷۰، ۸۱
طاهباز، صادق ← رحیم‌اف، صادق
طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم ۱۴۸
طباطبایی، سید احمد ۱۹۱
طباطبایی، سید محمد ۵۸، ۹۲، ۱۷۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸
طباطبایی، سید محمد صادق ۴۳، ۱۳۹

ظ

ظل‌السلطان، شاهزاده مسعود میرزا ۱۱، ۹۱ـ ۹۳، ۱۹۴ـ۱۹۵
ظل‌السلطان، خیابان ۱۲۱
ظلمات ۱۶۴ـ۱۶۵
ظهیرالاسلام ۸۹
ظهیرهمایون، سید علی خان ۲۳۰

ع

عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم ۲۷۰ـ۲۷۱
عباس‌آقا صراف تبریزی ۷۲ـ۷۴، ۷۶ـ۷۸، ۸۱، ۸۴ـ۸۶، ۸۸، ۹۲ـ۱۰۱، ۱۰۳ـ ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۷، ۲۰۵
عباس خان مهندس، میرزا ۷۵، ۸۰
عباسقلی راپورتچی ۹۰
عباس میرزا ← نایب‌السلطنه، عباس میرزا
عبدالحمید، سید ۲۰۵
عبدالرحمن، مشهدی ۱۴۸
عبدالرحیم‌خان ۲۶۹
عبدالله، مشهدی ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳ـ۱۳۸
عبدالله خان، شیخ ۲۳۶، ۲۴۰
عبدالنبی، ملا ۱۲
عبده، شیخ محمد ← بروجردی، شیخ محمد
عتبات ۱۳۴، ۱۳۶
عدالت، حزب ۲۳۰، ۲۳۶ـ۲۳۷، ۲۶۳
عدالت، سیدحسن خان ۱۴۵
عراق ← اراک
عراقی، حاج‌آقا محسن ۴۱
عزیزخان خوجه‌ی شاهی ۱۸۵
عشق‌آباد ۱۳، ۲۰۳
عشقی، میرزاده ۲۷۱
عصرانقلاب، روزنامه‌ی ۴۳
عضدالملك ۵۱
ع. ق. ۸۶
علاءالدوله ۴۸، ۵۰ـ۵۱، ۸۳ـ۸۴، ۹۱، ۱۲۸
علاءالدوله، تیمچه ۷۲
علاءالسلطنه، محمد علی خان ۱۲۸ـ۱۲۹
علاءالملك ۱۱۴
علدار ۱۶۲
علمداری، عباس خان ۱۶۲
علی، مشهدی ۱۴۷
علی‌آقا، میرزا ۱۲۹
علی‌آقا، حاج میرزا ۳۱
علی اصغر ۲۰۱
علی اصغر، سید ۱۳۳
علی اصغرآقا، حاجی ۱۶۴
علی اکبر، مشهدی ۱۷، ۲۴
علی اکبر، میرزا ۷۶، ۹۵، ۹۷
علی اکبرتفرشی، آقا سید ۱۸۵، ۲۰۴
علی اکبرخان ۱۵۰ـ۱۵۱
علیزاده ۲۳۷
علیزاده (یکانی)، میرزانورالله ← یکانی، میرزا نورالله خان
علیشاه، مشهدی ۲۴۹
علی مجتهد، آقا سید ۱۳
علی محمد ۱۳۳
علی محمد خان، میرزا ۱۲۹

عمارلویی، میرزا احمد ۱۸۰
عمواوغلی، صادق ۱۵۰–۱۵۱
عمواوغلی، مشهدی محمد ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۶–۱۳۸
عمیدالسلطان ۱۷۸
عنایت‌السلطنه، دکتر ۲۳۶
عون‌الممالك، میرزا ابراهیم خان ۵۶، ۱۱۴، ۱۳۱
عیسی خان، میرزا ۱۸۱
عین‌الدوله، شاهزاده عبدالمجید میرزا ۵، ۳۶، ۵۹، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۵۴، ۸۷ –۱۹۲

غ

غازیان ۶۱، ۲۲۹
غفارخان، میرزا ۱۷۴
غفارزاده ۲۳۷
غلامحسین ۱۲۴–۱۲۵

ف

فارس ۵–۶، ۱۱۷–۱۱۸، ۲۰۲
فاضل شربیاتی ۱۴۵
فتحعلیشاه قاجار ۱۰۸، ۱۲۸
فخرالواعظین ۱۰۰
فخرایی، ابوالقاسم ۲۳۶
فراشباشی، عبدالله خان ۱۵۶
فراموشخانه ۸۴، ۸۹–۹۰، ۱۱۲، ۱۲۷
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۶۵، ۶۹، ۸۲، ۸۴، ۱۷۴، ۱۹۷–۱۹۸
فرمانفرما، نصرةالدوله ۱۹۷
فرهاد میرزا ۵–۶
فریاد جوانان، روزنامه‌ی ۲۳۶
فریار، میرزا آقا ۴۳
فشنگچی، حسین‌آقا ۱۴۵
فضلعلی، میرزا ۵۸، ۷۴
فومن ۲۳۷–۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵
فومنات ۲۳۹
فیوضات، روزنامه‌ی ۲۲

ق

قائم مقام، میرزا صادق ۱۰–۱۱
قاجاریه ۳، ۱۱
قارص ۱۹
قاضی ۱۲۵
قانون، روزنامه‌ی ۷۹، ۱۲۷
قاهره ۱۷۱
قراباغ ارومی ۱۶۱
قراچمن، قریه‌ی ۹
قرال، روزنامه‌ی ۸۱
قراملك ۱۶۶
قرق‌کارگذاری رشت ۲۳۱
قره بولاغ ۱۶۲
قره داغ ۱۲، ۱۲۲
قریم ۲۱
قزاقخانه‌ی تهران ۲۲۱
قزلجه میدان ۱۵۴
قزوین ۶۱، ۹۵، ۱۰۲–۱۰۳، ۲۱۵، ۲۳۸
قزوینی، میرزا احمد ۱۸۰
قزوینی، محمد ۲۱۵
قشون نادری ۲۷۱
قصرشیرین ۲۶۹–۲۷۰
قفقاز ۱۳، ۱۹، ۲۱–۲۲، ۲۵، ۴۱، ۶۵، ۷۰، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۰–۱۶۱، ۲۲۱، ۲۲۶–۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۵
قفقازی، میراسماعیل ۱۲۲، ۱۲۴–۱۲۵
قفقازی، حاج میرزا باقرآقا ۱۸۰
قلعه‌وان باشی ۱۶۱
قم ۳۶، ۶۲، ۷۱، ۷۸، ۱۳۵، ۱۳۷

قمرالسلطنه ۳
قمی، شیخ ابوطالب ۱۸۹
قمی، سید تقی ۱۸۹
قمی، سید جمال‌الدین ۴۳
قمی، سید حسین ۱۸۹
قمی، سید عزیزالله ۱۸۹
قمی، سید علی ۱۸۹
قمی، شیخ محمد رضا ۱۹۱
قمی، یدالله ۱۸۹
قوام‌الملك شیرازی ۴۱، ۶۲، ۷۱، ۱۱۷–۱۱۸
قورخانه‌چی، کربلایی رحیم ۱۴۸
قیطری← قیطریه
قیطریه ۷۶، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹

ك

کارخانه‌ی برق حاج حسین‌آقا امین‌الضرب ۳۶، ۹۳، ۲۶۸
کارخانه‌ی برق آستانه‌ی مشهد ۲۸
کارلسباد ۵۶
کارگارتیلی ۲۳۶
کاژانف ۲۳۶
کاس‌آقا حسام خیاط ۲۵۱–۲۵۲، ۲۵۷
کاشانی، آقا شیخ یحیی ۱۲۹
کاظم زاده‌ی ایرانشهر ۲۱۵
کالسکه‌چی باشی ۱۲۱
کامران میرزا نایب‌السلطنه← نایب‌السلطنه، کامران میرزا
کامونیست، روزنامه‌ی ۲۳۷
کاوه، تمبرپستی ۲۴۱
کاوه، ماهنامه‌ی ۲۱۷–۲۱۸
کتابچه‌ی مونوپل← کلید استطاعت ایران
کتابخانه‌ی تهران ۴۲–۴۳
کتابخانه‌ی ملی تهران ۱۲۸
کربلا ۱۳۵، ۱۳۷
کردستان ۱۳
کردستانی، اسدالله خان ۴۳
کرد محله‌یی (گارنیه)، میرزا محمود ۲۵۱–۲۵۲
کرشته ۸۲
کرمان ۴–۸، ۱۳، ۱۱۸
کرمانشاه ۱۱، ۱۳، ۱۹۰، ۲۱۶، ۲۷۰–۲۷۱
کرمانشاهان← کرمانشاه
کرمانی، میرزا رضا← رضا کرمانی، میرزا
کرمانی، حاج میرزا احمد ۱۲۹
کریم، مشهدی ۱۳۸
کریم خان ۲۶۱
کسما ۲۵۳، ۲۵۶
کسمایی ۱۷۴
کسمایی، حاج احمد ۲۴۰، ۲۵۰
کسمایی، سید ابولقاسم ۲۳۶
کشف‌الکلمات قرآن ۲۱
کشمیری، حاج شیخ محمد جعفر ۱۸۱
کلچاك ۲۲۸
کلکته ۸۱، ۱۴۲
کلوانس ۶۴
کلوب بیداری ایران ۴۴
کلوپ، محمد خان ۲۶۱
کلید استطاعت ایران ۸۳
کما ۲۲۳
کمال، روزنامه‌ی ۱۲۹
کمبریج ۲۱۵
کمره‌یی، سید ۴۳
کمیته‌ی اجراییه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران ۴۰، ۷۲، ۱۲۰
کمیته‌ی انقلاب← روکم
کمیته‌ی انقلاب← حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران
کمیته‌ی انقلاب ایران ۲۴۸

کمیته‌ی انقلاب ملی← حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران
کمیته‌ی انقلابی لنکران ۲۲۷، ۲۲۹–۲۳۰
کمیته‌ی سری← حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران
کمیته‌ی سری انقلاب ملی← حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران
کمیته‌ی مجری فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران← کمیته‌ی اجراییه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تهران
کمیته‌ی ملیون ایرانی در آلمان ۲۱۶
کنسول دولت روسیه‌ی تزاری در رشت ۲۲۶
کنسولگری امریکا در ارومیه ۶۸
کنسولگری انگلیس در ارومیه ۶۸
کنسولگری روس در ارومیه ۶۸
کنسولگری فرانسه در تبریز ۲۷۵
کنفرانس شرق← کنگره‌ی شرق
کنگاوری، حاجی محمد جعفر ۲۴۱
کنگره‌ی شرق ۲۴۱، ۲۴۳–۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۹
کوة‌العماره ۲۱۶
کوچك پور، صادق ۲۳۶
کورسك، کشتی ۲۳۰
کولومی تسف ۲۵۴
کیروف ۲۴۳
کیش دره‌یی، حسن خان← آلیانی، حسن
کیگالو ۲۵۰

گ

گارد ماشین ۱۳۴
گارنیزون ۲۳۶
گارنیه← کردمحله‌یی (گارنیه)، میرزامحمود
گاریخانه‌ی راه قم ۱۳۵، ۱۳۷
گاسپرینسکی، اسمعیل ۲۱
گاوك آلمانی ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۵۱–۲۵۲
گرانت داف، ایولین ۱۹۲–۱۹۳، ۲۰۵
گرجستان ۱۴۱، ۱۵۴
گرگانی، میرزا محمد تقی ۱۹۸
گرگری، مشهدی اسماعیل ۱۶۲
گلستان، عهدنامه‌ی ۷۹
گلستان، کاخ ۱۲۲–۱۲۳
گمری← الکساندرپل
گمشتپه ۱۳۸، ۲۰۹، ۲۲۱
گنجه ۲۳
گنجه‌یی، حاج علی نقی ۱۴۶
گوران، حضری ۱۴۸
گوران، قاسم ۱۴۸
گوسف ۲۴۱
گونی، قریه ۱۲
گونی، محال ۱۲
گوهرشاد، مسجد ۳۱
گیلان ۱۱۷–۱۱۸، ۱۶۹، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۲۶–۲۲۷، ۲۳۰–۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵–۲۵۶، ۲۵۸–۲۶۱، ۲۶۳–۲۶۴

ل

لاتن، محله‌ی ۲۱۴
لاذارپولیاکف ۳۸
لاله‌زار، خیابان ۵۰
لاهیجان ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۱
لختیها، خیابان ۴۸
لندن ۶، ۵۵، ۱۲۸، ۲۱۳
لنکران ۲۲۹–۲۳۰، ۲۵۴
لنین ۲۱۳، ۲۱۷
لنیناکان← الکساندرپل
لوزان ۲۱۶
لویی شانزدهم ۱۱۰
لیاخف ۴۵

لیلی‌آبادی (لیلاوایی؟)، میرعلی‌اکبر ۱۵۰

م

مارتیروس خان ۵
مازندران ۵، ۱۳، ۱۳۷، ۱۸۷، ۲۳۸
مازندرانی، ملاعبدالله ۱۴۲
ماسوله ۲۳۹
ماشینخانه←راه‌آهن تهران ـ شاه عبدالعظیم
ماکو ۶۴، ۷۱، ۱۶۴-۱۶۷
ماکویی، فوج ۱۰
مایبلوف، تآتر ۲۴۱
مبصرالملك خواجوی ۱۸۱
متولیباشی قم←حسینی، باقر
مجاهدین، فرقه‌ی ۱۱۱
مجاهدین ایران درتفلیس، کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی ۲۱۱
مجدالاسلام ارومیه ۹۲
مجدالسلطنه ۶۸
مجلس عالی ۱۷۳-۱۷۵
مجمع‌آدمیت←جامع‌آدمیت
مجیردیوان ۱۹۷
محسن، حاجی‌آقا ۶۲، ۷۱
محسن میرزا ۹
محسنی، سید جعفر ۲۴۱
محمدآقا ۱۰، ۲۲، ۱۴۸
محمد، میرزا سید ۱۳۳
محمد، حاج شیخ ۲۰۵
محمد تقی، سید ۶۸-۶۹
محمد جعفر، حاج ۲۳۶
محمد حسن خان ۱۱۶
محمد حسین ۱۴۸
محمد حسین، شاطر ۱۴۸
محمد خان، میرزا ۱۸۱
محمد شاه قاجار ۱۲، ۱۰۸
محمد صادق خان، مشهدی ۱۵۰
محمد علی بیك شیپورچی ۴
محمد علی تاجر، حاجی ۱۷۴
محمد علی خان، مشهدی ۲۴
محمد علی خان، میرزا ۱۲۹
محمد علیشاه قاجار ۴۱-۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۷۶-۷۷، ۸۴-۹۲، ۹۸-۹۹، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۲۱، ۲۶۹
محمد علیزاده، میرزا ابوالحسنخان←امیر حشمت
محمد قلیزاده‌ی نخجوانی، میرزا جلیل ۲۱-۲۲، ۲۵، ۱۵۰، ۱۵۲
محمدکاظم، آخوند ملا ۱۴۲
محمدی، میرزا ۲۴۹
محمود، محمود ۱۸۰
محمودآقا ۲۳۶
محمود خان ۵۵
محمود خان، آقا میرزا ۱۳۳، ۱۵۵-۱۵۷
مخبرالدوله ۱۳۰
مخبرالسلطنه، حاجی ۷۴-۷۵، ۷۷، ۸۱
مختارالدوله ۱۱۶-۱۱۷
مختاروف ۱۴۲
مختاروف، مرتضی ۲۲
مدرسه‌ی برق ۱۸
مدرسه‌ی جامع رشت ۲۲۱
مدرسه‌ی حاجی حسن ۲۲۱
مدرسه‌ی سپهسالار ۳۶، ۹۳، ۱۲۳
مدرسه‌ی سلمیه ۹۱
مدرسه‌ی صدر ۵۰، ۱۸۸
مدرسه‌ی صنعتی تفلیس ۱۷

مدرسه‌ی خیریه ۱۶۴
مدرسه‌ی عالی ایروان ۱۷
مدرسه‌ی محمدیه ۱۸۸
مدرسه‌ی محمودیه ۲۲۱
مدرسه‌ی مروی ۲۰۱
مدرسه‌ی مساوات ۱۷۱
مدیترانه ۲۱۵
مدیرالصنایع ۵۰، ۱۲۲، ۲۰۲، ۲۵۷
مدیریه‌ی رشت، باغ ۲۴۰
مراغه ۱۶۱
مرتضوی میرزا ۱۴۵
مرتضی، حاج شیخ ۱۹۱
مرتضی قلی میرزا، امیرزاده ۱۱
مرداب انزلی ۲۳۰
مرکزغیبی← اجتماعیون عامیون ایران در تبریز، فرقه‌ی
مرند ۱۵۴–۱۵۶، ۱۶۱–۱۶۴
مرندی، میرزا آقا خان ۱۶۶–۱۶۷، ۱۷۱
مریضخانه، خیابان ۱۳۵
مساوات، سید رضا شیرازی ۴۱–۴۳، ۴۶، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۷۱
مساوات، هفتگی ۴۲–۴۳، ۱۶۶
مستشارالدوله، میرزا یوسفخان ۱۱۳، ۱۲۹–۱۳۰
مستشارالدوله، صادق ۵۵، ۵۸–۵۹، ۸۵، ۱۳۳، ۱۷۴–۱۷۵
مستوفی‌الممالك ۸۶، ۸۹، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۲۰
مستوفی‌الممالك بخواند، مقاله‌ی ۲۲۰
مسجد پیش، قریه‌ی ۲۵۷
مسجد جامع رشت ۲۳۹–۲۴۰
مسجد جمعه‌ی رشت← مسجد جامع رشت
مسجد شاه تهران ۱۸۸
مسکو ۲۱۷، ۲۶۴
مسیو، کریلایی علی ۱۴۵–۱۴۶، ۱۴۹
مشارالدوله، حاج ۹۶
مشارالسلطنه ۱۷۴
مشارالملك ۶۲
مشاورالوزراء محمودی، حاجی ۱۸۱
مشکوة همایون ۱۷۱
مشهد ۱۱–۱۲، ۲۷، ۳۱، ۳۳–۳۴، ۳۸، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۶۳–۲۶۴
مشیرالدوله ۸
مشیرالدوله ۲۳۸
مظفرالدین شاه قاجار ۳، ۱۳، ۱۹–۲۰، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۵۴، ۸۹، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۸۷، ۱۹۰،
مظفراعلم← سردار انتصار
مظفرزاده، میرصالح ۲۳۰، ۲۳۶
مظفری، روزنامه‌ی ۱۲۹
معاضدالسلطنه ۴۱
معاون حضرت ۱۲۵
معتضد دیوان ۱۳۸
معتمدالاسلام رشتی ۱۸۸، ۱۹۱
معزالسلطان ۱۷۶
معزالسلطنه← خواجوی، رضا
معین‌الرعایا← آلیانی، حسن
معین‌السلطان ۸۵
معین‌الملك← مشیرالدوله
معین‌الملك ۱۳
معین‌الملك ۲۳۱
معین حضور ۱۳۳
مغازه‌های مجیدالملك ۱۴۶
مغان ۱۲
مفاخرالدوله ۱۱۶
مفاخرالملك ۸۹
مقتدر نظام ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۱۹
مکافات، روزنامه‌ی ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱
مکافات← مرندی، میرزا آقا خان

مکتبدار، میرزا آقا بالا ۱۵۰
مکه ۸
ملاسرا ۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۴-۲۶۵
ملاعلی، حاجی ۱۷
ملانصرالدین← محمد قلیزاده‌ی نخجوانی، میرزا جلیل
ملانصرالدین، روزنامه‌ی ۲۲، ۲۵، ۶۵، ۱۰۰
ملایر ۱۷۱
ملت←اردوبادی، مشهدی علی اصغر
ملك‌المتکلمین ۴۰-۴۳، ۴۶، ۷۱، ۹۸-۹۹، ۱۰۳، ۱۳۱، ۲۰۶
ملکزاده، محمد علی ۱۰۴
ملکمخان ناظم‌الدوله، میرزا ۶، ۱۳، ۲۳، ۵۵-۵۷، ۷۹، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۹
ممتازالدوله، صمدخان ۲۱۴
منشی باشی، میرزا سید علی ۱۹۹
منشی زاده، میرزا ابراهیمخان ۱۲۱، ۲۰۲، ۲۶۹
مؤتمن لشکر ۱۲۹
موسفید←امین دفتر، میرزا حسنخان
موسوی ۲۳۷، ۲۴۲
موسی‌خان ۱۴۸-۱۴۹
موقرالسلطنه ۸۴-۸۷، ۸۹، ۱۱۷
مؤیدالاسلام ۱۲۹
میابی، مشهدی اسماعیل ۲۴
میراب، میرابوالحسن ۱۴۵
میراب، حاج محمد ۱۵۰
میرپنج، محمد باقرخان ۴۹
میرزا بزرگ ۲۲۱
میرزا کوچك ۲۲۱-۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۶-۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹-۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳-۲۶۵
میرزا یانس ۱۷۴
میرزای شیرازی ۸۴، ۱۸۴
میرزایی، خانم حمیده‌ی ۲۵۵
میکاییلیان، کریستاپور ۱۷۱
میکاییلیان←سلطانزاده
میکده، میرزا سیلمان خان ۴۱، ۴۳، ۱۰۴، ۱۷۴-۱۷۵
میلانی، مشهدی ابراهیم ۳۲

ن

ناپلئون ۱۰۳، ۱۲۸
نادرشاه افشار ۱۰۲
ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۱، ۶۳، ۶۶، ۷۳، ۸۳-۸۴، ۸۹، ۹۱، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴
ناصرالملك ۱۱۶، ۱۷۴
ناصری، فوج ۱۰
ناصریه، فوج←ناصری، فوج
ناطق (داروغه)، مشهدی محمد علی ۱۵۰
ناظم‌الاسلام کرمانی ۱۳۳
ناظم‌الدوله←ملکمخان ناظم‌الدوله، میرزا
ناظم‌السلطنه ۸۵، ۱۹۵
ناظم‌الاطباء، کوچه‌ی میرزا علی اکبرخان ۴۸-۴۹
ناله‌ی ملت، میرزا آقا ۲۱۵
ناهید ۲۱۶
نایب‌السلطنه، عباس‌میرزا ۷۹
نایب‌السلطنه، کامران میرزا ۶۹، ۹۱-۹۲، ۱۱۶، ۱۸۵
نبیل‌الدوله، علی قلی خان ۲۱۵
نجات، روزنامه‌ی ۴۲، ۱۸۱
نجات، میرزا محمد ۴۲-۴۳، ۴۶، ۱۸۰، ۲۰۳
نجف ۱۴۲

نجفوف نخجوانی، علیقلی ۲۲
نجم‌آبادی، شیخ (میرزا) محسن ۴۲، ۴۶، ۸۱-۸۲
نخجوان ۲۱، ۲۳
نریمانوف، نریمان ۲۳ - ۲۴، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۸
نصرالله، آقا ۲۳۶
نصرةالدوله ۸
نصرت‌السلطنه ۵، ۴۲
نصیرالملك شیرازی ۲۹
نظام‌التولیه ۳۱
نظام‌السلطان ۱۷۴
نظام‌السلطنه ۲۶۹
نظام‌الملك، کاروانسرای ۱۳۴
نظامیه، کوچه‌ی ۹۳-۹۴
نعمان‌زاده، فائق افندی ۲۲
نعمت‌الله خان ۱۶۱
نقاش، حاج احمد ۱۴۶
نقیب‌السادات ۳۰
نقیب‌الاشراف سرکشیك ۳۴
نقیوف، موسی ۲۲
نگارستان، میدان ۸۸
نواب، حسینقلی‌خان ۴۱، ۱۷۴-۱۷۶، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۶
نوبری، مشهدی اسماعیل ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۵، ۱۸۰، ۲۱۵، ۲۷۰
نوبل، انبار نفت ۲۳۷، ۲۵۷
نوبهار، روزنامه‌ی ۱۸۱
نوری، حاج شیخ‌فضل‌الله ۵۸، ۶۳، ۸۰، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۳۲
نوز، مسیو ۳۶، ۱۸۹-۱۹۱
نیرالدوله، حاجی سلطان حسین میرزا ۳۳
نیرالدوله، شاهزاده محمد تقی میرزا ۲۸، ۳۱-۳۳
نیرالملك ۸۶
نیشابور ۳۲
نیك‌پی، دهکده‌ی ۹
نیکلاامپراطور روس ۱۲۸
نیویورك ۲۱۵

و

واعظ تبریزی، میرزا حسین ۲۷۰
واعظ چرندابی، میرزا غفار ۱۵۰
وان ۱۶۶
وثوق‌الدوله ۱۷۴-۱۷۵، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۱
وحیدالملك ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۱۳
وداد بیك، بالاحسن ۱۶۰
ورامینی، شیخ محمود ۴۱، ۱۱۹
ورسای ۲۴۳
وزارت امورخارجه‌ی ایران ۱۲۹
وزیرمخصوص ۴۸، ۱۲۲، ۱۳۰
وزیرنظام ۱۰۹
وطن، روزنامه‌ی ۲۵۹
وقاری، میرشمس‌الدین ۲۳۶
وکیل‌التجار ۵۸
وکیل‌الدوله ۸۵
وکیل‌الملك، اسدالله خان ۱۳
ویجویه‌یی، میرعلی‌اکبر ۱۵۰
ویلز، روزنامه‌ی ۱۰۱

ه

هادی، سید ۱۳۳
هاشم، حاجی میرزا ۶
هاشموف ۲۲
هرزندی، خلیل خان ۱۶۲
هروی، محمد یوسف ۳۳
هشترودی، شیخ‌اسماعیل ۱۴۶
همت← اجتماعیون عامیون ایران درقفقاز، فرقه‌ی

همدان ۳
همدانی، حاجی میرزا آقا ۱۸۹
همدانی، شیخ عبدالحسین ۱۸۹
هوپ هوپ ← صابر طاهرزاده، میرزا علی اکبر
هوچقان ۱۵۶
هوچقانی، علی خان ۱۵۵-۱۵۶
هوشنگ ← گاوک آلمانی
هیأت مدهشه ۷۲
هیأت مدیره ۱۷۴-۱۷۵

ی

یابن‌الفضه ← بهبهانی، سید عبدالله
یارتانوف ۲۶۱
یارمراد ۲۶۱
یامچی ۱۶۴
یپرم، مسیو ۲۰۳، ۲۲۱
یزدی، سید علی ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۳۲
یفرم ← یپرم، مسیو
یقیکیان، مسیو ۲۴۲
یکانات ۱۶۴
یکانی، قوچعلی خان ۱۶۲
یکانی، میرزا اسماعیل ۲۱۵
یکانی، نوالله خان ۲۴، ۱۶۲، ۱۷۱
یکتا ← اشتری، میرزا احمد خان
یك کلمه، رساله‌ی ۱۱۳، ۱۳۰
یودنیچ ۲۲۸
یونس ← میرزا کوچك
یهودیها، محله‌ی ۱۳۵

«دلیری یکی از پسندیده‌ترین خوبیهاست که ما تا میتوانیم
باید آن را میان توده رواج گـردانیم و این جز با نگارش
داستانهای دلیران و ارجشناسی از آنان پیش نخواهد رفت».

سیداحمد کسروی تبریزی

